Bibliotheca Indica

THE

MUNTAKHAB AL-TAWÁRÍKH

OF

ABD AL-QÁDIR BIN-I MALÚK SHAH AL-BADÁONI.

EDITED BY

CAPTAN W. N. LEES LL. D.

AND

MUNSHI AHMAD ALI.

Printed at the College Press.

CALCUTTA.

1865.

منتخب التواريخ

تصنيف

عبد القادر بن ملوک شاه بداونی

بتصحیح

کپتان ولیم ناسو لیس صاحب

منشي احمد علي صاحب

باهتمام

کپتان صاحب موصوف

در کالج پریس طبع شد

کلکته سنه ۱۸۶۵ ع

بسم الله الرحمن الرحيم

ای یافته نامها ز نام تو رواج * شاهان بدرت چوما بدیشان محتاج
حالی که رسید صدمت عبرت تو * نی پای بکفش ماند ونی فرق بتاج
جهان پادشاها با این دل بی حاصل که منزل دیو و دد شده سپاس
تو چه سان اندیشم - و با این زبان فرسودهٔ بیهوده گو که طعمهٔ
گربه و سگ گشته ستایش تو چگونه سرایم

چه زهره خاک مسکین را که توحید خدا گوید
بدین آلودگی ذات مقدس را ثنا گوید

علاوه آنکه همیشه اندیشهٔ وسوسه پیشه را درین راه نا آگاه پای
جست وجو لنگ است - و پیوسته زبان سست بیان را درین بیابان
بی پایان فضای گفتگو تنگ *

انچه دل داند حدوث است انچه لب گوید حروف
من بدل چون دانمت یا با زبان چون خوانمت

- همان بهتر که قدم قلم از طی این وادی کوتاه داشته و سر تحریر

بگریبان تفکر انفسي و آفاقي فرو کشیده دیدهٔ عبرت بمعرفت صنع پر کمال و ملک بي‌زوال تو بکشایم - و از تغیر در احوال کائنات پي بوحدت ذات رفیع الدرجات تو بردہ سري بعالم توحید و تقریر بر آریم - تا بعین الیقین به بینم بلکه بشناسم که دوئی را نیست رہ در حضرت تو * همه عالم توئي و قدرت تو و زبان را بزلال درود بران سرور محمد نام عاقبت محمود صاحب حوض موعود و درود معدود صلی الله علیه و آله و سلم تر دارم که خلعت تشریف پادشاهی ازلي و ابدی بر قامت همت چست وخطبه و سکهٔ مملکت لا یزالي ذوالجلالی بنام عالي او درست است

شاه عربي که شد جهان مظهر از
سوگند سرش خورد جهان داور او
همسایهٔ حق بود ازان سایه نداشت
تا پا نه نهد کسي بجای سر او

و هزاران آفرین و تحسین بر آل گزین و اصحاب حق بین او باد خصوصا خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین که براي اعلاي اعلام دین واعلان کلمهٔ حق مبین جانها باخته و سرها فدا ساخته ساحت ملک شرع را از خار کفر وخاشاک بدعت پاک گردانیده اند *

بعد از حمد الهي ونعت حضرت رسالت پناهي علیه و علی آله و صحبه صلوة مصونة عن التناهي نموده مي آید که علم تاریخ در حد ذات علمی‌ست شریف و غنیمت لطیف چه سرمایهٔ عبرت ارباب خبرت و مستوجب تجربهٔ اهل دانش و بینش است و

اصحاب بصص و سیر از زمان آدم تا این جزو زمان که ما درانیم
درین فن توالیف معتبره ساخته و مجلدات مبسوط پرداخته
و فضیلت آنرا بدلائل و براهین اثبات نموده و بدین نباید نگریست
که قرأت و مطالعهٔ این علم نسبت بجمعي از سخت دینان و ارباب
شک و شبه که کوتاه بینان اند باعث انحراف از جادهٔ قویم شریعت
غراي محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و ورود در مناهل
مختلفه و مشارب مکدرهٔ اهل هوا و بدعت از خذلان ابدي گشته
و میگردد چه جمعي را که در مبدأ فطرت از دین بي‌مناسبت
واقع شده اند خوانندگان کلام ازلي که مفتاح معادات مبین و شفاءٌ
وَّ رَحْمَةٌ لِلْعَالَمِيْنَ است سبب شقاوت و خسران جاوید گشته وَاِذْ
لَمْ يَهْتَدُوْا بِهٖ فَسَيَقُوْلُوْنَ هٰذَا اِفْكٌ قَدِيْمٌ تا بتاریخ چه رسد *

چو حس سمع از ماخولیا ضایع شود کس را
نیابد بهره از مزمار داودی و الحانش

و ما سخن بآن جماعت داریم که بصفت سلامت طبع و جودت
ذهن و شیوهٔ انصاف متصف باشند نه گروهي که نا مقید شرع و
منکر اصل و فرع اند که ایشان قابل این خطاب نیند و داخل
زمرهٔ اهل اعتبار و اولي الابصار و ارباب الباب نهٔ و چگونه منکر
علمی تواند شد علی الاطلاق که یک سبع از سبع المثاني است که
مبنای اتقان ایمان و ایقان برانست وَكُلًّا نَّقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْۢبَاۤءِ
الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهٖ فُؤَادَكَ ازان خبر مي دهد و جمعي غفیر از
علمای حدیث و تفسیر مثل امام بخاری و قاضي بیضاوی الی
یومنا هذا اشتغال بتحریر این علم دلپذیر نموده اند و قول و عمل

ایشان شرقا و غربا منذ طوایف امم است علی اختلاف طبقاتهم و تفاوت درجاتهم بخلاف شرذمهٔ قلیلهٔ مبتدعهٔ مخترعه که بشومی تعصب نفس اماره و هوای متبع و کوتاه بینی ظاهر و باطن قدم در وادی جرأت نهاده تخلیط و تخبیط در اخبار صحیحهٔ مأثوره نموده اند و محامل و توجیهات و تاویلات وجیهه را ترک داده محاربات و مشاجرات صحابهٔ کرام و تابعین عظام را قیاس بر حال خود کرده بر تناقض و تباغض و تنافس و تکاثر در اموال و اولاد محمود داشتند و داعی ماده لوحان هیولانی اعتقاد گشته باضلال و تضلیل راهبر بدار البوار جهنم شدند

اذا کان الغراب دلیل قوم * سیهدیهم سبیل الهالکینا

اگر دیدهٔ کسی بکحل توفیق مکحل و بنور یقین منور باشد از هر سانحه که در عالم کون و فساد میگذرد پی بوحدت صانع قدیم ذو الجلال مبرا از وصمت حدوث و منزه از داغ تغیر و انتقال می برد و چون نیکو نظر میکنم عالم خود نسخهٔ ایست کهن که نه سر دارد و نه بن در هر ورقی از اوراق این دفتر ابتر فهرست احوال جمعی از افراد انسانی که زمام حل و عقد امور بدست ایشان باز بسته بود مسطور و مقرر است

ز احوال جهان گیتی بود شهنامهٔ کهنه
تو دایم از پی عبرت دران می بین و میخوانش
فسون این فسانه خواب خوش می آرد آنرا
که سرسام است و از سودا دماغ آمد پریشانش
ولی بیدار هم می سازد آن کس را که از نخوت

بخواب غفلت افتاده امت بازی داده شیطانش

و چون داعي الاسلام کافهٔ انام عبد القادر بن ملوک شاه بداوني محی الله اسمه عن جرایده الاثام در شهور سنة تسع و تسعین و تسعمایه (۹۹۹) بر حسب فرمان قضا جریان قدر نشان حضرت خلیفة الزمان ظل اللّهي اکبر شاهي از انتخاب تاریخ کشمیر که بحکم دلپذیر آن شهنشاه جهان گیر گردون سریر یکی از فضلای بی نظیر هند از زبان هندي بفارسي ترجمه کرده بود فراغ یافت بموجب الفتی که از صغر سن تا کبر باین علم داشت و کم زمان بود که بخواندن و نوشتن آن بطوع و رغبت یا بحسب امر مشغول نبود بارها در خاطر خطور و عبور می کرد که مجملي از احوال پادشاهان دار الملك دهلی نیز که

جمله عالم روستایند وان سودا اعظم است

از زمان ابتدای اسلام تا زمان تحریر بطریق اختصار نویسد تا سفینهٔ باشد مشتمل بر نبذی از احوال هر پادشاهي بطریق اجمال و تذکرهٔ بود برای احباب و تبصرهٔ بجهت ارباب الباب و هرچند که کتابي نباشد معول علیه و تصنیفی مشار الیه اما بموجب انکه گفته اند

این کهن اوراق گردون کش ز انجم زیور ست
کهنه تاریخ بسی شاهان انجم لشکر ست

شاید که بر دل مقبلي از مطالعهٔ آن واردي از عالم ملکوت و سر غیب پرتوی اندازد که باعث ترک و تجرید شده دل از محبت این سرای فاني بر دارد و جامع این اوراق را نیز در سر کار وی کنند

آرزوی عبث نمی باشد و چون هر روز غمی روی می نمود تازه و همی دست می داد بی اندازه و بواعث کم و موانع بسیار و از حدوث محن و صروف زمن قرار بیکجای دشوار بود

هر روز بمنزلي و هر شب جائي

و با این همه برات رزق مابین زمین و اسمان معلق و خاطر از جهت فراق اقربا و احبا پریشان مطلق بود آن مدعا در حیز تعویق و تسویق می افتاد تا انکه یکی از دولتمندان موفق موافق و سعادتمندان رشید مسترشد که اورا با فقیر محبتی تمام و ما را نیز با او الفتی مالاکلام دست داده بود خاطر از تحریر تاریخ نظامی که مجلدیست بزرگ و تمام آن تاریخ تحریر می شود پرداخته رخت حیات بجانب فردوس کشید

او رفت و رویم ما ز دنبال * آخر همه را همین بود حال

درین زمان که روزگار بر خلاف عادت خود مسامحه فرصت گونهٔ نموده پارهٔ از ساعات معوج عمر از دست او دزدیده آمد و آن باعث مجدد و آن داعیه موکد گشت و بتقریب انکه هیچ سابقی نیست که برای لاحقی چیزی نگذاشته باشد

اگر دهقان ته خرمن کند پاک * گذارد حصهٔ کنجشك درخاک

شمهٔ از احوال بعض سلاطین صاحب استقلال هند از تاریخ مبارک شاهي و نظام التواریخ نظامي که در حکم صبابه ایست از تیار و حبابي ز دریای زخار انتخاب نموده بدر نویسي کرده چیزی از خود هم ضافه ساخت و غایت اختصار را مرعي داشت و از تکلفات در عبارت و استعارت احتراز لازم شمرد و نام این انموذج منتخب

التواریخ نهاده امد امید که این جمع و تالیف ناتمام که غرض ازان ابقای نام فرخنده فرجام پادشاهان اهل اسلام امت وگذاشتن یادگاری درین سرای مستعار تا سرانجام سبب مغفرت مولف بشود نه باعث مزید ملامت

توای بلبل چو بخرامی درین باغ
بهر لحنی تگیری نکته بر زاغ

چون وجه همت بر راست نویسی است اگر بی قصد سهوی و لغوی بر زبان قلم و قلم زبان گذرد امید که حق سبحانه تعالی آنرا بکرم عمیم قدیم خود درگذارد و ببخشد

به بد گفتن زبان من مگردان * زبان من زبان من مگردان .

ازینجا تا اخر احوال همایون شاه که مصنف از کتب پیشینیان نقل کرده بود ترک نموده شد *

جلال الدین محمد اکبر پادشاه

شهنشاه دوران خلیفه زمان جلال الدین محمد اکبر پادشاه
که همیشه بر تخت خلافت ومسند رافت متمکن باد باستصواب
بیرامخان خانخانان در باغ کلانور که تا حال مرمت ان میکنند
بتاریخ روز جمعه دوم ماه ربیع الاول سنه ثلث وستین وتسعمایة (۹۶۳)
بطالع سعد سریر سلطنت را رفعت و زینت داده فرامین استمالت
و نوازش بر امراء سرحد فرستادند تا خطبه در دهلی نیز خوانده
شد و این مصرع که * از همه شاهزادها اشرف * تاریخ یافتند
و دیگر نیز

جلال الدین محمد اکبر آن شاهزادهٔ دوران
بتاریخ پدر میگفت شاهنشاه دورانم

ودیگر * کام بخش * یافتند - و عالم چون گلستان شد و زمانهٔ جانی آن
شکستگیها را تلافی نموده میگفت

چو مرگ افگند افسری از سری * نهد در زمان بر سر دیگری
چو دیرینه دوری سر آورد عهد * جوان دولتی سر بر آرد ز مهد

و پیش از امر جلوس بیرامخان پیر محمد خان شروانی را که با جماعهٔ از عقب سکندر در کوه سوالک تا حدود موضع دهمیری رمیده بودند بلطایف الحیل طلبیده بود تا خبر فوت پادشاه مغفور (۲) انتشار نیابد و شاه ابو المعالی که سید زادهٔ عالی نسب از ولایت کاشغر در نهایت تناسب اعضا و بصفت شجاعت از اقران ممتاز و پادشاه غفران (۲) پناه را نسبت باو توجهی خاص و نیازمندی افزون از قیاس بود چنانکه بخطاب فرزندی سر بلند گشته بود خام طمع شد و نسبت او ازینجا باید دانست که بیرامخان قصیدهٔ موشح گفته بقافیه عظیم و قدیم و روی حرف میم بیست و چهار بیتی که از اوایل مصاریع اولی حضرت محمد همایون پادشاه غازی و از اوایل مصاریع آخر شاه زاده جلال الدین محمد اکبر و از اواخر مصاریع اول میرزا شاه ابو المعالی با الفاظی که از خاطر رفته و از آخران ابیات چون بیست و چهار میم را جمع کنند تاریخ نظم قصیده میشود که نهصد و شصت باشد و از ثقات مسموع است که چون پادشاه مغفرت پناه نوبت اخیر بقندهار تشریف بردند شاه ابو المعالی شبی شراب خورده یکی از غلات شیعه را بتقریب تعصب بقتل رسانید چون وارثان مقتول بداد خواهی آمدند شاه ابو المعالی را طلب فرمودند از جامه مقتول مخمل سیاه که استر

(۲ ن) پادشاه مغفور و غفران پناه و مغفرت پناه عبارت از نصیر الدین محمد همایون پادشاه پدر جلال الدین محمد اکبر پادشاه است که بعد از وفات بلقب جنت آشیانی ملقب شده *

مرخ ارزق داشت پوشیده و همان یک اویز[۲] مصقول براق را که کار مقتول باو ساخته بود زیر دامن گرفته خمار آلود با صد کر و فر بمجلس پادشاهی درآمد و انکار کرد بیرامخان این بیت بتقریب خواند

نشان شبروان دارد سر زلف پریشانش
دلیل روشن است اینک چراغ زیر دامانش

پادشاه را بسیار خوش آمد و خون آن بیچاره خاک پوش گشت و به ثبوت نرسید الغرض چون امرای بادشاهی شاه ابو المعالی را در مجلس جلوس طلبیدند جواب داد که عذري دارم و نمیتوانم آمد مرتبه دوم گفته فرستادند که کنکاشی درمیان است و موقوف بر حضور شما است باز عذري آورد و پیغام بعضی تکلیفات مالایطاق فرستاد بیرامخان بنابر مصلحت قبول کرد و بعد از آمدن او تولکخان قورچي را که بسیار قوي هیکل بود وحالا چون تار عنکبوت بنظر می در آمد فرمود تا شاه ابوالمعالی را بحسب قرار داد از عقب آمده غافل به بست ومیخواست که لوح وجود را از نام او پاک سازد ولیکن شاهنشاه کرم پیشه باین اندیشه رضا نداده فرمودند که در اول جلوس حیف باشد خون بیگناهي ریختن و اورا بلاهور فرستادند تا ازان حبس گریخته بجانب کمالخان کهکر رفت و دران زمان سلطنت آن ولایت در تصرف آدم کهکر عموي کمالخان بوده و شاه ابوالمعالي را اعتبار نموده و لشکری بهمرسانیده باستعداد تمام متوجه تسخیر کشمیر شدند چون بسرحد کشمیر رفته در راجوری مفلوکي چند

(۲ ن) ار سز - او نیز

از هرجانب بر شاه گرد آمدند و جماعتي از چکّان که قبیلهٔ ایست مشهور و داور ملک درسنه خمس وستین وتسعمائة (۹۶۵) اورا بقصد تسخیر کشمیر بردند و جنگی صعب با غازیخان چک حاکم آنجا کرد و هزیمت یافت بعد ازان کمالخان عذر خواهي نموده ازو جدا شد و شاه ابو المعالي تغیر هیأت نموده در پرگنه دیبال پور رفته پناه بنوکري از بهادر خان تولک نام که حکومت انجا داشت و چندگاه نوکر شاه هم بود برد و تولک اورا پنهان داشت اتفاقا این تولک شبي با زن خود جنگ کرد و آن عورت ازو رنجیده صباح نزد بهادر خان رفته گفت که تولک شاه ابو المعالي را پنهان در منزل خود داشته باتفاق قصد غدر با شما دارند بهادر خان سوار شده و شاه را در بند کشیده نزد بیرامخان فرستاد و تولک را سیاست فرمود و بیرامخان شاه را به ولي بیگ ترکمان سپرده بجانب بکر روانه گردانید ولي بیگ اورا در راه ایذاء بسیار رسانیده بطرف گجرات فرستاد که ازان راه بمکه معظمه رود او انجا خوني کرده و فرار نموده به علیقلي خان پیوست بیرامخان بعد ازین خبر فرماني بعلیقلي خان فرستاد که اورا به آگره فرستد بموجب حکم چون به آگره رسید همان زمان فترات بیرامخان واقع شد و بیرامخان بجهت دفع بدگماني پادشاه اورا چندگاه در قلعهٔ بیانه فرستاد و چون داعیه حج پیدا کرد اورا نیز همراه گرفت و بعد از چند روز شاه ابو المعالي ازو هم جدا شده بملازمت پادشاه آمد و از نهایت غرور سواره دریافت و اینمعني باعث حبس دیگر باره شد تا بمکه فرستادند چنانکه مآل حال او مذکور شود القصه او چون در هنگام جلوس از لاهور

گریخت پهلوان گل گز که محافظ او بود از ترس شاهنشاهی خودرا هلاک ساخت و بعد از استقرار امر جلوس افواج قاهره بر سر سکندر در کوهستان نامزد شدند و سکندر تا مدت سه ماه جنگ و جدل داشته اخر مغلوب گشت و راجه رامچند از نگرکوت بملازمت آمده دید ورایات عالیات بجهة موسم برشکال بجالندهر رسیده پنجماه درانجا گذرانید و مقارن واقعه پادشاه مغفور و جلوس شاهنشاهي تردي بیگ خان حاکم دهلي میرزا[۲] ابو القاسم ولد کامران میرزا را با کارخانهای شهنشاهی و فیلان چیده بمصحوب خواجه سلطان علي وزیر خان و میر منشي اشرف خان بملازمت فرستاده بود و درین سال میرزا سلیمان با ابراهیم میرزا بقصد تسخیر کابل آمدند ومنعم خان متحصن شده عرایض بدرگاه فرستاد و محمد قلي خان برلاس و اتکه خان و خضر خان هزاره را باجمعي براى آوردن بیگم پادشاه و سایر بیگمان که در کابل بودند نامزد ساختند و پیش از رسیدن این گروه مرزا سلیمان قاضي نظام بدخشي را که از علمای نامدار بود و آخر خطاب قاضي خان یافت نزد منعم خان بوکالت فرستاده مقدمات صلح درمیان آورد مشروط باین که یکبار نام او را نیز در خطبه داخل سازند منعم خان بنابر مصلحت عموم بلوی قبول نمود و میرزا سلیمان بهمان قدر خرسند شده متوجه بدخشان گردید و در اوایل جلوس علي قلي خان خطاب خان زماني یافته درسرکار سنبل بر سر شادي خان افغان که یکي از امرای عدلي بود لشکرکشید

(۲ ن) میر میران ابو القاسم

و برسر آب رهب با فوج کار آمدنی خان زمان که دو سه هزار سوار بودند جنگ عظیم کرده هزیمت داد خانزمان در استعداد رفع ودفع او بود که همدرین اثنا خطوط ازدهلی و اگره و اتاوه رسید که هیمون بقال با لشکر قتال و فیل و مال بسیار از جانب عدلي باستعداد قتال امرا را از حدود هندوستان برداشته نزدیک بدهلي رسید و اسکندر خان اوزبک از آگره و قیا خان کنک از اتاوه و عبد الله خان ازبك از کالپی و حیدر محمد خان از بیانه و دیگران از سرحدها آمده در دهلي با تردی بیگ خان جمع شدند وخانزمان همان طرف آب جون ماند و نتوانست بایشان ملحق گشت و پیر محمد خان شروانی که از اردوی بزرگ بوکالت نزد تردی بیگخان آمده بود با عساکر منصور همراه شد و نزدیک به تغلق آباد در سواد دهلي محاربهٔ صعب دست داد و عبد الله خان اوزبک و لعل خان بدخشي که در برانغار بودند صف اعدا را بر داشته زاست تا قصبهٔ هودل و پلول تعاقب نمودند و غنیمت بسیار گرفتند و هیمون که از قلب گاه با فیلان کوه پیکر جدا مانده بود آوازه در انداخت که (۲) حاجي خان ازجانب الور آمد و بر سر تردی بیك خان که جمعیتي اندک داشت راند او را بیک حمله بر داشته فیروزی یافت و از ترس خدیعت بازگشت مغول تعاقب نکرد و نماز شام چون امرای لشکر از تعاقب باز گشته بمعسکر رسیدند آنجا خود هیمون فرود آمده بود آهسته آهسته از شهر دهلي گذشته راه فرار پیش

(۲ ن) حاجي نکرخان - یکرخان

گرفتند و هیمون مردم خود را از تعاقب ایشان منع کرد و خانزمان از راه میرتهه در سرهند باین جماعه رسید شاهنشاه چون این خبر موحش شنیدند خضر خان خواجه را که گلبدن بیگم عمه شهنشاهي در حباله او بود بمقابله سکندر نامزد فرموده متوجه استیصال هیمون گشته در سرهند نزول اجلال واقع شد و امرای منهزم درانجا ملازمت کردند خانخانان که از تردی بیگخان انحراف مزاج داشت و با وجود ان اورا طوقان یعنی برادر بزرگ میگفت باعث شکست ان لشکربود نفاق تردی بیگ‌خانرا دانسته و خاطر نشان شاهنشاهي ساخته و خانزمان و جمعي دیگر را گواه بر ثبوت مدعای خویش کشیده رخصت گونه از برای قتل او حاصل کرد و نماز دیگري سیر کنان بمنزل تردی‌بیگ خان رفته و او را همراه گرفته بمنزل خود در خرگاهی آورده آخر نماز شام خود به بهانه طهارت بر خاست و جمعی را که مقرر ساخته بود اشاره بقتل تردی‌بیگخان کرد تا کار او را تمام ساختند و صباح بدیوان نیامده خواجه سلطان علي و میر منشي را نیز متهم به نفاق داشته همراه خنجر بیگ خویش تردي بیگ خان گرفته مقید ساختند و بعد ازچند گاه مخلص یافتند و هیمون در دهلي خود را راجه بکرماجیت که راجه بزرگ درهندوستان بوده و ابتدای تاریخ اهل هند از زمان او است که هزار و شش صد سال و کسری ازان گذشته خطاب داد و احکام دین اسلام را تغیر نموده با هزار و پانصد فیل جنگي و خزینه بیحد و قیاس و لشکر گران در پانی پت باستقبال جنگ بر آمد چون توپخانه را پیشتر از خود فرستاده

بود بر جمعي از امرای کبار مثل خانزمان و اسکندر خان و دیگران برسم منقلای آمده پیش دستي نموده توپخانه او را باندک جنگی در پاني پت بدست آوردند و هیمون امرای افغان را که مقدم ایشان شادی خان مسواني بود بزیادتي مناسب و جایگیر امیدوار ساخته در خزانه را کشاده و انعامات وافر داده تسلي سپاه نمود و افغانان بسکه از تحکمات او بجان آمده بودند زوال او را از خدا میخواستند و بزبان حال و مقال نعم الانقلاب و لو علینا مي خواندند و شبا شب یلغار کرده و از پاني پت گذشته بر فیلي هوایي نام سوار بموضع کهرمنده که حالا در آنجا سرای است مشهور آمد و صباح روز جمعه دهم ماه محرم المکرم از سنه اربع و ستین و تسعمایه (۹۶۴) که روز عاشوره باشد

بر دوست مبارک است و بر دشمن شوم

اغاز قتال و جدال مابین امرای منقلای و افواج هیمون واقع شد شاهنشاه و خانخانان دران روز در سه کروهي معرکه جنگ بودند و مدد میفرستادند تا خبر فتح آمد و هیمون که لشکر او همه بیدل بود و اعتماد کلي بر فیلان داشت با حلقه خاصه حمله بر افواج قاهره آورد تذبذب و تسلسل و تزلزل تمام در برانغار و جرانغار انداخت و باز بسعي جوانان تیر انداز و ضربت شمشیر کار آزمایان کین گذار آن رخنه التیام یافت و کار از دست رفته انتظام گرفت و هیمون بر قلب که خانزمان بود رانده تمام فیلان را چون کوه بر داشته بدانجا برد و غازیان او را زیر تیر باران گرفتند و هیمون دران حالت سر برهنه چون دیوانه سگ گزیده فریاد بده و بستان

میکرد افسونیکه تعلیم یافته بود می خواند ناگاه تیر اجل که هیچ سپري دافع ان نتواند بو بر چشم احول او رسید چنانچه از کاسه سر تهي مغز او گذشت و بی شعور شد و جمعی که نزدیک او تردد میکردند این حال دیده متفرق گشتند و لشکریان اهل اسلام تعاقب ایشان نموده قتل عام کردند و شادیخان مسوانی که مقدمة الجیش بود کشته شد و شاه قولیخان محرم بفیل هیمون رسیده و فیل بان گفت مرا نکشید هیمون بر فیل من سوار است و اورا بدان حال در معسکر آوردند و شیخ گدائي کمبوه و جماعهٔ بشاهنشاهي گفتند که چون غزای اول است شمشیر را برین کافر باید آزمود که ثواب بسیار دارد فرمودند این را حالا که حکم مرده دارد چه بزنم اگر دررو حس و حرکتی می بود تیغ آزمائی میکردم و پیش از همه خانخانان به نیت جهاد شمشیري انداخت بعد ازان گدائی شیخ و دیگران بتلاش کشتند و آن مثل راست آمد که سوختني را کشتن چه سود و این تاریخ یافتند ه

زروی مکر و تزویر و دغا گر حضرت دهلی
بدست افتاد ناگه از قضا هیمون هندو را
جلال الدین محمد اکبر آن شاه فلک رفعت
بعون لطف حق بگرفت هندوی سیه‌رو را
دبیر صنع بر لوح بقا با خامهٔ قدرت
رقم زد بهر سال فتح آن بگرفت هیمو را

قریب به هزار و پانصد فیل و خزینه و اسباب خارج از حساب محاسب وهم غنیمت یافتند و پیرمحمد خان و حسین خان

خویش مهدی قاسم خان و جماعه باتفاق سعید خان مغول از دهلي تعاقب گریختگان کرده و از الور گذشته و خود را بزن هیمون که فیلان پر بار زر مي برد نزدیک رسانیدند و او در کوهستان و جنگل موضع کواده (۲) از بجواره در آمد اما زر راگذاشت و اکثریرا کواران ولایت بجوار تاراج کردند و پاره که بدست غزاة افتاد چندان بود که به سپرها بخش نمودند و « نثار زرها » تاریخ یافته شد و دران راهي که راني گذشت این قدر اشرفي و خشتها از طلا افتاده بود که تا چند سال رهگزریان و مسافران مي یافتند وخزینه که شیر شاه و اسلیم شاه و عدلي سالها جمع کرده بودند باینگونه تلف شد

بخور بپوش و بپاش و بده که حاصل عمر
خرد نداشت کسی کو بدیگری بگذاشت
مده ذخیره که بسیار کس زغایت حرص
نهاد گنج بصد رنج و دیگری بر داشت

چون روز دوم از فتح به پاني پت رسیدند مناري از گلها بنا فرمودند و از پاني پت بی توقف بدهلي رسیدند و هر منبر را از سر نو بخطبه زینت دادند و یک ماه توقف واقع شد و امرای نامدار بجانب آگره و سنبل و دیگر شهرها نامزد شدند و خبر در دهلي رسید که در نواحی چمیاري (۳) که موضعی است به بیست گروهی لاهور خضر خان از پیش سکندر شکست یافته بلاهور آمد شاهنشاهی بجالندهر نهضت فرموده بودند که سکندر باز بکوه سوالك

(۲ ن) کوا و بجواره - کداو بجوار (۳ ن) جمیاري

رفت ورایات عالیه تعاقب نموده تا دیسوهه و دهمیری حرکت نمود

مخفي نماند که بجهة عروض عوایق میخواهد که بعد ازین جزئیات وقایع را باصل گذاشته و بکلیات حوادث پرداخته جواد خامه را عنان گسسته یک اسپه در سواد این میدان دواند و سوانح این چهل سال را از جلوس خلافت پناهی مجملا تمام سازد و منه التوفیق *

درین سال سکندر در قلعهٔ مانکوت متحصن شد و امرای کبار هر روز جنگ انداخته کار برو تنگ ساختند خصوصا محمد حسین خان خویش مهدي قاسم‌خان دران جنگها ترددی کرد که اگر رستم زنده می بود انصاف میداد و برادرش حسن بیگ کشته شد

بر سر کویتو حسن کشته شد * ای سر کویت بتر از کربلا

و آن تردد ها که ازین طرف شاهنشاهی و ازان طرف سکندر میدید باعث اعتبار حسین خان گشته اورا روز بروز بدرجات عالی رسانید و اولکهای معتبر در جایگیر او مقرر گشت تا عاقبت بحکومت لاهور رسید و بسیار جا شمشیر نمایان زد چون مدت محاصره بطول انجامید و غله در اهل قلعه بسیار قیمتی شد و امرای نامی سکندر یکان یکان مثل سید محمود بارهه و غیران جدا شده بدرگاه آمدند سکندر مقدمات صلح درمیان آورده پسر خود عبد الرحمن نامی را همراه غازیخان سور بوسیلهٔ اتکه خان و پیر محمد خان بتاریخ بیست و هفتم ماه رمضان سنه اربع وستین وتسعمایة (۹۶۴) بملازمت شاهنشاهی فرستاد و چند فیلي نامی پیشکش کرد و قلعه را سپرد و فرمان نوشتند که جونپور در وجه جایگیر سکندر بالفعل مقرر باشد و چون ولایت پیش را از دست افغانان مستخلص سازد خان زمان

قایم مقام وی شود و سکندر براه دامن کوه بجونپور رسید و چون خان زمان جونپور را متصرف گشت او بر حسب فرمان ولایت گور را خواست که در تحت تصرف بیارد آنجا وقایع گونا گون پیش او آمد و بعد از چندگاه از بازی چرخ منصوبه چنان نشست که او هم با حریفان همدست مابق لاحق گردید و روزگار دغا باز بساط نشاط اورا هم در نوشت

دایم نه بساط عشرت افراشتنی ست
پیوسته نه تخم خرمی کاشتنی ست
این داشتنی ها همه بگذاشتنی ست
جز ذرهٔ دردی که نگهداشتنی ست

و هم در ایام محاصره محمد قلیخان برلاس و اتکه خان و امرای دیگر بلقیس زمان بیگم پادشاه را با دیگر مخدرات ستر عفاف از کابل بمعسکر رسانیدند * و بتاریخ دوم شهر شوال سنه نهصد و شصت و چار رایات اجلال بجانب لاهور متوجه گردید و درین یورش خانخانان را نسبت به اتکه خان بتقریب دویدن فیل خاصه شاهنشاهی بر سراپردهٔ سرای او بدمظنگی واقع شد و اتکه خان در لاهور آمده همه پسران را همراه آورده بمنزل خانخانان سوگند کلام مجید خورد تا شبهٔ مرتفع گشت و درین سال سلطان آدم کهکر در لاهور بوسیله ملا عبد الله سلطان پوری بملازمت درگاه شتافت و درمیان خانخانان و او عقد اخوت صورت بست و بحضور بندگان شاهنشاهی نزاعی که میان کمالخان و برادر زادهٔ او بود باصلاح انجامید و سلطان آدم باعزاز و احترام تمام و انعام و اکرام موفور بجانب وطن مالوف مراجعت

نمود و بعد از گذشتن موسم بشکال اعلام شاهنشاهی بجانب دهلي نهضت فرمود و در منزل جالندهر صحبت عقد خانخانان بمهد علیای سلیمه سلطان بیگم دختر میرزا نور الدین محمد خواهر زادهٔ پادشاه غفران پناه منعقد شد و جشن عالي ترتیب یافته نثارها و ایثارها وقوع یافت

و بتاریخ بیست و پنجم جمادي الثاني سنه خمس و ستین و تسعمائة (۹۶۵) موکب عالي بدهلي نزول فرمود و خانخانان دران ایام در هفته دو روز بدیوانخانه آمده باتفاق اعیان ممالک مهمات بفیصل میرسانید و از جمله سوانحي که دران ایام روی داد قصه عشقبازی خانزمان است بشاهم بیگ مجملا آنکه در ملازمت پادشاه غفران پناه دو صاحب جمال خوش خلق پسندیده اطوار در سلک قورچیان انتظام داشتند یکي خوشحال بیگ دوم شاهم بیگ که پسر ساربان باشی شاه طهماسب بود هردو در حسن خلق و خلق یگانهٔ زمانه و در شیوهٔ دلبري نشانه بودند و خانزمان وقتی که هنوز بجانب سنبل تعین نشده بود با شاهم بیگ پنهان نظري داشت و زبان حالش همه با این مقال گویا بود

نشان بر تختهٔ هستي نبود از عالم و آدم
که جان در مکتب شوق از تمناي تو میزد دم
که دارد این چنین عیشی که در عشق تو من دارم
شرابم خون کبابم دل ندیمم درد نقلم غم

و چون بعد از حادثهٔ غفران پناهي بملازمت شاهنشاهی رسید بشاهم بیگ که داخل قورچیان درگاه بود پیمان بایمان موکد شد و از حدود

لکهنو کمان در دهلی خفیة بطلب او فرستاد تا فرار نموده باو ملحق گردید و خان زمان برنگ خبایث ما وراء النهر که جوانان را بپادشاهی بر داشته هنگامهٔ بهار را بجهته شوق و انبساط گرم میدارند بشاهم بیگ نیازمندی تمام پیدا کرده او را پادشاهم میگفت و خود را در رضای او باخته و تسلیم کرده واکثر اوقات یتاق گرفته مانند دیگر خدمتگاران بحضور در خدمتش قیام می نمود و امثال آن و فقیر از مرحومی و مغفوری امیر[۲] ابو الغیث بخاری دهلوی رحمة الله علیه که شاهم بیگ نسبت ارادت گونه بمیر داشت شنیده ام که دران ایام که شاهم بیگ از اردوی معلی به جونپور رفت بمقتضی عهد صبی که قریب العهد من ربی است به نماز با جماعت و درود وتلاوت و ادعیه و دوام طهارت بسیار مقید بود و نظر بر نامشروعات نمی انداخت وخان زمان نیز بنابر تبعیت او بصفت تشرع و صلاح آراسته گشته بود و برای خاطر شاهم بیگ محتسبان در اردوی خود گماشت تا بامر معروف و نهی منکر قیام نموده کسر ملاهی و مناهی کنند و میر سید محمد مکی را که بهفت قرأت قاری کلام مجید وجامع این اوراق نیز در سنبل قرآن پیش او در زمان اسلیم شاه درست کرده بود برای تعلیم شاهم بیگ نگاهداشته رعایت فوق الحد و الغایه فرمود چون زهد کودکان کم بقا می باشد آن صلاح در اندک مدت بضد مبدل شد

عمری بشکیب می ستودم خود را

(۲ ن) پسر

در شیوهٔ صبر می نمودم خود را
چون عشق آمد کدام صبر و چه شکیب
المنة لله آز مودم خود را

شاهم بیگ بر زن لولي آرام جان نامي که بسیار دلربا و شیرین حرکات بود بموجب انکه

به مقبولی کسي را دست رس نیست
قبول خاطر اندر دست کس نیست
بسا لولي وش شیرین کرشمه
که ریزد خون ز دل ها چشمه چشمه
بسا زیبا رخ و شیرین شمایل
که سویش طبع مردم نیست مایل

مایل شد و او نیز بصد دل و جان راغب و طالب این گشت و با انکه خانزمان آن لولي را بصیغه نکاح در تصرف خود داشت بشاهم بیگ ایثار کرد و شاهم بیگ روزي چند با او بکام دل بوده و او را به عبد الرحمن بن موید بیگ که صحبت جانی باو داشت بخشید وگذاشت چون اخبار خانزمان بعرض درگاه رسید غیرت شاهنشاهي تاب نیاورده فرمان طلب شاهم بیگ بنام خانزمان از آگره و دهلي بجونپور صادر شد و فرماني دیگر بنام جایگیرداران ان حدود صدور یافت که اگر خانزمان درین باب اهمال ورزد بر سر او اغناغ یعني جمعیت کرده بسزا رسانند خان زمان برج علي نام معتمدیرا از نوکران خود بجهة تلافي این تقصیرات و تدبیر کار از دست رفته بدر خانه فرستاد او نخست از همه به منزل پیر محمد خان

که نیابت مطلق از جانب خانخانان داشت ومنزل او بر سر برجي بود رفته پیغام گذارد و شاید سخني درشت همدرین ضمن گفته باشد پیر محمد خان او را از بالاي برج پایان انداخت تا خورد گشت و از قساوت قلب بقهقهه گفت که این مردک حالا مظهر اسم خود گردید خانزمان این خبر شنیده ودل بمفارقت شاهم بیگ نهاده بزبان حال می گفت

وصل چو سر زد زولایت برون * باد فراق ز نهایت برون

در هوس وصل بود سینه سوز * وعدهٔ بدکانچه موئینه دوز

و بحسب ضرورت اورا رخصت پرگنه سرهرپور که هژده کروهی جونپور است و بجایگیر عبد الرحمن بیگ مقرر بود داد تا ایامی چند درانجا بسیر و شکار مشغول باشد و بعد ازان که اطفاء نائرهٔ غضب شاهنشاهي شود مراجعت نماید شاهم بیگ عبد الرحمن بیگ را گرفته درانقصبه که حوض آبي صاف و باغي روح افزاي و عمارتی دلکش میان حوض دارد جای نزه و مرفه است آمده بسر میبرد تا انکه روزی مجلس شراب داشتند و سرگرم شدند شاهم بیگ بمقتضای انکه

سرود و عاشقيّ و ميپرستي * سبب شد هرسه چیز از بهر مستی

شراب و عاشقی چون شد بهم یار * معاذ الله برسوائی کشد کار

از عبد الرحمن بیگ آرام جان را طلبید او عذر نکاح آورد شاهم بیگ ازو آزرده خاطر گشته آن صحبت در ساعتی بعداوت انجامید

دیده ام بسیار کز سیر سپهر بیمدار

دوستان دشمن شدند ودوستیها دشمنی

و از روي غرور و مستي شراب و جواني فرمود تا عبد الرحمن را بستند و آرام جان را بگمان انکه اول از و بوداز منزل عبد الرحمن طلبیده باوی صحبت داشت و موید بیگ برادر خورد عبدالرحمن بیگ از روی غیرت جمعیت بهم رسانیده قصد بالا خانه که شاهم بیگ با آرام جان بران بود نمود و شاهم بیگ بمدافعه برخاست و جنگ شد دران حالت مستي تیری بمقتل او رسید و بآن درگذشت و این مصراع تاریخ یافتند که

برداشت آه و گفت که شاهم شهید شد

مخفي نماند که چون عدد آه ساقط گردد نه صد و شصت و سه تاریخ می شود بارجود این درین جا تردد است که ایا قضیه شاهم بیگ درین سال واقع شده یا در سال گذشته وقیاس ثانی است والله اعلم و عبد الرحمن بیگ خلاص یافته بدرگاه آمد و تربیت یافت و خانزمان لباس ماتم پوشیده تا بآب گذگ تعاقب عبد الرحمن بیك نمود و بر مقصود دست نیافته با چشم گریان و دل بریان مایوس بازگشت

در ماتم شمس از شفق خون به چکید
مه روی به کند و زهره گیسو به برید
شب جامه سیاه کرد ازین ماتم و صبح
برزد نفسي سرد و گریبان به درید

وخان زمان دران چند سال باندک مردم با فوج بسیار از افغانان جنگهاي مردانه کرده فتح نمود وجنگهای او کارنامهٔ بود برجرید‍ۀ

روزگار ازانجمله جنگ لکهنو است که حسن‌خان بچگوتي با بیست هزار کس آمد وخان‌زمان مجموع ازمه چهارهزار کس زیاده نداشت و تا زمانی‌که غنیم از آب کروی گذشته با فوج بهادر خان جنگ انداخته است او خود را مشغول بخوردن طعام داشته باز چون خبر آوردند که غنیم در آمده رسید گفت بساط شطرنج بیاورید او بفراغ بال بازي میکرد باز گفتند که فوج بیگانه مردم مارا برداشت آن زمان سلاح طلبیده پوشید و زمانیکه همرا پردها را بتاراج مي‌بردند تمام لشکر او پریشان شده بود بهادر خان را گفته حالا تو برو بعد ازان خود باندک مردمی که داشت طبل نواخته به جنگ درآمد وخصم را بر داشت و تا هشت و هفت کروه تعاقب نموده از کشته پشته واز مرده توده ساخت ومظفر باز گشت وهمچنین درجون‌پور با کوریه که خود را سلطان بهادر خطاب کرده و سکه و خطبه خود را در بنگاله خوانده با سي‌چهل هزار سوار تخمینا بجونپور رسید وحشم و خدم خان زمان تمام در جنگ بغارت رفت وزمانی که خان زمان از سر سفره برخاست غنیم سفره را همان طور گسترده یافت و شروع در تاراج کرد عاقبت خان زمان با جمعی معدود برآمده دمار از روزگار افغانان برآورد و کشت و اسیر ساخت و چندان غنیمت یافت که لشکرش را آرزوي هیچ چیز نماند والحق باقبال شاهنشاهی فتوحاتي که او و برادرش با جماعه خویش در شرق رویهٔ هندوستان نمودند از کم کسی بوجود آمد و اگر داغ معصیت بر جبین اخلاص نمی نهادند این هردو برادر سمت پادشاه نشانی داشتند اما آخر الامران همه تردد و سعي را بخاک

مذلت یکسان ساختند

بسا نام نیکوی پنجاه سال * که یکنام زشتش کند پایمال

و باقي احوال ایشان در سنوات استقبال مذکور میشود انشاء الله تعالی و درین سال خانخانان مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ را که خالی از صفت شرارت و خبث درونی نبود بسیاست رسانید

و در هفدهم محرم مکرم سنه خمس و ستین و تسع مایة (۹۶۵) موافق سال سوم از جلوس موکب عز و اقبال در شهر آگره اجلال فرمود و درین سال نصب و عزل و صعود و هبوط پیر محمدخان واقع شد و سبب آن بود که پیر محمدخان از ملائي بامرائی رسیده چنانکه گذشت راتق و فاتق جمیع مهمات ملکي و مالي بتقریب نیابت خانخانان شده بود و تمامي ارکان دولت به منزل او رفتندی و کم کسی بار یافتندی و سامانش بمثابهٔ رسیده بود که روزي در اثنای توجه از دهلی بآگره خانخانان با پیر محمد خان شکار افگنان براهی می آمد مقارن این حال خانخانان از رکاب داران خاصه پرسید که هیچ توشه در رکاب خانه است که گرسنه‌ایم پیر محمد خان در حال گفت که ما حضری خواهد بود اگر فرود آیند کشیده شود خان خانان با حشم خویش زیر درختی فرود آمد و سی صد کاسهٔ شربت و هفت صد چینی طعام بوتفرن (؟) از رکابخانه پیر محمد خان کشیدند و خان خانان متعجب ماند اگرچه هیچ ظاهر نساخت اما در باطن او غیرتی عظیم راه یافت

مگر تو بي خبری کاندرین مقام ترا
چه دشمنان حسودند و دوستان غیور

و چون بآگره رسیدند روزي چند تکسری به مزاج پیر محمد خان راه یافت و خان خانان بعیادت رفت یکي از غلامان پیر محمدخان که عادت بمنع اهالی و اشراف کرده بودند مانع امد و گفت که تا رسیدن دعا توقف فرمایند و بعد از طلب در آیند خان خانان را از این معني حیرت بر حیرت افزوده می‌گفت

بلی خود کرده را درمان نباشد

و بعد از رسیدن این خبر پیر محمد خان بان ضعف دویده آمد و پس از خرابي بصره بعذر خواهي میگفت که معذور فرمائید که دربان شما را نشناخت خان‌خانان جواب داد که شما هم باوجود این وقتیکه خان‌خانان درون رفت از نوکران خاني هیچکس را نگذاشتند غیر از طاهر محمد سلطان میر فراغت که بتلاش بسیار خود را بدانجا رسانید سبحان الله هرگاه احوال آن مردم این بوده باشد خود را چه گویم

مرو بر در گه سلطان کز و کار تو نکشاید
دلیلی بس بودگر اهل عقلی منع دربانش

و خان‌خانان ساعتی نشسته از آن‌جا بدر آمد و در نکر پیر محمد خان شد بعد از دو سه روز بدست خواجه امینا که آخر خواجه جهان شد و میر عبد الله بخشی و جمعي از ملازمان پیغام به پیر محمد خان فرستاد که یاد داشته باشی که تو بوضع طالب علمي و نامرادی بقندهار آمدی و چون در تو قابلیت دیدیم و به صفت اخلاص متصف یافتیم و بعضي از خدمات شایسته نیز از تو بوجود آمد ترا از رتبهٔ اسفل سافلین فقیری و طالب العلمی بپایهٔ اعلی علیین

سلطانی و خانی و درجهٔ امیر الامرائي رسانیدیم اما چون پرداخت دولت و جاه در حوصلهٔ تو نیست احتمال انگیز فتنه و فساد در تو باقي است بنابرین از توهم چند روز اسباب غرور ترا انتزاع میئمائیم تا مزاج فاسد و دماغ مغرور تو بحال آید الان مناسب چنان است که علم و نقاره و اسباب حشمت را بسپاری پیر محمد خان بموجب فرموده عمل نموده ان مواد پندار را که خیلی مردم آدمي را مخبط ساخته و می سازد و از جادهٔ مروت و فتوت انداخته و می اندازد و با غول بیابان رفیق گردانیده و میگرداند در لحظه بکسان خانی سپرد و همان ملا پیر محمد که بود شد بلکه بد تر ازان گشت

عاریت است هرچه دهد گردش سپهر
عارض بود بیاض که بر گرد آسیاست

و مقارن آن حال مولانا را بقلعه بیانه فرستادند درانجا محبوس بود و ازانجا هرچند رسالهٔ درباب برهان تمانع که عبارت است از ما حصل کریمهٔ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ اِلَّا اللّٰهُ لَفَسَدَتَا درمیان متکلمین بحثی مشهور است و غیر ان بنام خانخانان نوشته و وسیلهٔ استشفاع و استخلاص خود ساخته فرستاد سودمند نیامد

دل شیشه ایست چون شکني کی شود درست
ظرف کلال نیست که سازی و بشکنی

بعد از چند روز او را از بیانه بحکم خان خانان بمکه معظمه فرستادند و هنوز در گجرات بود که نکبت خانان شد و او باز گشته بملازمت شاهنشاهی رسید و خطاب ناصر الملکي یافته به تعاقب خان خانان نامزد گشت چنانچه بجای خود مذکور شود انشاء الله تعالی

و منصب وکالت خان خانان بجای پیر محمد خان بحاجی محمد خان سیستانی که او هم از نوکران خاني بود انتقال یافت و این مصرع حسب حال بود که

سگ نشیند بجاي گیپائی

و شیخ گدائي کنبوه پسر جمال کنبوي شاعر دهلوی را بتقریب اشنائي خان خانان که بعد از شکست ثانی هند در ایام غربت در گجرات باوبهم رسیده بود بر جمیع اکابر هندوستان و خراسان تقدیم داده منصب رفیع القدر صدارت برو مسلم داشتند و خان خانان بلکه شاهنشاهي نیز اکثر اوقات در منزل او بمجلس سماع که ازان سرامر تکلف مي بارید و دکّان تزویر ساخته بود حاضر میشدند و چون ازان زمانی که بناي اسلام در هندوستان واقع شده حق سبحانه و عز شانه اعیان و اشراف دنیادار بخلاف مشایخ کبار این دیار را همیشه رعیت سرشت و محکوم طبیعت و پست فطرت افریده و جاه جلال دولت ایشان هرگز به ضرب شمشیر نه بوده جز به تزویر دیگر و نفاق ذاتي و بدنامی و جامهٔ سروری و سرداری بر قامت همت ایشان کوتاه آمده است اکابر ایمه ازین معراج شیخ گدائي که درعلو نسب او هم سخن داشتند و خانه بخانه در ماتمي عظیم افتادند و سر کبّرني موت الکبراء اشکارا شد

درتنگنای حیرتم از نخوت رقیب * یا رب مباد انکه گدا معتبر شود

و او قلم نسخ بر اراضی مدد معاش و اوقات خانزادهای قدیم کشیده هرکس را که رزالت دزبار او میکشید سیورغال میداد و الا فلا و با وجود ان نظر باین زمان که سخن در هیچ جریب زمین

انعام مدد معاش میرود بلکه کمتر اورا عالم بخش توان گفت و اعیان و اشراف ولایت هم که می آمدند از ممر ترفع و تحکم و تصدر بیموقع او نیز بودند و بعضی خود را باین تسلی میدادند که

ان الجهول اذا تصدر بالغنی * في مجلس فوق العليم الفاضل
فهو الموخر بالمعالی کلها * کتقدم المفعول فوق الفاعل

گر فرو تر نشست خاقانی * نی اورا عیب و نی ترا ادب است
می نه بینی که سورهٔ اخلاص * زیر تبت یدا ابي لهب است

و میر سید نعمت رسولي که مذکور شد قطعه گفته در جوامع و صوامع شهرت داد و خبثها انرا در مسجد و دیوان خانه شیخ گدائی نوشتند تا خواند و محو ساخت اما فایده نداشت و این بیت ازان جمله است

نام گدائی مبر نان گدائي مخور * زانکه گدائي بدست روي گدائی سیاه

و ازو بعضی اثار بی اخلاصی و بی رائی و بد راهی نسبت به بندگان شاهنشاهي ظاهر شد که بجای خود مذکور شود و درین ایام پیش قدوهٔ الاکابر میر عبد اللطیف که از اعاظم سادات سیفي قزوین است و از ولایت عراق در سال نهصد و شصت و سه بهند آمده بود شاهنشاهي دیوان لسان الغیب بنیاد کرده سبق میخواندند و پسر رشیدش ملکی ملکات حمیدهٔ اطواری امیر که مظهر الولد الحر یقتدي بابائه الغر مسمی بمیر غیاث الدین الملقب به نقیب خان است و در علم سیر و تواریخ و اسماء رجال و سایر محاضرات آیتي است از آیات روزگار و برکتی ازبرکات زمانه و ثانی لوح محفوظ است و جامع این منتخب را باو نسبت هم

عهدی و هم درسي و عقد اخوت ديني است حالا در ملازمت شاهنشاهي بخواندن علم تاريخ و سايركتب نظم و نثر روزانه وشبانه اشتغال دارد

و درسنه ستة و ستين و تسعماية (۹۶۶) فتح قلعه گواليار شد و غلامي بهيل خان نام از عدلي كه متحصن دران بود آمان طلبيده كليد سپرد و * فتح باب قلعه گواليار * تاريخ يافتند و درين سال سنكرام خان نام نيز غلام عدلي قلعه رنتهنبور بدست راى سورجن هادا فروخت و مجملي آن واقعه اين است كه پيش از انكه شاهنشاهي بلده آگره را محط رحال اقبال سازند و جمعي را از امرا مثل هند و بيك مغول و غيران به تسخير قلعه رنتهنبور نامزد فرموده بودند آن جماعه سنكرام خان را در قبل داشته اطراف و نواحي قلعه را تاختند اما كارى نساختند و چون بيانه در وجه جايگير حبيب عليخان كه يكى از نوكران خانخانان بود بساور و توده تركعلي كه بتوده بهيون مشهور است بچغتائى خان مقرر شد و حبيب عليخان را سرداران لشكر اعتباركرده امراى نواحى را تابعين او ساخته نامزد فرمودند و تا مدت يكسال در محاصره داشت كار بر اهل قلعه تنگ آوردند و سنكرام خان مقدمات صلح درميان آورده سفيرى التماس نموده بجهة خاطر نشان ساختن بعضي مقدمات نزد خود طلبيد خوانين والد فقير را باحاجي الحرمين الشريفين حاجي بهيكن بساوري بجهة إصلاح اين مهم انتخاب نموده فرستادند بعد از رد و بدل بسيار سنكرام خان سپردن قلعه را مشروط بچند شرط ساخت از انجمله دادن پاره خرجي از نقد و جنس و سهم

سازی او از در خانه و امرا چون درین باب تقاعد و تکاسل ورزیدند و زر هم نداشتند که بدهند وگمان فتح بقهر و غلبه هم علاوه آن شد و قلعه را برای سرجن داد و هرچه خواست ازوگرفت وسعی چندین ساله این جماعه پریشان نامشکور گشت و سنکرام خان بهمراهی حاجي خان الوري بگجرات رفت و رای سرجن قلعه را باذوقه و یراق استحکام داد واو بتقریب زر داري و جمعیت بعضي پرگنات حوالی قلعه را نیز متصرف شد وحبیب علیخان و امرا بعد از مدتي که تاخت و باخت کردند متفرق شده بجایگیرها رفتند و درین سال جمال خان غلام عدلی که چنار را متصرف بود وکیلی بدرگاه فرستاده التماس نمود که اگر کسی شایسته کاردان را فرستند قلعه را باو سپارد و خانخانان مهر علی بیك سلدوز را که آخر بمرتبه خواني رسیده حاکم قلعه چتور گشت همراه وکیل جمالخان با فرمان استمالت فرستاد و همدران ایام چون فقیر از خانه برآمده و از بساور بقصد طالب العلمي بآگره رسید بمهر علی بیگ اشنا شده در منزل او می بود و مهر علی بیگ مبالغه بسیار باوستادي مرحومي شیخ مبارک ناگوری رحمة الله علیه والد مرحومي مغفوري شیخ ملوکشاه طاب ثراه نمود کار بجائي رسانید که اگر فلاني درین سفر رفیق من نباشد مهم رفتن را بر طرف میسازم و هردو عزیز نام برده بتقریب مروتهای آشنائي مصلحت در رفتن فقیر دیده خواهي نخواهی الحاح مرافقت نمودند تا درعین بشکال بجهة استرضای خواطر اساتذه باوجود نو سفری از تحصیل علم باز مانده مرتکب اخطار اسفار گردید و از راه قنوج و لکهنو

و جونپور و بنارس سیر کنان عجائب عالم دیده و بصحبت بعضی از مشایخ و علمای کبار ان دیار رسیده در ذي قعده سنه ستة وستين وتسعماية (۹۶۶) از آب گنگ گذشته به چنار[۲] درآمده شد وجمال خان کسان باستقبال او فرستاده مهرعلي را اندرون برد ومحال شیر شاهي و سلیم شاهي و یراق قلعه داري نموده بمراسم مهمانداري کما ینبغي بپرداخت چون فرمان استمالت مشتمل بر انعام پنج پرگنه از نواحی جونپور در عوض قلعه چنار خوانده شد او توقعات دیگر نموده و تکلیفات مالایطاق کرده مهر علي را تا زمانیکه جواب عرضداشت او از درگاه بیاید خواست که معطل دارد درین ضمن از روی پرکاري حرف و حکایت با خانزمان جدا داشت و با فتح خان افغان تبنی[۳] که با جمعیت تمام در قلعه رهتاس بود جدا وعدهٔ قلعه میداد و مهر علي چون بر مکر و فریب او آگاه شد و بخاطرش توهمي از فتح خان نیز راه یافت که مبادا بایکدیگر هم عهد شده ضرری باو رسانند خود تنها به بهانه سیر از قلعه پایان آمده و مایان را همانجا گذاشته از آب گنگ بصد اضطراب گذشت و با جمال خان صحبت بلطایف الحیل داشته و دار و مداری کرده بتقریب باز آوردن مهر علی و صلح و صلاح وقت شام بر کشتي نشسته قصد عبور نموده آمد اتفاقا کشتی در ورطه هایل بدامن کوه افتاد که متصل بدیوار قلعه است وتند بادی غریب برخاسته ان را متزلزل ساخت و اگر لطف خالق البرار و البحار بادبانی نمی کرد کشتی

(۲ ن) چنهار (۳ ن) پنی

امید دران گرداب بلا بکوه اجل رسیده ذره ذره شده بود

رسیدم من بدریائی که موجش آدمی خوار است

نه کشتی اندران دریا نه ملاحی عجب کار است

و در جنگل دامن کوه چنار بمسکن و ماوای شیخ محمد غوث که از کبار مشایخ اهل هند و صاحب دعوت بود رسیده شد و یکی از خویشان شیخ دو چار گشته غاری نمود که آن بزرگوار دوازده سال دران منزوی بوده اوقات بغذاي برگ و میوهٔ درختان بیابانی میگذرانید و کار او به برکت دعوت بجائي رسید که پادشاهان عالی مقدار کامگار سر اخلاص و ادب به تعظیم او فرود می آوردند وبعد ازانکه مهرعلی بآگره آمد قلعه چنار را فتو غلام عدلي در تصرف آورد ودر سنه ستة و ستین وتسعماية (۹۶۶) شیخ مشارٌ الیه با مریدان و معتقدان و کرو فر تمام از گجرات بآگره رسید وشاهنشاهي باعتقاد درست اورا دیدند و شیخ گدائی را بموجب تنگ چشمی و نفاق و حسدي که ایمه هندوستان را با هم دیگر لازمهٔ ذاتی است آمدن او دکانی بالای دکانش ساختن خوش نیامد

به نزد خرد این سخن روشن است

که هم پیشه هم پیشه را دشمن است

وخان‌خانان نیزبتقریب تصرفی که شیخ گدائی در مزاجش نموده بود با شیخ محمد آشنائی چنانکه بایستی نکرد بلکه مجالس متعدد منعقد ساخته و رسالهٔ شیخ محمد غوث راکه درانجا کیفیت معراج خود بیان کرده گفته که در بیداري مرا مجالسه و مکالمه با حضرت رب العزة عز شانه واقع شد و بر حضرت رسالت پناهی

صلی الله علیه و آله وسلم تقدیم کردند و امثال این خرافات که عقلا و نقلا مذموم و ملوم باشد در میان آورده شیخ را پیش کشیده هدف تیر ملامت ساختند تا بخاطر آزرده بگوالیار رفت و بلوازم مشیخت و ارشاد به پرداخته بجاگیر یک کرور که داده بودند قناعت نمود *

درین سال بهادر خان برادر خان زمان بقصد تسخیر ولایت مالوه که باز بهادر پسر سزاول خان در تصرف داشت تا قصبه سپري رسیده بود که فترات خان خانان شد و باز گشته آمد و برخصت خان خانان بدرگاه پیوست *

و همدرین سال حسین خان از اندري بآگره آمد و با چندي از سرداران نامی جانب رنتهنبور رفته در سوپر ترددهاي مردانه کرد و نمایان تاخت ازانجا حمله بر قلعه رنتهنبور برد چنانچه راي سرجن را در جنگ برداشته گریزانده بدرون قلعه برد و ازو حساب گرفت و بتقریب بر همزدگی معرکه خان‌خانان ان معرکه را نا تمام گذاشته بگوالیار آمد و ازانجا قصد مالوه داشت که خان‌خانان او را بآگره طلبید و بتاریخ بیستم جمادی الثانی سنه سبع و ستین و تسعمایة (۹۶۷) شهنشاهی بعزم شکار از آب جون عبور نمودند جمعي از غرض‌گویان که حسد بر استقلال وکالت خان‌خانان داشتند خصوصا ادهم خان که بسبب نسبت فرزندی ماهم اتکه درجهٔ تقرب او از همه زیاده بود و صادق محمد خان و غیره فرصت یافته سخنان خان‌خانان بعرض رسانیدند والحق شاهنشاهی هم که تصرف نافذ در ملک نداشتند و از ممر بعضی خرجهای ضروري گاه‌گاهی

معطل می ماندند و خزینه اصلا نبود و نوکران پاشادهی همه جایگیرهای زبون و پریشانی احوال بررجه کمال داشتند وملازمان خان‌خانان همه بسامان و مرفه الحال مي خواستندکه معرکه بطرحی دیگر شود و لیکن قدرت تام نبود تا بمقتضای اذا اراد الله شیا هیّأ اسبابه دواءی جمع شد

چون معاني جمع گردد شاعري آسان بود

و نزدیک بسکندره راؤ که نصف راه دهلی است ماهم‌اتکه بعرض رسانید که بیگم پادشاه را که در دهلی بودند درین ایام ضعفی طاری شده است شاهنشاهی را بسیار یاد میکند لاجرم عنان توجه بآن صوب معطوف داشتند و شهاب الدین احمد خان حاکم دهلی باستقبال آمده و باتفاق هم دیگر سخنان چون کاه را کوهی در نظر نموده خاطر شاهنشاهی را بر خان خانان گران ساختند

خال و خط و زلف و ابرویت همه یکجا شدند
از برای کشتن مسعود محضر میشود

و کار باین‌جا رسانیدند که خان‌خانان قدوم موکب همایون را در دهلی از سعی ما دانسته در عزم انتقام خواهد بود و مارا مجال مقاومت باو نیست و مناسب همان است که رخصت مکه معظمه بیابیم شاهنشاهی بمفارقت ماهم اتکه نتوانستند دل نهاد و تسلی ایشان داده بخان‌خانان پیغام فرستادند که چون بی استصواب و رضای شما این قدر راه آمده ایم مقربان ما همه متوهم شده اند انسب آنست که ایشان را استمالت دهید تا بخاطر جمع توانند در خدمت ما قیام داشت خان‌خانان خواجه

امینا و حاجی محمد خان سیستاني و ترسون محمد خان را که مرجع و مدار مهمات بودند بملازمت فرستاد تا مقدمات عذرآمیز مشتمل براظهار اخلاص و دولت خواهی گفتند و این سخنان بدرجهٔ قبول نیفتاده نام بردگان هم رخصت انصراف نیافتند و شهاب الدین احمد خان و ماهم‌اتکه کار و بار از پیش خود گرفته آوازهٔ تغیر مزاج شاهنشاهی از خان‌خانان در انداختند تا شهرت‌تمام یافت و امرا یکی بعد از دیگري از آگره بجانب دهلی راهی شدن گرفتند و این معامله بعینها معاملهٔ سلطان ابو سعید مغول بود با امیر چوبان که وزیر پادشاه نشان بود و در کتب تواریخ مذکور است و مشهور سر الدنیا کدأب الحمار اذا اقبلت اقبلت و اذا ادبرت ادبرت ظاهر شد

چو دولت خواهد آمد بندهٔ را * همه بیگانگانش خویش گردند
چو بر گردد زمان نیك بختی * در و دیوار بروی نیش گردند

و پیش تر از همه قیام خان کنگ این راه را سر کرد او هر کس را که می رفت شهاب الدین احمد خان و ماهم‌اتکه بزیادتی منصب و جاي گیر امیدوار ساخته پایه تقرب او می افزودند و از جهت رعایت حزم در پی استحکام قلعه شدند و خان‌خانان در آگره با جمعی از مخصوصان خویش کنکاش طلبید رای شیخ گدائی با چندی دیگر این بودکه پیش ازان که پله گران‌شود خود بایلغار رفته شاهنشاهی را بدست باید آورد تا مجال دخل حساد فساد نباشد خانخانان این رای را نه پسندید و گفت چون مزاج شاهنشاهی از من متغیر شده است ظاهرا دیگر صحبت راست

نیاید و صورت دیگر خود چه احتمال دارد چه بعد از انکه عمری در دولتخواهی صرف کرده باشم در زمان پیری داغ بد نامی بر پیشانی حال خود نهادن موجب خسران ابدي است چون همیشه سیر اماکن شریفه مرکوز خاطر وی بود جهاز سفر حجاز نموده متوجه بیانه شد تا براه نا گور رود و بر ما فی الضمیر خویش اطلاع داده همه را رخصت درگاه داد و بهادر خان را که از مالوه طلبیده بود همراه این مردم روانه گردانید و محمد امین دیوانه را از حبس قلعهٔ بیانه خلاص بخشید و گذاشت

بقائی نیست هیچ اقبال را چند آزمودستی
خود اینک لا بقا مقلوب اقبال ست بر خوانش

و اهل دخل بعرض رسانیدند که خانخانان داعیهٔ رفتن پنجاب دارد و شاهنشاهی از دهلي بدست میر عبد اللطیف قزوینی پیغام فرستادند که مقصود ما ازین آمدن پرداختن مهمات ملکی بود بطریق استقلال بذات خود وچون از مدتی باز میل تجرد داشته اید و داعیه سفر حجاز کرده مبارک خواهد بود حالا از پرگنات هندوستان آن قدر که خواهید متصرف شوید گماشتهاي شما محصول انها هرجا که باشید میرسانیده باشند خانخانان بسمع رضا شنیده از میوات عازم ناگور گشت و از اعیان با او غیر از ولی بیگ ذو القدر و حسن قلیخان که خانجهان شد و اسماعیل قلیخان برادرش و شاه قلی خان محرم و حسین خان خویش مهدي قاسم خان کسی دیگر نماند و از نا گور اسباب حشمت را از نقاره و علم انچه داشت بدست حسن قلیخان روانه درگاه گردانید و شیخ گدائی نیز

عاقبت در حدود بیکانیر مفارقت گزید و سرّ مضمون

و کل اخ یفارقه اخوه * لعمر ابیک الا الفرقدان

ظاهر گردید و شاهنشاهی از دهلی بعزیمت پنجاب بقصبهٔ جهجر رسیده بودند که این امارات را آوردند و مسرور شدند و دران منزل شاه ابو المعالی بملازمت رسیده از خبط دماغ خواست که سواره دریابد اورا مقید ساخته بشهاب الدین احمد خان سپردند وهمدران منزل پیر محمد خان شیروانی که در گجرات انتظار موسم می برد خبر بر همزدگی معامله یافته و اسباب تفرقهٔ خانخانان شنیده بایلغار رسیده ملازمت نموده خطاب ناصر ملکی یافتند اسباب و علامات خانی داده اورا بتعاقب خانخانان نام زد فرمودند تا بسرعت بجانب مکه معظمه روان سازد و فرصت ندهد پیر محمد خان بتعجیل رفت و بتانی درناگور توقف نمود از یکدو منزل در رقعه نوشته بخانخانان فرستاد که

آمدم در دل اساس عشق محکم همچنان

با غمت جان بلا فرسوده همدم همچنان

خانخانان در جواب نوشته که آمدن مردانه اما نزدیك رسیده توقف کردن نامردانه و بعد از انکه شاهنشاهی بدهلی مراجعت فرمودند منعم خان را از کابل برای وکالت طلبیدند وخانخانان از جهة ملاحظه مالدیو راجهٔ جوده پور که با جمعیت تمام سر راه گجرات گرفته بود از ناگور به بیکانیر آمد و از خبر تعاقب پیرمحمد خان آزار بسیار یافته مایوس شد و باغوای بعضی دیو مردم عازم پنجاب گشت و اهل و عیال و اموال را بهمراهی خالف صدق خود میرزا عبدالرحیم

که حالا بمنصب خانخانانی و سپه سالاري مخصوص است در سن سه سالگی در قلعه تبرهنده که جاگیر شیر محمد دیوانه پسرخوانده خانخانان بود نگاهداشت و خبر در دیپال پور رسید که دیوانه مذکور آن همه اسباب و اشیا را متصرف شده انواع اهانت بمتعلقان خانی رسانید و خواجه مظفرعلي دیوانه را که آخر مظفرخان گشت و درویش محمد اوزبك را با سخنان نصایح آمیز و دلاسا نزد دیوانه فرستاده باشد که تا از حرکات شنیع خود پشیمان شده باصلاح باز آید اما دیوانه را سگ گزیده بود

ای عاقلان کنارهٔ که دیوانه مست شد

و خواجه مظفرعلی را بسته بدرگاه فرستاد و خانخانان را این شکست بیشتر از همه باعث دلشکستگی شد و ازانجا با دلي پریشان جانب جالندهر توجه نمود و شمس الدین اتکه خان و پسرش یوسف محمد خان و حسین خان خویش شهاب خان و سایرامرای پنجاب بر حسب فرمان جمعیت نموده در حوالي پرگنه دکهدار بموضع کنور پهلور سر راه بر خانخانان گرفتند و جنگ عظیم در پیوست و حسین خان خویش مهدي قاسم خان درین جنگ تردد ها کرد و زخم شمشیری بچشم او رسید که گویا چشم زخمي بود بحال او و از خانهٔ زین بزمین آمد و اورا مقید ساخته همراه ولي بیگ و پسرش اسماعیل قلیخان و چندی دیگر از سرداران بدرگاه فرستادند چنانچه عنقریب مذکور شود انشاء الله تعالی و خانخانان بعد ازین شکست گریخت و غنایم نامحصور بدست اتکه خان و لشکرش افتاد ازان جمله علم مرصع بدرر و جواهر بود که

خانخانان دران سال بندر مشهد مقدس اقدس امامی که مخدومی مولوی جامی قدس سره این ابیات در نعوت و صفات ایشان گفته اند که

سلام علی آل طه ویسن * سلام علی آل خیر النبئین
سلام علی روضة حلّ فیها * امام یباهی به الملک والدین
امام بحق شاه مطلق که آمد * حریم درش قبله گاه سلاطین
شه کاخ عرفان گل باغ احسان * در درج امکان مه برج تمکین
علی ابن موسی رضا کز خدایش * رضاشد لقب چون رضابودش آئین

علی ساکنها الرحمة و الرضوان ساخته میخواست که ارسال دارد و میگویند که قریب بیک کرور زر بآن خرج شده بود و قاسم ارسلان علم امام هشتم تاریخ آن یافته اتکه خان انرا مع غنیمتهای دیگر بدرگاه فرستاد و داخل خزینه عامره شد و از غرایب اتفاقات آنکه درین سال خانخانان غزلی را که از هاشمی قندهاری است اولچه ساخته بنام خود مشهور گردانیدو شصت هزار تنکه نقد باو در عوض آن حکم فرموده پرسید که این قدر مبلغ چون است و او در بدیهه لطیفه گفت که شصت کم است خان چهل هزار تنکه افزوده یک لک درست انعام داد وگویا اختر در گذر بود که معاً نذرات واقع شد و آن غزل این است که این مطلع از هاشمی است

من کیستم عنان دل ازدست دادهٔ * وزدست دل به راه غم از پا فتادهٔ
دیوانه وار در کمر کوه گشتهٔ * بی اختیار سر به بیابان نهادهٔ
گاهی چوشمع زاتش دل درگرفتهٔ * گه چون فتیله با دل آتش فتادهٔ
بیرم ز فکر اندک و بسیار فارغم * هرگز نگفته ایم کمی یا زیادهٔ

و این مطلع نیز از هاشمی است

لبت خندان بود از چشم گریانی که من دارم
دلت جمعست از حال پریشانی که من دارم

و خانخانان همین طور با وجود انکه در خزینه هیچ نداشت یک لک تنکه به رام داس لکهنوی که از کلاونتان اسلیم شاهی دروادی سرود اورا ثاني میان تان سین توان گفت و در خلوات و جلوات با خان همدم و محرم بود و از حسن صوت او پیوسته آب در دیده میگردانید در یک مجلس از نقد و جنس بخشیده و همچنین حجاز خان بداونی را که که اولا در سلک امرای افغانان داخل بوده علم و نقاره و طوغ داشت بعد ازان در آخر عمر ترک سپاهی گري نموده و بمدد معاش جزوی قناعت کرده در روش زهد و عبادت استقامت یافت در صله قصیدهٔ که مذیّل بنام خان ساخته بود یک لک تنکه نقد انعام داده اورا امین تمامی سرکار سرهند ساخته بآنصوبه نامزد گردانید و مطلع آن قصید این است که مطلع

چون مهرهٔ نگین سما شد فرو به آب
پرکار خاتمش به زمین داد لعل ناب

آن سخن خواجه کلان بیگ درست شد که شعر شناسی عالم بالا هم معلوم شد دیگر بدین قیاس حاصل که لک در نظرهمت بلند خاني حکم یک داشت بخلاف این خسان که بروی آب آمده اند

بوی وفا گر شنوی از کسی * پای (۲) ببوسیش ز خسرو بسی

(۲ ن) پاي ببوسش ز طرفه بسی

و در ذي قعده اين سال بعد از تعين اتکه خان بجانب پنجاب خواجه عبد المجيد هروی را بخطاب آصفخانی مخاطب گردانيده بحکومت دهلي منصوب ساختند و حسين قلی خان را بتقريب اينکه پدرش ولی بيگ و برادرش اسماعيل قليخان همراه خانخانان بودند بنابر مصلحتی بآصفخان سپرده متوجه پنجاب شدند و منعم خان حسب الحکم از کابل با مقيم خان خواهر زاده تردي بيگخان که آخر شجاعت خان شد در منزل لودهيانه آمده ملازمت کرد و خطاب خانخانان يافته بمنصب وکالت سرفراز گشت و سرّ دخل الولی و خرج الولی بظهور پيوست و همدرين منزل خبر فتح اتکه خان و هزيمت خانخانان بجانب کوه سوالك رسيد و اسيران را مقيد در نظر آورده بزندان سپردند و ولي بيگ که زخمهای کاري داشت از زندان بزندان جاودان رفت و سرش را بدهلي فرستادند و حسين خان را بخسرپوره او ملک محمد خان ولد مهدي قاسم خان سپرده آخر تربيت فرمودند و پيتالی را که قصبه ايست درکنار آب گنگ و مولد و منشاء مير خسرو عليه الرحمة است بجاگير او نامزد گردانيدند و خانخانان بعد از هزيمت در تلوارة که جائی است منيع بس محکم در کوه کوشمالی بر کنار آب بياه و حکومت انجا براجه گوبند چند تعلق داشت رفته متحصن شد و افواج شاهنشاهی نزديک رسيده جنگ انداختند و سلطان حسين جلاير که جوانی بسيار خوش قامت متناسب الاعضا و شجاع بود دران معرکه افتاد چون سر اورا جدا کرده تهنيت گويان نزد خانخانان بردند روپاکي برچشم نهاده و ياد حسن خدمات اورا کرده بهای هاي بلند

گریسته گفت صد نفرین برین زندگی من که بتقریب شامت نفس من این چنین جوانان ضایع میشوند هر چند هندوان آنجا خانخانان را تقویت میدادند غم مسلمانیها دامن گیراو شده و ملاحظه عاقبت کرده و راه دین خود پاک ساخته فی الحال بجهة استعفاء تقصیرات خود بدست جمال خان نام غلامی پیغامی فرستاده التماس ملازمت نموده و ملا عبد الله سلطان پوری مخاطب به مخدوم الملک برای استمالت و طلب او رفت و هنوز معرکه جنگ همانجا برپای بود و آمد و رفت وکیلان برجای تا انکه منعم خان با معدودي چند بی تحاشی درانجا رفته و خانخانان را گرفته باز آورد و تمامی امرا حسب الحکم باستقبال رفتند و او را بتعظیم و احترام تمام بدستور سابق کورنش داده خطایای او معفو گشت و خلعت خاص و اسپ بخشیدند و منعم خان در منزل خود برده تمامی سراپردها را بلوازم و مصالح گذرانید و بعد از دو روز خرج راه مناسب حال یافته بجانب مکه معظمه رخصت شد و صغار و کبار امرا و مقربان فراخور مناسب امداد نموده از نقد و جنس ذخیرة که ترکان آنرا چندوغ میگویند دادند و حاجی محمد خان سیستانی را به بدرقگي او نامزد کرده ازانجا بسمت دهلي کوچ فرموده خود بعزم سیر و شکار بجانب حصار فیروزه متوجه شدند و در چهارم ربیع الاول سنه ثمان وستین وتسعمائة(۹۶۸) بدهلي نزول اجلال واقع شد و بکشتي نشسته در دوازدهم ربیع الثاني بدار الخلافت آگره رسیدند و میگویند که خانخانان با توابع از راه ناگور روانه گجرات گردیده در جنگلی انبوه از درخت مغیلان

میگذشت که گوشهٔ دستارش بخاری بند شده از سر افتاد و چون این را بشگون بد می شمارند خانخانان را فی الجمله تغیری در بشره روی نمود حاجی محمد خان در بدیهه خواند که

در بیابان چون ز شوق کعبه خواهی زد قدم
سر زنشها گر کند خار مغیلان غم مخور

و آن قبض خان به بسط مبدل گشت

به سخن بند ها کشوده شود * بسخن زنگ دل زد وده شود
بس گره کاید از زمانه بکار * که نماید کشادنش دشوار
ناگه از شیوهٔ سخن رانی * نهد آن کار رو بآسانی

در زمانی که به پتن گجرات رسید موسی خان فولادی حاکم پتن و حاجی خان الوری (۲) مراسم تعظیم بتقدیم رسانیده بلوازم مهمانی پرداخته و روزی در حوضی سهنس لنگ نام سیر میکرد که مبارک خان افغان نامی نا مبارک که در ابتدای فتح هندوستان خانخانان حکم بقتل پدر او فرموده بود انتقام خیال کرده در وقت نماز شام که خانخانان از کشتی فرود می آمد با جمعی از اوباش ببهانهٔ ملاقات آمده بیک ضربت خنجر ابدار شربت شهادت چشانید واین تاریخ یافته که

بیرم بطواف کعبه چون بست احرام * در راه شهید گشت نایافته کام
تاریخ شهادتش ز دل پرسیدم * گفتا که شهید شد محمد بیرام

و فقیر بحسب تعمیه یافتم

(۲ ن) الوري

گفت گل گلشن خوبی نماند

* قطعه *

از ساغر زمانه که نوشید شربتی
کان نوش جانگزاي تر از سم نیامداست
گیتی ترا ز حادثه ایمن کجا کند
کورا ز حادثات امان هم نیامد است
دزدیست نقب زن فلک اندر سراي عمر
آري بهر زه قامت او خم نیامد است
آسودگي مجوی که کس را بزیرچرخ
اسباب این مراد فراهم نیامد است
در جامهٔ کبود فلک بین و پس بدان
کین چرخ جز سراچهٔ ماتم نیامداست
باخستگی بساز که مارا ز روزگار
زخم آمده است حاصل و مرهم نیامداست
خاقانیا فریب جهان را مدار گوش
کوراز دور قاعده محکم نیامد است

خان خانان همیشه رقت قلب داشت و به سخنان اکابر مشایخ رضی الله عنهم معتقد و پیوسته درمجلس شریفش سخن از قال الله و قال الرسول بود روزی در میکري بدیدن درویشی گوشه نشین رفت و از معنی این آیت تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ پرسید چون درویش تفسیر نخوانده بود جواب نداد خان خانان خود گفت تعز من تشاء بالقناعة وتذل من تشاء بالسوال ونماز جمعه و

جماعت ازو هرگز فوت نمی شد و لیکن بتفضیل مایل بود و به حافظ محمد امین خطیب میگفت که در القاب حضرت امیر کلمهٔ چند بیشتر از دیگر اصحاب بیفزاید ومیان حاتم سنبلی نیز در همان تاریخ از عالم درگذشت و رخنه در دین افتاد که موت العلماء ثلمةٌ فی الدین * و عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ * تاریخ یافتند

و در دوازدهم رجب المرجب این سال باز بهادر پسر سزاول خان حاکم مالوه بافیلان و حشم بسیار در هفت کروهی سارنگپور باستقبال ادهم خان و پیر محمد خان و دیگر امرای نامدار آمده محاربه نمود و شکست یافت و حشم و خدم و حرم او بتمام به غنیمت افتاد روزیکه این فتح واقع شد این هر دو سردار در منزل بودند و اسیران را گرفته می آوردند خیل خیل بقتل رسانیده از خونهای ایشان میل میل روان شد و پیر محمد خان خندان بطنز می گفت که این مقتول چه بلا گردن قوي داشت و از وی چه قدر خون شترک زد و بندیان الرب که عبارت از انسان باشد بچشم خود دران روز دیده شد که در نظرش حکم ترب و خیار و گندنا داشت و چون فقیر بی غرضانه دران لشکر رفته بودم ان هول قیامت نشان را دیده به مهر علی خان بیگ سلدوز اشنای خود گفتم که چون باغیان سزای خود یافتند زن و بچه ایشان را خود بحسب شرع شریف قتل و اسر نیامده است او از غم دین و دیانتی که داشت رفته بهمین عنوان به پیر محمد خان گفت در جواب میگوید که یک شب خود این بندیان باشند چه می شود و همان شب غارت گران قزاق اسیران اهل اسلام را از زنان مشایخ و سادات و علما و اعیان در صندوقها و خرجینها پنهان کرده بجانب

اجّین و دیگر اطراف بردند و سادات و مشایخ انجا مصحف بردست گرفته پیشواز برآمدند پیر محمد خان همه را بکشت و آتش زد

جلد مصحف کنده و چرم نقاره ساخته
می‌شود معلوم ازین‌کو دشمن پیغمبرامت

سخن در ظلم و شقاوت و قساوت پیر محمد خان بود که معاینه‌کرده شد و راست آمد انکه سلف گفته اند که من طلب العلم بالکلام تزندق - و علماء الکلام زنادقة علی آیّ مذهب کانوا - نعوذ باللہ من علم لا ینفع و دعاء لا یسمع و قلب لا یخشع و بطن لا یشبع - وادهم خان تمام حقیقت فتح را مع بعضی‌فیلان مصحوب صادق محمد خان بدرگاه فرستاد و اکثر فیلان و حرمها و پاتران و لولیان بازبهادر و سایر اشیاي نفیس را خود نگاه داشت باین تقریب شاهنشاهي بتاریخ بیست و یکم‌شعبان سنه ثمان و ستین و تسعمایه (۹۶۸) ازآگره ایلغار نموده بسارنگ پور رسیدند و غنایم گرفته مهمات آن ملک را تنظیم داده در بیست و نهم ماه رمضان المبارک بپای تخت آمدند

و درین سال خان زمان با شیر خان ولد عدلی که بعد از پدر در چنهار قایم مقام شده و با جمیعت گران و لشکر بسیار بجونپور آمده بود باتفاق ابراهیم‌خان اوزبک و مجنون‌خان‌قاقشال و شاهم‌خان جلایر جنگ کرده شکست داد و فتح عظیم نمود و این فتح‌دوم بود در جون پور و در هفدهم ذیحجهٔ این سال درآگره نزول اجلال‌واقع شد و درآخر این سال بتقریب مظنهٔ سرکشي خان زمان شاهنشاهی از راه کالپی گذشته و مهمانی عبد اللہ خان اوزبک حاکم انجا

بدرجه قبول افتاده بکره تشریف بردند و خانزمان و بهادر خان از جون پور ایلغار نموده و برسم هواخواهان آمده و ملازمت کرده و فیلان و تحف نفیس پیشکش ساخته و باسپ وخلعت سرفرازی یافته بجانب جاگیرها مرخص شدند و * الصلح خیر * تاریخ ان قضیه بزیادتی یک عدد شد

منهی اقبال درین کهنه دیر * غلغله انداخت که الصلح خیر

و درهفدهم ذي حجه این سال درآگره نزول اجلال واقع شد وهم درسنه ثمان و ستین و تسعمایه (۹۶۸) خدمت مولوي مولانا سعید مدرس متبحر روزگار از ماوراء النهر آمد و بتقریب ناتوان بیدنی ابناي زمان در هندوستان نتوانست بود

همای گو مفگن سایهٔ شرف هرگز
در آن دیار که طوطي کم از زغن باشد

و خدام قاضی ابو المعالی داماد خدمت عزیزان بخارا نیزکه در فقاهت بانی و ثانی فخر الایمه و در درویشی صاحب تلقین و ارشاد بود و بعد از ادای صلواة خمسه بذکر جهر اره التزام داشت تشریف آورد و جامع این منتخب چند سبق از اول شرح وقایه تیمنًا و تبرکًا در ملازمت آن بزرگوار خواند و نقیب خان نیزبجهة تیمن سبق پیش ایشان ساخت الحق عجب عزیزی متبرک بود رحمة الله علیه

بتاریخ هشتم جمادي الاول سنه تسع و ستین تسعمایة (۹۶۹) بعزم زیادت مرقد متبرکهٔ قطب المشایخ و الاولیا خواجه معین الدین چشتی قدس الله سره العزیز متوجه شدند و انعامات

و خیرات بعاکفان آنجا دادند و در قصبهٔ سانبهر که نمکزاریست مشهور راجه پهاره مل حاکم انبیر با ولدش رای بهگوان داس به ملازمت رسید و صبیهٔ رضیهٔ خود را در سلك ازدواج محترمه منظوم ساخت و میرزا شرف الدین حسین را که در نواحي اجمیر جایگیر داشت بر سر قلعهٔ میرته به بیست کروهي اجمیر که در تصرف جیمل راجپوت بود نامزد گردانیده با ایلغار بپاي تخت رسیدند میرزا شرف الدین حسین اهل قلعه را امان داده شرط کرد که از اموال و اشیای خود هیچ با خود نبرند و جیمل از انجا بدر آمد و دیو داس نامي از سپاهیان جیمل وقت برآمدن با جمعي عظیم آتش در اموال و اسباب قلعه بر خلاف عهد زده و جنگي عظیم کرده و بسیاری را از سپاهیان بدرجهٔ شهادت رسانیده خود نیز بآتش ابدی رفت و دویست کس از راجپوتان نامی او بجهنم رفتند و قلعه باتفاق شاه بداغخان و پسرش عبد المطلب خان و دیگر امرا مفتوح گشت

همدرین ایام پیر محمد خان که بعد از آمدن ادهم خان بدرگاه تصرف مطلق در مالوه داشت لشکری عظیم جمع کرده بر سر برهان پور برد و بیجاگره را که قلعهٔ مستحکم است قهرا و عنوةً بکشاد و قتل عام نموده روی بولایت خاندیس نهاد و تورهٔ چنگزیرا کار فرموده بتقصیری از خود راضی نشد و سکان شهر برهان پور و اسیر را مقتول و اسیر گردانید و از آب نربده گذشته و عربده به فلک رسانیده اکثر قصبات و قریات آن ولایت را صفًا صفًا و دکًا دکًا ساخت و پاک و صاف روفت

اولا بردند هر یک از سرای و خان مان
هرچه بود از نقد وجنس اندر نهان وآشکار
تاج بر بودند از منبر چودستار از خطیب
طاق بر کردند ازمسجد چوقندیل ازمنار

و زمانیکه مردمش همه باولچه رفته دور ترک شده بودند باز بهادر که با بعضی از حکام آن دیار گریخته میگشت باتفاق دیگر زمیداران هجوم بر سر پیر محمد خان آورد او تاب نیاورده خود را بجانب مندو کشید و در اثنای مراجعت با سایر امرا اسپ در آب نربده انداخت از قضا قطار شتري که میگذشت بر اسپش خورد و از راه آب بآتش رفت و آه یتیمان و ضعیفان و اسیران کار خود کرد .

بترس از تیر باران ضعیفان در کمین شب
که هرکز ضعف نالان تر قوی تر زخم پیکانش
چو بیژن درچه افگندی مخسپ افراسیاب آسا
که رستم درکمین است و نهنگی زیرخفتانش

و امرای مالوه بودن خود را دیگر دران ملک از حیز امکان بیرون دیده آیهٔ فرار بر خواندند و بدرگاه رسیدند و چند گاه محبوس گشته آخر خلاص یافته و باز بهادر مالوه را بار دیگر متصرف شده و عبد الله خان اوزبک باتفاق معین الدین احمد خان فرنخودی ودیگران آن ولایت رادر قبضه اقتدار آورد و باز بهادر چندگاه در چیتور و ادیپور پناه برانا ادی سنگه برده میگشت و چندگاه در گجرات ماند تا بدرگاه آمده داخل دولت خواهان شد و چند گاه محبوس مانده

خلاص شد اما از چنگ اجل خلاص نیافت

درین باغ رنگین درختی نرست * که ماند از جفای تبرزن درست

و عبد الله خان ازبک در هاندیه مانده امرای کومکی بجاگیر ها رفتند و معین الدین خان بدرگاه آمد

و درین سال خواجگی محمد صالح هروی نبیرهٔ خواجه عبد الله مروارید وزیر مشهور بعهدهٔ صدارت منصوب گردید اما استقلال چندانی در انعام و دادن اوقاف و زمین مدد معاش نداشت و حکم حکم دیوانیان بود

و درین سال سید بیگ ابن معصوم بیگ از جانب شاه طهماسپ مصحوب مکتوبی بوکالت آمده مراسم تعزیت پادشاه غفران پناه بجای آورد و آن خط به جنس نقل نموده میشود انشاء الله تعالی و اعزاز و احترام یافت و مبلغ هفت لک تنکه انعام و اسپ و خلعت و رای انچه امرا مهمانی و انسانیت کردند بار بخشیدند و باتحف و هدایای بیشمار از هندوستان مراجعت نمود

و بتاریخ دوشنبه دوازدهم ماه رمضان سنه تسع و ستین و تسعمایة (۹۶۹) اتکه خان الملقب باعظم خان را که از پنجاب آمده وکیل مطلق العنان در مملکت شده بود ادهم خان بغرور تقرب تقریب حسد وکالت که از ماهم اتکه کشیده بار داده بودند باغوای منعم خان و شهاب الدین احمد خان و چندی دیگر از حاسدان بر سر دیوان پاره پاره کرد و شمشیر بر دست نازان وخرامان رفته بر در حریم حرم ایستاد و چون شاهنشاهی نیز شمشیر گرفته بر آمده پرسیده اند که چرا این چنین کردی گفت که تا دولتخواهی

بسزا رسیده و اورا دمت و پا بسته از بالای بام دولتخانه انداختند چون رمقي داشت باز مثني می‌فرمودند که بیندازند اتفاقا ادهم‌خان پیش از اعظم خان بیک روز زیر خاک پنهان شد و ان فتنه فرو مرد * و دو خون شد * یک تاریخ و دیگري بطریق تعمیه

رفت از ظلم سر اعظم خان

یافتند و ثاني راست براست است و اول یکی زیاده و دیگری گفته

خان اعظم سپاه اعظم خان * که‌چو او کس درین‌زمانه ندید
بشهادت رسیده ماه صیام * شربت موت روزه دارچشید
کاش سال دگر شهید شدی * که شدي سال فوت خان شهید

وآش روز چهلم ادهم خان‌را داده ماهم‌اتکه نیز از غصه ملحق به‌پسرشد ودرین‌سال‌والدمرحومي مغفوری شیخ‌ملوکشاه رحمه‌الله بتاریخ بیست و هفتم رجب المرجب درآگره بزحمت اسهال کبدی رخت هستی از عالم فانی بملک جاوداني بست و نعش او در بسارر برده مدفون ساختم و تاریخ یافتم

سر دفتر افاضل دوران ملوک شاه
آن بحرعلم ومعدن احسان وکان فضل
چون بود در زمانه جهاني ز فضل ازان
تاریخ سال فوت وی آمد جهان فضل

و از اتفاقات‌آنکه پیر دستگیر ایشان نیز که خدمت شیخ‌پنجو سنبلي باشند و رابطه عظیم داشتند و نبذی از کمالات ایشان درذیل تذکره مذکور میشود انشاء الله تعالی درین سال به محبوب حقیقي وصال یافتند و این تاریخ یافته شد

کمال الحق و الدین شیخ پنجو * که آمد جنت فردوس جایش
ز روی تعمیه تاریخ فوتش * شود حاصل ز نام دل کشایش
و دیگر یافته که * درویش دانشمند * رحمة الله علیه و درین سال منعم خان خانخانان و محمد قاسم خان میر بحر بتقریب اینکه در اغوای و انساد ادهم خان شریک بودند و بعضی تقریبات دیگر نیز در گذر پویه بسیر کشتي رفته و نماز شامی درانجا باتفاق بعضي زمینداران مغلوک با دو سه سوار بقصد رو پر و بجواره در دامن کوه و ازانجا باندازه کابل که غني (۲) خان پسر منعم خان حاکم آنجا بود بر آمده راه فرار پیش گرفتند و در پرگنه سروت از میان دواب که جایگیر میر محمد منشي بود رسیدند قاسم علي خان اسپ جلاب میستانی خرمیرتي شقداران پرگنه در جنگلي از طریق وضع ایشان علامات گریختن فهمیده و با جمعي از اوباش واعوان رفته هردو را بربسته بکسان سید محمود بارهه که دران جوار بودند خبر کرد و سید محمد جمعي از فرزندان و خویشان خود همراه ایشان تعین نموده با اعزاز و اکرام تمام جانب آگره فرستاد و شاهنشاه جمعي از اهل دخل را حکم فرمودند که تا پیشواز رفته آوردند و باز منصب وکالت حسب المدعا بهتر از اول بر خانخانان قرار یافت و باتفاق شهاب خان و خواجه جهان مهمات را صورت میداد و درین سال میر محمد خان اتکه المخاطب بخان کلان بکومک کمال خان گهکر با جمعیت بسیار در ولایت گهکران رفته و بعد از

(۲ ن) عیسی

جنگ سلطان آدم عموی کمالخان را که سبق ذکر یافت اسیر ساخته و پسرش لشکری نامي بکشمیر گریخته باجل و باز گرفتار گشته هم پسر و هم پدر باجل طبعی در گذشتند و تمام انولایت را بکمال خان سپرده در آگره بملازمت شتافت و روزیکه شاهنشاهی بزمي عالي فرمودند خان کلان قصیدهٔ که در زعم خود غرّا گفته بود بحضور امرا و اعیان افاضل واکابر شعرا خواست که بگذراند چون این مصرع مطلع را خواند که

بحمد الله که دیگر آمدم فتح کهکره کرده

ناگاه عبد الملک خان خویش او در زمانیکه شاهنشاهي توجه تمام باستماع ان قصیده داشتند بلکه باعث انعقاد مجلس همان بود و خان کلان از شاهنشاهی چشم جایزه عظیم داشته پیش آمد فریاد زده گفت که خانم دیگر آمدیم بخوانید چرا که نامرادان دیگر هم در خدمت شما بودند اهل مجلس همه از خنده قهقه بقفا افتادند و خان کلان دستار برزمین زده گفت بادشاهم داد از دست این مردک نا قابل که همه مشقت مرا ضایع ساخت و یکی از مضحکه این است که عبد الملک خان سجع نگین خود را چنین یافته که

عبد را چون با ملک افزون کنی
پس الف لامی درو اندرون کنی

وملا شیری شاعر هندي مشهور قصیده مدح و قدح دارد بنام او و این بیت ازان جمله است

اگر کوار بیاید مقابل تو گریز * که صاحبي و مقابل نمي شوي بکوار

و درین سال مولانا علاء الدین لاری صاحب حواشی بر شرح عقاید

نصفی از پیش خان زمان باگره آمده اشتغال بدرس علوم نمود و مدرسهٔ ازخس ساخت و * مدرسهٔ خس * تاریخ آن یافتند وبحج رفت و ازان سفر بسفر آخرت رخت بست رحمة الله علیه

و درین سال احوال کابل اختلالی پیدا کرد و چند حاکم درفرصت اندک نشانه تیرنصب و عزل گشته در کشاکش وضع و رفع افتادند و خان خانان منعم خان بجاي حیدر محمد خان آخته‌بیگی که در وقت آمدن بهند از جانب خویش در کابل بحکومت منصوب گردانیده بود بجهة بد سلوکی ذاتي او پسر خود غني خان را ازینجا نوشته فرستاده قائم مقام او ساخت و او نیز از ناخلفی قدم بر قدم حیدر محمد خان نهاده کاري چند ناشایسته کرد مثل آنکه تولک خان قوچین را که از اعیان امراست بی تقریب بسته باز بدست او مقید شد و تازیانهٔ * ع *

هر آن شربت که نوشانی بنوشي

خورده و چون بصد حیله ازبند او خلاص یافت نقض عهد و سوگند نموده باز بر سر او بجمعیت بسیار رفت و تولکخان جنگ نا کرده از جایگیر خود راه هندوستان پیش گرفت و ماه جوجک بیگم والده میرزا محمد حکیم ولد همایون پادشاه که دران ایام در سن ده سالگی بود باتفاق شاه ولی بیگ اتکه و فضایل بیگ کور برادر منعم خان که میرزا کامران اورا کور ساخته بود و پسرش ابو الفتح بیگ قلعه کابل را بر روی غني خان بست و او بضرورت بهندوستان آمد و بتقریب عقوق پدر راه وروی نیافته شوتقری (؟) و آواره در جونپور میگشت تا از ننگ وجود خلاص یافت و فضایل بیگ مذکور از

جانب بیگم و ابو الفتح بیگ از جانب پدر نائب ملک بودند بستم شریکی (؟) جایگیرهای خوب از برای خود گرفتند و بد از برای سرکار میرزا گذاشتند شاه ولي اتکه تاب نیاررده باتفاق علی محمد اسپ که حالا در ملک ملازمان درگاه است شبی باشارت بیگم کار ابو الفتح بیگ را در حالت مستی تمام کرد و پدرش باسباب و اشیائیکه داشت بجانب هزاره میرفت که ناگاه نوکران میرزا اورا نیز تعاقب نموده به پسر رسانیدند و شاه ولي بیگ باتفاق بیگم مهمات از پیش گرفته خود را عادل شاه خطاب داد بنابرین شاهنشاهی منعم خان را باتالیقی میرزا محمد حکیم و حکومت کابل بامرای چند فرستادند و ماه جوجک بیگم میرزا را همراه گرفته و تمام لشکر کابل همراه آورده در جلال آباد بعزم جنگ پیش آمد و منعم خان با سایر امرای کومکي که محمد قلیخان برلاس وحسن خان برادر شهاب خان ازان جمله بودند در اول حمله شکست قوی یافته وحشم بجملگی بباد داده باحالي که کس مبیناد روی بدرگاه نهاد و بعد ازین فتح بیگم شاه ولی را به تهمت غدر گرفته بعالم عدم فرستاد

کبک موري خورد باز آمد قصاص از کبک خواست
پس عقابی رفت و با باز آن عمل بنیاد کرد
تیر صیادی برو انداخت جانش قبض کرد
دور گردون هم برارد روزی از صیاد گرد

و چون شاه ابو المعالی از مکهٔ معظمه مراجعت نموده قصد درگاه کرد ناگاه در نواحی جالور باغوای میرزا شرف الدین حسین که دران

ایام از اگره گریخته و حسین قلیخان و صادق محمد خان و دیگران بتعاقب وی نامزد شده بودند چنانچه عنقریب مذکور شود انشاءالله تعالی سری بفتنه کشیده هرجا دستی انداخته میگشت واسماعیل قلیخان و احمد بیگ و اسکندر بیگ خویشان حسین قلیخان تعاقب او نمودند تا شاه ابو المعالي بقلعه نارنول آمد و دست اندازی بخزینه انجا کرده و برجمعیت خویش تقسیم نموده و بعد از اسیر شدن برادرش خانزاده نامی که اورا شاه لوندان نیز میگفتند در نواحي نارنول بدست محمد صادق خان و اسماعیل قلیخان که بتعاقب او میرفتند بی پا شده سر خود از هندوستان گرفته متوجه کابل گردید و در حدود پنجاب از گوشه جنگلي بر آمده اسکندر بیگ و احمد بیگ را که جدا از امرا شده بودند باتفاق نوکران ایشان بقتل رسانیده عرض داشتي مشتمل بر اظهار نسبت پادشاه غفران پناه و خلوص اعتقاد خود نوشته بماه جوجك بیگم والدهٔ میرزا محمد حکیم فرستاد و در عنوان این بیت نوشته بود که

ما بدین در نه پیٔ حشمت و جاه آمده ایم
از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

بیگم در جواب وی نوشته که

کرم نما و فرود آ که خانه خانهٔ تست

و جگر گوشه خود را در سلک ازدواج آورد تا مهمات از پیش خود گرفته باغوای بعضي فتنه انگیزان مثل شوکون پسر قراچه خان و غیره بیگم بیچاره را بقتل آورد و حیدر قاسم کوه بر را که بعد از شاه ولي بیگ چندگاه وکیل مطلق العنان بود نیز بدرجهٔ شهادت

رسانید برادرش محمد قاسم کوه‌بر را مقید گردانید و چون جماعهٔ عظیم بانتقام بیگم کمر بکین او بر بستند درون قلعه کابل جنگی قوی رو داده ایشان را مدافعه نموده و محمد قاسم خلاص یافته و در بدخشان رفته میرزا سلیمان را باعث بر دفع شاه ابو المعالی شد و میرزا محمد حکیم نیز کس خود فرستاده تحریص بر آمدن او نمود چنانچه بعد ازین بیاید و درین سال میرزا شرف الدین حسین که بچهار واسطه بحضرت

انکه زحرّیت حق آگه است * خواجهٔ احرار عبید الله است

میرسد بعد از مراجعت والد ماجدش خواجه معین الدین بن خواجه خاوند بن خواجه یحیی بن حضرت خواجه احرار روّح الله ارواحهم از مکهٔ معظمه و اعتبار تمام یافتن او از ناگور بدار الخلافت آگره آمد و به بد راهي حساد که صفحهٔ جهان از نام و نشان ایشان پاک باد بی جهتی ظاهری توهمي بخاطر راه داده راه ناگور پیش گرفت و صادق محمد خان و جمعي را همراه حسین قلیخان به تبعیت نامزد کرده بجهة استمالت او اولاً و استیصال او ثانیاً فرستادند و از قلعه خالي اجمیر را به تَیَر[(۲)] خان دیوانه سپرده بناگور شتافت و دیوانه قلعه را خالي گذاشته پی او گرفت و رفت و میرزا شرف الدین حسین در جالور بشاه ابو المعالی که از مکهٔ معظمه بعزم درگاه می آمد چنانکه گذشت ملاقات نموده قرار چنان دادند که شاه ابو المعالی برسر مردم حسین قلیخان که در حاجي پور بود رفته

(۲ ن) مظفر خان

و بآن راه گذشته از کابل میرزا محمد حکیم را بیارد و میرزا تا آن زمان اینجا دست و پای میزده باشد و شاه ابو المعالی از استماع خبر تعاقب صادق محمد خان و دیگر امرا ازان جانب عدول نموده خود را بنارنول که میرگیسوشقدار انجا بود زد و اورا بسته زری گرفت و کاری نساخت راه پنجاب و کابل پیش دید همت خود ساخت و احمد بیگ و اسکندر بیگ از لشکر صادق محمد خان و اسمعیل قلیخان جدا شده بایلغار از عقب او در آمده رسیدند و جمعي از نوکران میرزا شرف الدین حسین که این هردو سردار ملازم خود ساخته اعتماد تمام برانها کرده بودند

توان شناخت بیک روز از شمایل مرد
که تا کجاش رسیده است پایگاه علوم
ولي ز باطنش ایمن مباش و غرّه مشو
که خبث نفس نگردد بسالها معلوم

مفسدی زمانه قلي نام را نزد شاه ابو المعالي بتعجیل تمام فرستاده پیغام دادند که در فلان جا توقف نمایند که بمجرد رسیدن این دو سردار ماکار هردو را تمام میسازیم چون نزدیک رسیدند ازان طرف شاه ابو المعالي از کمین گاه بر آمد و ازین طرف دشمنان خانگي در آمده و این هردو امرا را زیر تیغ بیدریغ کشیدند و نوکران قدیمي ایشان از دیدن این حال چون دام و دد وحشي رمیده بهر جانبی گریزان شدند و این خبر بسمع شاهنشاهي آن زمان که در حوالي متهراه بسیر و شکار مشغول بودند رسید و بعزم استیصال این فتنه بجانب دهلي نهضت واقع شد و آنجا داعیهٔ نسبت مصاهرت باعیان

دهلي پیدا آمده قوایل و خواجه سرایان از بهر انتخاب بنات البکر (۴) و تحقیق احوال ایشان در محلات نامزد گشتند و هولی عظیم در شهر افتاد و باعث بر تحریک این سلسله اغوای شیخ بده و کهرة (۵) مخادیم آگره بود مجملا انکه یک کیلن بیوه شیخ بده فاطمه نام اسمی بی مسماه از هوا و هوس و فضولي عیش که شوخ چشمی بار می آرد بجهة قرب جوار و وسیلهٔ مشاطگان به باقي خان برادر بزرگ ادهم خان متعه کرد و آن سفاح آخر منجر بنکاح شد وکیلن دیگر شوهر دار را نیز که نام شوهرش عبد الواسع بود در مجالس سور و سرور همراه خود بردن گرفت و همان حکایت گربهٔ عابد که در اول انوار سهیلی است راست آمد و این زن شوهر دار چون بغایت جمیله و در تمامی قبیله شکیلهٔ بي عدیله بود روزی نظر شاهنشاهی برو افتاد پیغام نسبت بشیخ فرستادند و شوهر آن جمیله را امیدواریها دادند بنا بر آنکه تورهٔ پادشاهان مغول اینست که بر زنی که بخواهش نظر اندازند بر شوهر لازم است که آن را طلاق دهد چنانچه واقعه سلطان ابو سعید و میر چوپان و پسرش دمشق خواجه مشهور است عبد الواسع ارض الله واسعة خوانده

خدای جهان را جهان تنگ نیست

سه طلاق در گوشهٔ دامن حلیله خود بست و در شهر بیدر از ملک دکن رفته غایب گشت و آن عفیفه داخل حرم محترم شد و فاطمه باغوای خسر خویش باعث بود که مصاهرت شاهنشاهی باکابر

(۴ ن) بنات الکبراء (۵ ن) کهرة

دیگر آگره و دهلي نیز راقع شود تا نسبت مساوات درمیان ایشان پدید آمده ترجیح بلا مرجح لازم نیاید درین اثنا هنگامي که شاهنشاهي سیر کنان نزدیک بمدرسهٔ بیگم رسیدند کودک فولادنامي که میرزا شرف الدین حسین در وقت فرار خویش و رفتن بمکه معظمه اورا گماشته بود از بالای ایوانهای مدرسه تیری درکمان نهاده انداخت و پوست مال گذشته بخیر انجامید و این معني را از تنبیهات غیبی و کرامات پیران حضرت دهلي دانسته ازان داعیه باز آمدند و آن مدبر را هرچند بعضي امرا خواستند که تا زمان تحقیق حال مهلت فرمایند که درین اغوا چه کسان شریک باشند راضی نشده فرمودند تا بجزای خودش زود تر رسانند و سواره در قلعه دین پناه در آمدند و اطبا بمعالجه مشغول شدند و آن جراحت در اندک فرصت التیام پذیرفت و در سنگهاسن سوار شده راه آگره طي فرمودند

وبتاریخ پانزدهم جمادي الثانی سنه سبعین و تسع مایة (۹۷۰) در مقر سلطنت نزول واقع شد و درین سال واقعهٔ شاه ابو المعالی درکابل روي نمود و ان چنان بود که چون بعد از قضیه بیگم والدهٔ میرزا محمد حکیم محمد قاسم کوه بر نزده میرزا سلیمان در بدخشان رفت میرزا با حرم خودکه بولي نعمت مشهور است جمعیت گران برسر شاه ابو المعالی آورد و نیز میرزا محمد حکیم را همراه گرفته در کناره آب غوربند آتش قتال را اشتعال داد و برانغار کابلیان از جرانغار بدخشیان بیجاي شد و شاه ابوالمعالي میرزا محمد حکیم را درمقابله سلیمان میرزا گذاشته خود بمدد جماعهٔ شکست یافته

رسید و تا رفتن او میرزا محمد حکیم خود باتفاق نوکران از آب گذشته نزد میرزا سلیمان رفته بود و شاه ابو المعالی را دیگر تاب مقاومت نمانده و راه فرار پیش گرفته و نزدیك بدیه چاریکاران گرفتار شده بدست مردم سلیمان میرزا که بتعاقب او رفته بودند افتاد تا در کابل نزد سلیمان میرزا آوردند سلیمان میرزا او را همچنان اسیر و مقید و مغلول نزد محمد حکیم میرزا فرستاد و محمد حکیم اورا از حلق کشیدن فرمود و این واقعه در هفدهم شب ماه مبارک رمضان سنه سبعین و تسعمایة (۹۷۰) بود و میرزا سلیمان بعد ازین فتح صبیهٔ خود را از بدخشان طلبیده به میرزا محمد حکیم داد و امید علي نام نوکري معتمد را بوکالت مهمات میرزا تعین کرده به بدخشان رفت و درین سال قلعه چنهار را جمال خان غلام عدلی بفتو نام غلام دیگر که بمسند عالي اشتهار یافته داده بود بعد از رسیدن عرضه‌داشت او بدرگاه شیخ محمد غوث که فتو ارادت تمام به شیخ داشت و آصفخان که خواجه عبد المجید هروي باشد رفته بصلح گرفتند و آن را بحسن خان ترکمان سپرده فتو را بملازمت آوردند تا اعتبار تمام یافت

و مقارن این حال واقعهٔ شیخ محمد غوث که شاهنشاهی را در زمان ابتداي جلوس از گجرات بانگیختن وسایل و مرغبات در دام ارادت آورده بود و بعد از اطلاع بر حقیقت احوال زود رمیدن روی نمود وملا اسمعیل عطائي معمائی که یکی از معتقدان و مریدان شیخ بود علیه ما علیه * بندهٔ خدا شد * تاریخ وفات یافت و زمانی که جامع این منتخب در آگره بتحصیل علم رسمی

اشتغال داشت و شیخ با کروفر تمام و جاهي ما لا کلام در لباس فقر آمد وغلغله او زمین و زمان را گرفت خواست که رفته ملازمت نماید اما چون شنید که به تعظیم هندوان قیام میکند دل ازان هوس بر خاست و محروم ماند اما روزی در بازار آگره دید که سواره می آید و خلقی انبوه پیش و پس اورا گرفته و از براي ردّ سلام خلایق و تواضع ایشان هرطرف زمان زمان خم میشد و فرصت راشت نشستن در خانهٔ زین نداشت و باوجود هشتاد سالگي طراوتی عجیب و سیمای غریب در بشره او ظاهر بود رحمه الله

در بیستم ماه مبارک رمضان این سال جدمادري فقیر مرحومي مخدوم اشرف در بساور از عالم درگذشت و این خبر در بلدهٔ سنسوان از توابع سنبل شنیده و • فاضل جهان * تاریخ وفات او یافته شد و چون تعلیم جزئیات و بعضي از علوم عربیه از و گرفته بود و حقوق بسیار بر ذمه اهل علم داشت کلفت و محنت بسیار ازین واقعه روی داد و داغ مصیبت والد ماجد تازه گشت و این بیت امیر خسرو علیه الرحمة بیاد آمد که

سیف از سرم گذشت و دل من دو نیم ماند .
دریاي خون روان شد و درّ یتیم ماند

ودر عرض یک سال از عروض این احوال اختلال تمام در دل آسوده راه یافت و غم دنیا که ازان گریزان میگشت بیکبار بطنازی پیش آمد و سر راه گرفت و سرّ وقع فیها الي آشکارا شد و سخن والد مرحوم که بارها میگفت که این ولوله و شورش تو مادامی است که من در قید حیاتم و بعد ازانکه من نمانم خواهند دید که تو چه طوربي قید

خواهی زیست و پشت پابر دنیا و مافیها خواهي زد راست آمد

ماتم کده شد جهان نهان چیست * ماتم زدهٔ چو من عیان کیست

ماتم دو شد و غمم دو افتاد * فریاد که ماتم دو افتاد

حیف است دو داغ چون مني را * یک شعله بس است خرمنی را

یک سر دو خمار بر نه گیرد * یك سینه دو بار بر نه گیرد

و درین سال اعتماد خان خواجه سرای اسلیم شاهی اعتبار تمام در حرم یافته در امور ملکی نیز معتمد الملک شد و بدعتي و کفایتی چند پیدا کرد که پیش ازان نبود و هر روزی کار و بار در خانه مستحکم تر میگشت تا نوبت براجه تودرمل رسید و در زمان استیلاي ماهم اتکه و بیگم و ادهم خان و اعتماد خان خواجه سرای که صاحب رای و تدبیر بود میر عبد الحي این حدیث از کتاب نهج البلاغة که بحضرت امیر رضی الله عنه منسوب است و بعضي آن را از علامه شریف علم الهدی مرتضی بغدادي میدانند حسب حال کشید که قال علیه السلام سیاتي زمان علی الناس لا یقرب فیه الا الماجن و لا یظرف فیه الا الفاجر و لا یضعف فیه الا المنصف یعدون الصدقة فیه غرما و صلة الرحم منا و العبادة استطالة علی الناس فعند ذلك یکون السلطان بمشورة النسوان وامارة الصبیان وتدبیر الخصیان و ازین واقعه تا زمان تحریر یک قرن بیش گذشته

به بین تفاوت ره از کجا است تا به کجا

و در سنه احدی و سبعین و تسعمایة (۹۷۱) خواجه مظفر علی تربتي خطاب خاني یافته وکیل کل شد و * ظالم * تاریخ یافتند و درمیان راجه واو هرروز مناقشه در هرکلی وجزي بود و ظریفی آن بیت قدیم را که

سگ کاشي به از صفاهاني * گرچه صد بار سگ ز کاشي ۲۰
چنين تضمين کرد که
سگ راجه به از مظفر خان * گرچه صد بار سگ ز راجه به
چون امرا شکايت از راجه نزد شهنشاهي برده التماس تغير او نموده اند جواب داده اند که هرکدام شما در سرکار خود هندوئی داريد ما هم هندوئی داشته باشيم چرا ازو بد بايد بود و خيرهٔ سجع مهر راجه را چنين يافته که
آنکه شد کار هند ازو مختل * راجهٔ راجهاست تودر مل
و درين سال قاضي لال را که از جملهٔ آشنايان نيک و خوش طبعان ظريف بود از قصبه برن طلبيده بتقريبی بسياست رسانيدند و * قاضي لال * تاريخ او يافته شد و درين سال غازيخان تنور ازا سرای کبار عدلي که چندگاه بدرگاه آمده باز فرار نموده به هتيه رفته بود در نواحي کره با جمعيتی انبوه در مقابله آصف خان آمده مصاف داد و در ميدان معرکه افتاد و آصف خان قوت تمام ازين فتح گرفته برسر ولايت کره کتنکه که هفتاد هزار ديه آبادان دران زمان داشت و قلعه چوراکره دار الملک انجاست و قبل ازان پای تخت ملک آن قلعه هوشنگ آباد بود که تعمير کردهٔ سلطان هوشنگ غوری بادشاه مالويست رفت و راني درگارتي نام زنی صاحب حسن و جمال در کمال رعنائي که حکومت آنجا داشت با بيست هزار سوار و پياده و هفصد پيل قوي هيکل آمده جنگي صعب نمود و دلاوران بيشمار از جانبين بعد از کشش و کوشش فوق الحد و الغايت قالب را به پيغام تير و تيغ بيدريغ تهي کردند و تيری

بر مقتل رانی برسید و رمقي مانده بود که اشارت بفیلبان خویش کرد تا کار اورا بخنجر تمام ساخت و با وجود این حال نیز رندی به بختي از اوباش اورا بسلامت نگذاشت آری

هر گنده پزی گنده خوری میدارد

اگرچه چاه نصراني نه پاکست * جهودی مرده میشوید چه باکست

و آصفخان ازانجا بر سر چورا گره رفت و پسر راني مذکوره نیز بعد از محاربه بمادر ملحق گشت و چندان خزاین و دفاین بدست آصف خان و لشکریانش افتاد که عدد آنرا جز آفریدگار یگانه نداند وآصف خان بقوت آن مال دعوی قارونیت و شدادیت پیدا کرد تا عاقبت به تحت الثری رفت

گرچه از مال و گندمي نه بوجه * هم خزینه پرست و هم انبار

پس تفاخر مکن که اندر حشر * گندمت گژدمست و مالت مار

و در دوازدهم ذیقعدهٔ این سال بعزم شکار فیل جانب نرور نهضت نمودند و در عین بشکال فیل بسیار باختراعات عجیب اصطیاد نموده از راه سارنگ پور بولایت مندو رسیده در سلخ ذیحجهٔ این سال آن خطه را معسکر ساختند و عبد الله خان اوزبک بتقریب بعضي اداهای ناسزا اهل عیال خود را از مندو بر آورده راه گجرات پیش گرفت و هرچند مقیم خان که درین یورش شجاعت خان خطاب یافت رفته اورا دلاسای نصیحت آمیز داد قبول ننمود

محل قابل و آنگه نصیحتي قابل

چوگوش هوش نباشد چه سود ازگفتار

و عبد الله خان بهراول اندک جنگي کرد چون خبر قرب موکب

شاهنشاهی یافت اکثری را از اهل و عیال و اطفال و بنه و بار بتاراج حادثات داد و جمعی ضروریرا پیش انداخته بصد حیله خود را در گجرات رسانیده پناه بچنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتي که بعد از سلطان محمود فرمان فرمای آن بلاد و صاحب شوکت و استعداد شده بود برد و افواج شاهنشاهی تاسرحد گجرات تعاقب او نموده حرمها و فیلان نامی اورا باسیری و اولجه گرفته آوردند و بقیه نصیبهٔ اعدا شد که گواران و بهیلان باشند و آبادانی گجرات را در عهد چنگیز خان چنان نشان میدادند که در عصر پادشاهان سابق معمور بود و رواج اهل علم و فضل چنان شده که فوق آن متصور نباشد و هر سپاهي و مسافری و غریبي که رفته او را دیده یا ملازمت اختیار کرد دیگر او را بهیچ چیز و هیچ کس احتیاج نماند و میگویند که هر روز پنج شش سروپای خاصهٔ خود بمردم مي بخشید و هیچ سروپا کم از هفتاد و هشتاد تا پنجاه اشرفي نمی بود میداد و یکي از حاتمي هاي او این بود که روزي با ملازمانش سیر میکرد و عبد الله خان اوزبک در ملازمتش بود درین اثنای دو سه کشتي پر از اسباب و اقمشه و جواهر نفیس به نظر او گذرانیدند به مجرد دیدن همه را به عبد الله خان اوزبک برگذار کرد و ازان جمله انکه شاه عارف صفوی حسیني که حالا در لاهور است و بعنوان کرامت تسخیر جن مشهور وگنجها داشته بمردم می بخشید میگویند که این همه خزاین و دفاین از چنگیز خان یافته و مهر های او همه بسکه چنگیز خان است و الله اعلم و میران مبارک شاه برهان پوری ایلچیان فرستاده اطاعت قبول نمودند و اعتماد

خان خواجه سرا مصحوب ایشان رفته دختر میران را به تحف و هدایای لایق بدرگاه آورد و مقرب خان از امرای دکن آمده ملازمت نمود و در محرم در سنه اثني و سبعين و تسعماية (۹۷۲) از مندو بقصبه نالچه رسیده و قرا بهادر خان را بحکومت آن بلاد منصوب فرموده شکار کنان از راه اجین و سارنک پور و بروده[۲] و گوالیار بتاریخ سوم ربیع الاول سنه مذکور بپایتخت آمدند و دو فرزند توام حسن و حسین نام درین سال از حرمی تولد یافتند و در عرض یکماه بملک دیگر خرامیدند و درین سال تعمیر شهر نگرچین واقعه شد و سطری چند که یکي از اعیان دولت دروقت تالیف اکبرنامه بفقير فرموده بود که درین باب بنویسید آن را بجنس ایراد مینماید چون مهندس کارخانه ابداع اندیشهٔ بلند شهریار کامکار را که معمار معمورهٔ گیتي خصوصا بنای مقصورهٔ هند است از آغاز فطرت اختراع آئین ایجاد فرموده تا بمقتضای

جهاندار داند جهان داشتن * یکي را بریدن دگر کاشتن

هر سر منزل و هر گل زمیني را که هوای آن معتدل و فضای آن فسیح و آبش گوارا و سوادش مسطح باشد تعمیر بخشیده محل نزول اجلال موکب اقبال سازد چه اختیار اماکن نزه و مساکن طیبه و منازل مروحه و میاه عذب بهر ابقای نعمت صحت بدني و احتمال اعتدال مزاج انساني که وسیله معرفت و طاعت یزداني همان تواند بود از جمله سنهٔ ضروریه است خصوصا وقتي که بعضي از مصالح

(۲ ن) نرور

ملکی نیز مثل سیر وشکار و غیره بآن متضمن گردد بنابران دواعی درین سال خجسته فال بعد از معاودت از سفر مالوه که اولیای دولت منصور و اعدای ملک مقهور شده بودند پیش دید همت والا نهمت و اقتضاي رای جهان آراي چنان افتاد که موضع گهراولی را که بیك فرسنگی آگره واقع شده و باعتبار لطافت آب و نظافت هوا بر خیلی امکنه رجحاني و مزیتي تمام داشته معسکر حشم همایون و مخیم دولت ابد پیوند گردانیده و از مضایق مداخل و مخارج شهرخاطر قدسي مآثر را فراغتي حاصل گشته اوقات فرخنده سمات را گاهی بچوگان بازي و گاهی بدوانیدن سگان تازی و پرانیدن جانوران گونا گون مصروف سازند و بناي آن معمورهٔ بلند اساس را بشگون استحکام مبانی قصر سلطنت بیزوال و تفال ازدیاد جاه و جلال گرفته فرمان نافذ بران گونه عز اصدار یافت که بار یافتگان قرب منزلت و منظوران نظرعاطفت هر کدام از برای خود دران مکان مرفه عمارات عالي و مناظر رفیع بنیاد نهند و در اندک مدت سواد آن بقعهٔ لطیف از پرتو توجه حضرت ظل الهي خال رخ نو عروس عالم شد و نگرچین که عبارت است از امناباد نام یافت

لله الحمد که آن نقش که خاطر مي خواست
آمد از غیب پس پرده اقبال پدید

و از عجایب نقلیات روزگار آنکه امروز ازان شهر و ازان عمارت اثری باقي نیست و همچنان که قاع صفصف بود همست فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْاَبْصَارِ چنانچه صاحب قاموس گفته که هفت و هشت شهر منصوره و منصوریه نام را که شهر های عظیم و پادشاه نی

شوکتی در زمان خود هر کدام آنها را بنا کرده بود امروز یکی ازان ها آبادان نیست ؕ اَفَلَمْ یَسِیْرُوْا فِی الْاَرْضِ فَیَنْظُرُوْا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ و درین سال یا سال گذشته که به تحقیق نزدیک است شیخ عبد النبي محدث نبیرهٔ شیخ عبدالقدوس گنگوهي را که از کبار مشایخ هند است از قصبهٔ اندری کرنال طلبیده صدر الصدور ساختند تا باتفاق مظفر خان مدد معاش بدهد بعد ازان مستقل چنان شد که عالم عالم اوقات و انعامات و ادرارات بمستحقان بخشید چنانچه اگر بخشش جمیع پادشاهان سابق هند را دریک پله نهند و انعام این عهد را در پلهٔ دیگر هنوز این راجح آید تا باز بتدریج رفته رفته به پله اصلي قرار گرفت و قضیه منعکس شد چنانچه مذکور می شود انشاء الله تعالی و درین سال خواجهٔ معظم خالوی شاهنشاهي که داغ الاقارب کالعقارب بر جبین روزگار خود داشت خواجه

اقارب کالعقارب في اذاها * فلا تغرر بعم او بخال

فان العم زاد الغم منه * واما الخال عن خیرات خالي

روزیکه بتقریب نصیحت و منع او از بعضي امور ناشایسته که ازو سر بر زده بود بمنزل او میرفتند خبر دار شده از روی بد گماني و خبط اصلي قدیم زن خود را بکشت و مستحق عقوبت گشته اول در ته لکد و چوب مالش داده او را غوطه چند فرمودند و در گوالیار فرستادند تا در همان حبس از حبس طبیعت برست و به مکافات رسید

بدي کنندهٔ خود را بروزگار سپار * که روزگار ترا چاکری است کینه گذار

و درین سال میرزا سلیمان مرتبهٔ سوم بکابل آمد و باعث بر آمدن

او آن بود که میرزا بعد از دفع شاه ابو المعالي و مصاهرت میرزا محمد حکیم در وقت مراجعت اکثر ولایت کابل را جایگیر لشکریان خود ساخت و کار بر میرزا و مردمش تنگ شد و بدخشیان را بعذر خواهي از کابل بر آوردند و میرزا سلیمان با لشکر گران بجهة انتقام آمد و میرزا محمد حکیم تاب مقاومت او نیاورده باقي قاقشال را با جمعي از معتمدان در کابل گذاشته بجلال آباد رسیده و چون میرزا سلیمان تعاقب نمود میرزا محمد حکیم به کنار نیلاب آمده عریضهٔ بدرگاه نوشت و میرزا سلیمان قمبر نام نوکر خود را با جمعي در جلال آباد گذاشته از پشاور به کابل رفت و بموجب حکم تمامي امرای پنجاب مثل محمد قلي خان برلاس و اتکه خان به تمامي اتکه خیل و مهدی قاسم خان و کمال خان کهکر بمیرزا محمد حکیم پیوستند و قمبر را با سي صد کس که محافظت جلال آباد می نمود علف تیغ ساخته سر اورا با خبر فتح نزد باقي قاقشال بکابل فرستادند و میرزا سلیمان روی هزیمت به بدخشان نهاد و میرزا محمد حکیم بکابل در آمد و خان کلان بمنصب اتالیقي میرزا محمد حکیم ماند و باقي امرا بجایگیرهای خویش آمدند بعد از چندگاه میرزا محمد حکیم همشیره بیوهٔ خودرا که شاه ابو المعالي داشت بي استصواب خان کلان بخواجه حسن نقشبندی از اولاد خواجه نقشبندی قدس الله سرّه العزیز عقد بست و خواجه حسن وکیل مستقل شده تمشیت مهمات باستقلال میکرد و ظرفا دران وقت مي گفتند که

گر خواجهٔ ما خواجه حسن خواهد بود
ما را نه جوال و نی رسن خواهد بود

و خان کلان که حکم شحنه معزول پیدا کرده بود تاب نیاورده بي رخصت میرزا بلاهور آمد وحقیقت را معروض درگاه داشت ودرین سال شیخ الاسلام فتح پوری چشتي که درسنه احدی وسبعین وتسع مایة (۹۷۱) از حرمین شریفین تشریف آورده و کاتب حروف این دو تاریخ یافته و در ضمن مکتوبی عربي که بجای خود نقل نموده خواهد شد انشاء الله تعالی از بداون نوشته فرستاده بود تاریخ

شیخ اسلام مقتدای انام * رفع الله قدره السامي
از مدینه چوسوی هندآمد * آن هدایت پناهی نامي
هند از مقدم همایونش * یافت ازمرخجسته فرجامی
گیرحرفي وترک کن حرفی * بهر سالش ز شیخ اسلامي

دیگر همین اسلوب که

شیخ اسلام ولیّ کامل * آن مسیحا نفس و خضر قدم
لا مع از جبهۀ او سرّ ازل * طالع از چهرۀ او نور قدم
ازمدینه چوسوي هندشتافت * آن مسیحا نفس و خضر قدم
بشمر حرفی ومشمرحرفی * بهر تاریخ ز خیر المقدم

طرح عمارت خانقاه جدید انداخت که مثل آن در معمورۀ گیتی نشان نمیدهند و درمدت هشت سال باتمام رسیده دم از هشت بهشت زد و درین ایام اتمام محل بنگالی در آگره و قصري عالي دیگر واقعه شد و قاسم ارسلان این تاریخ گفت که

چون از پی عشرت شه زیبا منظر * فرمود بنا دو خانۀ فیض اثر
تاریخ یکی ز عشرت آمد بیرون * شد خانۀ پادشاه تاریخ دگر

و در غره ماه رجب سنه اثنی و سبعین و تسعمایة (۹۷۲) بجانب

بنرور و کرهره بعزم شکار فیل نهضت نمودند و مردم را ازانجا بگرفتن فیلان نامزد فرموده خود بگوالیار آمده و روزی چند بجهة گرمی هوا عارضهٔ تب کشیده باز صحت یافته بمقر سلطنت رسیدند و درین سال عزیمت بنائي قلعهٔ اگره تصمیم یافت و ارک آنرا که از خشت بود تعمیر آن از سنگ تراشیده فرمودند و زر سه سیری غله از سر هر جریب زمین بر ولایت تقسیم نموده و محصلان و تواچیان گماشته از امرای جاگیر دار تحصیل کردند تا در مدت پنج سال باتمام رسید و عرض دیوار ده گز و ارتفاع چهل گز و خندق عمیق که هر دو طرف آن را بسنگ و گچ بر آورده اند عرض آن بیست گز و عمق آن ده گز تا بآب رسیده واز آب دریای جون پرگشت و نظیر آن قلعه در بلاد دیگر کم نشان میدهند و تاریخ دروازهٔ آن را شیخ فیضی * بنای در بهشت * یافت و سه کرور زر تخمینا خرج آن قلعه شد و بعد ازان که صورت اتمام پذیرفت زرهاي تمام هندوستان را ملجا و ماوای گشت و این تاریخ یافتند که * شد بنای قلعه بهر زر * والحق آن زر صامت معلوم نیست که ناطق کي شود مگر انکه آیت وَأَخْرَجَتِ ٱلْأَرْضُ أَثْقَالَهَا بخواند و بزبان حال بگوید که أَنْطَقَنَا اللّٰهُ الَّذِیْ أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ

زراندر کف مرد دنیا پرست * هنوز اي برادر بسنگ اندرست
زر از بهر خوردن بود ای پسر * ز بهر نهادن چه سنگ و چه زر

و درین سال بغي خان زمان و ابراهیم خان و اسکندر خان اوزبک روی نمود و بناي آن این بود که بعد از سرکشي عبد الله خان اوزبك بدگمانی از طایفهٔ اوزبکیه بخاطر شاهنشاهي راه یافته اشرف

خان میر منشی را از نرور بطلب اسکندر خان اوزبک بدلاسا فرستادند که در اوده جایگیر داشت و اشرف خان را بلطائف الحیل ببهانه موافقت بابراهیم خان اوزبک که بسال بزرگ تر از همه است. بجایگیر او که سرهر پور بود برد و ازانجا بجونپور نزد خان زمان به تقریب کنکاش پرسیدن رفتند و همه قرار بر مخالفت داده و اشرف خان را چون مجرمان نظر بند داشته سکندر خان و ابراهیم خان به لکهنو و خانزمان و بهادر خان بکره و مانکپور سر طغیان بر داشته یکرویه شدند و امرای آن حدود مثل شاهم خان جلایر و شاه بداغ خان و غیر آن در نواحی نیم کهار بجنگ از پیش خان زمان منهزم شدند و محمد امین دیوانه دران معرکه دستگیر گشت و ایشان در قلعه نیم کهار و مجنون خان قاقشال در مانکپور متحصن گردیدند و آصف خان ولایت کره کتنکه را بعهد محافظت جماعه گذاشته خود به خزانه وافر و لشکر تازه زور بمدد مجنون خان رسید و قفل خزینه برداشته تسلي سپاه نمود و به مجنون خان نیز مبلغی کلي داد که سرمایه ازدیاد جمعیت او شد در مقابله خان زمان نشستند و عرایض بدرگاه فرستادند و ثانی خان این بیت در عریضه خود نوشت

ای شهسوار معرکه آرای روز رزم
از دست رفت معرکه پا در رکاب کن

و چون مراجعت از سفر مالوه روی نمود این خبر شنیده منعم خان خانخانان را از پیش فرستادند تا آب گنگ را از معبر قنوج عبور نماید و خود درماه شوال سال نهصد و هفتاد و دو پای در رکاب نهادند و قیا خان گنگ که بمخالفان یکی شده بود در قنوج باستشفاع

خانخانان آمده دید و از تقصیرات او در گذشتند و ازانجا بایلغار بلکهنو رسیدند و سکندر خان جنگ نا کرده بخانزمان و بهادر خان ملحق شد و همه ایشان مقابله آصفخان و مجنون خان را گذاشته و راه جونپور گرفته و با اهل و عیال از آب نرهن گذشته فرود آمدند و یوسف محمد خان ولد اتکه خان بر سر ایشان نامزد شد و خود هم متعاقب آمده ظاهر جونپور را معسکر ساختند و آصفخان درین منزل با پنج هزار سوارکار آزمای باتفاق مجنون خان ملازمت کرد و هدایا گذرانید و در معرض قبول افتاد و در روز جمعه دوازدهم ذیحجه سال مذکور در ارک جونپور نزول فرمودند و آصف خان سرداری لشکر یافته درگذر نرهن مقابل خان زمان رفته فرود آمد و دران ایام حاجی محمد خان سیستانی را برسالة جانب سلیمان کررانی حاکم بنگاله که اتحاد قوی بخانزمان داشت نامزد گردانیدند تا اورا از امداد و معونت خان زمان باز دارد چون بقلعه رهتاس رسید افغانانی که رابطه یکانکی بخانزمان داشتند حاجی محمد خان راگرفته نزد او فرستادند و خانزمان بنابر آشنائی قدیم که مابین حاجی محمد خان و او بود در تعظیم و احترام کوشیده قرارداد که والدهٔ خود راهمراه او بدرگاه فرستد تا استشفاع نموده استعفای زلات خانزمان نماید و در همین ایام حسن خان خزانچی و مها پاتر باد فروش را که از بازیافتگان شیر شاه و اسلیم شاه که درفن موسقی و شعر هندی بی عدیل بود بوکالت نزد راجه اودیسه که بجمعیت و شوکت از میان راجهای دیگر امتیاز داشت فرستادند تا دست امداد و اعانت از خان زمان کوتاه داشته او را در جوار خود پناه ندهد و سلیمان را نیز از مظاهرت وی باز داشته

در ماندە کار خود سازد او این‌معنی را طوعا و رغبةً قبول نمودە فیلان و تحف و هدایای نفیس روانه داشته اطاعت قبول نمود تا این هر دو وکیل باز گشته در اگره بدرگاه واصل شدند همدرین ایام چون مظفر خان و دیگر ارباب دخل از جهة شومی طمع و حرص سخنان بکنایه و تصریح گوش زد آصف خان ساخته تحف و نفایس بسیار و توقعات بعیده ازو چشم داشتند و راه تعنت‌مسلوک داشته‌جمعی را باعث بر تقریر اموال چوره گدە شدند و ازو مطالبه می نمودند آصفخان زمانی که در مقابله خان زمان بگذر نرهن نشسته ازان سخنان متردد و متفکر شده می‌بود تا نیم شبی باتفاق وزیر خان برادر خود فرصت غنیمت دانسته بجمعیتی که داشت راه ولایت کره کنتکه گرفته بکره رفت و بعد از اطلاع حال بجای او منعم خان خانخانان را بسرداری آن لشکر منصوب گردانیدند و شجاعت خان بتعاقب آصفخان نامزدگشته و از مانکپور برکشتی نشسته میخواست که عبور از آب گنگ نماید آصفخان که پارۀ راه رفته بود از استماع این خبر برگشته بقصد مدافعه بکنار آب رسید و جنگ عظیم کرده کشتیهای شجاعت خانی را گذشتن نداد وشجاعت خان بضرورت شب باین طرف آب آمد و آصفخان با جمعیت تمام ازان طرف راه جایگیر خویش گرفت و شجاعت خان دربن مرتبه میدان خالی یافته از راه دیگربکره رفت و بتعاقب غنیمی که بخیال نمیتوانست پیرامون او رسید قدمی چند زه و بجهة وقوع فاصله کبری بجونپور مراجعت نمودە بدرگاه پیوست و همدرین ایام حسن خان از جانب برادر خود فتح خان افغان تبتی صاحب قلعه رهتاس که در مقه

اثنی و سبعین و تسعمایة سلیمان کررانی اورا در قبل داشته و بشنیدن خبر توجه شاهنشاهی محاصره امتناع نموده بود بوکالت آمده و پیشکش لایق آورده التماس تعین سرداری کرد که قلعه را باو سپارد بنابران قلیچ خان از جونپور بهمراهی او نامزد شد و فتح خان از فرستادن برادر پشیمان گشته و آذوقهٔ فراوان درقلعه کشیده خطی به برادر نوشت که خود را زود تر بما رسان که خاطر از جانب ذخیره جمع شده است و قلیچ خان را روزی چند بلباس تلبیس نگاهداشته بظاهر اظهار انقیاد می نمود اما قلیچ خان بر نفاقش اطلاع یافته بی نیل مقصود باز گشت

سوار جهان بود دستان سام * ببازی سر اندر نیارد مدام

و این رهتاس قلعه ایست از توابع بهار بطول چهارده کروه و عرض سه کروه و ارتفاع پنج کروه (؟) و درون قلعه زراعت میشود و کثرت آب ان بمرتبه ایست که اگر میخ برزمین زنند یا دیگدانی بکنند همه جا آب بدرمي آید و ازان زمان که ان قلعه را شیر شاه گرفت بدست افغانان بود تا نوبت بفتح خان رسید که سر بسلیمان فرو نمی اورد عاقبت از فتح خان بتصرف شاهنشاهي درآمد چنانکه مذکور شود انشاء الله تعالی و چون جونپور محل نزول رایات شاهنشاهي گردید و به تنظیم مهام پرداختند پیش از انکه منعم خان را مقدمة الجیش ساخته مقابل خان زمان فرستند خان زمان در گذر نرهن نشسته بهادر خان را سردار اعتبار نموده باتفاق سکندر خان بجانب سردار فرستاد تا ازان طرف بمیانه ولایت درآمده خلل اندازند با لشکر عظیم تا انجا که خواهند دستگاهي وسیع دارند بنابران

چندي از امرای عظام با لشکر عظیم مثل شاه بداغ خان و پسرش عبد المطلب خان و قیا خان و سعید خان و محمد معصوم خان فرنخودی و دیگران که تعداد اسامی ایشان طولي دارد همراه میر معز الملک مشهدی که جامهٔ سرداری بر قامت استعداد او نازیبا و ناچسپان بود نامزد شدند تا بمدافعه و ممانعه اسکندر و بهادر بر خیزند و این افواج هنوز مقابل نشده بودند که منعم‌خان خانخانان که با خان زمان نهایت جهة اتحاد داشت چار پنجماه بدستور کهنه سپاهیان که در صلح مصلحت‌ها دارند بحرف و حکایت و مراسلات و مکاتبات گذرانیدند و چون خواجه جهان و دربار خان از جونپور بجهة استعلام امر صلح و جنگ و قرار شتاب و درنگ بگذر نرهن رفتند ازان طرف خان زمان با سه چهار کس و ازین طرف خانخانان و خواجه جهان نیز با سه چاری در کشتی نشسته و یک دیگر را دیده قرار صلح برینگونه دادند که خان زمان والدهٔ خود را با عم خویش ابراهیم خان اوزبك و فیلان نامی که دارد بدرگاه فرستد و بعد ازان که تقصیرات او معفو شود سکندر و بهادر نیز بدرگاه بیایند و دربار خان باز گشته این خبر بسمع اعلی رسانید و روز دیگر والدهٔ خان زمان و ابراهیم خان را خانخانان و خواجه جهان با فیلان همراه گرفته بدرگاه آوردند و در مقام استشفاع خانزمان باستعفاي گناهان او بودند که بناگاه از سردار خبر هزیمت میر معز الملك سردار رسیده و شاهنشاهي بر آشفتند و آن صلح بکین مبدل شد و شرح این حال باجمال آنکه چون افواج شاهنشاهي نزدیک بسکندر و بهادر رسیدند ایشان همان جائیکه رسیده بودند

توقف نموده پیغام بمیر معز الملک دادند که واسطه شفاعت باشد گناه مارا از درگاه در خواست نمایند تا آنچه از فیلان و غیر آن بدست آورده‌ایم بدرگاه بفرستیم و چون از خطا ها پاک شویم و تقصیرات ما بخشیده شد بملازمت میرسیم میر معز الملک ازانجا که پیوسته دم از انا و لا غیری میزد فرعونیت و شداديت که میلک موروثي سادات مشهدی آمده و ازینجا گفته اند

اهل مشهد بجز امام شما * لعنة الله برتمام شما

دیگری میگوید که

روی زمین گرچه ز مردم خوش است
مشهدی از روی زمین کم خوش است

کج خلقي که بآن مشهور بود بنیاد کرد و گفت پاک شدن شما جز بآب تیغ متصور نیست درین اثنا لشکر خان میر بخشي و راجه تودرمل از درگاه رسیدند تا امرا از صلح و جنگ بهرچه قرار دهند زود تر بقطع رسانند اگر مصلحت دانند جنگ کنند و الا سکندر و بهادر را دلاسا داده بیارند و بهادر خان باز بکناره اردوی شاهنشاهی تنها آمده و میر معز الملک را با چندي از امرا طلبیده مقدمات صلح در میان آورده گفت که چون خان‌زمان والدهٔ خود و ابراهیم خان را بدرگاه میفرستند بلکه تا این زمان فرستاده باشد امید عفو گناهان خویش داریم و احتمال غالب همین است و راه جواب مي بینیم و تا آنزمان که مهم آنجا مشخص نمي شود دست بکارزار نمی بریم شما هم تا آمدن جواب روزي چند تاخیر نمائید میر معز الملك خود آتش بود باز راجه تودرمل حکم روغن نفط پیدا

پیدا کرد و آن آتش را تیز تر ساخت چنانکه غیر از حرف درشتی بر زبان ایشان نمیگذشت و بهادر خان و اسکندر خان نومید شده و پی کار خویش گرفته تسویهٔ صفوف نمودند

وقت ضرورت چو نماند گریز ٭ دست بگیرد سر شمشیر تیز

و ازین طرف میر معز الملک محمد امین دیوانه را مقدمه گردانیده خود در قلب جا گرفت و عبد المطلب خان و سلیم خان و کاکر علیخان و بیگ نورین خان و دیگر جوانان کار آزموده را بخود متفق ساخت و امرای دیگر بمیمنه و میسره تعین یافتند و آن طرف سکندر خان و دامادش محمد یار هراول و بهادر خان قول بود از جانبین چون دو کوه بر هم زدند و حمله آورده داد مردانگي از طرفین دادند و محمد یار بقتل رسید و اسکندر خان گریخته خود را بآب سیاهی که پس پشت او بود زد و بیرون رفت و اکثري از مردمش غریق شدند و بعضي دیگر زیر آب تیغ ماندند و انواج همه پي تاراج رفتند و میر معز الملک تنها از سرداران باندک مردم ماند اما حق اینست که خیلی از جوانان نبرد آزمای خصوصا حسین خان خویش مهدی قاسم خان و باقي محمد خان و دیگران که از سرداري میر معز الملک و حکومت راجه تودرمل ملول بودند بموجب لا وفاء للملوک تردد آن چنانکه می بایست نکردند درین وقت بهادر خان که هنوز پا برجای بود فرصت غنیمت دانسته از جای حرکت نمود و بمجرد رسیدن میر معز الملک را بر داشت و شاه بداغ خان داد جلادت داده از اسپ بزمین آمد و پسرش عبد المطلب خان هرچند زور آورد که تواند دست او

گرفت میسر نشد آخر پسر بدر رفت و پدر بدست ارزبکان افتاد

بی[۲] بلا نازنین شمرد اورا * چون بلا دید در سپرد اورا

و راجه تودرمل و لشکر خان که بعنوان طرح مانده بودند تا شب طرح جنگ انداختند اما نایدهٔ نداشت و متفرق گشتند و روز دیگر یکجا شده بشیرگده آمدند و حقیقت حال را بدرگاه معروض داشتند آمدیم بر سر حرف خان زمان چون خانخانان والدهٔ خان زمان و ابراهیم خان را با میر هادی صدر و نظام اغا که محل اعتماد خان زمان بودند بدرگاه آورد و فیلان جنگی گذرانید و ابراهیم خان سر برهنه و تیغ و کفن در گردن بجای ردا انداخته و خود را تسلیم کرده بزبان حال و مقال میگفت

خواهی بدار و خواه بکش رای رای تست

و خانخانان نیز در مقام شفاعت ایستاده خدمات این جماعه بیاد آورد و گناهان ایشان بعفو مقرون گشت و جایگیرها بحال ماند و فرمودند که تا اردوی گیهان پوی اینجا باشد ایشان از آب نگذرند و وکیلان ایشان در آگره آمده فرامین درست بسازند و حسب فرمان متصرف شوند والدهٔ خانزمان این مژده به پسران فرستاد و بهادر و سکندر فیل کوه پاره و فیل صف شکن را که مادهٔ نزاع وکین بودند با تحف دیگر بدرگاه روانه گردانیدند در همین اثناء عرضداشت راجه تودرمل و لشکر خان مشتمل بر جنگ و هزیمت ونفاق امرا رسید شاهنشاهی فرمودند که چون بجهت خاطر خانخانان از گناه

(۲ ن) بی بلا یارمی شمر اورا

خان زمان و دیگران گذشته ایم امرای عظام بدرگاه بیایند و میر معز الملک و راجه تودرمل به معرض عتاب آمدند و نفاق پیشگان مدتی از کورنش محروم ماندند و معاتب بودند و باز به پایه تقرب خویش رسیدند و درین ایام کوچ کرده سیر قلعه چنار و شکار فیل در جنگل آن قلعه نموده به اردو پیوستند و زمانی که چنار معسکر شده بود خان زمان به تعجیل از آب گنگ گذشته و نقض آن عهد کرده به محمد آباد که از توابع قصبه مو است آمده و گماشتگان بضبط جونپور و غازی پور فرستاد و اینمعنی بر طبع شاهنشاهی دشوار نموده اشرف خان میر منشي را به جونپور فرستادند تا والدهٔ خان زمان را در قلعه نگاهدارند و هرکس که از اهل بغی باشد بدست آورد و ارد و را بحراست خواجه جهان و مظفر خان گذاشته به ایلغار بقصد استیصال خانزمان شتافتند و باز به کنار آب سروار رفت و کشتی های پر از اموال و اسباب که حکم گنج بادآورد داشته بدست دولتخواهان افتاد و لشکر شاهنشاهی کناره آن آب گرفته جنگلهای انبوه را طی نمود و چون معلوم شد که خان زمان خود را بدامن کوه سوالک کشید ترک تعاقب او نموده باز گشتند و درهمان اثنا بهادر خان با جمعی از مردم کار آزموده به جونپور رفته و کمند ها انداخته بر قلعه برآمد و والدهٔ خود را خلاص داده و اشرف خان را دستگیر کرده قصد آن داشت که بر آرد و بریزد چون خبر مراجعت اعلام شاهنشاهي شنید باتفاق سکندر خان در گذر نرهن از آب گنگ گذشته فرار نمود و در پنجم ماه رجب سال نهصد و هفتاد و سوم که روز ولادت با سعادت شاهنشاهي

است در ظاهر پرگنه نظاماباد از توابع جونپور مجلس وزن منعقد شد که برسم مقرر در سالي دو بار بحساب تاريخ شمسي و قمري بطلا و نقره و ساير اجناس بر ميکشند و آن را بر براهمهٔ هند وغير ايشان صرف مي نمايد و شعرا درين باب شعرهای دلپذير گفته اند و ميگويند و ازانجا رحل اقامت در ارک جونپور انداختند و خان زمان بشنيدن خبر اقامت ميرزا ميرک را که آخر رضوی خان شد نزد خانخانان بجهة استشفاع فرستاد و او باتفاق والدهٔ خانزمان بدرگاه آمده پيغام رسانيد خانخانان باتفاق مير عبد اللطيف قزويني و ملا عبد الله مخدوم الملک و شيخ عبد النبي صدر ديگربار التماس عفو تقصيرات خانزمان نمود و بدرجه قبول افتاد و خواجه جهان و مير مرتضی شريفی که از نسل علامهٔ نوع بشر عقل حادی عشر مير سيد شريف جرجانی قدس سره است و مخدوم الملک را بجهة توبه دادن خان زمان از بغی و رسانيدن مژده عفو بگوش هوش او فرستادند خان زمان باستقبال بر آمده حسب مدعا سوگند خورد و اعزه را بشرايط تعظيم و تکريم رخصت داد شاهنشاهی در اواخر سنه ثلث وسبعين و تسعمايه (۹۷۳) مراجعت نموده متوجه دار الخلافت شدند و در روز جمعه هفتم ماه رمضان سنه مذکوره باگره رسيده بعشرت گذرانيدند و ازانجا بمعموره جديد ذگر چين رفته بچوگان بازی و سگ تازی و جانور پرانی مشغول شدند و گوی آتشين اختراع کردند که در شب تاريک توان باخت و درين ايام محمد يوسف خان ولد اتکه خان بعلت شرب مدام درگذشت

ثلث مهلکات للانام * و داعية الصحاح الی السقام

مدام مدامة و مدام وطي * و ادخال الطعام علی الطعام

و درین سال مهدي قاسم خان و چندی را از امرا مثل حسین خان خویش او و خالدیخان[۲] و غیر ایشان با سه چهار هزار کس بر سر آصفخان در ولایة کرهه کتنکه نامزد گردانیدند و آصفخان قلعهٔ چورا گر را گذاشته عرضداشت مشتمل بر عفو تقصیرات بدرگاه فرستاد و چون روی قبول نیافت خطی بخان زمان نوشته باتفاق وزیر خان برادر خود بجونپور نزد خانزمان آمد و خانزمان بار در مجلس اول چنان متکبرانه سلوکی نمود که آصف خان از آمدن پشیمان گشت

آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد

و مهدي قاسم خان ولایت کرهه را بضبط در آورده و بجایگیرداران داده و از تعاقب آصفخان باز مانده از راه هندیه متوجهٔ مکهٔ معظمه شد و آن سعادت را دریافت و حسین خان با مردم خویش تا قلعه ستواس قریب بملك دکن بمشایعت او رفت و بیگ ناگاه ابراهیم حسین میرزا و شاه میرزا و محمد حسین میرزا اولاد سلطان محمد میرزا که از جانب پدر با میر تیمور صاحب قران و از جانب مادر بسلطان حسین میرزا میرسد و پیر و معمر شده و پرگنه اعظم پوررا شاهنشاهی بجایگیر وي داده بودند در ولایت سنبل سر کشي بنیاد نهادند و بعد از فتح خان زمان و توجه شاهنشاهي بجانب پنجاب بر سر میرزا محمد حکیم از پیش خانخانان منعم خان قرار نموده و خود را بمیانه ولایت کشیده و بدهلي رسیده سري بملک مالوه

(۲ ن) خالد خان

بر آوردند و ازانجا دو برادرکه شاه میرزا و محمد حسین میرزا باشند بهندیه رفته پیچیدند و ابراهیم حسین میرزا بجانب ستواس رفت که فاصلهٔ ده[2] کروه راه باشد و حسین خان باتفاق و استظهار مقربخان نام سرداری از امراي دکن در ستواس متحصن شد و ذخیره در قلعه نبود و مهم بخوردن گوشت اسپ و شتر و گاو کشیده کار بجان و کارد باستخوان رسید و مدد از هیچ جانب نیامد و باوجود آن هر چند میرزا ابراهیم حسین مقدمات صلح درمیان آورد اهل قلعه درجنگ تقصیر نداشتند تا صباحي برقدم خان برادر مقربخان را که در هندیه قتل شده بود بر سر نیزه برداشته بمقرب خان نمودند و خبر رسانیدندکه هندیه مفتوح شد و زه زاد تو و ساکنان آنجا همه امیر گشتند و والدهٔ او را همراه آورده در نظرش داشتند و گفتند که اهل و عیال مقربخان خود این حال پیدا کرد شما بچه اعتماد جنگ میکنید مقربخان بی پای شده و مقربه غلامی گشته میرزایان راآمده دید و حسین خان را نیز امان داده بعهد و قول بیرون آورده اول تکلیف نوکری کردند و چون قبول نکرد اورا بسلامت گذرانیدند تادر سنه اربع و سبعین و تسعمائة (۹۷۴) وقتیکه شاهنشاهی از لاهور باگره آمده بودند ملازمت نمود و تربیت یافته پرگنه شمساباد را برپتیالي که جایگیروی بود اضافه ساختند و جامع این منتخب پیش ازین بیک سال در عمر خوب از بداون به پتیالي رفته بخان مذکور آشنا شده و از بس که متخلق و متواضع و درویش سیرت وشجاع و باذل

(۲ ن) در

و پاکیزه روزگار و اهل سنة و جماعة و علم پرور و فضل دوست بود و نیك پیش آمد از صحبت او بجای دیگر رفتن و ملازمت نمودن خوش نیامد و مدت ده سال دران زوایاي مجهول و خبایای خمول درترده های مواسا باوی شرکت داشت اخر فلک شعبده انگیخت و چشم زخمي دران صحبت رمید و امري غریب باعث بر جدائي شد و او هر چند در مقام عذر خواهی درآمده باز و سایل و وسایط انگیخت و در بداون رفته والده مرحومه را شفیع ساخت فایده نکرد بملازمت خلیفه زمان شتافت

دل که رنجید ازکسي خرسند کردن مشکل است
شیشه بشکسته را پیوند کردن مشکل است

الغرض خانزمان آصفخان را باتفاق بهادر خان بجهت تسخیر بعضي از ولایات افغانان نامزد کرد و وزیر خان را بحیله پیش خود نگاه داشته نظربند فرمود و هردو برادر بمراسلات قرار برقرارداده میعادي معین ساختند و در شبی معهود این از پیش خان زمان گریخت و او از نزد بهادر خان جدا شده سي کروه راه طی نموده طرف اگره و مانکپور را پیش نهاد خود ساخت و بهادر خان از عقب آصفخان رانده مابین جونپور و مانکپور جنگ صعب میان فریقین روی داد و آصفخان گرفتار شد و بهادر خان او را در عماری فیل بر داشته روانه گشت درین اثنا وزیر خان از جونپور خود را آنجا رسانید که برادرش را می بردند و مردم بهادرخان چون در پی غارت متفرق شده بودند بهادرخان تاب مقاومت اونیاورده فرمود تا آصفخان را در عماری به قتل رسانند و بر بیني او زخم شمشیري رسید و دو سه انگشت وی

نیز بریده شد و وزیرخان پیش دستي نموده او را خلاص داد و هر دو برادر خود را بکره رسانیدند و بهادر خان بي غرض باز گشت و وزیرخان در نواحي لاهور زماني که شاهنشاهي بتعاقب میرزا محمد حکیم رفته بشکار قمرغه متوجه بودند آمده بوسیله مظفرخان ملازمت کرد و فرمان عنایت آمیز بنام آصفخان صادر شد و درین سال میرزا محمد حکیم بلاهور آمد و باعث آن بود چون میرزا سلیمان مرتبه سوم از کابل باز گشت و میرزا محمد حکیم کابل را متصرف شد و امراي شاهنشاهی را رخصت هندوستان دادوخواجه حسن نقشبندي وکیل باستقلال گشت و خان کلان رنجیده آمد میرزا سلیمان بار چهارم میدان خالي یافته باتفاق منکوحه خود ولي نعمت بیگم بقصد کابل شتافت ومحاصره کرد و میرزا محمدحکیم کابل را بمحمد معصوم کوکه که عاقبت فتنها انگیخت و در هندوستان باغی گریها کرد وبسیارشجاع است سپرده خود باتفاق خواجه حسن نقش بندی بغوربند رفت و میرزا سلیمان چون کابل را بزور نمیتوانست گرفت ولي نعمت بیگم را بفریب و مکر بقراباغ که ده کروهي کابل است در سرحد غوربند فرستاد تا مقدمات صلح درمیان آورد و سوگند های شداد وغلاظ خورد و میرزا با معدودی چند رفت و خواجه حسن نیز برین صلح و صلاح متفق بود و باقي قاقشال رضا بدین معنی نداشته می گفت که این عورت مکاره و خداعه است اعتماد را نمي شاید

از ره مرو بعشوهٔ دنیاکه‌این عجوز * مکاره می‌نشیند و محتاله میرود

و میرزاسلیمان پیش‌از آنکه میرزا محمدحکیم در قراباغ رسد بایلغار

با انبوهي گران از کابل آمد دران نواحي بکمين ايستاده بود اتفاقا چندى از سپاهيان ميرزا سليمان بمردم ميرزا محمد حکيم دوچار شده اين خبررا ميگويند ميرزا محمد حکيم گريخته و بغوربند رنده و سراسيمه شده براه کوه هندوکش مي افتد و خواجه حسن مى خواست که اورا نزد پير محمد خان اوزبک حاکم بلخ براي استمداد ببرد باقي قاقشال مانع آمده ميرزا را بعزم درگاه براه پنجهير بجلال آباد و ازانجا بکنار آب نيلاب آورد تا از آب سند گذشت و عريضه بدرگاه فرستاد خواجه حسن با جماعهٔ خود ببلخ رفت بعد ازچندگاه همانجا ضايع گشته زندگاني برو تلخ گرديد

دل بشد جان گريخت دين گم شد * اي حسن زين بترچه خواهم شد

و ميرزا سليمان تا کوتل سفيددره تعاقب ميرزا محمد حکيم نموده جمعى را از واماندگان لشکر او دستگير ساخته و اسباب و اشيا را بتاج برده همانجا توقف فرمود و محمد معصوم کابلى درين مدت غيبت بر سر اردوي سليمان ميرزا آمده وتاراج کرده و محمد قلي شغالى نام سردار ان لشکر را شکست داده بغلبه تمام در چهار باغ محصر ساخت و ميرزا سليمان قاضي خان بدخشى را بوکالت فرستاد تا محمد معصوم را بصلح راضي گرداند و محمد معصوم اول بصلح راضى نميشد چون قاضيخان نسبت استادى داشت از گفته او عدول نورزيد و ميرزا اندک پيشکشى براى نام ازو گرفت و ببدخشان باز گشت و قبل از انکه ايلچى ميرزا محمد حکيم برسد شاهنشاهى اخبار کابل و فترات انجا را شنيده بدست خوشخبر خان يساول اسپ با زين و لجام مرصع و نفايس هندوستان و مبلغ کلى

مغ فرمان استمالت مشتمل بر مدد امرای پنجاب روانه گردانیدند و میرزا باستقبال شتافت و قصد آمدن داشت که ناگاه فریدون خان خال میرزا که اورا از نگرچین بجهة اصلاح مهمات میرزا فرستاده بودند میرسد و خود رفته مقدمات اغوا درمیان آورده ورق را دیگر گون ساخت

دار و سبب درد شد اینجا چه امید است
زائل شدن عارضه و صحّت بیمار

و حسن خان برادر شهاب خان که در کابل بود و سلطان علی نام نویسنده که از هندوستان گریخته انتظار واقعه می برد با فریدون خان متفق شده گرفتن لاهور را در نظر میرزا بغایت آسان نمودند و رایها بر مخالفت قرار یافته باعث بر گرفتن خوشخبر خان شدند و میرزا از جهة مروتی که درجبلت او مرکوز بود خوشخبر خان را آهسته طلبیده رخصت داد تا عاقبت در همان سال زمانی که شاهنشاهی شکار قمرغه در نواحی لاهور فرموده بودند در آب راوی فرو رفت و عزیزی دران باب گفته

خوشخبر خان بد خبر که نبود * در جهان بد قیافتی چون وی
مرد در آب گرچه میگویند * و من الماء کل شیئٍ حی

و میرزا محمد حکیم بقصد عناد و استبداد او بحوالی بیهره رسیده دست به نهب و تاراج بلادکه بر هیچ ملك گیری ایمن ندارد بکشاد و متوجه لاهور گشته بکوچ متواتر درباغ مهدی قاسم خان که در ظاهر آن شهر برکنار دریای راوی واقع است فرود آمد و بخت بزبان حال باوی میگفت که

چون منزل ما کنار راوی است * تا آمده آمده مساوی است

و میر محمد خان و سایر امرای اتکه باستعداد تمام در قلعه در آمده هرچند میرزا حمله برحصار آورد بمدافعه و ممانعه برخاسته مجال ندادند که پیرامون آن گردد و بعد از رسیدن عرایض امرای شاهنشاهی خان‌خانان و مظفر خان را بحراست اگره گذاشته در تاریخ سوم جمادی الاول سنه اربع وسبعین وتسعمایة (۹۷۴) براه دهلی و سرهند نهضت بجانب پنجاب فرمودند و میرزا محمد حکیم بمجرد استماع این خبر کاری نساخته براهیکه امده بود بدر رفت و بکابل رسید

کس نتواند گرفت دامن دولت بزور
کوشش بیفائده است وسمه بر ابروی کور

و از لاهور قطب الدین محمد خان و کمال خان کهکر بتعاقب میرزا محمد حکیم نامزد شدند تا پارهٔ راه رفته از بیهره بر گشته آمد و عریضهٔ محمد باقی ترخان بن میرزا محمد عیسی حاکم ولایت سنده مشتمل بر اطاعت خویش و شکایت از سلطان محمود حاکم بکر و تعرض او در ملک سنده و لاهور رسید و فرمانی بنام سلطان محمود حسب مدعای محمد باقی صادر شد و هم در ایام اقامت به لاهور عریضهٔ خانخانان آمد که الغ میرزا و شاه میرزا که پرگنه نهتنور از توابع سنبل واعظم پور در جایگیر ایشان بود باتفاق اعمام خود ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا از روی بغی بعضی پرگنات خالصه را متصرف شدند و چون تعاقت ایشان

(۲ ن) نهتور

نموده شد فرار بجانب مالوه نمودند و همدرین ایام در پنج کروهی لاهور شکار قمرغه انداختند تا مقدار چهل کروه راه از هر جانب نخچیر صحرائي را در دایره کشیدند و آنرا روز بروز چون دایرهٔ دهان خوبان تنگ تر ساختند

کشید تنگ چنان نقش آن دهن پرکار
که دور دایره با مرکزش گرفت قرار

ز پانزده هزار جانور تخمینا از هر قسم دران صیدگاه بشمار آمد و خاص و عام را بتدریج حکم شکار فرمودند و بعد از فراغ عنان بادپا را یکصره در آب راوي بشناوري سر دادند و غیر از یک دو کس که خوشخبرخان ازان جمله بود چنانچه گذشت همه مقربان بسلامت گذشتند و مظفرخان در ایام شکار قمرغه از اگره وزیرخان را همراه آورد و فرمانی بنام آصفخان و مجنون خان نوشتند که باتفاق محافظت حدود کره و مانکپور نمایند چنانچه اشعاري برین معني رفت

و درین اثنا خبر رسید که خان زمان و بهادر خان و سکندر خان نقض عهد کرده بغی ورزیدند و کسان بطلب میرزا محمد حکیم فرستاده داعیهٔ خواندن خطبه و سکه بنام او در ولایت جونپور دارند و ملا غزالی شاعر مشهدي این سجع یافته بود که

بسم الله الرحمن الرحیم * وارث ملک است محمد حکیم

شاهنشاهی باستماع این خبر میرزا میرک رضوی را که وکیل خان زمان بود بخان[2] باقیخان سپردند و مهمات ولایت پنجاب را بعهدهٔ

(۲ ن) بجان باقي خان .

خان کلان و سایر اتکه خیل گذاشته در دوازدهم ماه مبارک رمضان سنه اربع و سبعین و تسعمایه (۹۷۴) متوجه آگره شدند و در قصبهٔ تهانیسر که از قدیم الایام کان کفر آمده است سیر نمود در حوض کرکهیت که جماعه کوروان و پاندوان علیهم اللعنه پیش ازین بچهار هزار سال و کسري در زعم هندوان بانبوهی هفتاد و هشتاد کرور نفر بلکه زیاده کشته شده و از راه آب بجهنم رفته اند و هر سال درانجا مجمعی عظیم میشود و اهل هند دران معبد طلا و نقره و جواهر واقمشهٔ وامتعهٔ نفیسه سرًّا و علانیةً انفاق مینمایند و بحکم آنکه گفته اند

نکوئي میکن و در آب انداز

پنهاني زر ها در آب می اندازند و جماعهٔ جوگیان و سناسیان که رهبانان هنداند درانجا بتعصب جنگ میکنند تماشای محاربه این طایفه کردند و جمعی از سپاهیان خوب خاکستر بربدن مالیده حسب اشارت بمدد سناسیان که قریب سیصد نفر بودند. با جوگیان که از پانصد کس متجاوز بودند کار زار کردند و چندین ازین طرف و ازان طرف کشته شده آخر سناسیان غالب آمدند و چون دهلي محل نزول اجلال شد میرزا میرک رضوي از حبس خان باقي خان گریخته بموکلان خود رسید و خان باقیخان نیز از ترس سیاست پاره راه جست و جوی نموده بانها ملحق گشت

کان را که خبر شد خبرش باز نیامد

ر درین منزل شاه فخر الدین مشهدي شهاب خان ترکمان را که پرگنه بهوجپور جایگیر داشت و محمد امین دیوانه از لاهور گریخته ر پرگنه او رفته و اسپ و خرجي امداد یافته بجانب باغیان

شتافته بود بسعایت تتار خان حاکم دهلی بموجب حکم حاضر ساخت تا بسیاست رسید و بعد ازان که باگره رسیدند خبر آمد که خان زمان میرزا یوسف خان مشهدی را که در شیرگده عرف قنوج متحصن است در محاصره دارد بنابران خان خانان را بحراست اگره گذاشته بتاریخ بیست و ششم شوال سنه اربع و سبعین و تسعمایه (۹۷۴) متوجه جونپور شدند و هوا چنان گرم بود که مغز جانور در استخوان می گداخت

شد هوا باز چنان گرم که در آب روان
سینه بر خاک نهاده است زگرما سرطان
از حرارت شده لب خشک چو صفراوی طبع
نهر مرطوب که بود از دهنش آب روان

و چون قصبهٔ سکتیه معسکر شد خبر فرار خانزمان بجانب مانکپور که برادرش بهادر خان درانجا بود شنیدند و از قصبهٔ بهوجپور مقدار شش هزار سوار کارگذار را بسرداری محمد قلیخان برلاس ومظفر خان و راجه تودرمل و شاه بداغخان و پسرش عبد المطلب خان و حسین خان که درهمان ایام از سنواس آمده بود بر سر اسکندر خان بجانب اوده نامزد ساختند و اولا هراولی لشکر منصور بنام حسین خان مقرر شده بود اما چون او بجهة قلعه بندی که کشیده پریشان حال و مفلس آمده بود به پرگنه شمساباد که بتازگی یافته از جهة تحصیل خرجی لشکر رسید و اندک تاخیر در همرکابی واقع شد تا بجای او قیا خان را هراول ساختند و چون دران ایام همراه خان مذکور بودم او از شمساباد پیشتر گذشته رفت و فقیر دران قصبه

ماندم و از غرایب درانجا انچه روي نموده این است که جمعی از ثقات آن شهرگواهی دادند که پیش ازین بچند روز شبی پسر خورد سالی از گازري برصفهٔ بکنار آب گنگ خواب رفته بود ناگه بدریا افتاد و موج تیزآب او را تا قصبهٔ بهوجپور که ده کروهست برده سلامت بکنار انداخته و خویشی از گازران طفل را گرفته و شناخته صباح بمادر و پدرش رسانید

جبّار مطلق است که یحکم کما یرید
دادار برحق است که یفعل کمایشاء

و چون قصبهٔ راي بریلی معسکر شد خبرآمد که خان زمان وبهادر خان از آب گنگ گذشته عزیمت کالپی دارند بنابران اردو را بهمراهی خواجه جهان بجانب کره روان ساختند و خود بتعجیل تمام بمانکپور رسیده فیل سوار از آب عبور فرمودند و بیشتر از پانزده شانزده کس درین وقت همراه نداشتند و مجنون خان وآصف خان که هراول بودند ساعت بساعت خبر مخالفان میرسانیدند اتفاقا خان زمان و بهادر خان که قضا در دیدهٔ ایشان میل غفلت کشیده بود بموجب آنکه

قضا چون زگردون فرو هشت پر * همه عاقلان کور گشتند و کر

تمام شب صحبت شراب داشته بتماشای پاتربازي مشغول بوده اند و پیمانه ایشان پرگشته و هرخبرجنگی که قاصدان میرسانیدند آنرا حمل بر دلیری مجنون خان که مقدار پرکاهي ازو اعتبار نمیگرفتند مینمودند و از آمدن شاهنشاهی خبرنداشتند و درخیال نمی آوردند و شاهنشاهي درین روز بر فیل سندر نام سوار شده و

میرزا کوکه الملقب باعظم خان را با خود در یک عماری نشانده خود در قلب و آصف خان و سایر اتکه ها را در میمنه و مجنون خان را با جمعی در میسره قرار دادند و خان زمان خان لشکر را وقت سحری کوچ فرموده خود در خواب و خمار بود که نوید پیغام اجل او را بیدار ساخته و از ظهور علامات و اسباب عظمت و فر کوکبه و دبدبهٔ حشمت یقین او شد که شاهنشاهی خود درین لشکرند و فوج را طلبیده در تسویه صفوف شروع نمود و جمعی را از دلاوران نامی کار آزما بمقابل هراول لشکر مظفر فرستاد و بابا خان قاقشال که سردار اوقچی بود آنها را بضرب تیر بر داشته تا فوج خانزمان رسانید در همین حین اسپ یکی از گریختگان بزور تمام بر اسپ خان زمان خورد از آسیب آن دستار از سرش پریده بجای کمند در گلو بند شد و بهادرخان از معاینه این حال پای تهور فشرده بر بابا خان زور آورد و او را کیبانده و بر داشته بصف مجنون خان برد و مجنون خان و بهادر خان که از عقب گریختگان بده و گیر می آمدند با یکدیگر در افتاده داد مردانگی دادند و تیری بر اسپ بهادر خان رسید و چراغ پا شده بر زمین آمد و بهادر خان گرفتار گشت

کلید ظفر چون نباشد بدست * ببازو در فتح نتوان شکست

درین هنگام شاهنشاهی از فیل بر اسپ سوار شده فرمودند تا حلقه پیلان کوه پیکر بر صف خان زمان دوانیدند و فتح در جنبش آمد و آثار ظفر نمودارگشتن گرفت

چنین نماید شمشیر خسروان آثار * چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
بتیغ شاه نگر نامهٔ گذشته مخوان * که راستگوی تر از نامه تیغ او بسیار

وفيلي هيرانند نام ازجانب نوج منصورفيلي اوديا نام از مخالفان مقابل شده آن چنان بر کله آن فيل زد که در ميدان افتاد و درين شورش و جنبش تيري بر اسپ خان زمان رسيد و درصدد برآوردن آن بود که تيري ديگر بر اسپش خورده چراغ پا شد خان زمان بر زمين آمد و درين هنگام فيلباني بر فيل نرسنگه نامی سوار قصد خان زمان کرد و هر چند خان زمان با و ميگفت که من سرداري بزرگم مرا زنده پيش پادشاه ببر که نوازش بسيار مي يابي فيلبان نشنيد و فيل را دوانيده خانزمان را در ته دست و پاي او مالش داده استخوانهاي اورا سرمهٔ سوده ساخت و اندامش را چون خريطهٔ پر از مهرهای شطرنج گردانيد

هيکل فيلان بزمين خم فگند * زلزله در عرصهٔ عالم فگند

زان همه دندان که بلا سنج بود * روی زمين عرصهٔ شطرنج بود

و بعد از فرو نشستن غبار معرکه نظر بهادر بهادرخان را رديف خود ساخته بنظر اشرف آورد شاهنشاهی که بقتل او راضي نبودند ازو پرسيدند که بهادر چوني گفت الحمد لله علی کل حال و بعد از طلب آب از کروتی خاصه خود باو دادند و امرا در نگاهداشتن او مصلحت نديده باعث بر قتل او شدند و بعد از زمانی سر خانزمان را نيز آوردند و دران سر تردد ميکردند که از خان زمان باشد يا نی درين وقت راي ارزانی هندو وکيل خان زمان که از جمله اسيران بود آن سر را بر داشته بر سر خود زد و های هاي گريستن گرفت و خواجه دولت خواجه سرا که ازخدمت او در ملازمت شاهنشاهی آمده بود وحالا خطاب دولت خانی دارد گفت که علامت سر خان زمان

این است که چون او همیشه پان بجانب راست میخورد دندانهای راست او سیاه خواهد بود و همچنین یافتند و این واقعه روز دوشنبه غرهٔ ذي حجه سنه اربع و سبعین و تسعمایه (۹۷۴) در نواحی موضع منکروال از اعمال پیراک عرف الهاباس موافق سال دوازدهم از جلوس روی نمود و جمعي که خدمات سابقه ایشان منظور داشتند و فواید از ایشان ربوده بودند این تاریخ یافتند که

چون خانزمان ازین جهان رفت بباد * بنیاد فلك سراسر از پای فتاد
تاریخ وفاتش ز خرد جستم گفت * فریاد ز دست فلک بی بنیاد

و جمعي دیگر نظر بر بغی این جماعه کرده چنین گفته که

قتل دو نمک حرام بي دین

و این تاریخ بیک عدد کم است و قایل آن قاسم ارسلان است و دیگری گفته که

قتل علي قلي و بهادر ز دور چرخ
جانا مپرس از من بیدل که چون شده
جستم ز پیر عقل چو سال وفات شان
آهي ز دل کشیده و گفتا دو خون شده

و از جمله اسیران مقتول آن معرکه میرزا خوشحال بیگ است که فقیر او را بمجلسی در لشکر مالوه همراه ادهم خان و پیر محمد خان دیده بودم الحق مظهر حسن صورت و سیرت بروجه کمال بود و از دل اصلا نمیرود و تاریخ او چنین یافته شد که

خوشحال که بود دیدهٔ اهل خرد * برگشت ز پادشاه از طالع بد
مقتول چو شد بصحبت خانزمان * تاریخ آمد که گل رخ زیبا قد

و درین سال علامهٔ عصر میر مرتضی شریفی شیرازی ازین سرای مجازی در گذشت و اولا در دهلی در جوار مرقد میر خسرو علیه الرحمة مدفون گشت و ثانیا چون صدر و قاضی و شیخ الاسلام بعرض رسانیدند که میر خسرو هندیست و سنّي و میر مرتضی عراقیست و رافضي درین که میر خسرو از صحبتش متاذي خواهد بود هیچ شکی نیست

روح را صحبت نا جنس عذابی است الیم

بنابران حکم فرمودند تا ازانجا کشیده بجای دیگر دفن کردند و این معني حیف عظیم بر هردو بود چنانچه مخفی نیست و شخصی تاریخ فوت میرزا این چنین یافته که * علم از علما رفته * و دیگری همین ماده حروف را چنین بسته که * علامه ز عالم رفت *

و درین سال یکی از آشنایان فقیر شیخ ابو الفتح نامی برادر شیخ سعد الله ولد شیخ بده که از اکابر اعیان بیانه بود از عالم رفت و تاریخ او یافته شد که

ابو الفتح آن دیدهٔ اهل بینش * که در دور گردون نظیرش نیابی
چو رفت ازجهان سال تاریخ فوتش * طلب از حروف فضایل مآبی

و از اتفاقات آنست که میرزا نظام الدین احمد علیه الرحمة که فقیر را بوي نسبت هم گذر و اورا نیز بمن جهة فوق الحد و الغایة بود مشافهة بزباني گفته و در تاریخ نظامي نیز نوشته که دران ایام مقابله و محاربه خان زمان واقعه طلبان خصوصا پوستیان و افیونیان در آگره هر روز خبر های موحش شهرت میدادند روزی که با سه چهار یاری نشسته بودیم بخاطر رسید که چه

شود اگر ما هم آوازه در اندازیم که سر خانزمان و بهادر خان را می آورند ر این خبر را بچندی گفتیم و انتشار یافت و همان روز که این خبر در اگره مذکور گشت خان زمان و بهادر خان بقتل رسیده بودند و روز سوم عبد الله نامی والد مراد بیگ سر آن هردو را باگره آورد و از انجا بدهلی ز لاهور و کابل برد

بسا فالی که از بازیچه برخاست
چو اختر درگذشت آن فال شد راست

و شاهنشاهی بعد ازین فتح در اول وهله کم کسی از مفتنان آنرا بلور میکرد باله آباس رفته وکسانی را که از درگاه‌گریخته با اهل بغی ملحق شده بودند گرفته بموکلان سپردند و میرزا میرک رضوی را که ازدهلی‌گریخته بود زیر پای فیل انداختند و فیل او را چندی مالش خرطوم داد آخر بجهة رعایت سیادت بخشیدند و چندی دیگر از فتنه انگیزان بسیاست رسیدند و * چه خونها شد * تاریخ یافتند و جمعی را از مردم خانزمان که از راه انکسار پیش آمدند جان بخشي فرمودند و بعد ازدوروز ازانجا به بنارس و از انجا بجونپور رسیده سه روز دران بلده اقامت نمودند و در عرض سه چهار روز بایلغار با چهار پنج کس بکنار آب گنگ در گذر کره و مانکپور آمده که اردو انجا بود و بکشتی گذشته در قلعه کره نزول واقع شد و در واقع قتل امیران مردم خانزمان چون قاضی طوایسی قاضی اردو که بصفت دیانت و حق گوئی و امانت اتصاف داشت بعرض رسانیده که کشتن این جماعه بعد از جنگ و تصرف در اموال و اشیای ایشان حسب شرع شریف جایز نیست ازوی رنجیدند و

قاضی یعقوب ساکن کره را که بعلم فقه و اصول فقه مشهور و داماد
قاضی فضیلت شیر شاهی که اورا قاضی فضیحت میگفتند بود
و با این همه خالی از مطایبه و هزلی نبود انتخاب کرده بجای
قاضی طوایسی نصب کردند تا بعد از ده سال او نیز معزول شد و
قاضی جلال الدین ملتانی منصوب گشت چنانچه بجای خود
بتفصیل مذکور شود انشاء الله تعالی

منه پا منصبی را در میانه * که نصب و عزل را گردی نشانه

و درین اثنا خانخانان که قبل ازین فرمان طلب بنام او صادر شده
بود از اگره بملازمت رسید وتمامی جایگیرهای بهادر خان و خانزمان
را از جونپور و بنارس تا غازی پور و قلعه چنار و زمانیه تا گذر
آب جوسه باو داده و خلعت و اسپ بخشیده بانجانب رخصت
فرمود بتاریخ ذی حجه سنه مذکور در عین بشکال روان شدند
و در محرم سنه خمس و سبعین و تسعمایة (۹۷۵) بپای تخت
نزول فرمودند

و درین سال محمد قلی خان برلاس و مظفر خان و جماعهٔ که
بر سر سکندر اوزبک در اوده تعین شده بودند او را دران قلعه
محاصره نموده هر روز جنگ داشتند او چون خبر قتل خان زمان
و بهادر خان بشنید دل بباد داد اول سخن صلح بامرا درمیان آورد
و ایشان را فریب داده و در کشتی نشسته آنطرف آب سرو گذشت
و باز مقدمات آشتی مذکور ساخته ازین طرف چندیرا از امرا تنها
طلبیده ازان طرف خود با سه چهار کس در کشتی نشسته عهد و
سوگند از جانبین موکد گشت تا اورا بدرگاه بیارند و آخر قرار

نتوانست داد درمیان افغانان رفت و امرا تا گورکهپور تعاقب وی نموده عریضه بدرگاه نوشتند بنام ایشان چون فرمان طلب آمد محمد قلی خان برلاس را در اوده گذاشته باگره شتافتند .

و دریں سال عزیمت تسخیر قلعه چیتّور مصمم شد و بیانه را از حاجي محمد خان سیستاني تغیر داده بجایگیر اصفهان مقرر ساختند و بساور و وزیر پور ماندل گره نیز بوی دادند تا پیشتر رفته سامان لشکر نماید و خود از عقب نهضت فرموده از راه باری شکار افگنان بمؤ میدانه و ازانجا بسوی سوپر رسیدند و ساکنان راي مرجن قلعه سوپر را خالی کردند و نظر بهادر بحکومت ان قلعه و شاه محمد خان قندهاري بحراست قلعهٔ کوته بلایهٔ منصوب شدند و بقلعه کاگرون رسیده شهاب الدین احمد خان و شاه بداغ خان را در ولایت مالوه جاگیر داده بدفع فتنه پسران محمد سلطان که میرزا الغ و شاه میرزا باشند و از سنبل گریخته بودند نامزد ساختند و چون باجین رسیدند میرزا یان خبر نام برد ها را شنیده و آن ولایت را گذاشته بگجرات نزد چنگیز خان غلام سلطان محمود رفتند و مالوه بی جنگ بدست ایشان آمد ورانا اودي سنگ قلعهٔ چیتّور را بحراست راي جیمل نام سرداري شجاع . مشهور که در قلعه مرتّه با میرزا شرف الدین حسین جنگ کرده بدر رفته بود گذاشته خود پناه بکوههای بلند و جنگل های صعب بجانب اودي پور کونهلنیز (۲) برد و آصف خان برام پور که از ولایت معمور آن دیار است رفته

(۲ ن) کوتیهل نیز ـ کونهل نیز (درنقشه کومل میر است)

آن قلعه را بجبر و قهر بکشاد و ولایات بتاراج داد حسین قلی خان بجانب اودي پور کونهلیز رفته خلل دران حدود انداخت و رانا ازانجا در موشخانه سرکم دیگر در آمد و شاهنشاهی ساباطها ونقب ها براي قلعه فرمودند تا بدیوار قلعه رسانیدند و وسعت ساباط بمثابهٔ بود که ده سوار زیر آن بفراغت میرفتند و ارتفاع بمقدار آنکه فیل سوار با نیزه در دست گرفته ته آن می توانست گذشت و خلقي بسیار از لشکر بضرب تفنگ و ضرب زنگ هلاک می شدند و جثهٔ اموات را بجای خشت و سنگ بکار می بردند و بمدت مدید ساباط و نقب را بپای قلعه رسانیده دو برج متصل را با هم مجوف ساخته از داروي تفنگ پر کردند و جمعی از سواران پر دل مسلح و مکمل نزدیک برجها آمده انتظار می بردند که کی آن برجها بیفتد و ازان راه بقلعه درآیند از قضا هردو نقب را چون بیکبار آتش زدند فتیله یکی که کوتاه تر بود زود تر در گرفت و فتیله دیگري که دراز تر بود تا خیري کرد و یك برج را ازان دو برج از بیخ برکند و در هوا رفت ورخنهٔ عظیم در حصار افتاد و جوانان کار طلب از فتیله دوم غافل مانده فی الحال حمله بران رخنه آوردند و بعضی رسیده در تردد در راه بودند که بیک ناگاه فتیله دوم درکار شد و آن برج را که از آشنا و بیگانه پر بود از جاي برداشته در هوا برد و غازیان در زیر سنگهای صدمنی و دویست مني مانده و کافران سنگدل نیز همچنان دران طوفان آتش چون پروانها می پریدند و آن سنگها تا سه چهار کروهی رفت و غریو از اهل اسلام و کفر برخاست

این بجنت داد آب و آن بدوزخ برد جوي
گرچه خون گبر و مومن هر دو یکجا می‌دوید

و روزي بر کرگسان و زاغان فراخ گشت فسبحان من وسّع الرزق علي عباده قریب بپانصد سپاهی که اکثري از ایشان پادشاه شناس بودند بباد فنا رفتند و شهد شهادت چشیدند و از هندوان چه توان گفت و کافران شباشب زور آورده دیوار قلعه ازین برج ها بر آوردند و بعد از امتداد مدت شش ماه کم و بیش در شب سه شنبه به بیست و پنجم ماه شعبان از سنه مذکوره از اطراف زور آورده و دیوار قلعه شکافته جنگ سلطاني راي انداختند و روی جیمل شریر از روشني شرارهای توپ و تفنگ که بلشکر اسلام می‌انداختند نمایان شد درین اثنا تفنگي بر پیشاني او که محسوس بود رسید و بمرد گشت و سنگي در مجمع کنجشکان افتاد و اهل قلعه حال سردار خود را آن چنان دیده همه بخانها دویدند و اهل و عیال را گرفته در پیِ سوختن شدند که آنرا باصطلاح هند جوهر میگویند و آنچه ماندند اکثري طعمهٔ نهنگ تیغ خون آشام گشتند و قلیلي از بقیة السیف و بقیة النار که ماندند در کمند بلا گرفتار شدند و تمام آن شب شمشیر مقاتلان از قتال لیام نیاسود و داخل نیام نشد تا وقت قیلوله رسید و هشت هزار راجپوت جنگی کشته شدند و این مصراع تاریخ یافته شد که

دل گفت که بکشاد بزودي چیتور

بعد از نیم روز دست از کشاکشی باز داشته بمنزل باز گشتند و سه روز درانجا توقف فرموده فتح نامها باطراف نوشتند و آصف خان را بحکومت آن ولایت سرفراز ساخته روز سه شنبه بیست و پنجم

شهر مذکور اعلام نصرت انجام بجانب آگره حرکت نمود و بجهة ایفاي نذرآن راه را پیاده طی کرده بتاریخ یک شنبه هفتم ماه رمضان باجمیر رسیده نزد روضهٔ مقدسه زیارت مزار متبرک فایض البرکات حضرت خواجه معین الدین چشتي قدس سره نموده و در صدقات و مبرات و خیرات افزوده بعد از ده روز پای در رکاب دولت آوردند ومیر علاوالدوله قزوینی صاحب تذکرة الشعرا این تاریخ گفته که

شاه دین پرور و جمشید سریر * خسرو مهد محمد اکبر
ساخت بی شبهه پئ فتح چیتور * دیگ روئین تن اژدر پیکر
بهر تاریخ وی از عالم غیب * دیگ چیتور کشا شد یک سر

و بحدود الور رسیده شکار شیر فرمودند و عادل محمد خان پسر شاه محمد خان قندهاری که در مردانگی شیری دیگر بود در مقابله آمده هر دو کشته شدند و از اردو جدا شده بنارنول رسیدند و شیخ نظام نارنولی را که از مشایخ عظام بود دیده و استمداد از روی اعتقاد نموده بکوچ متواتر بمقصد رسیدند

ودرین سال نسبت کدخدائی صاحب انتخاب در بداون منتفی واقع شد و بموجب وَلَلْاٰخِرَةُ خَیْرٌ لَّکَ مِنَ الْاُوْلٰی بخجستگي برآمد و الحمد لله و تاریخ گفته شد

چون مرا از عنایت ازلي * اتصالي بماه چهری شد
عقل تاریخ کدخدائي را * گفت ماهی قرین مهری شد

و درین سال قدوهٔ اهل خیال و سر دفتر مشایخ ارباب کمال شیخ عبد العزیز دهلوی قدس الله روحه سفر آخرت گزید و این تاریخ گفته شد که

عزیزجهان شیخ عبد العزیز * که عالم همه قطب دهلیش خواند
سوی عرصهٔ آخرت تافت رخ * وزین تنگنا اسپ همت جهاند
طلب کردم از دل چو تاریخ او * بگفتا که قطب طریقت نماند

و چون شیخ بخط خود پیوسته می نوشت که ذرهٔ ناچیز عبد العزیز یکی از فضلا ذرهٔ ناچیز تاریخ یافت

و در سنه ست و سبعین و تسعمایة (۹۷۶) اتکه خیل را به تمام و کمال خان گهکر را از پنجاب طلبیده و جایگیرهای ایشان را بحسین قلی خان و برادرش اسماعیل قلي خان داده بدان صوب نامزد گردانیدند و حسین قلیخان و برادرش از ناگور آمده بعد از فتح رنتهنبور از اگره رخصت پنجاب یافتند و سرکار سنبل و بریلي بخان کلان مقرر شد

و درین سال میرزایان اولاد محمد سلطان میرزا که بگجرات رفته پناه بچنگیز خان برده بودند صحبت راست نیامده و دست درازی ها در جایگیر کرده از پیش چنگیز خان فرار نموده بمالوه آمدند و محمد مراد خان و میرزا عزیز الله مشهدی در قلعه اجین محصر شدند و اشرف خان میر منشی و صادق محمد خان که با بسیاری از افواج قاهره بر سر رنتهنبور نامزد شده بودند این خبر شنیده بعرض رسانیده بموجب حکم باتفاق قلیج خان که او نیز بعد از ایشان بتسخیر آن قلعه مامور بود بدفع آن فتنه متوجه اجین شدند و در سرونج شهاب الدین احمد خان و در سارنگپور شاه بداغ خان بامرای مذکور ملحق گشتند و جمعیت انبوه بهمرسید و میرزایان

بشنیدن این خبر از اجین روی فرار به مندو[۲] نهادند و امرای کبار تعاقب ایشان نمودند و میرزایان چون از آب نربده گذشتند خبر شنیدند که جهجار خان حبشی چنگیزخان را در میدان ترپولیه احمد آباد غافل یافته بقتل رسانید و گجرات خالی است میرزایان بگجرات شتافته بحملهٔ اول قلعه چانپانیر را گرفتند و بقلعهٔ بهروچ پیچیده بعد از مدتی رستم خان رومي را که متحصن در انجا بود بحیله گرفتند و بقتل رسانیدند و آن قلعه را نیز متصرف شدند و قلیج خان و صادق محمد خان با دیگر امرا از کنار آب نربده باز گشته بدرگاه آمدند و جاگیرداران مندو همانجا ماندند

و در غرهٔ رجب این سال بدهلي رسیده و روزی چند شکار قمرغه در نواحي پرگنه پالم طرح انداخته بکوچهای متواتر در آخر ماه شعبان بپای قلعه رنتهنبور رسیدند و در اندک مدت ساباطها مهیا ساخته نزدیک حصار رسانید و پانزده ضرب زنگ را که غلوله پنج منی و هفت منی میخوردند کهاران که عدد ایشان به هفتصد و هشتصد میکشید بر بالای کوه رن که مشرف بر قلعه است و راهی صعب دارد چنانکه شاید پای مور از رفتن بران بلغزد بزور بردند و روز اول خانهای درون قلعه را صفاً صفاً ساختند و راي سرجن حاکم قلعه چون بی اعتباری قلعه چیتور و خواری اهل آن مشاهده کرده بود اجل خود را معاینه دیده پسران خود دودا و بهوج را بوسیلهٔ بعضي زمینداران بملازمت فرستاده امان طلبید و حسین

(۲ ن) ماندو

قلی خان خان جهان بدلاسای او رفته راي سرجن را بدرگاه آورد و کلید سپرد و روز چهار شنبه سوم شوال سنه مذکور قلعه مفتوح گشت * و فتح مثني * تاریخ یافته شد و روز دیگر سیر قلعه بجماعه اندک فرمودند و آنرا بمهتر خان سلطانی سپرده و اردو را بحراست خواجه امینا که خواجه جهان باشد و مظفر خان گذاشته حکم کوچ بجانب اگره داده خود جریده بایلغار بزیارت مزار فایض الانوار حضرت خواجه اجمیری عازم شدند و ازانجا بتعجیل تمام در روز چهار شنبه بیست و چهارم ذي القعده سنه سته و سبعین و تسعمایة (۹۷۶) بمستقر خلافت نزول فرمودند و میر فارغی برادر شاه فتح الله شیرازي تاریخ فتح آن قلعه چنین یافته که

چون گل نصرت شگفت در چمن فتح شاه
منهي تاریخ گفت قلعه گرفتند زود

مولانا شیری گفته که

قلعهٔ کفر چو از دولت شه یافت شکست
شه کفار شکن یافته شیری سالش

و درین سال دروازهٔ هتیا پول که نام دروازهٔ قلعه جدید آگره است باتمام رسید و تاریخ او این است که

کلک شیري پی تاریخ نوشت
بي مثال آمده دروازهٔ فیل

و چون شاهنشاهی را چند فرزند پی هم متولد شدند و در صغر سن از عالم گذشتند درین سال یکی از حرمهاي محترم حمل گرفت استمداد ازخدمت شیخ الاسلام چشتي ساکن سیکري نموده ان حرم را درحریم

شیخ نگاهداشتند و شیخ قبل ازان هم مژدهٔ ولادت باسعادت شاه زاده رسانیده و شاهنشاهی که ازین بشارت مبشر و مسرور شده بودند بعد از هر چند روزي بملاقات شیخ رفته انتظارآن وعده می بردند و بجهة این رابطه عمارتي عالي ببالای کوه سیکری قریب حوالی و خانقاه قدیم شیخ بنا فرمودند و خانقاه جدید و مسجدي رفیع و سیع سنگین که گویا کوه پاره ایست و در ربع مسکون مثل او کم نشان میدهند طرح انداختند تا درمدت پنج سال تخمینا اتمام یافت و آن معموره را فتحپور نام نهادهٔ بازار و حمام و ترپولیه و غیر آن ساختند و امرا هر کدام قصور و مناظر و ابنیهٔ عالی باتمام رسانیدند و فقیر تاریخ تمام عمارت و مسجد و خانقاه یافته که

هذه البقعه قبة الاسلام * رفع الله قدر بانیها
قال روح الامین تاریخه * لایري فی البلاد ثانیها

دیگري

بیت معمور آمده از آسمان

و اشرف خان این تاریخ یافت که

ثاني المسجد الحرام آمد

و عین الکمال حضرت شیخ همین بود که پادشاه را در اهل بیت خویش محرم ساخت و هرچند اولاد و احفادش گفتند که ازواج ازما بیگانه شدند فرمودند زنان درعالم کم نیستند چون شمارا امرا ساخته ام زنان دیگر بخواهید چه نقصان دارد

یا مکن با فیلبانان دوستی * یابنا کن خانهٔ درخورد فیل

و از عجائب امور که درین سال واقع شد قضیهٔ وفات سید موسی

ولد سید مکری (۲) گرمسیریست از اعیان سادات کالپي از دیار هند مجملا آنکه سید موسی در ملازمت شاهنشاهی بوده از قضا در اگره برهندو زن زرگری موهني نام که در حسن چون زر خالص عیار بود شیفته گشت وکمند نظر پاک او معشوق را جذب کرد و رابطهٔ تعلق و تعشق از جانبین استحکام گرفت

عاشق که شد که یار بحالش نظر نه کرد
اي خواجه درد نیست و گرنه طبیب هست

و چون لشکرکشي رنتهنبور شد سید موسی تخلف ورزیده و از درون قلعه اگره خانهٔ در جوار محبوب بکنار آب جون نزدیک بمیر سید جلال متوکل گرفت وکارش بجنون کشید و یک دو مرتبه او را مصحوب نفران معتمد خویش از خانه اش برآورد و هرنوبت یا بدست عسسان یا بدست زرگران قبیلهٔ وي افتاد

فرشته ایست برین بام گنبد دوار
که پیش آرزوی بیدلان کشد دیوار

و مدت دو سال و چار ماه گذشت و درین فرصت گاه گاهي از دور بنگاهی قانع بودند تا شبی سید موسی باشارت آن کمند افگن کمندی چون عهد راستکاران محکم و چون وعدهٔ جوانمردان درست بربام موهني انداخت چون رسن بازان برآمد و با یک دگر صحبت بعفت گذرانیدند چنانچه مثنوی دلفریب نام که سید شاهی برادر سید موسی گفت اشعار بدان معني میکند

(۲ ن) بکری ـ بکسري

هر چند هواي دل زدي جوش * ميكرد حيا ندا كه خاموش
در پيش نظر زلال حيوان * يكدم نه مجال خوردن آن
دلها ز كمال تشنگي گرم * لبها شده مهر بسته از شرم
يك خانهٔ خلوت و دو مشتاق * دلها شده جفت مانده تن طاق
ماندند دو خستهٔ دل افروز * در بازی طاق و جفت تا روز
اين است به نزد ما محبت * كز دل ببرد خيال شهوت
چون دل ز هوای نفس ميرد * كي عشق دران قرار گيرد
نبود به جهان بی سر وپای * جز در دل پاك عشق راجای
عشق است انيس جان پاكان * عشق است رفيق درد ناكان

القصه بصد لطافت و ناز * بگشاده هزار دفتر راز
ديدند قريب چون سحر را * كردند وداع يك دگر را

و در وقت وداع قرار چنان يافت كه معشوق از بستر خواب برخاسته خان و مان وداع كرده و از سرننگ وناموس گذشته همراه عاشق چون مهتاب با ماه و سايه از دنبال شخص روان شود و گفت

كای عاشق صادق وفاكيش * من باتو موافقم مينديش
عهديكه نخست با تو بستم * آن عهد يكي است تاكه هستم
برخيز كه فكر خود نمائيم * وز بام دگر فرود آئيم
تا آنكه نگشته است آگاه * دزديده رويم تا سحر گاه

و ازان محله سرعت از باد و تعجيل از آب استعارت كرده روانه گرديده در كاشانهٔ آشنائي معتمد عليه تا سه روز مختفي ماندند و خويشان نازنين خانهٔ سيد موسی را حلقه وار درميان گرفته بنياد دعوی و خصومت نهادند وسيد شاهی برادر خورد سيد مشارٌ

الیه که به فقیر نسبت محبت صادق دارد و این قصه را اول تا آخر در مثنوي نظم کرده و بعضی ابیاتش بالا مذکور شد جواب هامي داد و بلعل ولیت میگذرانید و آن دلبر ازان معرکه خبردار گشته و دلش بشنید موسی سوخته که مبادا از حاکم ضرری باو رسد و آن دلداده را بضرورت رخصت داد و بوعدهٔ وصل باز امیدوار ساخت و خود از ترس خال بد نامي که برچهره او نشیند باز گشته بخانه رفت و بهانه آورد و گفت که به فلان شب که خواب در دیدهٔ من جا گرم کرد شخصي بآن چنان شکل دلربای که کسي در خواب هم مثل آن نه بیند دست مرا گرفت تا از عالم مثال بعالم خیال درآمدم و آن خواب به بیداری مبدل شد و آن نازنین را عیان دیدم که تاجي مکلل از جواهر بر سر و دو شهپری از نور در بر دارد و برمن چون جادو زدها افسوني خوانده حیران طلعت خویش گردانیده و بر پر و بال خویش گرفته بشهري برد که تعریف آن مگر در افسانها شنیده باشید ودر قصري رفیع و منیع پر از عجایب و غرایب گونا گون و درهر گوشه اش خیل خیل پري نژادان آرام گرفته

هرچند که آن مقام دلخواه * بوده بخدا بسی طرب گاه
و ان جمله بتان حور زاده * بودند بخدمتم ستاده
لیکن ز فراق دوستانم * آرام نمي گرفت جانم
مي مردم از اشتیاق مادر * میسوختم از غم برادر
هرلحظ درین تن بلا کش * هجر پدرم همي زد آتش
با گریهٔ زار و آه جان سوز * چون رفت دران مقام سه روز

دیدند همه که بس خرابم * بسیار زغم در اضطرابم
آگاه شدند از ملالم * کردند ترحمی بحالم
ز انسان که مرا بخانه بردند * برده بچنان غمی سپردند
آورده بخانه ام رساندند * زان محنت و درد وا رهاندند

هندوان بي عقل این حیلهٔ جمیله را باور داشتند و اگرچه مصلحت در اخفای آن قضیه بود اما بنابر غرضي روزی چند آن گنج را در حلقهٔ مار آهنین کشیدند و در بالا خانه مقفل و محبوس گردانیدند و سید موسی از فراق بمرور مغلوب الحال شد و رسوائی تخلص آورد و از عقیله عقل به یکبارگي خلاص یافت

دردا که عشق باز بدیوانگی کشید * خط جنون بدفتر فرزانگی کشید
اول قلم که بر ورق ناز راند یار * بر حرف آشنا خط دیوانگي کشید

و چون این قصه کالشمس في نصف النهار اشتهار یافت در هر مجلس ازان داستانی و در هر دهاني بیانی بود دلا رام پیغام بدست مشاطه فرستاد که من خود به هزار محنت و رنج عذری و بهانهٔ که زنان را می باشد ساخته از دست و زبان بد گویان فی الجمله خلاص یافتم

از طعنهٔ اهل عصر رستم * فارغ ز چنان بلا نشستم
در کوی جنون قدم نهادی * و آن رنج مرا بباد دادی
اکنون هم اگر علاج یابي * امید که رو ازان نتابي
نوعي بکني که این فسانه * شهرت نکند دزین زمانه
یعني که ز شهر من برائي * وز منزل ما کني جدائي
لیکن ز گمان دوستداري * یک محرم راز خود گذاري
تا حال مرا چنانچه داند * هر روز بتو خبر رساند

و سید موسی بموجب فرمودهٔ او سحری رفته اورا بحالي که معلوم است وداع کرد و غریو از جانبین برخاست و محرم رازی را در خدمت او گذاشت و خود بعزم ملازمت شاهنشاهی راه فتحپور پیش دید همت ساخت

چو آیم جانب کویت دو صد منزل یکي سازم
و اگر ز انجا روم بیرون بهر گامي کنم منزل

و آن نازنین تاب دوري نیاورده بعد از روزی چند بآن محرم متفق شده گفت که شبي بصورت گدایان فریاد براری و من بحیلهٔ چیز دادن از خانه بدر مي آیم و با تو ازین شهر بدر میروم و دران وقت معهود بآن بهانه که خواست از خانهٔ مادر و پدر برآمد و کنیزکي را که دیدبان او بود در پیِ کار فرستاده و روی بفرار نهاد

غمش تا یار من شد روی در راه عدم کردم
خوش است آوارگي آن را که همراهي چنین باشد

و استعداد سفر قبل ازان ساخته بودند و سه روز در شهر پنهان بوده بخاطر جمع بجانب فتحپور و بیانه روانه گردیدند اتفاقا ازنجا که خدای عز و جل نمي خواست بیکبار در میانهٔ راه خویشي از خویشان آن لعبت چون بلای ناگهان پیدا شده او را که خود مستور و افسانه اش چون روز روشن مشهور بود شناخت و دست در دامنش محکم زد

غم را که خبر کرد و بلا را که نشان داد

عسسان پهلوان جمال که دران ایام کوتوال بود رسیدند و غوغای عظیم برخاسته جمیلهٔ گریخته را به خویشان و گریزاننده را بزندان

سپردند تا از شکنجه بشدت و صعوبت تمام مدت مدید رنجه گشته و بنوعي خلاص یافته خبر این واقعه به لشکر نزد سید بیچاره آواره بردند و اوکه از ضعف دوری مانند هلالي و خیالي شده بود ازشنیدن این خبر مایوس گشته دل بمرگ نهاد و اسباب هلاک جمع شد و دانست که مردن دیگر از برای کدام روز خوش است و گریبان صبوري چاک زده خواست که باگره آید برادران مشفق و یاران موافق خواهی نخواهی او را گاهي نصیحت و گاهی بزجر و تهدید و ملامت و سرزنش نگاه میداشتند تا انکه اردوی ظفر قرین به مستقر سلطنت رسید و سید موسی که داغ بود کباب گشت ودرین مرتبه هرچند جهد کرد دیدار یارش ازانکه در جای مستحکم و محفوظ نگاه داشته بودند میسرنشد درین اثنا قاضی جمال نام شاعری هندی سیوکن پوري از توابع کالپی را که با سید نسبت مصاحبت جانبي داشت دل برو سوخت و وقت نماز شامي آن کنج نشین کاشانهٔ عفت را ازان کلبه تاریک برآورده بر توسنی سرکشي چون ابلق روزگار و بادپائي تندي چون سمند عمر ناپایدار ردیف خود ساخته براه کنار دریاي جون بالا رویه آب روان شد و خویشان زن از عقب و مردم شهر نظاره کنان از پیش فریاد زنان رسیدند و اسپ درجرها و آب کندها که برای چاه و باغ عمارات ساخته بودند چون خر در وحل ماند وچون مهرهٔ نرد دران ششدر روي گذشتن نداشت و نازنین دل تنگ آمده خود را بضرورت از خانهٔ زین بر زمین انداخت و قاضي را گفت تو جان خود بسلامت به بر و سلام مرا بآن گرفتار رسان و به زبان حال بگو که

من جهد همي كنم قضا ميگويد * بيرون ز كفايت توكار ديگراست
سيد موسى اين خبر شنيد و درون قلعه اگره بجاى كه داشت در بر روي خويش بربست و از ياس و حسرت روح او در گداز وجانش چون طاير ملكوتي به پرواز در آمد و از حبس چار ديوار طبيعت رست و ازبند دوست ودشمن فارغ شد ودران حال سه بار اين بيت برزبان راند كه

از يار دلم هزار جان يافت * يارى به ازو نمى توان يافت

الهي اين درد را نصيبۀ جان من خراب مهجور گردان

بزن بر سينه ام خنجر جدا افگن سر از تن هم
در اين خانۀ تاريك را بكشاى و روزن هم

و چون رخت ازين سراى مستعار بدار القرار كشيد قالب تهي او را بدست تهى بمنزل بردند تا بگل بسپارند از مرد و زن غريو وشيون برخاست اتفاقا نعش او را از زير غرفۀ آن صنم طرفه گذرانيدند و صنم چون درين نوبت گرفتار شده زنجيري چون گيسوي مسلسل درپاى او انداخته بودند بالاي بام از صبح تا شام متحير و مبهوت ماند سهر سكوت برحقۀ لعل و ياقوت نهاده نظارۀ جنازه آن شهيد عشق ميكرد آخر بي طاقت و بيقرار گشته خود را بهمان حالت نعره زنان ازان طاق بلند انداخت و زنجير از پا بگسست و ديوانه وار سر و پاى برهنه اول در محله آن غريب از دولت وصل بى نصيب رسيد و حالش زمان زمان تغير پذير شد گاهي خاموش و گاهي مدهوش سر تحير بگريبان تفكر كشيد و آثار بيماري برو ظاهر گشت

بیدار ز بهر آخرین خواب * چون اشتر عید و گار قصاب
سیب ذقنش ز حال گشته * مانندهٔ سیب سال گشته

مادر و پدر او را بآن حال دیده دست از وی یکبار شسته معذورش داشتند

کس نستد از ده ویران خراج

و بعد ازانکه اختلافی و اختلالی تمام چون نبض اهل سکرات در حرکات و سکناتش پیدا شد دمبدم چون سودائیان با خود درجنگ و در گوشهٔ دل تنگ نشسته بر سینه سنگ میزد و نام سید موسی را ورد زبان و حرز جان ساخته و بحضور میر سید جلال متوکل که مقتدای زمان بود کلمهٔ اسلام بر زبان رانده خود را برخاک عاشق پاک زد و جان بجانان سپرد چنانچه سید شاهی صاحب درآن مثنوی اشارت بان میکند که

این واقعه چون شنید آن ماه * آمد سوی ما دریده ناگاه
آورد بلب کلام ایمان * شد پیش جماعتی مسلمان
چون یافت شرف زدین اسلام * بر بست بطوف خلد احرام
با خوبی ار چو عشق شد جمع * پروانه صفت بسوخت آن شمع
کرد از سر شوق و جذبه فریاد * موسی بزبان گرفت وجان داد
در یکنفس آن دو سرور عشق * گشتند شهید خنجر عشق
تا انکه میان باغ رضوان * باشند بهم ز خلق پنهان
آن هر دو مصاحبان جانی * رفتند ازین جهان فانی
از درد و غم فراق رستند * پنهان ز همه بهم نشستند
ای سیدی این چه ناله داری * دل را چه بغم حواله داری
این واقعه را بکن فراموش * در صبر بکوش و باش خاموش

الحمد الله علی نعمة الایمان و الاسلام بر اذکیا معروض میدارد که اگر چه بمقتضای وعدهٔ اختصار جای اطناب درین واقعه نبود اما چه توان کرد که سخن عشق بي اختیار عنان قلم از قبضهٔ اقتدار بیرون برد و دراز نفسي واقع شد العذر العذر

بشنوای گوش بر فسانهٔ عشق * از صریر قلم ترانهٔ عشق
کار من عشق و یار من عشق است * حاصل روزگار من عشق است
چه کنم در سرشت من اینست * وز ازل سرنوشت من اینست
بهر این آفریده اند مرا * جانب این کشیده اند مرا

امید واری از درگاه کارساز بنده نواز اینست که درین دعوي مرا دروغ گو نگرداند و بدرد عشق بزیاند و همدران درد بمیراند

کسي کش روزیست این سینه سوزی
مر او را و مرا هم باد روزی

و مثل این واقعه سابقا هم روی نموده بود چنانکه یکي از شیخ زادگان گوالیار را که نسبت قرابت شیخ محمد غوث داشت و به عنوان صلاح و پارسائي موصوف بود بر یکي از اهل طرب

در مغرب زلف عرض دادهٔ * صد قافلهٔ ماه و مشتری را
بر دامن هجر و وصل بسته * بد بختی و نیك اختری را
در چنبر زلف کرده پنهان * دستار سپهر چنبری را

دراگره مفتون شد و خبر بشاهنشاهي رسید بمقبل خان که از جملهٔ مقربان بود آن مطربه را بخشیدند و شیخ زاده از سر جان گذشته شبی در قصری محفوظ که معشوق را انجا برده در بروي او برآورده بودند کمند همت انداخته بر آمد و او را بر آورد و چون حکم بشیخ

ضیاء الدین ولد شیخ محمد غوث که حالا بر جادهٔ هدایت و ارشاد قائم مقام پدر است فرمودند تا آن خویش را بمواعظه و نصائح دل پذیر با آن خانه خراب حاضر ساخت و میخواستند که آن خانه بر انداز را عقد بسته باو بدهند و لیکن شیخ ضیاء الدین و دیگران مانع آمدند او تاب نیاورده خود را بزخم خنجر هلاک ساخت و نام او از جریدهٔ زندگی پاک گردید و در میان علما بر سر تجهیز و تکفین او اختلافي رفت و شیخ ضیاء الدین میگفت که بمقتضای این حدیث - من عشق وعف و کتم ثم مات مات شهیدا - او شهید عشق است همچنان بخاکش باید سپرد

شهید خنجر عشقم بخون دیده آلوده
بخاکم همچنان پر خون سپارید ومشوئیدم

و شیخ عبد النبي صدر عالی قدر ودیگر علما وقضات که تصدیقچی صدر بودند میگفتند که او ناپاک مرده وآلودهٔ فسق بوده نه آسودهٔ عشق و الله اعلم و بهر تقدیر آن مطربه نیز در ماتم عاشق پیراهن صبوری چاک زده و بر خاک وی کفني پوشیده خاک روبی آن مقبره اختیار کرد تا بعد از چند روزي در خلوت خانهٔ عدم رفته با یک دیگر همدم و همقدم گشتند

خوبرویان چو پرده برگیرند * عاشقان پیش شان چنین میرند

و درین سال شیخ گدای کنبوی دهلوي که حکم شحنه معزول داشت و از طنابل منابل ایام درین پندار و غرور از جمله اصنام بود درگذشت و * مردهٔ خوک کلان * تاریخ یافتند و درسنه سبع وسبعین و تسعمایة (۹۷۷) چون خبر فتح چیتور و رنتهنبور در اطراف و

اکناف شایع شد و قلاع بیقدر و بي آب گشتند رام چند حاکم بهته عاقبت اندیشي نموده پیش ازانکه کار بمنت و شفاعت افتدکلید قلعه کالنجر را که از دست بجلي خان پسر خوانده بهار خان مرواني بمبلغ کلي خریده بود با نفایس پیشکش بدرگاه فرستاد وحراست آن را به مجنون خان قاقشال که دران نواحي جایگیر داشت دادند و فرمان استمالت براجه رام چند فرستاده پرگنه اربل را که نزدیك بجهوسي و پیاگ است عرف الهاباس (۲) با سایر امکنه به جایگیر وي دادند

ودر هفدهم ماه ربیع الاول این سال بعد ازگذشتن هفت ساعت ازروز تولد خجسته شاه زاده سلطان سلیم بمنزل شیخ اسلیم چشتي در فتح پور واقع شد

گوئي بزمین ستاره آمد * یوسف بجهان دو باره آمد

بالای سرش ز هوشمندي * مي تافت ستارهٔ بلندي

و شاهنشاهي دران زمان بایلغار آمده از آگره از نهایت سرور حکم به تخلیص جمیع زندانیان فرموده تا هفت روز جشن عالي ترتیب دادند و شعرا قصاید تهنیت گذرانیدند ازان جمله خواجه حسین مروي قصیدهٔ گفت که از هر مصراع اول تاریخ جلوس شاهنشاهی و از هر مصرع ثاني تاریخ ولادت با سعادت شاه زاده جهان پناه حاصل میشود و دو لک تنکهٔ نقد صله یافت و آن قصیده این است که

للہ الحمد از پي جاه و جلال شهر یار

(۲ ن) الہ اباد

گوهر مجد از محیط عدل آمد بر کنار
طایری از آشیان جاه و جود آمد فرود
کوکبي از اوج عز و ناز گردید آشکار
گلبنی این گونه ننمودند بر دور چمن
لالهٔ زین گونه نکشود از میان لاله زار
دایهٔ ابر بهار از مهربانیهای فضل
سبزه با گل هم زبان لولو بگوهر کرد یار
مهر می گوید که می زیبد که آن مه پاره را
از پی زیب جمال از زهرهٔ سازم گوشوار
مقدم مولود می افزود زیب شه اگر
لولوی لالا فزودی زیب درّ شاهوار
شاد شد دلها که باز از آسمان عدل و داد
باز دنیا زنده شد کز مهر ایام بهار
آن هلال برج قدر و جود و جاه آمد برون
و آن نهال آرزوی جان شاه آمد ببار
شاه اقلیم وفا سلطان ایوان صفا
شمع جمع بیدلان کام دل امیدوار
عادل کامل محمد اکبر صاحب قران
پادشاه نامدار و کام جوی و کام گار
کامل دانای قابل اعدل شاهان بدهر
عادل اعلی و عاقل بی عدیل روزگار
از کلام او بیان حال معنی مستفاد

وز کمال او بنای دین و دنیا استوار

مایهٔ لطف اله آن لایق تاج و نگین
پادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار

بر زبان گاه از نجوم قهر آرد الامان
با عدو گاه از زبان رمح گوید الفرار

مجلس وي راسمای چارمین دان عود سوز
مرکب ویراسماک رامح آمد نیزه دار

مرکب منصور وی ز انجا که راند عالمی
یمن گوید از یمین یا یسر داند از یسار

حکم آن کلکیکه دارد حکم بر آب روان
بر سپیدي یا سیاهي میرود لیل و نهار

ای چو صنع لایزالي آفتاب ملک و دین
پایه افزای معالي سایهٔ پروردگار

والي والا علم عالم دل و کیوان سریر
والي والا مآبي عادل عالي تبار

مالک مال جهان ای پادشاه بحر و بر
با محبان مهرباني از کریمان یادگار

شاه صبح عدل و دادی ماه شام جاه و گاه
برق گاه عزم و جزمی کوه گاه بردبار

معدن عدلي و احسان منبع لطف و کرم
با بها و باذل و دین پرور و پرهیزگار

حامي دین نبي ای ماحي آثار بد

والي والا علم کان کرم کوه وقار
نیر برج و جودی گوهر دریای جود
از هوای اوج دلها شاه باز جان شکار
کی بجودت ماند آبي از حیا پیش سحاب
باوجودت مي نزیبد جود از ابر بهار
پادشاها سلک لولوي نفیس آورده ام
هدیه کان آمد گرامي باز جوی وگوشدار
کس ندارد هدیهٔ زین به اگر دارد کسی
هرکه دارد گو بیا چیزی که دارد گو بیار
یک بیک اشعارمروی بسکه بي‌عیب آمده
هریکي جوئي‌زري مقصود دریابي‌دربار
مصرع اول ز روی سال جلوس پادشاه
از دوم مولود نور دیدهٔ عالم برآر
تا بود باقي حساب روز های ماه و سال
وآن حساب از سال وماه‌وروزدوران‌نامدار
شاه ما پاینده باد و باقي آن شهزاده هم
روز های بی حساب و سالهای بیشمار
و شیخ امم شیخ یعقوب صیرفي کشمیری نیز قصیده بهمین اسلوب
گفت اما چه سود که صله را دیگري ربود و دیگری این تاریخ یافت
* دُرّ شاه وار لجهٔ اکبر * ودیگری
روی نمود از مطلع اقبال شاه کامیاب
و روز جمعه دوازدهم شهر شعبان بموجب نذري که بجهة شکرانهٔ طلوع

این کوکب اقبال فرموده بودند از اگره پیاده بجانب اجمیر روان شدند و هر روز شش هفت کروه راه طي میکردند و بعد اتمام مراسم زیارت مراجعت نموده در ماه رمضان مبارک ظاهر دهلی را معسکر ساختند و چند روزي بزیارت اولیاء الله پرداخته و از آب جون گذشته شکار افگنان بدار الخلافت نزول فرمودند *

و درین سال میرزا مقیم اصفهاني را با شخصي میر یعقوب نام کشمیري در فتح پور به تهمت رفض سیاست فرمودند مجملا انکه این میرزا مقیم چند گاهي در لکهنو بملازمت حسین خان بود و خان مرحوم از بسکه اعتقاد بسادات داشت با وی بلطف و رعایت پیش آمده وکیل سرکار خویش ساخت آخر برادران و خویشان خان خاطر نشان ساختند که این رافضي تند و غالیست و مزاجش از میرزا انحراف تمام یافت و او در ملازمت پادشاهي آمده و رعایت یافته بوکالت نزد حسین خان حاکم کشمیر نامزد شد درهمان ایام جمعي از غالیان رفضه قاضي حبیب را که سني متعصب بود بجهة تعصب زخمي ساخته بودند اتفاقا قاضي مسطور هنوز زنده بود که حسین خان کشمیري قاتل را بحکم مفتیان بسیاست رسانید ومیرزا مقیم باعث گشته مفتیان را باین علت که چرا بقتل آن شخص فتوی دادند هر چند از روی سیاست هم باشد به شخصي متعصبي غلیظ شدید سپرد تا سه چهاری را از ایشان بقتل رسانید و چون او و میر یعقوب وکیل حسین خان دختر حسین خان را از کشمیر برسم پیشکش بدرگاه آوردند و این قضیه بعرض رسید و این هر دوشخص را بفتوای شیخ عبد النبی و دیگر علما که عیال او بودند در میدان

فتح پور بجزاي اعمال شوم رسانيدند و نبذی ازین قضيه در تاريخ کشميرکه جامع اوراق منقح ساخت سمت ارتسام يافته •

و درين سال پرگنه لکهنو را از تغير حسين خان بمهدي قاسم خان که از حج بازگشته شاهنشاهی را در قلعه رنتهنبور آمده ملازمت نموده بود جايگير دادند و حسين خان ازو بجان رنجيده و آيهٔ هٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ خوانده ديدار ها بقيامت افتاد برغم دختری مهدي قاسم خان باوجود آن محبت گذرا دختری از عم خود غضنفر بيگ گرفته و بعد از چند گاه اورا در بيتابي و دختر مهدي قاسم خان را در خيرا باد نزد برادرانش رخصت داده از لکهنو بقصد غزا و کسر اصنام و هدم بتخانهائيکه خشت های آنرا از طلا و نقره شنيده و طمع در ساير خزاين موفوره غير محصوره که شهرت کاذب يافته بود بسته براه اوده درکوه سوالک رسيد و کوهيان اول چنانچه دستور ايشان است بيکبار جای هاي خويش را گذاشته و اندک جنگ کرده بکوههای بلند خطرناک متحصن شدند و حسين خان بجای که سلطان محمود همشيره زاده پير محمد خان شهيد شده و مقبرهٔ شهدا بود رفته و فاتحه بارواح طيبهٔ ايشان خوانده و صفه بر مقابر فرسودهٔ آن جماعت بسته پيشتر در آمد و تا نواحی قصبهٔ وجرايل نام از ولايت راجه رنکا که زمينداري با شکوهست تاخت و باخت کرد و ازان جا تا به اجمير که پای تخت اوست و معدن طلا و نقره و ابريشم و مشک و ساير نفايس ولايت تبّت است دو روزه راه مانده بود که بيکبار بموجب خاصيت آن کوه از تاثير شبههٔ اسپان و بانگ نقاره و فرياد

مردم ابر و باران عظیم پیدا شد و غله و کاه نایاب گشت و گرسنگی
بر لشکریان غالب آمد و هرچند حسین خان از نهایت تهور
ایشان را ترغیب و تحریص بر تسخیر آن شهر و ولایت و تطمیع
در زر و جواهر و خزاین مینمود مردمش از بسکه دل بباد داده
بودند اقدام بران معنی نکردند و خواهی نخواهی عنان توسن اورا
گرفته باز گردانیدند و در وقت باز گشت کافران سر راه گرفته
تیر های را که پیکان از استخوان زهر آلوده داشت بر سر ایشان
باریدند و سنگباران علاوه آن شد درین اکثر مردم کار آمدنی و مردم
جنگ آزمای شربت شهادت چشیدند و بقیه که مجروح آمدند
بعد از پنج شش ماه کمتر یا بیشتر بتاثیر زهر جان گزای از
سرای سرور تلخ کام رفتند و تاریخ وفات ایشان به تعمیه * تلخ بی
مزه یافته شد * و حسین خان بدرگاه آمده ولایت کانت و گوله را
از دامن کوه بجهة انتقام در وجه جایگیر خویش التماس نمود و
بدرجه قبول افتاد و چند مرتبه دامن کوه را در تذبذب آورد اما
درمیان آن نتوانست در آمد و بسیاری را از مردم خوب او که ازانجا
مرتبه اول نیم جانی بسلامت آورده بودند درین مرتبه زهر آب
انجا تاثیر کرد و بی جنگ از عالم در گذشتند تا حسین خان
عاقبت بعد از چند سال سر خود گرفته دران کوهستان رنده رخت
وجود بباد داد چنانکه در محل خود مذکور شود انشاء الله تعالی
و فقیر درین سفر برخصت حسین خان از لکهنو به بداون آمد و
برادر مرحومی شیخ محمد را که بجان پرورده بودم و از جان بهتر
میدانستم و اکثری را از فضایل حمیده کسب کرده و اخلاق ملکی

خود ملکهٔ او گشته بود درجای مناسب کدخدا ساختم و بعد از سه ماه ازان امر خیر که متضمن صد شر بود هم اورا و هم قرة العین عبد اللطیف را که اول نو باوهٔ من از باغ عمر و زندگي بود چشم زخم روزگار در طرفة العینی بازی بازی از مهد بلحد برد و مرا که شهریار زمان خود بودم بیک ناگاه غریب شهر خود ساخت اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ

تاکی زمانه داغ غمم بر جگر نهد * یك داغ نیك نا شده داغ دگر نهد
هر داغ که آورد قدري رو به بهتري * آن داغ را گذارد و داغ بتر نهد
زیر هزار کوه غمم پشت گرد هد * دستش هزار کوه دگر بر زبر نهد

چه توان کرد لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام و این ترکیب بند در مرثیهٔ اواز بس که بداغ حسرت فوتش الی الیوم الموعود کباب بود و هست و خواهد بود نوشته شد و هو هذا

یارب این روز چه روزیست که افتاد مرا
وین چه جانکاه بلا ئیست که رو داد مرا
هیچکس نیست که فریاد من اورا نرسید
نرسد هیچ کسی لیک بفریاد مرا
ماه من آخر شب رفت پس پردهٔ غیب
بین کزین حاملهٔ غیب چه غم زاد مرا
مایهٔ شادي و امید دلم رفت بخاک
بعد ازین دل بچه امید شود شاد مرا
گرچه بنیاد من از صبر قوي بود ولی
سیل غم آمد و انداخت ز بنیاد مرا

آن کسی را که کنم یاد بروزي صد بار
وه که یکبار بسالی نکند یاد مرا
چرخ بیداد چه غمها که بمن داد کنون
داد خود از که ستانم که دهد داد مرا

حال دل هیچ ندانم بکه گویم چه کنم * چارهٔ درد دل خود زکه جویم چکنم

ای فلک وه که دلم خستهٔ و ویران کردي
خاطر جمع مرا باز پریشان کردي
گوهری کان بکفم بود ز اغیار نهان
آشکار از نظرم بردی و پنهان کردي
سرو من بردی ازین باغ بزندان لحد
باغ را بر من ماتم زده زندان کردي
یوسفم را بکف گرگ سپردي و مرا
در غمش معتکف کلبهٔ احزان کردي
در گل تیره نهادي گل نورستهٔ من
روز من با شب تیره ز چه یکسان کردی
حاصل آن کس که ازو بود سر و سامانم
بردي اورا و مرا بی سرو سامان کردي
آن برادر که درین شهر غریب آمده بود
جاش در دشت به پهلوی غریبان کردي

وقت گل آمد و شد جای محمد در خاک * جای آنست که از غصه کنم بر سر خاک

آخر ای دیده چه دیدی که ز عالم رفتي
دیده پوشیده ازین دیدهٔ پرنم رفتی

چشم تاریك مرا روشني از روي تو بود
روشني رفت ز دل تا تو ز چشمم رفتي
بودهٔ چشم مرا همچو نگين در خاتم
چون نگين عاقبت الامر ز خاتم رفتي
دلت از هيچ ممر شاد نشد در عالم
حيف صد حيف كه ناشاد زعالم رفتي
جان پاك تو درين مرحله بس غمگين بود
رخت بستي و ازين مرحلهٔ غم رفتي
بر دل از كار جهان هيچ نه بودت باری
باری از كار جهان خوشدل و خرم رفتي
بودم از مهد ترا مونس و همدم همه‌دم
در لحد بهرچه بي مونس و همدم رفتي

رفتي و حسرت توزين دل حيران نرود * غمت از دل نرود تا زغمت جان نرود

كيست آنكس كه نشان تو بمن گويد باز
خبر جان روان گشته به تن گويد باز
قصهٔ گل كه فرو ريخت ز آسيب خزان
كيست القصه كه با مرغ چمن گويد باز
قاصدي كو كه غم و درد مرا روی بروی
يك بيك پيش تو بر وجه حسن گويد باز
با تو گويد سخنم را به زباني و انگاه
بهر تسكين ز زبان تو سخن گويد باز
تنگ دل غنچه صفت گشتم و كس پيدا نيست

کز تو حرفی بمن ای غنچه دهن گوید باز
هست صد پیچ و شکن در دلم از ماتم تو
که بتو زین دل پر پیچ و شکن گوید باز
دور رفتی و نیامد ز دیار تو کسی
که ز احوال تو یک شمه بمن گوید باز

روم و بر سر گور تو قیامی بکنم * تا جوابی شنوم از تو سلامی بکنم

گویم ای گوهر نا یاب چه حالست ترا
با تن خستهٔ و بی تاب چه حالست ترا
تو بخواب اجل و بی تو قیامت بر خاست
خیز و سر برکن ازین خواب چه حالست ترا
از جدائی تو احباب بسی بد حالند
ای جدا مانده ز احباب چه حالست ترا
شده از دوریت اصحاب به نزدیک هلاک
دور از صحبت اصحاب چه حال است ترا
بود جای تو بمحراب و کنون می نگرم
مانده خالی ز تو محراب چه حال است ترا
می خورم خون جگر بی تو مرا پرس گهی
که درین خوردن خوناب چه حال است ترا
بر گلت صد گل سیراب دمید از اشکم
زیر گل ای گل سیراب چه حال است ترا

در چنین منزل غمناک به نزدیک تو کیست
مونس روز و انیس شب تاریک تو کیست

اي منم از رخ خوب تو جدا افتاده
وز فراق تو به صد گونه بلا افتاده
تو بصحرائی و من مانده درین شهر غریب
الله الله تو کجا من به کجا افتاده
بار گل هم نکشیدي و ندانم این بار
بر تو صد پشته خس و خار چرا افتاده
قدر وصل تو ندانستم و این بود جزا
که ملاقات تو با روز جزا افتاده
کردمی جان بسر و کار تو لیکن چه کنم
که سر و کار تو با حکم خدا افتاده
سال تاریخ تو شد گفت چو سرو ت اوفتاد
آن سهي سرو چه ناگاه ز پا افتاده
قادری ناله و فریاد نمی دارد سود
در دعا کوش که نوبت بدعا افتاده

از خدا خواه که کارش همه محمود بود * هم خدا ازوي و هم او ز تو خشنود بود

یا رب اندر چمن خلد گذارش بادا
قصر فردوس برین جای قرارش بادا
در گلستان جنان چون گذرد جلوه کنان
حور و غلمان ز یمین و ز یسارش بادا
در شب تار چو عزم سفر عقبي کرد
نور اسلام چراغ شب تارش بادا
بر مزارش چو کسی نیست که افروزد شمع

پرتو لطف خدا شمع مزارش بادا
از عروس کهن دهر چو بگرفت کنار
نو عروسان بهشتي به کنارش بادا
هیچ یاری چو نشد همدم او بعد از مرگ
دمبدم رحمت حق همدم و یارش بادا
مردمان قطرهٔ اشکی که فشانند برو
گردد آن قطره در ناب و نثارش بادا

تا ابد مسکن او ذروهٔ علیین باد * این دعا از من و از روح امین آمین باد

و درین سال عمارت مقبرهٔ دلپذیر خلد نظیر پادشاه غفران پناه در دهلي بکنار آب جون باهتمام میرک میرزا غیاث بعد از هشت نه سال باتمام رسید و آن عمارتي است که دیدهٔ نظارگي در مطالعهٔ آن غیر از حیرت بار نمیدهد *

و در روز پنجشنبه سوم ماه محرّم سنه ثمان و سبعین و تسعمایة (۹۷۸) طلوع کوکب سعادت و اقبال شاهزاده مراد در منزل شیخ سلیم دست داد و درین سال هم جشني خسروانه چون جشن سابق ترتیب دادند و مولانا قاسم ارسلان قطعه گفته که از هر مصراع تاریخ ولادت این دو شاهزاده مي بر آید اول از اول و ثاني از ثاني

اولین شهزاده آن تابنده ماه * ماه وار از اوج عزت شد عیان
آن دوم فرزند اکبر پادشاه * آیتی نازل شده از آسمان

ایضا تاریخ دیگر هم باین اسلوب

ز نور پاک چو سلطان سلیم شد نازل * لوای شاه مراد ابن اکبر عادل

و خواجه حسین مروي قطعه هفت بیتی گفته که از هر مصرع

اول ولادت پادشاه زادهٔ اول و از ثاني ولادت شهزادهٔ ثاني مفهوم ميشود

داد دو شهزاده بشاه اين سپهر * چهرهٔ آن هر دو به از آفتاب
اول ازو ثانی شاه جهان * ثانی ازو دلبر عالي جناب
و آن يکی از يمن بشاه سرير * مژده رسان بود بصد فتح باب
آن دگری باعث امن و امان * مهر زمه داده بار مهد خواب
مژده که مولود شه از اول است * گفته ازو مصرع اولی جواب
از دومين مصرع ابيات هم * مولد شهزادهٔ ثاني بياب
باد مدام آن شه و شهزاده را * جاه سکندر فر افراسياب

و بتاريخ بيستم ربيع الآخر اين سال از فتح پور بعد ازان که دوازده روز توقف نموده بودند از براى ايفاى نذر متوجه اجمير شدند و بر دور آن خطهٔ پاک قلعه طرح انداختند و عمارت عاليه بامراى عظام حکم شد و روز جمعه چهارم جمادى الآخر از انجا کوچ نمودهٔ در عرض دوازده روز ببلده ناگور رسيدند و حوض بزرگ آن شهر را بر امرا تقسيم نموده و حکم برکندن آن فرموده شکرتلاو نام نهادند *

و درين ايام چندرسين پسر مالديو حاکم مارِوار بملازمت رسيد و راى کليان مل راجه بيکانير نيز با پسرش راى سنکه آمد دخترى پيشکش آورد تا داخل اهل حرم شد و پدر را رخصت بيکانير دادهٔ پسر را همراه گرفتند و در راه شکار گور خر که پيش ازان واقع نشده بود کرده بعزم زيارت قطب المشايخ کان نمک وگنج شکرو فريد عصر مخدوم شيخ فريد قدس الله سره العزيز جانب اجودهن مشهور به پتن نهضت فرمودند و ميرزا عزيز کوکه ملقب باعظم خان که جايگير دار انجا بوده جشني عظيم ساخته وتحف و هداياى

لایقه پیشکش کرده و فی الواقع این چنین ضیافت از کم کسي نشان میدهند و این تاریخ یافتند که

میهمانان عزیزند شه و شهزاده

و ازانجا بلاهور آمده مهمان حسین قلی خان شدند و العود احمد خوانده از راه حصار فیروزه باز متوجه حضرت اجمیر گشتند و ازانجا بکوچ متواتر بفتح پور نزول واقع شد و محب علي خان پسر میر خلیفه را که از مدتي باز ترک سپاه گري نموده منزوی شده بود بوسیله کوچ وی ناهید بیگم که مادرش را میرزا عیسی ترخان حاکم تته در حبالۀ خویش داشت تربیت کرده و علم و نقاره بخشیده و جایگیر در ملتان داده و سعید خان مغول حاکم ملتان را بکومک او نوشته و نبیرۀ او مجاهد خان را که بسیار شجاع و متهور بود همراه گردانیده بجهة گرفتن تته تعین نمودند او بملتان آمده و قریب بچهار صد سوار در جایگیر خود نگاهداشته کس بسلطان محمد حاکم بکر فرستاد که چون خود بارها میگفتند که اگر فلاني اینجا بیاید هیچ حاجت بکومک دیگر نیست و تته را من متعهدم که گرفته بار میدهم و این معني بعرض هم رسید و باعتماد شما مرا باین ملک نامزد ساخته اند و حالا وقت مدد است او در جواب درنوشت که اگر براه جیسلمیر به تسخیر سند متوجه میشوند کومک بشما میفرستم و از راه بکر نمیگذارم که اعتماد ندارم و محب علی خان و مجاهد خان براه دیگر روان شدند و سلطان محمود تمامی لشکر خود را بمدافعه فرستاد و محب علي خان بجنگ غالب آمد و بکریان در قلعه ماتیله بعد از شکست متحصن شدند و آن قلعه را

بصلح و امان گرفت و سلطان محمود بقیهٔ لشکر را با توپچیان و تیر اندازان از قلعهٔ بکر بجنگ محب علی خان فرستاد و ایشان را نیز همان آش در کامه شد و گریخته بقلعه در آمده فیل کشیدند و چون ازدحام خلایق درون قلعه بسیار بود هوا تعفن غلیظ پیدا کرد و وبای عظیم افتاده تا هر روز هزار کس کم و بیش میمردند تا سنهٔ ثلث و ثمانین و تسعمایة (۹۸۳) سلطان محمود که پیر فرتوت و معمر و مبهوت شده بود در گذشت و قلعه بتصرف شاهنشاهی آمد و میر گیسو را برای تحقیق اموال و اسباب و ذخایر از فتح پور فرستادند *

و درین سال منعم خان خانخانان از جونپور اسکندر خان اوزبک را که از پیش افغان آمده بار التجا آورده و هر دو را کمر شمشیر مرصع و چارقب و اسپ با زین مطلا انعام فرموده و لکهنو بجایگیر اسکندر خان داده و بکومک خانخانان نامزد گردانیده رخصت بجونپور شد و اسکندر خان در لکهنو رسیده بعد از چند گاهی در دهم جمادی الاول سنه ثمانین و تسعمایة سر ببالین مرض موت نهاده فوت یافت

چه باید نوازش و نالش ز اقبالی و ادباری
که تا برهم زنی دیده نه این بینی نه آن بینی

و درین سال جمال خان ولد شیخ منگن بداونی که صاحب جمال مقرری و از یاران جانی قدیم بود در سنبل همراه خان کلان روز عید قربان قبق زده بیرهٔ پانی از دست ناشناسی خورده ضعف کرد و در گذشت و این تاریخ یافته شد که

صد آه از جواني و زيب جمال خان

و شيخ اسم شيخ يعقوب صرفی کشميری . اين تاريخ يافت

سپرده جان بروز عيد قربان

و در سنه تسع و سبعين و تسعماية (۹۷۹) محلی عالي در اگره و محل ديگر در معمورهٔ جديدهٔ فتح پور باتمام رسيد و قاسم ارسلان تاريخ يافت که

تمام شد دو عمارت مثال خلد برين * بدور دولت صاحب قران هفت اقليم
يکی به بلدهٔ دار الخلافت اگره * دگر بخطهٔ سکري مقام شيخ سليم
سپهر از پی تاريخ اين دو عالي قصر * رقم زده دو بهشت برين بکلک قديم

و در سلخ ماه مبارک رمضان اين سال رحلت شيخ اسليم چشتي فتح پوری که از مشايخ عظام ديار هند و صاحب مقامات عاليست و شمهٔ از احوال او در ذيل اين منتخب بطريق تذکره نوشته خواهد شد انشاء الله تعالى از دار غرور فنا بدار سرور بقا واقع شد و يك تاريخ او * شيخ هندي * و ديگر

تاريخ وفات شيخ اسلام * شيخ حکما و شيخ حکّام

و درين سال بر جامع منتخب واقعهٔ هايلهٔ روی نمود و آن مجملا اين است که چون کانت و گوله بجايگير محمد حسين خان بود و نقير بر حسب تقدير چندگاه در صحبت او مانده اسم صدارت آن صوبه و عهدهٔ خدمت نقرا داشت و بتقريب زيارت مزا رفايض الانوار شيخ کبار بديع الحق والدين شاه مدار قدس الله سره العزيز در مکن پور از توابع قنوج رسيده و چون آدمي زاد که شير خام خورده به حسب سرشت مرکب از غفلت جبلی که موجب

ندامت و ظلم و جهل اصلی که باعث جسارت و خسارت است و به میراث از ابو البشر بما رسیده دیدهٔ عقل را پوشید و آنرا عشق نامید و بدام شهوت و آز گرفتار ساخت و سر نوشت گذشته پیش آمد تا بي ادبی عجب بناگاه دران درگاه واقع شد و ازانجا که هم غیرت و هم عنایت حق سبحانه عزّ شانه بود مکافات آن جریمهٔ و تنبیه بران خطیه هم در دار دنیا دید تا هم از قوم معشوق چندیرا مسلط ساخت و نهٔ زخم شمشیر پیاپی از ایشان بر سر و دست و دوش خورد و همهٔ پوست مال رفت مگر زخم سر که استخوان را شکسته بمغز رسید و تهی مغزی بار آورد و رگ انگشت بنصر چپ اندکي بریده شد و بی شعور افتاد و آن جهان را سیر کرده آمد و بخیر گذشت امید که دران نشاء نیز عاقبت بخیر باشد

القصه هرانچه کرد گردون زجفا * حق بایدگفت بود دون حق ما
شکرانهٔ نعمتش نمي کردم هیچ * تا لاجرم نگند در رنج و بلا

و جرّاحی حاذق در قصبهٔ بانگرمو پیدا شد و در عرض یک هفته زخم ها فراهمي یافت و دران رنجوری و بیماري نذر کرد که اگر ازین حالت صحت یابد حج اسلام بگذارد و آن وعده هنوز درتوقف مانده است انشاء الله تعالی قبل از حلول اجل و وقوع خلل در بنیان امل باین سعادت موفق گردد وَمَا ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ بِعَزِیزٍ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضٰی نَحْبَهٗ وَمِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ

درین فیروزه کلخ دیر بنیاد * عجب غافل نهاد است آدمي زاد
نباشد داب او نعمت شناسی * نباشد کار او جز ناسپاسی
به نعمت گرچه عمری بگذراند * نداند قدر آن تا در نماند

و ازانجا بکانت و گوله رسید چون غسل کرد از سر نو صاحب فراش گشت و حسین خان را حق سبحانه و تعالی بهشت جاودان نصیب گردانیده باشد که مهربانیهای پدری و برادری فوق از طاقت بشری بجای آورد و چون بجهة سرمای مفرط آن جراحت گزگ شده بود هم مرهم از چوب گز ساخت و هم حلوای گز خوردن فرمود تا ازانجا ببداؤن آمد و جراحت سر را طبیبی دیگر باز از سر چاک کرد و کار بمردن رسید و روزی مابین خواب و بیداری

نبود آن خواب بل بیهوشی بود

می بینم که جماعهٔ محصلان مرا بر آسمان برده اند و دران جا دفتری و دیوانی و محررانی در کار اند و جمعی از یساولان مانند کارخانهٔ پادشاهان دنیا چوب در دست گرفته در تک و دو اند و یکی از نویسندگان ورقی در دست داشته دران نظر میکند و میگوید که این آن نیست و درهمان مخمصه چشم من بکشود و معًا در خود خفتی مشاهده کردم و سخنی که از افواه عام در حالت صغر سن می شنیدم باور شد آری عالم امکان وسیع و قدرت واجب تعالی غالب است و الله غالب علی امره *

و درین سال در بداؤن آتشی عظیم افتاد و چندان کس از هندوان و مسلمانان سوختند که از حصر افزون باشد و ارابها پر کرده سوختهارا بدریا می بردند و معلوم نشد که مسلم کدام است و کافر کدام و بعضی دیگر که از سوختن خلاص یافت بر فصیل قلعه برآمدند از تابش زبانهٔ آتشین زن و مرد خود را از بالای دیوار انداختند و جمعی دیگر معیوب و مسلوخ ماندند و آب دران آتش

حکم روغن نفط داشت و این فقیر آنرا بچشم خود دید و زبانه اش بگوش رسید و بعضي را گوشمال داد و بعضي را پامال ساخت و قبل ازان واقعه مجذوبی ازمیان دو آب پانجا رفته و فقیر اورا در منزل خود آورده باو صحبت داشتم در خلوتی بمن گفت که ازین شهر بدر رو گفتم برای چه گفت تماشای خدا اینجا بظهور آمدنی است چون خراباتي بود ازو این سخن باور نشد ٠

چه پرسي از بداؤن وز احوال پریشانش
که آیات عذاب النار نازل گشته در شانش

و در سنه ثمانین وتسعماية (۹۸۰) فتح گجرات روي داد مجمل این قضیه آنکه چون در گجرات هرج و مرج واقع بود وملوک طوایف شده بودند شاهنشاهي امر باحضار عساکر فرموده عزیمت تسخیر آن ولایت مصمم ساختند و بتاریخ بیستم شهر صفر از پای تخت نهضت فرمودند و در پانزدهم شهر ربیع الاول بلدهٔ اجمیر مقر مواکب سلطنت گشت و بعد از زیارت روضهٔ قدسیه سردفتر سلسلهٔ چشتیه حضرت معینیه قدس الله سره و اسرارهم روز دیگر بطواف مزار میر سید حسین خنگ سوار که این بیت درشان ایشان گفته اند که شکرلله که بدل تافته انوار جلي * ازحسین بن علي بن حسین بن علي و بالای آن کوه متوجه شدند و میر محمد خان کلان را باده هزار سوار برسم هراول پیشتر روانه گردانیدند و بکوچ متواتر در نهم ماه جمادی الاول بنا گور رسیدند و در شب چهار شنبه دوم ماه جمادی الاول در اجمیر بخانه شیخ دانیال نام مجاوري صالح تولد شاهزادهٔ صاحب اقبال دانیال واقع شد و این مژده در دو منزلی ناگوار بشاهنشاهي

زمیده بتقریب شیخ دانیال مذکور این نام نهادند و این تاریخ یافتند .

بگفتا ناصر شرع نبي باد

و لفظ شریعت نیز موافق همین است و چون بنواحي میرته شتافتند خبر آمد که راجپوتي در سروهی بایلچی گری آمد خان کلان را بجمدهر که نام سلاحي است در اهل هند مشهور زد چنانکه بر سینهٔ او رسیده از پشت شانه سر بدر کرد و بخیر گذشت و آن راجپوت را به جهنم رسانیدند و آن زخم در عرض ده و پانزده روز فراهم شده رو به بهي آورد و چون بسروهي رسیدند مقدار صد و پنجاه راجپوت چنانچه رسم مستمر ایشان می باشد بعضی در بت خانه و بعضی در خانهٔ راجه سروهی خود را بمردن قرار داده بجنگ پیش آمدند و همه بقتل رسیدند و دوست محمد پسر تاتارخان مرحوم حاکم دهلی که او را تاتار چه میگفتند و درین جنگ شهید شد و درین منزل رای سنگ بیکانیري را بجوده پور تعین ساختند تا راه گجرات روان سازد و مضرتي از رانا کیکا[۲] حاکم کوکنده و کونهلیز بکسی نرسد و مانسنگه ولد راجه بهگوانداس را با فوجي آراسته بجانب ایدر نامزد گردانیدند تا بتعاقب پسران شیر خان فولادي که باهل و عیال بآنصوب میرفتند رفت و در غرهٔ رجب ظاهر بلدهٔ پتن معسکر گردید و آنرا بجایگیر سید احمد خان بارهه برادر سید محمود مقرر داشتند مانسنگه عقب اردوی افغانان را تاخته با غنیمت بسیار ملحق گشت و چون این خبر بشیر خان رسید

(۲ ن) کنکا

از سر احمداباد که از مدت شش ماه با اعتماد خان غلام و وزیر
مطلق سلطان محمود گجراتی دران محاصره بود برخاست وجمعیت
افغانان متفرق شده در روز یکشنبه نهم ماه رجب این سال مظفر
ولد سلطان محمود گجراتي که اعتماد خان دایم اورا مقید داشته
خود ملک راني میکرد بملازمت رسید و عاقبت اورا بشاه منصور
وزیر که احوالش انشاء الله مذکور شود سپردة سی روپیه ماهیانه او
گردانید تا عاقبت بعد از چند سال گریخته بسلطاني رسید و بدست
راجه سورته اسیر شده زمانیکه اورا مقید ساخته جانب چوناگره
نزد اعظم خان روانه گردانیده بود در راه خود را بدست خود بزخم
استره هلاک ساخت و باقي احوال بعد ازین بتفصیل مذکور شود
و روز دیگر اعتماد خان و شاه ابو تراب و سید حامد بخاري و اختیار
الملک حبشي و ملک الشرق و وجیه الملک و الغ خان حبشي
و جهارخان حبشي و سایر امرای گجراتي کلهم و جلهم آمده دیدند
و اعتماد خان کلید شهر احمد آباد را آورد و حبشیان را بجهة رعایت
حرم بمعتمدان سپردند روز جمعه چهاردهم رجب کنار آب احمد
آباد مخیم ساختند و خطبه خوانده شد و بتاریخ بیستم این ماه سید
محمود خان بارهه و شیخ محمود بخاري محل را باردو رسانیدند
و روز دوشنبه دوم شعبان از احمد اباد بجانب کینهایت بدفع ابراهیم
حسین میرزا و محمد حسین میرزا که بهروچ و برودة و سورت را
متصرف شده بودند متوجه شدند ودرین فرصت اختیار الملك حبشي
که عمده امرای گجرات بود از احمد آباد گریخته بطرف احمد نگر
فرار نموده رفت و بجهت بی اعتمادي اعتماد خان را حواله شهباز

خان کنبو نمودند و ششم شعبان به بندر کینهایت نزول واقع شده
و چهار دهم این ماه بقصبهٔ برودہ رسیدہ حکومت گجرات را بتمام
درقبضه اختیار میرزا عزیز کوکه باز گذاشته اورا رخصت احمد آباد
فرمودند و در هفدهم شعبان خبر رسید که ابراهیم حسین میرزا در
قلعه بهروج رستم خان رومی را بقتل آوردہ ازین هشت کروهي
میخواهد که گذشته رود بنابران خواجه جهان و شجاعت خان جمعي
دیگر از امرا بحراست اردو که در خدمت شهزادہ سلیم بود گذاشته
و ملک الشرق گجراتي را بدرقه گرفته و شهباز خان را بطلب سید
محمود بارهه و شاه قلیخان محرم و دیگر امراي که بجانب سورت
نامزد شده بودند فرستادہ متوجه استیصال میرزا ابراهیم حسین
بایلغار شدند و چون بکنار آب مهندري رسیدند شب شده بود
با چهل سوار درانجا گذرانده خبر یافتند که انطرف آب در قصبه
سرنال میرزا ابراهیم حسین فرود آمده و مقربان شروع در پوشیدن
سلاح نمودند وامرای که نامزد سورت شده بودند نیز درین شب آمده
ملحق شدند و مانسنگه به هراولي متعین گردید وبصد کس ازآب عبور
نمودند و میرزا ابراهیم حسین که جمعیت هزار سوار داشت ازشنیدن
این خبر ایلغار پادشاهي از قصبه سرنال براه دیگر بدر رفته در
صحرای باهنگ جنگ در مقام توزک دادن مردم خود درآمد و
مان سنگه در شکسته ها و جرهاي کنار آب مهندری بجانبی دیگر
و شاهنشاهی براهي دیگر افتادندعاقبت تلاقي فریقین روی نمود
و ابراهیم حسین میرزا بر بابا خان قاقشال و جماعه اوقچیان رانده
آمد و تا خیلی مسافت ایشان را دوانید و چندي از جانبین کشته

شدند درین وقت یک پسر راجه بهگونت(۲) داس بهونپت نام دران معرکه بقتل رسید و مخالفان دلیر شده بر فوج شاهنشاهي که در زمین تنگ ناهموار که از هر طرفش زقوم زار است ایستاده بود حمله آوردند ازان جمله سه کس تاخته یکی براجه بهگونت داس متوجه شد و راجه بهگونت داس از ورای زقومزار نیزه دستي برو انداخت تا زخمی شده بدر رفت و دوی دیگر حمله برشاهنشاهي که از همه در پیش بودند بردند و تاب مقاومت نیاورده فرار پیش گرفتند و مقبول خان غلام سرح(۳) بدخشي بتعاقب آن دو کس رفته و افواج قاهره از هر طرف حمله آورد میرزا ابراهیم حسین تاب نیاورده روی گردان شد و مردم بسیار ازو درین جنبش بخاک هلاک افتاده از کشتگان شمار نبود و بعد از حصول فتح چون شب افتاد دست از تعاقب باز داشتند و ابراهیم حسین میرزا با معدودي چند از راه احمد نگر بسروهي رفته از انجا بنا گور آمد و انجا نیز بامرا جنگ کرده هزیمت یافته و از دهلي گذشته بنواحي سنبل رسیده باز گشت چنانچه مآل حال او بجاي خود مذکور شود انشاء الله تعالی *

و هژدهم شعبان مراجعت نموده در بروده باردوی بزرگ ملحق گشتند و از انجا بعزم تسخیر قلعه سورت متوجه شدند که خداوند خان وزیر گجراتی برغم فرنگیان بکنار دریا در سنه سبع و اربعین و تسعمائة (۹۴۷) بنا کرده و از بعد فوت جنگیز خان ان قلعه را

(۲ ن) راجه پهار مل راجه بهونپت (۳ ن) سرخ - شرح

میرزایان بتصرف آورده بودند و چون گجرات مفتوح گشت میرزایان اهل و عیال خود را درانجا متحصن ساخته و زمام حل و عقد آن را بهم زبان نام قورچی پادشاه غفران پناه که‌از ملازمت شاهنشاهي گریخته باعدا پیوسته بود سپرده و در ولایت متفرقه گشته بنیاد افساد مي‌نمودند و چون خبر شکست ابراهیم‌حسین میرزا به اهل قلعه رسید گلرخ بیگم دختر کامران میرزا که زوجهٔ ابراهیم حسین میرزا باشد پسر خود میرزا مظفر حسین را که حالا بشرف دامادی شاهنشاهی معزز شده همراه گرفته بدکهن روان شد و شاه قلی‌خان محرم که بهمراهی صادق محمد خان و دیگران پیشتر نامزد قلعه شده بودند تاخیلي راه تعاقب مردم میرزا نموده با پارهٔ احمال و اثقال که به غنیمت یافته بود باز گشت و پیشتر از وصول موکب اقبال راجه تودر مل را بجهة تحقیق قلعه و مداخل و مخارج آن فرستادند تا حقیقت حالات بواقعي عرض نماید او فتح آن‌قلعه را در اندک زمان باسهل وجهی خاطر نشان ساخت ودر هفتم ماه رمضان مبارک بیك کروهي قلعه نزول نموده آن را چون هالهٔ دور ماه در میان گرفتند و مورچلها بخش کرده و جنگ ها انداخته کار باهل قلعه تنگ ساختند و درعرض دو ماه تلهاي بزرگ و سر کوبهای بلند بهم رسانیده و توپ چیان و تفنگ اندازان بالاي آن بر آمده نمیگذاشتند که هیچ فردی از افراد قلعه سري تواند بر آورد و از جانب دیگرکه متصل حوض آبی بود دولتخانه بر پا کردند و مورچلها نزدیک رسانیده راه آب بر قلعه بندان مسدود گردانیدند و همزبان و سایر قلعه نشینان مولانا نظام الدین نام طالب علمي‌زبان آوری را از روی

عجز و انکسار و مسکینت برای طلب امان بیرون فرستادند تا بوسیلهٔ امرا ملازمت نمود و التماس اهل قلعه بدرجهٔ قبول افتادهٔ و او را با مژدهٔ امان رخصت دادند و قاسم علی‌خان بقّال و خواجه دولت ناظر را نامزدگردانیدند تا همزبان وتمام قلعه بندان را دلاسا داده بملازمت بیارند و جمعی از محرران متدین نیزبه جهت نام نویسي مردم و ضبط اموال متعین‌شدند تا همه را از نظر بگذرانیدند ازان همه مردمان همزبان را که در زمان تحصن سخنان بی ادبانه گستاخانه جلفانه از و بظهور آمده بود با چندی دیگر بعد تادیب و تنبیه بلیغ بموکلان سپردند و دیگران را بتمام جان بخشی فرمودند و این فتح بتاریخ بیست و سوم شهرشوال سنه ثمانین و تسعمایة (۹۸۰) روی نمود و اشرف خان میر منشي این قطعه گفت که

کشور کشای اکبر غازي که بی سخن
جز تیغ او قلاع جهان را کلید نیست
تسخیر کرد قلعهٔ سورت بحملهٔ
این فتح جز ببازوی بخت سعید نیست
تاریخ فتح شد که عجب قلعهٔ گرفت
اینها بدولت شه عالم بعید نیست

و روز دیگر بتماشاي قلعه رفته حکم مرمت و تعمیر بشکست وریخت آن فرمودند و در اثنای آن تماشای چند دیگ بزرگ و ضرب زنگ عظیم که سلیمان سلطان خواندکار روم در وقت عزیمت تسخیر بنادر گجرات با سپاهی گران براه دریا روانه ساخته آخر بتقریب مانعی آن لشکر بر طرف شد و آن دیگها ازان زمان باز

درکنار دریا مانده و خداوند خان و زیر درزمان تعمیر صورت همه را درون قلعه آورد و آنچه ماند حاکم جوناگره دران قلعه کشیده بود بنظر درآمد و فرمودند تا ازانجا که چندانی در کار نیست و در قلعه اگره بردند ٭

و میگویند که باعث بنای خداوند خان این قلعه را آن بود که فرنگیان انواع ضرر و ایذا باهل اسلام میرسانیدند و در تخریب بلاد و تعذیب عباد میکوشیدند و در هنگام شروع در تعمیر تقصیر در انداختن خلل ننموده اول آتشبازی بسیار بکشتیها سر دادند و بجائی نرسید و بنایان مهندس آئین دقیقه شناس اساس محاوطه قلعه را بآب برده و خندق نیز همچنان عمیق کنده دیوار دو طرف حصار را که متصل بخشکی است بسنگ و ماس و خشت پخته برآوردند و طول (۲) دیوار سي و پنج گز و عرض چهار دیوار قلعه پانزده گز و ارتفاع آن چون عرض خندق بیست گز و میانه هردو سنگ را بقلاب آهنین پیوند کرده فرجها و درزها را بسرب گداخته مستحکم گردانیده کنگرها و سنگ اندازها بمثابه بلند و خوش‌نما که نظر تماشائي دران حیران بماند و بر بروج دریا رویه قلعه غرفه ساخته که بزعم فرنگیان مخصوص پرتگال و اختراع ایشان است و فرنگیان در ساختن آن چوکندي خیلي مانع آمده دست بمحاربه و مجادله کشادند و عاقبت از در صلح درآمده مبلغهای کلی قبول نمودند تا آن چوکندي را برطرف سازند خداوند خان بتعصب و جمعیت

---

(۲) همچنین در هر سه نسخه است

اسلام همت عالی را کار فرموده هیچ قبول نکرد و بر رغم آن جماعه خاطر ازان عمارت در اندک مدت پرداخت و حکومت آن قلعه را در همان روز به پسر قلیچ خان سپرده چهاردهم ذی قعده متوجه احمد آباد شدند و دران ایام محاصره قضیهٔ چند روی نمود اول انکه میرزا شرف الدین حسین را که تا ده سال آواره میگشت در آخر بدست بهار جیو راجهٔ ولایت بگلانه افتاده مقید ساخته درنظر آوردند و بی ادبانه و بی اخلاصانه میخواست که به پند اورا تنبیهي نموده بموکلان سپردند و در منزل بهروج والدهٔ چنگیز خان از دست جهجار خان حبشي که بناحق قاتل چنگیز خان بود داد خواهی نمود و التماس قصاص کرد و بعد از تحقیق قضیه قاتل قائل شد و درپاي فیل انداختند وهم دران ایام محاصره سورت ابراهیم حسین میرزا بعد از شکست ازمقام سرنال درحدود پتن رفته به محمد حسین میرزا و شاه میرزا ملحق گشت و از برای تخلیص قلعه سورت تدبیری اندیشیده کنکاش چنان یافتند که ابراهیم حسین میرزا بجانب هندوستان بقصد فتنه انگیزي آید و محمد حسین میرزا و شاه میرزا باتفاق شیر خان فولادي پتن را محاصره نمایند تا شاهنشاهی را بزعم ایشان دودله گشته باحمد آباد آمدن لازم خواهد بود و سید احمد خان بارهه در پتن متحصن شد و جنگهای مردانه کرد و قطب الدین محمد خان با سایر امرایان نامور که جایگیر داران مالوه و چندیری باشند بکومک سید احمد خان رسیدند و رستم خان و عبد المطلب خان و شیخ محمد بخاري دهلوی باحمد آباد رفته باتفاق اعظم خان متوجه پتن گردیدند و

محمد حسین میرزا و شاه میرزا و شیرخان فولادي از سر محاصره برخاسته به پنج کروهي پتن پیشواز بر آمده جنگ صعب آن چنان کردند که بر جریدهٔ روزگار یادکار بماند و هراول غنیم را بر انغار اعظم خان زده جرانغار را نیز پریشان ساختند و امرا داد شجاعت داده پاي ثبات نفشردند تا نسیم فتح و ظفر بر پرچم اقبال شاهنشاهی وزید و مخالفان را چون پارهاي ابر پریشان ساختند و لشکریان در پی غنیمت رفتند و خان اعظم با معدودي چند در جاي خود ایستاده بیکبار چون بلای ناگهان شیرخان فولادي که افیوني بود و بنابر قبض طبیعت که چون قبض دست لازم افیونیان است در طهارت خانه تا یکپاس درنگ کرده بعد از برهم خوردن معرکه با دو سه هزار سوار کم و زیاده در میدان خالی رسیده به شیخ محمد بخاري دهلوي که با کسي کم پای جلادت نفشرده مانده بود مقابل میشود و زر فتنه می برد و شیخ محمد گل باغ فتح میشود

قلم کردش از تیغ سر تا به بن * نوشتش ز خون هدیهٔ لم یکن

درین اثنا خان اعظم از جای جنبید و مردم از هر طرف حمله آوردند تا شیرخان نیز با یاران خویش می پیوندد و راه گریز پیش میگیرد و چون ازو می پرسند که پیرزادهٔ خود را چرا ضایع کردید جواب داده که ما شنیده بودیم که از جمله سرداران مغول شاه بداغ خان و یکي دیگر از نهایت شجاعت معرکه را از دست نمیدهند برگمان آنها بر سر شیخ محمد حمله بردیم و اگر بیقین میدانستیم که اوست هرگز اقدام بقتل او نمیکردیم و محمد حسین میرزا بجانب دکن

رفت و شیر خان در قلعهٔ چوناگده که امین خان غوري حاکم انجا بود پناه برد و این فتح در هزدهم ماه رمضان مبارک سنه ثمانین و تسعماية (۹۸۰) روی نمود و اعظم خان سید احمد خان بارهه را در قلعهٔ پتن بدستور سابق مانده در سورت رفته ملازمت کرد و قطب الدین محمد خان و دیگر امرا اختیار الملک حبشي را که از محافظان موکل در احمد آباد (۲) گریخته بمخالفان ملحق گشت و بعد از فرار بنیاد فساد نهاده بعضی جاها را متصرف شده بود از جنگلها و حصار ها بر آورده دران ولایت تهانجات و یزکیان گذاشته در زمان مراجعت اُردو از سورت در محمود آباد آمده بدرگاه ملحق گشتند *

و در سلخ ذي قعده سنه مذکوره احمد آباد محل نزول اجلال شده و ده روزي درانجا توقف نموده اعظم خان را حکومت احمد آباد و سایر امراي اتکه را سایر بلاد داده و بمظفر خان در نیم کرور جایگیر کرده وسارنگ پور و اجین با تمامی ولایت مالوه مفوض داشته در روز عید قربان از احمد آباد کوچ فرموده در محرم سنه احدی و ثمانین و تسعماية (۹۸۱) منزل بمنزل با جمیر رسیدند و درانجا از ملتان عریضهٔ سعید خان مشتمل بر خبر گرفتاري میرزا ابراهیم حسین و گذشتن او از عالم پرشور و شین رسید و در دوم صفر این سال پای تخت از مقدم شاهنشاهی زینت و فر دیگر یافت و مجمل احوال ابراهیم حسین میرزا آنکه او از گجرات بقصد فتنه انگیزی و افساد در ملك اول بمیرته رسید و قافله را که بآگره میرفت .

(۲ ن) احمد نگر

تاراج کرد و بناگور آمد و فرخ خان پسر خان کلان متحصن شد و بعضی خانهای بیرونی شهر را بغارت داده و یک روز آنجا بوده متوجه نارنول گشت به بیست کروهی از نارنول رسیده بود اتفاقا رای رام و راي سنگه که بعهدهٔ راه بانی راه گجرات نامزد بودند قریب یك هزار سوار همراه گرفته از جوده پور بناگور بایلغار آمد و فرخ خان باتفاق ایشان تعاقب میرزا نموده در نواحی موضع کهتولي فرود آمدند و میرزا فرار نموده چنانکه خبر و اثر او منقطع شد بدر رفت و چون جماعه مسلمانان درین اردو روزه دار بودند بکنار حوض بزرگ دران سر زمین بجهة افطار قرار گرفتند و میرزا پارهٔ راه رفته بر گشته دردوم شب ماه رمضان مبارک سنه ثمانین و تسعمایة (۹۸۰) ایشان را غافل ساخته شب خون زد و از دوظرف در شبهه گرفته تیر باران کرد و ایشان نیز سپرها پیش گرفته روي نگردانیدند وحملهٔ مردانه کردند چون کاری نتوانست کرد و مردمی که همراه او بودند بهفصد کس نمیکشید بضرورت ماند و روان شد و دران شب تاریک اکثر سپاهیانش متفرق گشته در قریات و بیابانها گرفتار شده جا بجا بقتل رسیدند ازان جمله صد کس بدست فرخ خان افتادند و علف شمشیر شدند و بعضی مجروح گشته و بصد محنت خود را بمیرزا رسانیدند و بشامت نیت بد کار ایشان هیچ جا بفلاح نانجامید ومیرزا با سه صد کس تاخت و باخت کرده و از آب گنگ و جون گذشته پرگنه اعظم پور که جایگیر سابق او بود رسید و گمان داشت که چون ولایت سنبل قلعهٔ مثل کوه کماون از عقب و خندقی چون گنگ از پیش دارد التجا بآنجا آورده و جمعیت گرفته مردم بسیار باو رجوع خواهند

نمود این معنی خود صورت نبست و امرای پادشاهی نیز از هر طرف سر راه گرفتند و سر الطلب رد الطریق عیان گردید و حسین خان مهدی قاسم خانی که دران ایام پیش از شیوع خبر ابراهیم حسین میرزا و آمدن او بجانب دهلی در کانت و گوله که جایگیر او بود بجهة دفع و رفع متمردان بداون و پتیالی آمده بود درین اثنا مخدوم الملك مولانا عبد الله سلطان پوری و راجه بهارامل(٢) که وکیل و وزیر مطلق بودند از فتح پور خطی باو نوشتند باین مضمون که ابراهیم حسین میرزا دو جا شکست خورده بحوالی دهلی رسیده و پای تخت خالی است آن فرزند خودرا بزودی درینجا رساند بموجب طلب متوجه آنصوب شد و بناگاه هنگام کوچ از موضع اوده از پرگنه جلیسه خبر رسید که راجه اویسر که از مدت جلوس شاهنشاهی همیشه قطع الطریق و افساد در نواحی اگره نموده قزاق میگشت و با چندین امرای نامدار معتبر جنگهای صعب وترددهای مردانه کرده مردم خوب خوب را فزون از شمار ضایع ساخته در جنگل موضع نوراهی از پرگنه جلیسه مختفی شده مانده نیمروز پانزدهم ماه رمضان مبارک سنه مذکوره بود که مردم غافل شده و متفرق گشته راه می رفتند و اکثر مردم روزه داشتند که بیکبار آواز تفنگ و تیر رسیده جنگ بنیاد شد و راجه اویسر با کواران تختها بر سر درختان تعبیه کرده ازان بلندی اکثر مردم کار آمدنی را بشیه تیر و تفنگ گرفته بعضی شهید بعضی مجروح شدند و در ابتدای گیر ودار جنگ

(٢ ن) بهارمل و در دیگر کتاب پهارامل نوشته است

تفنگی زیر زانوی حسین خان رسیده پران گذشته بزین رسیده وبر سر اسپ ضعف کرده بیهوش شده و خواست که بیفتد اما خودرا به تهور بر هر زین گرفت و نگاهداشت و آب برو پاشیدم و جمعی که گرد و پیش او بودند گمان بردند که مگر ضعف روزه خواهد بود و فقیر عنانش گرفته خواستم که به پناه درختی بکشم تا خلاص از تیر باران شود دران حالت چشم وا کرد و بر خلاف عادت معهود بخشم بجانب من تیز دید و بستیزه باشارت گفت چه جای گرفتن عنان است فرود باید آمد اورا همان جا گذاشتند فرود آمدند و چندان کشا کشي واقع شد و مردم از جانبین بقتل رسیدند که وهم از تعداد آن عاجز باشد آخر بمقتضای الاسلام یعلو و لا یعلی علیه قریب بشام نسیم فتح بر جانب شرذمهٔ قلیلهٔ غازیان وزید و کفار رمهٔ رمه و گله گله روی بگریز نهادند و دست هاي سپاهیان را مجال حرکت در ضربت شمشیر و تیر نمانده و دران بیشه انبوه باهم مخلوط شده فرق از دوست تا دشمن نبوده بیکدیگر از ضعف نمی پرداختند و بعضی بندگان موفق راسخ قدم دران حالت هم احراز فضیلت غزا و هم مثوبت صیام نمودند بخلاف فقیر که چون بی طاقت شدم باری دم آبي رساند تا گلو تر ساختم و بعضی از ممر بی آبی جان سپردند و یاران نیك نیک بشهادت پیوستند

هرگز فلک اندیشهٔ کارم نکند * بر هیچ مراد کامگارم نکند
لب تر نکند ز قطرهٔ آب مرا * تا خون دو دیده درکنارم نکند

بعد از فتح حسین خان بکوچ متواتر بکانت و گوله رفته انجا هارا استحکام داد و ابراهیم حسین میرزا دران زمان در نواحی پرگنه لکهنو

پانزده کروهی سنبل رسیده بود بهمان زخم صحفه سوار باستقبال جنگ میرزا در قصبه بانس بریلی رفت و دریک روز ازانجا بایلغار تعاقب نموده بسنبل آمد و میرزا چون حقیقت مردانگی او را به یقین میدانست صرفه در جنگ او ندیده براه امروهه بازگشته در نواحی لکهنو فاصله از ما تا او هفت کروه بود و اگر با حسین خان که زخمی بود جنگ میکرد خدا داند تا چه میشد و یکی از کنکاشهای غلط میرزا این بود که دران طور فتور بر حسین خان نریخت ومعین الدین خان فرنخودی حاکم سنبل با جمیعت انبوه و دیگر امرای متفرق جایگیر داران نواحي که قلعه برروی کشیده بود چون نیم شبي آواز نقارهٔ حسین خان شنیده اند گمان برده اند که مگر میرزا برسر ایشان رسیده و از رعب عظیم دست و پا گم کرده اند چون از پایان قلعه فریاد زده اند که حسین خان بمدد آمده است انجا بخاطر جمع پیشواز برآمده‌اند و روز دیگر بمنزل شیخ فتح الله[۲] ترین که از خلفای نامي شیخ الاسلام فتح پوری است رفته بمشورت نشسته و مصلحت چنان دیدند که همه باتولك خان قوچین[۳] و بیك نورین خان و رحمان قلي خان وکاکرعلي خان و سایر امرای جایگیر نواحي دهلي که بقصد دفع میرزا آمده در پرگنه آهار بکنار آب گنگ انتظار ما می برند ملحق شده هرچه کنکاش دیده قرار میدهند بران عمل مینمایم حسین خان گفت بارك الله میرزا که درین حدود با سواران معدود رسیده و شما لشکر اضعاف مضاعف داشته

(۲ ن فتح الله افغان تربني - (۳ ن) قولچین

در قلعه سنبل و آن بیست سی امرای کهنه سپاهی دیگر با جمعیت بیشمار از ترس در قلعه آهار که حکم موشخانه دارد متحصن شده باشید جای آنست که میرزا دلیرشده ولایت پادشاهی را می تاخته باشد حالا از دوکار یکی باید کرد یا شما از آب گنگ گذشته باتفاق آن کهنه قلملهٔ چند سر راه میرزا راگرفته نگذارید که از آب گنگ بگذرد و من از عقب او درآیم تا هرچه شود شود یا من بسرعت از دریای گنگ گذشته از پیش سر راه او بگیرم و شما تعاقب نمائید که دولت خواهی این است هیچکدام برین قرار نه ایستادند تا حسین خان بضرورت با سوارانی که همراه داشت خود را بسرعت بامرای آهار رسانیده و ایشان را بر در آمدن دران قلعه مختصر سرزنش بسیار کرد و بدر آورد و همان کنکاش با ایشان نمود و گفت غنیم درمیان ولایت افتاده حکم خرگوش درمیان اردو پیدا کرده اگر تیزتر می جنبید می توانیم کاری ساخت و اورا زنده گرفت و این فتح بنام شما میشود سپاهیان گفتند که ما برموجب نوشتهٔ مخدوم الملك و راجه بهارمل میرزا را از نواحی دهلی رانده در ولایت سنبل آورده‌ایم حالا معین الدین احمد خان صاحب این صوبه و جایگیردار آن نواحی از عهده جواب بدر می آیند و مارا امر بحراست دهلی بوده نه بجنگ با میرزا که دران صورت احتمالات باقی است در همین اثنا خبر آمد که میرزا امروهه را تاخته و در گذر چوباله از آب گنگ گذشته بایلغار راه لاهور پیش گرفت و حسین خان نا دولت خواهی برامرا اثبات کرده و بسرعت از ایشان

جدائی گزیده درگدهٔ[۲] مکدیمسر با یلغار آمد تا دست وگریبان میرزا شود وطن درکوی صاحب دولتان گیر ٭ زبی دولت گریزان باش چون تیر و از امرای پادشاهی کسی که باوی موافقت کرد ترک سبحان قلي و فرخ دیوانه بود و دران منزل خط امرای اهار باو رسیدکه تعجیل منمائید که ماهم بشما ملحق مي شویم یازده باشد به که نه ر بحرکت قسری نه ارادی انجا رسیدند اما آیهٔ کریمهٔ تحسبهم جمیعاً و قلوبهم شتی حسب حال آن طوایف بوده میرزا چون رخ در بساط خالی شطرنج در میدان ملک در آمده شهر های سر راه را به نهب و تاراج بباد میداد چنانچه چون بقصبهٔ پایل رسیده شد شنیدیم که مردم میرزائي چندان خرابي در اهل و عیال مسلمانان انداختند که بشرح راست نیاید ازان جمله دوازده دختر دوشیزه را دران قصبه بکارت برده چند نامرده بودند باقی شهرها برین قیاس و باین صورت از دنبال میرزا حسین خان پیش پیش و امرا از عقب تا سرهند رسیدند و درانجا حرونی نموده بار کشیدند و همه ماندند و حسین خان قانع باین نشده بجماعهٔ که داشت و همگي بصد کس نمیکشید باتفاق آن دو کس از سرهند ایلغار کرده بلودیانه رسید خبر یافت که چون میرزا بنواحی لاهور رسیده مردم قلعه بند شده اند و میرزا ازانجا گذشته بشیر گدهٔ و جهنی رنده و حسین قلي خان که نگرکوت و قلعه کانگره را در قبل داشت اخبار میرزا شنیده و دار و مداری با هندوان کرده

(۲ ن) کره

پنج من طلا پیشکش از مردم نگرکوت گرفته و خطبهٔ پادشاهي خوانده ازانجا باتفاق میرزا یوسف خان و مسند عالی[۲] فتو غلام عدلی و اسماعیل قلی‌خان و راجه بیربر و دیگر امرا تعاقب نموده بسنکره رسیده حسین خان از روی دیوانگي که هزار مرتبه بر عقل این ناقصان شرف داشت این خبر را استماع نموده سوگند بزبان راند که تا بحسین قلي خان نرسد خوردني نخورد و در گذر تلونډی از آب بیاه گذشته و ایلغار کرده بشیر گده از توابع جهنی رسیده حضرت غوثي قطب الاقطابی ارشاد پناهي ولایت دستگاهی ملاذي شیخ داؤد قادري جهنی وال قدس الله سره را ملازمت نموده چون طعام در مجلس آوردند او عذر سوگند آورد فرمودند که کفارت یمین سهل و آزردن دل دوستان جهل است خان مشار الیه فی الحال غلامی را آزاد کرد و کفارت داده ازان طعام تناول نمود و از فواید انفاس نفیسه مستفید گشت و شب درانجا گذرانیده و وجه مهماني آن همه مردم از لنگر حضرت شیخ و کاه و دانهٔ اسپان از زراعت خاصهٔ ایشان بود و صباح ازانجا روان شد و فقیر بعد از سه روز از لاهور بشیر گده رسیده و چهار روز در ملازمت آن حضرت بود و چیزي دید و شنید که هرگز در خاطر نگذشته بود و سر اذا اراد وا ذکر الله عیان گردید و این چند بیت در بدیهه روی نمود و گذرانید و بدرجهٔ قبول افتاد و آن ابیات این است

ای منزه نسبت ایجاد تو از ماء و طین

(۲ ن) مسند علي

ذات پاکت چون پیمبر رحمة للعالمین
هست اسم اعظمت داود از تاثیر آن
چون سلیمان جن وانس آمد ترا زیر نگین
ثم وجه الله یقین من نمیشد سالها
روی تو دیدم عیان شد نکتهٔ عین الیقین

و میخواست که ترک کار و بار دنیا نموده جاروب کشی خانقاه اختیار نماید رضا ندادە فرمودند که حالا بهندوستان باید رفت و رخصت گرفته با حالی خراب و دلی پریشان که کسی مبیناد وداع کرد و چون وقت برآمدن ازانجا نالهای بی اختیار از جان حزین سر زد و این خبر بحضرت رسید با انکه بیشتر از سه روز هیچ فردیرا حکم بودن بخانقاه نبود روز چهارم نیز نگاهداشتند و افادات بخشیدند و سخنان فرمودند که هنوز لذت آن در دل است

میروم سوی وطن زین درد دل بی اختیار
نالهٔ دارم که پنداری بغربت میروم

و شمهٔ از احوال خویش انشاء الله در ذیل درج می نماید وحسین خان از یك منزلی طلنبه خطی به حسین قلی خان نوشت که چون چهار صد کروه بایلغار رسیدهام اگر درین فتح مرا شریک سازید و در جنگ یک روز توقف نمائید از آثار محبت دور نخواهد بود و حسین قلی خان خوش باشدی گفته جلودار را باز گردانید و همان روز بتعجیل تمام درظاهر قصبه طلنبه به چهل کروهی ملتان زمانی که میرزا غافل بشکار رفته و بیخبر از آمد او بود جنگ انداخت و مردم میرزا بعضی در صدد کوچ بودند و بعضی بی استعداد و

متفرق وتوزوک جنگ راست نشد و مسعود حسین میرزا برادر خورد میرزا ابراهیم حسین پیش دستی نموده بر فوج حسین قلی خان تاخت و اسپش در زمین نا هموار سکندری خورده بر زمین افتاد وگرفتار گشت و میرزاابراهیم حسین تا از شکار برگردد قابو از دست رفته بود هر چند تردد مردانه کرد و حملها آورد فایده نداشت و کاری نتوانست ساخت و عنان تافته راه فرارپیش گرفت و روز دیگر از فتح حسین خان بطلبنه با هشتاد و نود سوار نقاره‌کوفته رسید و حسین قلی خان معرکه را باو نمود وکار هرکسی خاطر نشان ساخت حسین خان گفت چون غنیم زنده بدر رفته است شما را بایستی تعاقب او کرد تا دستگیر می ساختید که کار هنوز نا تمام است حسین قلی خان جواب داد که چون از نگرکوت بایلغار آمده ایم و لشکر دران کوهستان تردد بسیار کرده و بحال خود نمانده این فتح کلی بود حالا نوبت یاران دیگر است حسین خان بامید اینکه شاید نوبت او نیز رسد و این تردد و ایلغار پانصد کروه راه مجرا شود رخصت گرفته پیشتر رانده و بعضی مردم محنت کشیده خود را با فیل ونقاره بلاهور فرستاده و با خود جمعی معدود گرفته سر در پی میرزای بیچاره نهاد فاصله اندک از و تا میرزا مانده بود که شبی میرزا با چهار صد سوار بکنار آب بیاه وستلج[۲] که یک جا شده اند فرود می آمد و طایفهٔ چهپل[۳] که صنفی از رعایای زبون ملتانند جمعیت نموده بر سر او شبخون می آرند و تیر باران

(۲ ن) ستلد ـ (۳ ن) جهیل

میکنند و میرزا با مردمی چند که بعضی مجروح و بعضی معیوب و بی حال بودند به مدافعۀ آن طایفه می خیزد و بمقتضای آنکه

صف مغلوب راهوئی بسند است

چهپلان غالب می آیند ناگاه تیری دران میان بقضاء الله بقفای سر میرزا میرسد و از دهن بدرمی آید و چون کار بروی دیگر گون میشود لباس خود را تغیر میدهد و مردمش گذاشته از هرطرف پریشان میگردند و بهرجا که میروند نشانۀ تیر اجل میشوند و بمکانات می رسند و میرزا را یک دو غلام قدیمی لباس قلندران پوشانیده خواستند که بطرفی بدر برند با نهایت ضعفی که داشت درمقام درویشی گوشه نشین شیخ ذکریا نام شب بسر برده پناه باومی آرند شیخ بظاهر مرهم ملایمت بر جراحت میرزا می نهد و خفیه خبر بسعید خان در ملتان میفرستد

هر کجا گوشه نشینی است درو مکری هست

سعید خان غلام خود دولت خان نامی را فرستاد تا میرزا را مقید می آرد و سعید خان عریضه بدرگاه نوشته زمانیکه شاهنشاهی از گجرات باز گشته باجمیر می آیند میفرستد وحسین خان بعد از خبر گرفتاری میرزا تاخته و در ملتان رفته سعید خان را دید او تکلیف دیدن میرزا کرد حسین خان گفت که اگر وقت دیدن تسلیم میکنم منافی اخلاص درگاه است و اگر نمیکنم بی مروتی است و میرزا در دل خواهد گفت که این قلفچی را به بینید که در وقت امان یافتن از محاصرۀ ستواس تسلیمات بلیحد کرد و حالا که مارا روز بد افتاده است استغنا می ورزد میرزا این سخن بی تکلفانه او را

شنیده گفت که بیائید و بی تسلیم به بینید که معاف است او باوجود این تسلیم کرد و دید میرزا از روی تاسف میگفت که ما سر بغی و خروج نداشتیم اما چون کار بجان رسید سر خود گرفته خود را بملک بیگانه انداختیم و انجا هم نگذاشتند و چون بحسب تقدیر بما این شکست رسیدنی بود کاشکي از پیش تو که هم جنس بودی منهزم میشدیم تا باعث رعایت تو میشد نه حسین قلی خان که بیگانه ازدین و مذهب است حسین خان ازانجا بازگشته درکانت و گوله رسید و انجا خبر آمد که میرزا بعد ازاندک فرصت درملتان بحبس در گذشت

دمی چند بشمرد و ناچیز شد • زمانه بخندید کو نیز شد

و از کانت وگوله حسین خان بدرگاه آمد و از جانب پنجاب حسین قلی خان مسعود حسین میرزا را چشم بسته با جماعهٔ اسیران از مردم میرزا در فتح پور میرسد و ایشان قریب بسیصد کس بودند و پوست خر و خوک و سگ بر روی آن گرفتاران کشیده به ملازمت می آرد تا چندیرا بعقوبات اختراعی گونا گون کشتند و باقي را خلاص گردانیدند و چون مقدار صد کس از نوکران صاحب داعیه میرزا که القاب خانی یافته و بعد از هزیمت در راه ملتان بحسین خان آلتجا آورده بودند حسین خان همه را همراه گرفته و از پرگنه بعد از شنیدن اخبار در خانهٔ آن اسیران را رخصت داده بود حسین قلي‌خان نام آن‌جماعه را در ملازمت شاهنشاهی مذکور ساخت او بعرض رسانید که چون اسیران را کشتن نفرموده‌اند آن جماعه را صدقه سر شاهنشاهي گردانیده خلاصی بخشیدم ازو در

گذرانیدند و هیچ بر روي او نیاوردند و همدران ایام سعید خان از ملتان سر میرزا ابراهیم حسین را که بعد از مردن از تن جداکرده بودند وقت ملازمت در نظر آورد و سرمایهٔ اعتبار مقربان شد

هرآن خاکی که آرد تند بادی * فریدونی بود یا کیقبادي

خوش آید این کشاورزی نمودن * فریدون کشتن وخاقان درودن

و در سال نه صد و هشتاد نگرکوت بدست حسین قلي خان مفتوح شد و شرح این قصه بر وجه اجمال انکه چون شاهنشاهی را از صغر سن باز بطوایف مختلف از براهمه و باد فروشان و سایر اصناف هندوان ربطی خاص و التفاتی تمام است بنابران دراوایل جلوس برهمني باد فرشي گدائی بر همداس نامی از ولایت کالپی که مداحی هنود همیشه پیشه او بود وفهمي و ادراکی بلند داشت بملازمت آمده بتقریب همزبانی و تصرف در مزاج روز بروزترقی میی یافت تا بمنصب عالی رسیده و بشرف ندیمی مشرف گشته لحمک لحمی و دمک دمي بوده اول بخطاب کب رای یعنی ملک الشعرائی بعد ازان براجه بیربر یعنی بهادر نامور مخاطب شد و بتقریب آنحراف مزاج از راجه جی چند حاکم نگرکوت که در خدمت بود آن قلعه را دران ایام بجاگیر بیربر مقرر ساخته و جي چند را مقید ساخته فرمانی بنام حسین قلی خان ناظم لاهور نوشتند تانگرکوت را گرفته بتصرف بیربر در آورد حسین قلي خان با سایر امرای پنجاب از میرزا یوسف خان و جعفر خان پسر قزاق خان و فتو مسند عالي و غیرآن اول دهمیری و گوالیار و کوتله که قلعه ایست در غایت ارتفاع بزور گرفته ولایت را تسخیر

نموده و محافظان گماشته براهی صعب که فقیر در سنه نهصد و نود و هشت بتقریب سیرنگرکوت در انجا رسیده و دیده ام که پای مورهم بطریق مبالغه نمیتوان گفت که از وهم دران نشیب و فراز می لغزد با فیل و اسپ و شتر و حشم و خدم و توپهای بزرگ و دیگهای کلان گذشته قلعه کانگره را محاصره نموده و بدهی چند پسر جی چند پدر خود را در بند مرده انگاشته قلعه بند شد و معبد نگرکوت در بیرونی شهر که لك لک مردم از ولایت دور بلکه کرور کرور در موسم معین جمع شده انجا خروار خروار طلا و دینار واقمشه و امتعه و نفایس دیگر انبار انبار بیشمار نذر می آرند در اول وهله مفتوح شد و کوهیان بسیار علف تیغ آبدار گشتند و آن چتر طلا را که بالای گنبد معبد تعبیه کرده اند تیردوز کردند و تا حال هم آن تیرها معلق مانده و مقدار دویست مادهٔ گاو سیاه که هندوان آنرا تعظیم بلیحد می نمایند و می پرستند و نذر بتخانه ساخته و دار الامان خیال کرده در انجا گذاشته بودند مسلمانان همه را کشته و در وقتیکه تیر و تفنگ چون قطرات باران پی در پی میریخت از روی شوق و نهایت تعصب موزها از خون پر کرده بر درو دیوار می افشاندند و برهمنان مجاوران بتخانه چندان کشته شدند که از قیاس افزون باشد و ازین ممر خویش و بیگانه بربیر بر که خود را پیر هندوان که لعنت بر ایشان باد میگرفت هزاران هزار نفرین میفرستادند و شهر بیرونی را گرفته و ساباط و سرکوب بلند طرح انداخته توپی بزرگ بر محل راجه بدهی چند زدند و قریب بهشتاد کس زیر آن جان بمالك سپردند و بدهي چند بصد حیله

خلاص یافت و از در صلح درآمد و قلعه را نزدیک بود که بگیرند
درین هنگام خبر فترات میرزا ابراهیم حسین رسید که متوجه لاهور
است و عسرت تمام هم بمردم حسین قلی خان راه یافته بود بنابر
چندین دواعی و بواعث بصلح قرار داده و پنج من طلا بوزن اکبر
شاهی که حاصل یک سال آن معبد بوده باشد و قماش بسیار و
نفایس از هر جنس پیشکش نمودند و در شوال این سال خطبه
و سکه دران دیار خوانده و درست گردانیده طاق مسجدی بلند بردر
راجه جیچند بر آوردند انگاه حسین قلی خان متوجه دفع میرزایان
شد و چون بقصبه چماری رسید بخدمت قدوة السالکین نتیجة
الاولیاء المشهورین خواجه عبد الشهید نبیرهٔ خواجه احرار قدس الله
روحه مشرف شد و خواجه بشارت فتح داده جامه خاص خود بخان
عنایت فرمودند تاثیر آن دعا بود که در قصبه طلبنه بایلغار رفته
ظفر یافت چنانچه رقمزدهٔ کلک وقایع نویس گشت

سخت آزرده دلا نیم اثر خواهد کرد * درحق هرکه باخلاص دعائی بکنم

و درین سال سلیمان کررانی حاکم بنگاله که خود را حضرت اعلی
خطاب داده و شهر کتک و بنارس کان کفر را او فتح کرده و جگناتهه را
دار الاسلام ساخته از کامرو تا اوڈیسه متصرف شده بود برحمت
حق پیوست و بایزید پسرش قایم مقام او شد و در سر پنج شش
ماه افغانان اورا کشتند برادر خوردش داؤد بن سلیمان در آن ملک
متصرف گشت *

و درین سال یا سال گذشته بقیهٔ اولیاء و نقاوهٔ اصفیاء و مطلع
بر ضمایر قلوب و مشرف بر سرایر غیوب سالک مجذوب مستقیم

الاحوال شیخ نظام الدین انبیتهي و ال قدس الله روحه ازین سرای ملال بدارالخلد وصال انتقال فرمود و شمهٔ از احوال آنصاحب کمال و حال انشاء الله المتعال در ذکر مشایخ عصر مذکور خواهد ساخت *

و در سنه احدی و ثمانین وتسعمایة (۹۸۱) بتقریب اطفاء نایرهٔ فتنهٔ گجرات و تنظیم مهمات دران فترات جمازه سوار در عرض نه روز بایلغار از فتح پور بلحمد آباد رفته با جمعی که اعظم خان را در قلعه محصر داشتند محاربهٔ عظیم نموده مظفر و منصور بسرعت باز گشته در دار الخلافت رسیدند و مجمل این وقایع آنکه چون شاهنشاهی مرتبهٔ اول احمد آباد را بخان اعظم تفویض نموده آمدند متمردان آنجا هرجا سری بر آورده هریک بسر خود شدند و اختیار الملک گجراتي جماعه حبشیان را همراه گرفته احمد نگر و آن نواحي را قابض گشت و محمد حسین میرزا ازدکهن آمده اول داعیهٔ تسخیر سورت نمود و چون قلیج خان در مقام قلعه بندي در آمده به ممانعة و مدافعه برخاسته به کبنایت (۲) رسید و متصرف شد و اعظم خان خود برسر اختیار الملک رفت و مابین احمد نگر وایدرمیان افواج فریقین جنگها واقع شد و بمقتضای الحرب سجال فتح دایر بود و نورنگخان ولد قطب الدین محمد خان را با سیدحامد برسر محمد حسین میرزا بجانب کبنایت تعین نمود و محمد حسین میرزا درمحاربات صعب بکرات و مرات داد تردد و مردانگي داده آخر الامر روی بهزیمت نهاده باختیار خان ملحق گردید و

(۲ ن) کنهایت

پسران شیرخان فولادي و پسر جهجار خان حبشی نیز باعث افزونی جمیعت و گراني پله او شدند و قصد داشتند که بایلغار از راه دیگر رفته باحمد آباد در آیند خان اعظم پیش دستی نموده و بشهر رسیده و قطب الدین احمد خان را از بهروچ طلبیده بجهة بی اعتمادي بر بعضیٔ از نوکران خویش متحصن شد و گجراتیان با جمعیت قریب بیست هزار کس از مغول و گجراتي و افغانان و حبشي و راجپوت آمده محاصره نمودند و هر روز جنگ بود و فاضل محمد خان ولد رشید خان کلان درین معرکه بیاد فنا رفت و خان اعظم وقایع یومیه را نوشته عرایض متواتر مشتمل برطلب شاهنشاهی بدرگاه میفرستاد تا دیوانیان را حکم بمهم سازي امرائی که مرتبه اول هم رکاب نبودند و اداي زر نقد از خزانه بسپاهیان هیجانگر شکسته حال که در مدت یک سال محنت سفر کشیدند فرمودند و حسین قلی خان را خطاب خانجهانی داده با امراي پنجاب بآنصوبه و سعید خان را بجانب ملتان نامزد گردانیدند و شجاعت خان را با پیش خانه پیشتر روان ساختند و روز یکشنبه بتاریخ بیست و چهارم ربیع الثانی بر بختیان تیز رفتار باد کردار سوار شده براه بساور و ثوده روان شدند و صد کروه راه در دو روز طی نمودند وبیست وششم آن ماه در اجمیر بمزار متبرک فایض الانوار علي ساکنها السلام من الله الجبار رسیده و شرف زیارت آن مرقد منور دریافته آخر همین روز روی براه نهادند در قصبهٔ بالیانه عرض لشکر دیده و افواج قرار داده و میرزا خان پسر خانخانان بیرم خان را که حالا خان خانان و نامزد بتسخیر دکن شده بجمعیت مدد قول

نامزد گردانیدند و سید محمود خان بارهه و صادق محمد خان و جمعی را همراه او ساختند و سرداری بر انغار بمیر محمد خان کلان و جرانغار بر وزیر خان و هراولي بر محمد قلي خان وترخان دیوانه قرار یافت و خود با صد سوار کار آزمای که هر یکی از ایشان نخبه بود از هزاران طرح شدند و مجموعه به سه هزار سوار می کشید *

و روز سه شنبه سوم جمادي الاول بقصبهٔ کري بیست کروهی احمد آباد رسیدند و جمعی از مخالفان در مقابلهٔ فوجی از قلعه بر آمده و سر راه گرفته بجنگ پیوستند و در طرفة العین علف تیغ شده نابود گشتند و چون حکم گرفتن قلعه نبود ازانجا پنج کروه پیشتر رفتند و موکب شاهنشاهی نیز درانجا رسیده بجهة آسایش فرود آمدند و روز نهم از آن منزل تا بسه کروهی احمد آباد عنان باز نکشیدند و سلاح از جبه خانه خاصه بر مردم تقسیم نمودند و همه مسلح شدند و آصف خان را پیشتر بطلب خان اعظم فرستادند این هنگام مخالفان در خواب غفلت بودند چون آواز کرنای شنیدند مضطرب بجانب اسپان شتافتند و محمد حسین میرزا با دو سه سوار بجهة تحقیق اخبار بکنار آب آمده از ترک سبحانقلي که او نیز با دو سه کس ازین طرف بر آب رسیده بود می پرسد که بهادر این چه فوج است او گفت که فوج شاهنشاهی است میرزا میگوید که قاصدان من امروز چهار ده روز است که پادشاه را در فتح پور گذاشته اند و اگر فوج پادشاهي باشد فیلاني که دائم همراه رکاب می باشند کجا اند جواب داده که فیلان در عرض نه روز کجا

بایلغار چهار صد کروه راه میتوانند رسید انگاه محمد حسین میرزا با فوجهاي آراسته بمقابله آمد و اختیار الملک را با پنج هزار سوار در برابر خان اعظم فرستاد تا مانع بر آمدن او از قلعه باشد و افواج شاهنشاهی از آب گذشتند و محمد حسین میرزا سبقت نموده با هزار و پانصد مغول فدائي که همه خطاب خاني یافته و امید وار منصب و جایگیر و صاحب داعیهٔ عظیم بودند بر هراول که محمد قلی خان و ترخان دیوانه باشند زد و برداشت و حبشیان و افغانان معاً بر وزیر خان که جرانغار بوده حمله آوردند و بهادران از جانبین در مقام جولانگري در آمده صد جان بجوئی بود

فرو شد بماهی و بر شد بماه * بن نیزهٔ و قبهٔ بار گاه
هوا نیلگون شد زمین آبنوس * بجوشید دریا زآواز کوس
بانگشت لشکر بهاموره نمود * سپاهی که آنرا کرا نه نبود
کمان کیانی در آمد بزه * یکی گفت بستان یکی گفت ده

و کارزاري رفت که تا ادوار قرون و اعصار یادگار ماند و شاهنشاهی هراول را بي پاي دیده و سورن یا معین که دران زمان و روز بان بود انداخته گران رکاب گشتند و صف اعدا را پریشان ساخته زیر و زبر گردانیدند و خیلی سرها بباد رفت و سیف خان کوکه درین حالت تاخت بر صف غنیم آورده غوطه دران گرداب زد و سري بدر نیاورد و محمد حسین میرزا طاقت بشري را در وادیء تردد و دلیری کار فرموده هیچ تقصیري نداشت اما آخر نمک کار خود کرد و اسپش زخمی شد تا روی از ستیز بگریز آورد و بوته ز قومی در سر راه وی پیش آمد و خواست که اسپ را ازان بجهاند ناگاه

متقاضي اجل عنان گیر او شده از زین بزمین کشیده انداخت و
و گداي علی نام ترکی. که سر در پی او نهاده بود فی الحال بر
جست و اورا گرفته در ملازمت آورد و از روي رفق و مدارا عتابی
چند فرموده برای سنگهه سپردند وزیر خان که در مقابلهٔ حبشیان
و گجراتیان پاي جلادت فشرده در مقام رد و بدل بود آثار شجاعت
خیلی بظهور آورد و مخالفان چون خبر شکست محمد حسین میرزا
و شاه میرزا شنیدند پشت به معرکه داده و زندگی را بر ملک گیري
ترجیح نهاده جان را بتك پا بیرون بردند و همچنین خان کلان
پسران شیر خان فولادی را خسته و شکسته بکام خود رسید و معرکه
از نام و نشان اعدا پاک گشت

چاکرانت بگه رزم چو خیّاطانند * گرچه خیّاط نیندای ملك کشورگیر
بگز نیزه قد خصم تو می پیمایند * تا ببرّند بشمشیر و بدوزند به تیر
بعد از فیروزي بالای پشته که برکنار معرکه بود فرود آمده در مقام
تحقیق کار هر فردي از افراد محاربان بودند که بیکبار اختیار
الملک گجراتي با مقدار پنج هزار سوار که راه برخان اعظم بسته بود
بعد از شنیدن خبر شکست میرزایان از تنگنائي شهر ربی بصحرا
نهاده پیدا شد و اضطرابي عظیم در مردم همراهی پدید آمد و غلغلهٔ
بلند برخاست و شاهنشاهی جمعي را به تیر اندازي حکم فرمودند و
غلغلهٔ سورن یا معین به چرخ برین رسانیدند وگروهی را که پیش
پیش می آمدند برخاك هلاك انداختند و حسین خان از جمله
آنکسان بود که دربن جنگ از پیش قدمان بودند و شمشیر هلالي
خاصه که مشهور ترین شمشیرها بود باو بخشیدند و اختیار الملک

عنان گسسته بیگ جلو میدوید که اسپ او نیز در زقوم زاري چون خر در وحل افتاد و مرکب عمر گریز پایش از پای در آمد تا بتاراج ترک اجل غارتگر رفت و سهراب بیگ ترکمان که سر در پي او نهاده بود دست و گریبان باو رسید درین اثنا اختیار الملک میگوید که ای جوان تو ترکمان مینمائی و ترکمانان غلام مرتضي علي و دوستداران اوصي باشند و من سید بخاري ام مرا بگذار سهراب بیگ جواب میدهد که من ترا چون میگذارم تو اختیار الملکي و من ترا شناخته سرگردان از دنبال تو شده ام انگاه فرود آمده سر اورا از تن جدا کرد و چون اسپ او را دیگري برده بود سر را در دامن گرفته بنظر در آورد و رعایت یافت و قریب به هزار سر در آن جنگ گاه افتاده بودند فرمودند تا ازان سرها مناره بسازند تا موجب عبرت گردد و دران وقت که غوغاي دار و گیر اختیار الملک افتاده بود موکلان راي سنگهه محمد حسین میرزا را از فیل فرود آورده بضرب نیزهٔ دستي کار اورا تمام ساخته بعالم عدم فرستادند و سر او و اختیار الملک را باگره فرستادند

چه کني سرگذشت طرّاري * سرگذشت از اجل شنو باري
تا بگوید بغافل کر و کور * بکه دادم ز که ستیدم زور
خسروان را چگونه بستم دست * قصرها را چه گونه کردم پست
تا بگوید که گردنان را من * چون شکستم سر و تن و گردن
تا چو بشنیدي از غرور مهي * دل برین عمر بیوفا ننهي

و درین هنگام خان اعظم از قلعه بر آمده ملازمت نمود و او را در آغوش گرفتند و به تفقد تمام پرسش و نوازش او و دیگر امرا

فرمودند و پنج روز در منزل اعتماد خان توقف واقع شد و قطب الدین محمد خان را مع ولدش نورنگ خان بجانب بهروج و چانپانیر بجهة استیصال شاه میرزا و خان کلان را بـه حکومت پتن ووزیر خان را بدولقه و دندوقه نامزد کردند و شاه قلی خان محرم وراجه بهگونت داس و لشکر خان بخشي را براه ایدر بجانب آگره و فتح پور روانه گردانیدند تا ولایت رانا اودی سنگه را بي سرکرده بگذرند و شهر بدنگر بدست ایشان مفتوح گشت و شانزدهم جمادی الاول خود از احمد آباد نهضت فرموده محمود آباد در منازل سلطان محمود گجراتي معسکر شد و از دولقه خان اعظم و سایر امرای گجرات را رخصت آن طرف دادند و میرزا غیاث الدین علی قزوینی بخشیء آصف خاني یافت و دیوانیء گجرات و بخشی گری آن ولایت بدو مفوض گشت و سوم جمادی الثاني باجمیر رسیدند و از منزل سانگانیر راجه تودرمل را که در آگره بجهت سامان هزار کشتی و غراب مانده بود براي تحقیق جمع گجرات نامزد گردانیدند و هفتم جمادی الآخر بپایه تخت وصول موکب عالی واقع شد و مجموع آمدن و رفتن بیك و نیم ماه نکشید *

و در بیست و پنجم این ماه سنت ختنهٔ شاهزادگان عالي مقدار بجای آوردند و در بیست و دوم ماه رجب شاهزاده سلطان سلیم تختهٔ تعلیم از دست حق پرست مولانا میر کلان محدث هروی که ملکی بود در صورت بشری و تلمذ در خدمت قدوة المحدثین میرک شاه بن میر جمال الدین محدث نموده گرفته سبق بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ - اَلرَّحْمٰنُ عَلَّمَ الْقُرْاٰنَ درست ساختند *

و درین سال مظفر خان را که بحکومت سارنگ پور مقرر بود طلبیده وزیر مطلق گردانیده خطاب جملة الملکي در القاب او افزودند و قروض شیخ محمد بخاري که در جنگ پتن و سیف خان که در جنگ اخیر احمد آباد کشته شده بود و بمبلغ یک لک روپیه نقد میرسید از خزانه ادا فرمودند و درین سال راجه تودرمل را که نسخه منفتح گجرات آورده بود شمشیر بخشیده باتفاق لشکرخان بخشي که اکثر عوام هند اورا شرخان (۲) میگفتند بجهت اهتمام فتح بنگاله در خدمت منعم خان خانخانان فرستادند و شهر الله کنبوي لاهوری را خطاب شهباز خانی داده میر بخشي ساختند و این سجع مهر او یافت

به یمن عنایات صاحب قراني * رسیدم ز خدمت بشهباز خانی

و درین ایام میر محسن رضوی که برسالت دکن رفته بود تحفهٔ لایق از حکام آن دیار آورد و در شانزدهم شوال این سال بجهت استمداد بر تسخیر بنگاله عازم زیارت اجمیر شدند و در موضع دایره که چار کروهي فتح پور است خدمت ارشاد پناهی ولایت دستگاهي خواجه عبد الشهید نبیرهٔ خواجه احرار قدس الله سرّه بجهة استخلاص میرزا شرف الدین حسین آمده شفاعت نمودند و بدرجهٔ قبول نیفتاد و اگرچه در مراسم تعظیم و تکریم و لوازم اکرام و احترام فروگذاشتی واقع نشد و بظاهر فاتحه هم خواندند اما رنجشي باقی بود کوفته خاطر وداع نمودند و از هفت کروهی اجمیر پیاده بتاریخ دوازدهم

(۲ ن) شیرخان

ذی قعده بزیارت مزار متبرکه مشرف گشتند *

و در هفدهم این ماه تحویل آفتاب جهانتاب که نیّر اعظم و نور بخش عالم است در برج حمل واقع شد

جرم خورشید چو از حوت در آید به حمل
اشهب روز کند ادهم شب را ارجل

و بموجب تعظیم این روز که هر سال مرعی داشته بعیش وخرمي میگذرانیدند بدستور سابق جشن عالي ترتیب داده مقدار یک لک روپیه بهر صنفي از حضار مجلس بخشیدند و در بیست وسوم ماه ذی قعده از شهر اجمیرکه بلدهٔ طیبه ورب غفور در شان آن واقع است نهضت نموده و در پاي تخت رسیده در پي استعداد سفر بنگاله شدند و امر بساختن کشیتها فرمودند ازان جمله یک کشتی شیر سر و دیگر نهنگ سر بود که مگر جهازهاي دریا بآن وسعت و بلندي باشد *

و در اواخر ذی حجهٔ این سال فقیر بحسب تقدیر که زنجیر پای تدبیر است از صحبت حسین خان گسسته و از بداؤن باگره آمده بوسیلهٔ جمال خان قورچي و مرحوم جالینوسی حکیم عین الملک شاهنشاهي را ملازمت نمود و چون در ان ایام متاع دانش رواج بسیار داشت بمجرد رسیدن بشرف مخاطبه اعزاز یافته داخل اهل نشست گشت تا بعلمائی که کوس تبحر میزدند و فردیرا در نظر نمی آوردند در بحث انداختند و خود ممیز بودند و بعنایت الهي و بقوت طبع وزکاي فهم و دلیري که لازمهٔ عهد شباب بود بر اکثری غالب مي آمد وچون در وقت ملازمت تعریف کرده بودند

که این فاضل بداونی سرکوب حاجی ابراهیم سرهندی است می
خواستند که او ملزم شود الزامهای پسندیده داده شدو شیخ عبدالنبي
صدر عالي قدر را خود از جهت عدم توسل باو مزاج بر فقیر ناخوش
بود حالا که در میان مناظره طرف مقابل دید همان مثل راست آمد
که مار گزیده افیون خورد تا آخر رفته رفته آن کلفت بالفت مبدل
شد و در همان ایام شیخ ابوالفضل خلف صدق شیخ مبارک ناگوري
که ستارهٔ دانش و هوش مندی او تابش داشت بملازمت آمد و
بگونا گون الطاف امتیاز یافت و درین سال عمارت عالي و قصرهاي
رفیع و وسیع درراه اجمیر باتمام رسید و باعث بران این بود که چون
هر سال از غایت اعتقاد رفتن باجمیر لازم ساخته بودند بنابران از
آگره تا بآن مقصد در هر منزل محلي تعمیر فرمودند و در هر کروهی
یك مناره و چاهی ساختند و چند صد هزار شاخ آهو که در مدت
عمر شکار کرده بودند بر هر مناره گرفتند تا یادگاری در عالم بماند
و * میل شاخ * تاریخ یافتند کاشکي بجای آنها باغی یا سرائي حکم
میفرمودند و درین سال برهنموني شهباز خان کنبو رسم داغ و محله
در میان آمد و حکم تعین کروریان در تمام ممالك محروسه و خالصه
شدن و لایت بیك قلم فرمودند چنانچه مذکور شود انشاء الله تعالی *
و در سلخ صفر سنه اثني و ثمانین و تسعمایة (۹۸۲) بآهنگ
تسخیر مملکت بنگ بکشتي نهنگ سر نشستند و باعث بدین سفر
آن بود که چون سلیمان افغان کرراني که از عهد اسلیم شاه ولایت
بنگ را در تصرف داشته استقلال تمام یافته بود از جهان درگذشت
پسرش بایزید روزی چند قایم مقام او شده بجهت بد سلوکي، دراندک

فرصت بسعی هنسو[۲] یزنهٔ بایزید و دیگر امرایان از عالم رفت و پسر خورد سلیمان داؤد که ولي عهد او بود بر خود اسم پادشاهي نهاده روش اطاعت و ارسال عرائض که سلیمان داشت گذاشت و خبر فوت سلیمان در قلعه سورت بشاهنشاهي رسید و فرمان بخان‌خانان منعم خان که دران زمان درجونپور بود در باب تنبیه داود و تسخیر ملک بهار نوشتند خان‌خانان لشکری گران برد و مبلغ دو لک روپیه نقد با سایر اجناس و اشیای نفیس پیشکش گرفته و راه آشتي پیموده باز گشت و داود که آن زمان در حاجي پور بود لودی امیر الامرای خود را که حل و عقد اودیسه تعلق باو داشت و بعد ازان طریقهٔ مخالفت مسلوک نموده در قلعه رهتاس دم از استقلال واستبداد میزد باغواي قتلو خان حاکم ولایت جگناتهه بحسن تدبیر بجهت طمع در فیل بدست آورده مقید ساخت میگویند که روزی داؤد جریده با معدودی چند بشکار برآمد ولودي ده هزار سوار ازنوکران سلیمان همراه گرفته دغدغه قصد دفع داؤد نمود داؤد بشهر آمده و سپاهیان را از خود ساخته تفرقه در میان ایشان انداخت بلطایف الحیل او را به دست آورد هر چه داشت و نداشت متصرف شد و لودی در آن حالت که مردن خودرا عین الیقین میدانست نصیحت از داؤد دریغ نداشته گفت که اگرچه میدانم که بعد از کشتن من پشیمانی بسیار خواهي کشید و فائدهٔ نخواهد داد اما باوجود این تدبیری میگویم که اگر برآن عمل کني ظفر ترا خواهد بود و آن

(۲ ن) هسو

این است که بر صلحي که بمبلغ دولک روپیه پیش ازین بسعي من واقع شده اعتماد نکني که مغولان باین قدری از سرتو وانمی شوند بلکه پیش دستي نموده بی محابا بجنگ مغول اقدام نمائي که هرگز مشت پیشین را بدل نیست داؤد سخنان اورا غرض آلود دانسته و بر مقدمات گرگ آشتي خانخاناني که سرابي بیش نبود مغرور شده لودی نیك خواه را بقتل رسانید و تیشه بر پای خود زد و نهال دولتش را از همان زمان بکفاء نکبت از بیخ برانداخت و خانخانان را از شنیدن این خبر نان در روغن افتاد و متوجه پتنه ر حاجي پور شد و داؤد آن زمان قدر لودی دانسته بر قتل او نادم گشت اما چه فائده

اسپ دولت بزیر ران تو بود * چون تو کم تاختي کسي چه کند
مهرهٔ عیش بر مراد تو گشت * لیك بد باختی کسي چه کند

و شکست و ریخت قلعهٔ پتنه را مرمت نموده بي آنکه شمشیر از میان برآید یا تیر در خانهٔ کمان درآید متحصن گشت و بتقریب بد مستی و بي رشدی مردم ازو متفرق شدند تا آنکه شاهنشاهی در تاریخي که مذکور گشت میرزا یوسف خان را بسرداری اردو نامزد گردانیده براه خشکي فرستاده و شهاب الدین احمد خان را بحراست اگره گذاشته خود از راه دریا روان شدند و این رباعي در ان هنگام گفته شد که

شاهنشه داد گستر دین پرور * جمشید جهانستان محمد اکبر
بنشست بروي بحر چون اسکندر * هم بحر بفرمان وي آمد هم بر

و شاهزادهٔ بزرگ را همراه گرفتند و از کثرت کشتی و غراب روی

آب پیدا نبود و از خوشخوانی خاروا‌ها که طایفهٔ ملاح دریا ورزند و از آواز و ذکر ایشان بزبانی معهود که دارند نزدیك بود که مرغ در هوا و ماهی در آب رقص کند و تماشای دیده شد که هیچ تعبیر از آن نتوان کرد روزانه از کشتی بر آمده سیر و شکار بود و شبانه لنگر انداخته بحث علم و شعر و تذکار و تکرار *

و بتاریخ بیست و سوم ماه صفر مذکور در پیاگ عرف اله آباس که آب گنگ و جون درانجا جمع میشود منزل شد و کافران بطمع ثواب و حصول مدعیات بمذهب تناسخ در آن معبد خود را بانواع عقوبات میکشند و بعضی سر بی مغز خود را بزیر آره می نهند و بعضی زبان دو گوئی را می برند و بعضی از بالای درختی بلند خود را در قعر آب انداخته بجهنم میروند

گرچه گنه کرد برای ثواب * رفت بدوزخ هم ازان راه آب

و اساس عمارت عالی انداخته نام آن شهر را اله آباد ماندند و از بنارس شیر بیگ تواچی را درکشتی سریع السیر نشانده نزد خانخانان فرستادند و در دوم ماه ربیع الثانی از موضع یحیی پور از مضافات جون پور که ملتقی آب گنگ و کردی است کشتیهای شاهزاده با مخدرات اهل حرم و صدور و قضاة بالا رویه آب کودی کشیده به جونپور فرستادند و دو سه منزل بالا رفته خود مراجعت نموده حسب التماس خان‌خانان بتعجیل تمام بجانب گنگ عنان نهنگان دریا آشام باز گذاشته و درین منزل خبر فوت سلطان محمود بکری و متصرف شدن محب علی خان آن ملک را رسید و در ششم ماه مذکور اردو از راه خشکی در ظاهر بلدهٔ غازی پور ملحق گشت و درین منزل

اعتماد خان خواجهٔ سرای از نزد خان‌خانان بملازمت رسیده سوانح لشکر خان‌خانان را مشروح و مفصل بازگفته اهتمام بر استعجال نمود و بتاریخ هفتم این ماه سید میرکي اصفهاني جفردان که بعد از شکست خانزمان درجونپور توطن داشت کتاب اعظم جفررا باهتمام نقیب خان ملاحظه نموده بعد از استخراج حروف مرتبه مرکبه این بیت بفال برآمد که

بزودي اکبر ازبخت همایون * برد ملک از کف داؤد بیرون

اتفاقا همان طور بظهور پیوست و دروقت مراجعت چون بجونپور معسکر شد سید مذکور بملازمت شتافت باز فال جفر دید و این بیت برامده

مژدهٔ فتح بناگاه رسد * سر داؤد بدرگاه رسد

و چون جامع این منتخب درهمان ایام باو آشنا شده التماس تعلیم این علم نمود قبول کرد و گفت این علم خاصهٔ اهل بیت است و شرطي چند هست درین باب که موقوف علیه است و رعایت آن لازم است بالآخره چنان معلوم شد که آن شرط تقلد آن امور است که شیعیان غلیظ دارند واین فال مانند فالهای دیگر جعلي واختراعي بوده که هرکس که اندک قوهٔ متصرفه دارد مثل آن احداث میتواند کرد چنانچه بتجربه رسید و مشاهده شد و درین ایام بي منت تعلیم سید آنرا بدست آوردم عارف جامي میفرماید

جفر دان زمانه مست و جنب * پیش بنهاده زین مقوله کتب
نه ز احوال عاقبت ترسان * نه ز اسباب عافیت پرسان
چند حرفي نوشته پهلوی هم * وز عدد زیر شان نهاده رقم
بسته با خود تخیلی باطل * یک سر از حلیهٔ خرد عاطل

مرد را دقت اهل دل را ذق * چیست این جفر جعفر صادق
جعفر صادق از تو بیزار است * صادقان را ز کاذبان عار است
طرفه تر آنکه اهل جاه و جلال * که ندارند در زمانه مثال
بخرد گرچه در جهان سمرند * این زخارف از ان خران نخرند
این جواهر که فاضلان سفتند * و آن معارف که عارفان گفتند
همه درگوش هوش شان باد است * طبع شان زاجتناب شان شاد است
کهنه خوانند جمله را و قدید * کي بود در قدید ذوق جدید
می ندانم که این جدید کجاست * ذوق نو بارهٔ جدید کراست
مدعي کز جدید می لاند * تار و پود جدید مي باند
کهنه بگذاشت تا رسید بنو * کهنه را ریخت نو نکرده درو

و در بیستم ماه ربیع الثاني جوسا منزل شد عرضداشت خانخانان رسید که عیسی خان نیازي از امراي کبار افغانان که بشجاعت مشهور است با فیلان جنگی و جمعیت بسیار از قلعهٔ پتّنه برآمده بجنگ پیوست و بدست غلامی از لشکر خان بقتل رسید و درین ایام محمد معصوم بن هاشم خان برادر شهاب الدین احمد خان را که خود در لشکر خانخانان و پسر در کشتي بملازمت بود هر روز اخبار ازان لشکر بعرض رسانیده و از جانب پدر عرایض میگذرانید و تقربي تمام باین تقریب پیدا کرده بود نیابت خانی خطاب دادند تا عاقبت چه خروج و بغي که نکرد و چه شمشیر که نزد و چه ثمره که نیافت چنانچه بجاي خود مذکور شود انشاء الله تعالی و در دهم اینماه موضع رومني از اعمال بهوجپور کهنه محل نزول گشت و درین منزل قاسم علي خان بقّال را بجهت پرسیدن مصلحت

نزد خان خانان فرستادند و بزودي باز گشته آمد و اخبار آنجا رسانيد و چون پرسيدند که حسين خان و برادرش کوچک محمدخان که بکومک خانخانان نامزد شده بود هستند بنابر خبث دروني و بد ذاتي في الجمله کوفت خاطري که در بداون از ممر قرب جايگير ازو داشت گفت برادر حسين خان کوچک خان خود در خدمت قيام دارد اما خود حسين خان از کانت و گوله بنواحي لکهنو و اوده رسيده پنجار ها را مي تازد و ميگردد ازين بد مددي از حسين خان بسيار رنجيده اثر آن بي عنايتي زود ظاهر شد تا وقت مراجعت ادرا کورنش ندادند و جاگيرش کشيدند و او عاقبت سر خود گرفته در کوه شمالي در آمد و بکفار غزا کرده زخمي شده بهمان زخم منکر در آگره آمده جان بجانان داد چنانچه بعد ازين شمهٔ از آن مذکور شود انشاء الله العزيز *

و در شانزدهم اين ماه قريب پنج پهاري که بدو سه کروهي پتنه پنج گنبديست متقارب بلند که کفار سابق هند از خشت پخته بر آورده بودند و در منزل خانخانان نزول واقع شد و او طبق هاي مرواريد به نثار ريخته و نفائس و اقمشهٔ فراوان که فزونتر از حد احصا باشد پيشکش گذرانيد و از انجا سه هزار سوار جرار در عين طغيان آب در غراب هاي پر از اسباب و آلات قلعه گيري با آرايشي و نمايشي که ديده از ديدن آن بهره‌مند شود بجهت تسخير قلعهٔ حاجي پور که مدد يمردم پتنه از انجا ميرسد بهمراهي خان عالم روانه ساختند و راجهٔ کچيتي که جميعت و زور او بمثابهٔ بود که خان زمان‌را تا مدت دو سال بجنگل بري وجنگ مشغول ومعطل داشت

و هنوز هم آن جنگل چنانچه بایست پاک و صاف نشد با حشری چون مور و ملخ وجرده و ماماك بسيار بكومك خان عالم نامزد گشت وجنگ انداخته حاجي پور را از جانب خشكي وتري إحاطه كردند و شاهنشاهي ازين طرف آب بر بالاي بلندي بر آمده تماشاي جنگ میکردند چون از ممر دوري و دود بسيار نمايان نمي شد جمعي آز جوانان كار آزماي را در غراب انداخته وقت عصر بصوب حاجي پور فرستادندتا خبر مشخص بیاورند اهل قلعه هزده كشتي پر از مردم جنگي بمقابله ایشان روان گردانیدند و بعد از محاربه این جماعه قليل بران فئيۀ كثيره غالب آمده خود را بخان عالم رسانيدند و ازان طرف فتح خان بارهه باافغانان بسيار به جنگ عظيم پيوسته بقتل رسيد و قلعه بقهر و غلبه مفتوح شد و سران سرداران با سرهاي ديگر درغرابي بدرگاه فرستادند و همان را بحبس در نظر دارند بردند تا باعث رعب و عبرت اوگردد و اين تاريخ گفته گذرانيده شد چتر شه دین بهر کشاد پتنه * اندخت چو سایه بر سواد پتنه في الحال رقم زد از پی تاریخش * ملشي خرد فتح بلاد پتنه و روز ديگر بر پنج پهاری بر آمده و نظر اجمالي بر قلعه پتنه انداخته اطراف و جوانب آنرا ملاحظه فرمودند و افغانان حركت المذبوحي كرده مرگ خود را نصب العين گردانيدند و توپهاي بزرگ مي انداختند كه از مسافت سه كروه در اردو مي افتاد و توپی از بالای سر فقير كه در خيمۀ سيد عبد الله خان جوكان بيكي حاكم بيانه و بجونه . مي بودم گذشت و حق تعالی نگهداشت و چند روز مهلت يافتم اگرچه معلوم نيست كه اين امهال تاكی خواهد بود

چند انکه گرد عالم صورت بر آمدم * غمخوار آدم آمد و بیچاره آدمی
هرکس بقدر خویش گرفتار محنت است * کس را نداده‌اند برات مسلمی

و بعد از فتح حاجی‌پور داود را با انکه بیست هزار سوار و فیلان جنگی مست افزون از شمار و توپخانه عظیم داشت تپ لرزه دهشت گرفت و درشب بیست و یکم این ماه بکشتی در آمده فرار بر قرار اختیار کرده راه گور پیش نهاد همت مختصر خود ساخت و سرهرهلدی بنگالی که باعث برقتل لودی اوبود و خطاب راجه بکرماجیت داشت خزانه را درکشتی انداخته سرد رپی او نهاد و گوجرخان کررانی که رکن الدوله خطاب یافته بود فیلان را پیش انداخته بصحرا افتاد و جمعی عظیم از هول بدریا زده غریق طوفان اجل شدند و گروهی دیگر از برج و باروی قلعه سراسیمه وار خود را برزمین انداختند و حشو خندق عمیق گشتند و طایفه دیگر در تنگنای کوچها پایمال فیلان شدند و گریختگان چون بآب پن پن رسیدند گوجرخان فیلان را از پلی که برروی آن بسته بودند گذرانیده روی براه اورد و از هجوم عام پل شکست و خیلی از سرداران نامی افغانان اسباب و اسلحه انداخته خود را عریان بآب زدند و از گرداب اجل سری بدر نیاوردند آخر شب خبر فرار داود بشنید بشهر پتنه در آمدند و پنجاه و شش فیل در شهر بغنیمت گرفتند و این مصراع تاریخ یافتند

ملک سلیمان ز داود رفت

و خانخانان را بحراست آن گذاشته تعاقب گوجرخان که تمام فیلان داود همراه داشت نمودند و سواره از آب پن پن گذشته و تا دریا پور که در بیست و شش کروهي از پتنه بکنار دریای گنگ واقع

اسپت بایلغار شتافته قریب بچهار صد فیل نامی بدست افتاده و گوجر خان بدر رفت و شهباز خان میر بخشي و مجنون خان که عقب او رفته بودند از دریا پور هفت کروه پیشتر گذشته باز گشتند وبعرض رسانیدند که گوجر خان از آب دریاچهٔ بل بهوند نام گذشته اکثر مردم او در آب رفته اند *

و در بیست ویکم ماه مذکور خانخانان از راه دریا بدریا پور آمد و کشتیها را همراه آورد و شش روز درانجا مقام نموده ده هزار سوار دیگر از امراي همرکاب بکومک او نامزد گردانیده و علوفه آن لشکر ده سی و ده چهل اضافه کردند و دارائی تمام ولایت بنگاله را با و مفوض فرموده و جمیع نواره را که از اگره همراه بود بخشیده ازانجا بغیاث پور که در کنارهٔ گنگ است مراجعت نموده آمدند *

و در دوم جمادی الاول سنه مذکور میرزا یوسف خان را بسرداري اردوی جهان نورد گذاشته مظفر خان را با فرحت خان به تسخیر قلعه رهتاس فرستادند تا بعد از فتح عهده حراست آنرا بفرحت خان گذاشته بدرگاه بیاید *

و در سوم این ماه در پتنه آمده انتظام مهمات داده عمارات داؤد را بنظر اجمال دیدند از جمله غرایب این است که دران ملک بعضی خانهاي چپربندی را میگویند که بسي و چهل هزار روپیه می برآید با آنکه چوب پوش باشد و ششم این ماه بجونپور رسیده یکماه انجا بوده آنرا و بنارس را خالصه ساختند و اهتمام آنرا بمیرزا میرک رضوی و شیخ ابراهیم سیکری وال مقرر نموده در نهم جمادي الثاني از جونپور عازم دار الملک دهلي گشته

در موضع خانپور معسکر شد و درین موضع قاضي نظام بدخشي که اعلم علمای بدخشان و ماوراء النهر بود و از عالم صفوت و طریقه تصوف حظي وافر داشت و شمهٔ از ذکرش گذشت باتفاق فیروزه کابلي که از خانه زادگان میرزا محمدحکیم است و از طالب العلمي في الجمله و قوني و از خط و شعوب موسیقی بهره دارد و هیأت مجموعي او خالي از چیزی نیست بملازمت رسید و *دانای بدخشی* تاریخ یافته شد و قاضي نظام کمر شمشیر مرصع یافت و پنج هزار روپیه نقد باو انعام فرمودند بحسب فطرت عالي و استعداد ذاتی بتدریج بخطاب قاضي خاني بعد ازان غازی خاني مخاطب گشته بمنصب سه هزاری رسیده وفیروزه باعتبار زیادتی جوهرنسبت رجع القهقری پیدا کرده ازانچه بود تنزل یافت و کار بر عکس واقع شد و همدرین منزل عریضه خانخانان رسید باین مضمون که چون داود از پتنه فرار نموده بکرهی رفت ان قلعه رااستحکام داده و بمعتبران معتمد علیه سپرده بجانب تانده شتافته بمجرد رسیدن افواج قاهره رعب بران جماعه غالب آمد قلعه را بی جنگ و تردد گذاشته رفتند *

و بتاریخ ماه جمادی الآخر در منزل شیرگره عرف قنوج جامع اوراق را شرف التفات ارزانی داشته بانواع تفقد حکم فرمودند که کتاب سنگهاسن بتیسی را که سی ودو حکایت است از احوال راجه بکرماجیت حاکم مالوه مانند طوطي نامه ترجمه نموده نظم و نثری ترتیب دهي و باید که هم امروز شروع نموده ورقي ازان بگذراني و برهمني دانا را براي تعبیر تعین فرمودند و همدران روز ورقي از

سر حکایت بنظر در آورده تحسین فرمودند و آن کتاب بعد از ترجمه بنامه خرد افزا که مشتمل بر تاریخ تالیف است نام زد شد و بدرجه قبول پیوسته و مستحسن گشته داخل کتب‌خانه شد دریندولا در منزل کراولی خدمت خواجه عبد الشهید قدس الله روحه بجهت وداع بجانب سمرقند آمده گفتند که میخواهم که مشتی استخوان را بانجا رسانیم و شمشیر در میان پادشاهی بسته بار دیگر التماس مخلص میرزا شرف الدین حسین نمودند قبول نیفتاد بغایت رنجیده می گفتند دیگر چه گویم که امن و امان را مضراست از خدا همین خواسته‌ام که نعمت ایمان مسلوب سازد و بمجرد رسیدن در سمرقند چنانچه گفته بودند بآباء کرام قدس الله ارواحهم پیوست *

و در بیستم جمادی الثانی در منزل قصبه‌اسکندر پور خبرآوردند که داود تانده را هم که این طرف آب گنگ محاذی گور واقع‌شده بی جدال و قتال گذاشته سر بصحرای اقصای آوارگی نهاده و به اوتیسه رفت و خان‌خانان متصرف شد و از سه منزل آگره روی بدار الملک دهلی نهاده در غره ماه رجب آن سواد اعظم مخیم اقبال گشته چند روز بزیارات مزارات متبرکه پرداختند و درین ایام حسین خان که نزدیک پتیالی و بهونگانون بقصد ملازمت آمده بود راه کورنش نیافت و بشهباز خان میر بخشی حکم فرمودند که او را ازان طنابی که گرد دولت خانه کشیده بود بیرون سازد و سری بقلندری بر آورده هرچه از فیل و شتر و اسپ و سایر اسباب سپاه گری داشت همه بطالبان و مستحقان و معتکفان روضهٔ پادشاه غفران پناه و اهل مدارس و خوانق بخشید و الف چه داری هیچ در حق او راست آمد

کین همه طمطراق کن فیکون * شمهٔ نیست پیش اهل جنون

چون این معنی بعرض رسید بر سر التفات آمده شال خاصه باو بخشیده و تیری از ترکش خاصه پروانگی داده حکم فرمودند که پرگنه کانت وگوله و پتیالی و غیر آن که بیك کرور و بیست لک جایگیر داشت تا یک فصل بدستور سابق برو مقرر باشد وکروری دخل نکند وبعد ازان که سواران را بداغ و محله رساند جایگیر فراخور تنخواه خواهد یافت و او که از غایت جود و نهایت زربخشی خارج از وسع طاقت سامان و قدرت نمودن ده سوار نداشت بحسب ضرورت دفع الوقت نموده بجایگیر رسیده در پی گرفتن کوه شمالی شد و چنان از دربار رفت که هنوز می آید

زر بده مرد سپاهی را تا سر بدهد * و گرش زر ندهی سر بنهد در عالم

و در اوایل شعبان المعظم از دهلي متوجه اجمیر شدند و در منزل نارنول حسن قلي خان خان جهان بتهنیت آمد وخان اعظم بایلغار از احمد آباد رسید و در اوایل رمضان المبارک به هفت کروهي اجمیر رسیده بدستور سابق پیاده بزیارت شتافته یک جفت نقاره داود که نذر نقاره خانهٔ حضرت معینیه قدس الله سره الـ زیر کرده بودند گذرانیدند و هر روز بدستور معهود دران روضهٔ مقدسه شبها صحبت با اهل الله و علما و صلحا داشته مجلس سماع وصفا منعقد مي شد و اهل نغمهٔ و ساز که هر کدام در وادیِ خویش بی همتا بود ناخن بررگ دل زده جان را بآواز حزین می خراشیدند و درهم و دینار چون قطرات امطار در بارش بود طیب(۲) خان ولد محمد

(۲ ن) حبیب خان

طاهر خان میر فراغت حاکم دهلی را با چندی از جوانان کاردیده بر سر چندرسین ولد مالدیو که در نواحی جودپور و سیوانه آزار بمردم دیندار میرسانید نامزد گردانیدند او بعد از رسیدن این فوج خود را در جنگلهاي پر درخت انبوه کشیده فرار نمود و در اوسط ماه رمضان مبارک خان اعظم را رخصت گجرات نموده بکوچهاي متواتر در سلخ این ماه بفتح پور آمدند و درین سال شاه قلي خان محرم و جلال خان قورچی و چندیرا از امرا به تسخیر قلعه سیوانه که نبیرهای مالدیو داشتند فرستادند و جلال خان که از ندیمان خاص بود و انبساط و ظرافت بر رجه اتم داشت و دیگریرا تصرف در مزاج پادشاه بزور ندیمی مثل او میسر نبود جنگي عظیم نموده بدرجهٔ شهادت رسید و دنیا خورد و عقبي برد برو صادق آمد بعدازان شهباز خان کنبو رفته دراندک فرصت آن قلعهٔ را بتصرف در آورد *

و درین سال میرگیسوی بکاول را برای تحقیق اموال سلطان محمود بکري و حراست قلعهٔ بکر فرستادند *

و درین سال در گجرات هم وبای عام افتاد و هم گراني غله بمثابهٔ که یک من جواري بصد و بیست تنکه سیاه رسید و خلایق بیحد هلاک شدند *

و درین سال خواجه امینا وزیر مستقل ملقب بخواجهٔ جهان درلکهنو وقت مراجعت اردو از پتنه داعیٔ حق را اجابت نمود و صبوحی شاعر درعین کلاني و بزرگیٔ او این رباعي گفته بود که

بر اهل هنر سد سکندر در تست
یاجوج که گویند صف لشکر تست

در دور تو آثار قیامت پیداست
دجّال توئي خواجه امینا خر تست

و اگرچه در بخل ضرب المثل است بمثابهٔ که طعام شب مانده میخورد اما در رادي کار سازي ارباب حاجات از بیگانه و آشنا عدیل وي در روزگار نبود و چون مي خواست که یکی را از ملازمان درگاه مهم سازي نماید مقرر به رشوت زری میگرفت و همان زمان از پادشاه توغ و نقاره و منصب خاني و سلطاني با و میدهانید و هر جایگیری که میخواست تنخواه مي ساخت و هر کس از اهل علم و فضل از ولایت ماور النهر و خراسان و عراق و هندوستان مي آمد زرهای گران مند از سرکار پادشاهي و اصل میگردانید و بسعي او امرا هم خرجي وافر میدادند و خود با سایر ارباب دخل نیز فراخور حالت خویش بهر کدام ایشان مدد مي نمود ازان جمله بحافظ تاشکندي که یکی از شاگردان رشید ملا عصام الدین ابراهیم اسفرایني که چون اوئي در وادي عربیت سرآمد نبود و بر سورهٔ محمد علیه السلام تفسیری نوشته که حال او ازان معلوم میشود قریب مي چهل هزار روپیه از پادشاه و امرا رسانید تا بسامان تمام نزد منعم خان خانخانان رفت و ازانجا زر دار بعزم مکه معظمه درسنه نه صد و هفتاد و هفت سفر نموده بوطن رفته به رحمت حق پیوست *

و از مضحکات این که در مجلس عالي پادشاهی حاجی ابراهیم سرهندي که مکابر است و مغالط و در مباحث متشاغب و مجادل بود و در وقت گذرانیدن تفسیر حافظ از میرزا مفلس که در علوم عقلیه مسلم همه بود پرسیده که موسی کدام صیغه است و ماخذ

اشتقاق آن چیست از قضا میرزا ازعهدهٔ جواب کماینبغي نتوانست برآمد و عوام کالانعام را فوقیت حاجي ابراهیم برهمه یقین شد و این ازجمله بي انصافیهای زمان بود

از بهر فساد جنگ بعضی مردم * کردند بکوی گمرهی خود را گم
در مدرسه هر علم که آموخته اند * فی القبر یضرّهم و لا ینفعهم

و چون از قاضي زادهٔ شکرکه اورا قاضي متهرا ساخته بودند پرسیده‌اند که شما چرا در بحث نمي آئید گفته که اگر حاجي ابراهیم از ما صیغه عیسی پرسند آن زمان چه جواب گویم و این سخن ازو بسیار خوش آمد و مدت ده سال ازان تاریخ الی الیوم گذشته و آن جماعه مباحثین و مناظرین چه محق و چه مقلد که از صد نفر متجاوز بودند یک کس نمی بیند و همه روی درنقاب کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ماندند

*
جرت الریاح علي مکان دیارهم * فکانهم کانوا علی میعاد
ز خیل دردکشان غیرمانماند کسي * بیار بادهٔ که ما هم غنیمتیم بسي

حالا که بمقتضاي النعمة اذا فقدت عرفت آن هم صحبتان را یاد میکند خونابهٔ حسرت از دیدهٔ غمدیده فرومی بارد ومي زارد ومی نالد ومي‌گوید‌که درین حسرت‌اباد‌کاشکي روزی چند دیگرهم اقامت مي نمودندکه بهرحال مغتنم‌بودند و خطاب منحصر با ایشان بود

پاي در زنجیر پیش دوستان * به که با بیگانگان در بوستان

این پشهٔ مصرور واین نقشهٔ مصدور را غیر از داغ حرمان و نالهٔ پنهان چه در مان غفرالله الماضین و رحم الباقین

افسوس که یاران همه از دست شدند

در پاي اجل يگان يگان پست شدند
بودند تُنُک شراب در مجلس عمر
یک لحظه زما پیشترک مست شدند

و در این سال اختراعي در وادي آباداني ملك و ترفيهٔ رعايا بخاطر رسانیده رقبه پرگنات خشک و تر ولایت را از شهر و کوهستان و دریاها و بیابانها و جنگلها و حوضها و چاههای یك سره جریب را که

در نظر عبرت مرد لعیب * ماردو سر به که طناب جریب

کشیده آن مقدار زمیني را که بعد از مزروع شدن یک کرور تنکه محصول آن شود جدا ساخته بیکي از معتمدانِ خواه آشنا و خواه ناشناس کارکن و فوطه دار سپرده آنرا کروري نام نهاده تا در عرصهٔ سه سال تمامي زمین نامزروع مزروع سازد و کفایت خزانه عامره رسانند و هر کدام از ایشان را ضامن مال گرفتند و ابتدای پیمایش از چهار حد فتح پور نموده یک کرور اول را آدم پور و دیگری را شیث پور و ایوب پور و غیر آن به ترتیب اسامي پیغمبران علیهم السلام نامیده ضابطان فرستادند و آخر این ضوابط چنانچه باید بعمل در نیامد و اکثر ولایت از ظلم کروریان ویران شده ورعایا زن و فرزند را فروخته باطراف متفرق شدند و جمع از پای افتاد و کروریان درپای محاسبه راجه تودرمل آمده و بیشتري از مردم خوب در ته ضرب شدید و اشکنجه و انبر مردند و جمعی در حبس ابدي دیوان خانه کچهری چنان هلاک شدند که هیچ احتیاج بجلادی و سیّافی نماند و گور و کفن هم نیافتند و حال ایشان بعینه حال آن ندائیان هنود بود که در ملک کامروپ خود را وقف بتّي ساخته

تا یک سال بفراغ بال هرچه از دست می بر آید میکنند ومرفوع القلم می باشند بعد ازان در موسم معهود یگان یگان را دران بتخانه جمع ساخته زیر گردونی گردان میکشند و سرها را ندای آن بت معبود می سازند وچون تمامی ولایات سوای انچه بخالصه منسوب بود امرا جایگیر داشتند و ازکثرت فسق وفجور و زیادت خرج بیوتات وجمع اموال فرصت نگاهداشتن سپاهی و پرداختن احوال رعایا نبود در وقت کار تنها با غلامی چند و شاگرد پیشه مغول در معرکه حاضر میشدند و سپاهی کار آمدنی هیچ جا پیدا نی شهباز خان که میر بخشی رسم وروش داغ ومحلی را که ضابطهٔ سلطان علاءالدین خلجی و بعد ازان سنت شیر شاهی بود بتازگی باو دهانیده در میان آورد ومقرر چنان شد که اول بر امرا منصب بیستی مقرر شود تا با تابنان خویش در کیشک و جار و ملجار که قرار یافته حاضر باشد چون آن بیست سوار موافق ضابطه بداغ رساند آن زمان صدی و غیر آن سازند و فیل و اسپ و شتر فراخور منصب به همین دستور نگاهدارند و چون این مقدار سوار بنظر در آورد فراخور استعداد و حالت خویش رعایت یافته منصب هزاری ودوهزاری تا پنج هزاری نیز که بالاتر ازان پایه نیست برسد و اگر نه از پایه فرود افتد و درین ضابطه نیز سپاهی ریزه از پا افتاد چه امرا کار خود کرده اکثری را از خاص خیلان وبارگیران بلباس سپاهی بموقف عرض آورده به منصب خود درست مینمودند و جایگیر در خور منصب گرفته بارگیرانرا رخصت میدادند تا باز وقت کار شود آنکه بحسب ضرورت سپاهی عاریتی جدید نگاهدارند و بعد از فراغ پناه خدا گفته سر دهند

وخزانه و جمع و خرج منصب داران بحال خود ماند و بهرحال خاک درکاسه سپاهي بيچاره افتاد چنانکه ديگر کمر نتوانست بست و هرجا اهل حرفه از جولاهه و ندّاف و نجّار و بقّال هندو و مسلمان بود اسپ و يراق بکرايه آورده بداغ ميرسانيد و منصب مي يافت و کروري يا احدي يا داخلي کسيّ ميشد و بعد از چند روز ازان اسپ موهوم و يراق معدوم نشاني نبوده پياده بايستي مهم کشيد و بسيار همچنان شده که در وقت گذشتن از نظر پادشاهي در ديوان خانهٔ خاص بحضور خويش با ملبوس دست و پا بسته در ترازو بر کشيده اند بوزن دو نيم من و سه من کم و بيش برآمده و بعد از تحقيق معلوم شده که آن هم بکرايه و لباس ويراق عاريتي بود وميفرمودند که ما ديده و دانسته بآنمردم چيزي ميدهيم که اوقات گذرداشته باشند و بعد از چند گاهي ديگر رفته احدي دواسپه و يک اسپه و نيم اسپه مي ساختند که دو سوار يک اسپ مشترک نگاه دارند علوفه برآوردي که شش روپيه براوردي ميشد شريک شد

اينک در روزگار من بين و مپرس

و اين بازار رواج تمام تر و دکان کشبندي کسادي عظيم يافت و باوجود اين ازقوت طالع و بلندي اقبال هر جاغنيمي بود نابود گشت و احتياج چندان بسپاهي نماند و امرا نيز از نازهاي بيمحل قلفچيان خلاص يافتند و درين سال منعم خان خانخانان و راجه تودرمل را برسم تعاقب داؤد بصوب اوديسه و مجنون خان قاقشال را بجانب

گهو(۲)اگات فرستاده روی بکتک بنارس نهاده که داؤد بعد از فرار ٹانده دران قلعه متین تحصن جسته آهنگ جنگ داشت و مجنون خان در گهوراگهات اولا با سلیمان منکلی جایگیر دار آنجا که بکثرت جمعیت و مزید شوکت و نهایت شجاعت امتیاز داشت محاربه نموده او را بخاک هلاک انداخته و قاقشالان چندان غنایم گرفتند که از حمل آن عاجز شدند و اهل و عیال انغانان اسیر گشتند دختر سلیمان منکلی را مجنون خان برای پسر خویش حباری که حالا در خدمت شاهنشاهي در سلک امرا منتظم است خواست ثاني الحال که باولاد جلال الدین سور که وقتي از اوقات صاحب خطبه و سکهٔ آن دیار بود در حدود کهوراکات جنگ ایشان باتفاق زمینداران آن ولایت او راشکست داده تا حد ٹانده تعاقب نموده قلعه گور را متصرف شدند و معین الدین احمد خان فرنخودی و مجنون خان بحراست ٹانده پرداخته انتظار خبر فتح خان خانان می بردند تاانکه بعد هزیمت داؤد انتشار خبر مراجعت خان خانان افاغنه به جنگلها در آمده مختفي و متلاشی گشتند و راجه تودرمل که از عقب داؤد نامزد بود باتفاق محمد قلی خان برلاس و محمد قلي خان توقبای و مظفر مغول از مدارن بکوچهاي پیاپي تا بگوا(۳)لیار متعلقه بنگاله رسیدند و داؤد که از انجا ده کروه پیشتر درین کساري نام جای جمعیت انبوه بهم رسانیده و روهیر(۴) پور محکم شد و درین اثنا جنید ابن عم

---

(۲) غالب که - گهوڑا گهات - باشد (۳) غالبکه گواپاڑه باشد
(۴ ن) و هریهور - دسیر پور

داؤد که به شجاعت و شهامت اشتهار داشت وسابق بخدمت شاهنشاهي رسیده و فرار نموده از آگره به گجرات و از گجرات به بنگاله رفته بود در حوالي رین کساری آمده خواست که بداؤد ملحق شود راجه تودرمل ومیرزا ابو القاسم گوساله که به تمکین (۲) ملقب است باتفاق نظر بهادر به جنگ او فرستاد ایشان هر دو درجنگ هزیمت یافته و مهار گسسته نزد راجه آمدند راجه خود بمقابلهٔ او رفت و جنید تاب نیاورده پناه به جنگل برد و ازانجا بمدن پور رفته چند روزي توقف نمود درانجا محمد قلی خان برلاس بر بستر ناتواني افتاده بعالم جاوداني رفت و فتوري در مردم پادشاهي راه یافت تا باز گشته از میدنی پور بمدارن آمدند و انجا قیاخان گنگ بي موجبی از امرا رنجیده بجنگلي در آمد و راجه تودرمل حقیقت به خان خانان نوشته در مدارن توقف نمود خان خانان شاهم خان جلایر و لشکر خان بخشي که او را چند گاه عسکر خان بعد ازان استرخان هم میگفتند و دیگران را بمدد راجه فرستاد و ایشان در بردوان به راجه ملحق شدند و راجه امرا را گذاشته ازان منزل تنها رفته قیاخان را دلاسا داده باز آورد و کوچ کرده از راه مدارن بجهوره رفتند و در بر چین خبر آمد که داؤد اهل و عیال را در کتک بنارس گذاشته بسامان اسباب جنگ و جدل اشتغال دارد خان خانان بسرعت باستقبال او رفته براجه پیوست و افغانان بردور اردوي خود خندق زده قلعه ساختند *

(۲ ن) غمگین

و بتاریخ بیستم ذی‌قعدة‌سنه‌اثنی وثمانین و تسعمایة (۹۸۲)
در نواحي بجهوره تسویهٔ صفوف نمرده وافواج را با فیلان منگلوسي
از هر دو جانب آراسته آن چنان جنگی عظیم افتاد که زبان قلم از
کمیت و کیفیت آن قاصر باشد و چون فیلان داؤد که همه گیاه نیك
خورده ازوهم مست تر بودند بحرکت در آمدند خان‌خانان فرمود
تا ضرب زنگها و زنبورک ها که بالاي عرابها بود از پیش صفها سر
دادند و چند فیل نامی که در آمده بود روگردان شد و بعضي از
دلیران کار ازمای افغانان را جان بضرب تفنگ از قفس کالبد ها
پویان و خرامان بدر رفت و مقارن این حال گوجر خان که مقدمة
الجیش داؤد بود برخان عالم و خواجه عبد الله و کُنجک[۲] خواجه
و سید عبد الله چوگان بیگي و میرزا علي عالم شاهي که هراول
بودند تیز و تند حمله آورده و در اول حمله برداشته ایشان را بر
فوج التمش که قیا خان گنگ سردار آن بود زد و خان اعلم سردار
هراول پاي ثبات افشرده آخر بعالمی که ثابت و باقي است خرامید
و التمش درهم شده برغول که خان‌خاناں با سایر امرای کوه شکوه
دران متمکن بود پناه آورد و این فوج را هم رشته جمعیت از هم
گسسته ویران شد و هر چند خان‌خانان جهد کردنه تزلزلي وتخللي
دران راه نیابد و منتظم ماند صورت نه بست و گوجر خان درین
وقت رسیده زخم‌پیاپي برخان‌خانان زد و خان‌خانان چون شمشیر در
میان نداشت در برابر هر زخم شمشیر گوجر خان تازیانه خود را کار

(۲ ن) کچک خان خواجه

میفرمود تا درین میان اسپ خانخانان از فیلان رم خورده سرکشی آغاز کرد و عنان اختیار از دست داده عاقبت پای تمکین او بسنگ تلوین خورده بلغزش آمد بهانه گرد آوردن گریختگان را تا سه چهار کروه جلوریز میرفت و افغانان تا خیلی راه تعاقب او کردند قیاخان گنگ و چندی دیگر از اوقچیان از هر دو طرف افغانان پیچیده به شیهٔ تیر گرفته میرفتند و فوج ایشان را حکم غربال دادند و کار به جای کشید که در مخالفان و موافقان قوت حرکت نماند ناگاه از شست قضا تیری بر مقتل گوجر خان رسیده او را که رانده می‌برد از پا در آورد و لشکریانش خود را بی سر دیده و سر از پا نشناخته پشت بمعرکه دادند و خیلی مقتول شدند و مقارن آن‌حال علمدار خان اعلم علم او را بخانخانان رسانید و متصل این واقعه خبر قتل گوجر خان به منعم خان رسید او اسپ خود را باز گردانیده با معدودی چند بخانه کمان در آمده تیر به یک بار از چاشنی زه کشادند و ارواح اعدا پروانه وار قالب تهی می کرد و راجه تودرمل و لشکر خان و امرای دیگر که در برانغار قرار گرفته بودند بر جرانغار غنیم که اسماعیل خان آبدار ملقب بخانخانان سردار آن بود همچنین شاهم خان جلایر و پاینده محمد خان مغول و دیگر سرداران از جرانغار بر برانغار افاغنه که خانجهان حاکم اودیسه باشد حمله برده و هرطرف را برداشته برغول که دارد دیگر اعیان امرای افغانان باشند زدند وفیلان جنگی نامی اورا ازضرب تیر مشبک خانه زنبور ساختند و سنگ تفرقه دران جمع پریشان انداد و علم خانخانان که نمودار فتح بود از دورنمایان شد و خبر کشتا

شدن گوجر خان بداؤد رسید و قدم ثباتش بلغزید تا آنکه

تن زغنیمت بهزیمت سپرد • بردن جان را به غنیمت شمرد

و اکثر ازان فیلان کوه پیکر ابر کردار بباد داد وآن مثل راست آمد که لشکری گریزد و لشکری سرشود وخان خانان دران منزل چند روزی توقف نموده بمداوای جراحت خود و سایر مجروحان پرداخت و لشکر خان چون زخمهای منکر داشت رفته بلشکر ابوالبشر ملحق گشت و بعد ازان که داؤد گریخته به کتک بنارس رفته خانخانان ازان منزل راجه را با شاهم خان جلایر و قیا خان و سید عبد الله خان و محمد قلی خان توقبای و سعید خان بدخشی بتعاقب فرستاده قرار داد که خود هم بعد از التیام جراحات از عقب روان شود و این فوج بکل کل کهاتی رسید داؤد وسایر افغانان کتک بنارس را مضبوط ساخته دل بر مرگ نهاد و تن بر جنگ قرار داده و فضای ننگ را بر خویش تنگ یافته باز درتهیهٔ اسباب جدال و اشتعال نایرهٔ قتال شدند و خانخانان این خبر شنیده بکتک بنارس رفته بکنار آب مهندری فرود آمد و مقدمات صلح در میان انداخته بعد از رد و بدل بسیار باستصواب امرا قرار برین یافت که داؤد آمده خانخانان را به بیند و صلح را بایمان موکد مجدد ساخته و قدری صالح از مملکت وسیع بنگاله بر حسب اقتضای آرا و اتفاق امرا برو مقرر گردد وروز معهود مجلس عالی پادشاهانه برسم وآئین جمشیدی و آفریدونی ترتیب داده و امرا فراخور مناصب باوضاع مناسب در پایهای خویش جا گرفته و بردر سراپرده و بارگاه افواج صفها کشیده بتجمل تمام استادند و ازان طرف طرفدار بنگاله نیز با حشمت و شوکت

سلیمانی از کتک بدارش باتفاق بزرگان افغانان بر آمده باردوی خانخانان رسیده متوجه دیوان خانه‌گشت و خانخانان از کمال تواضع و تعظیم مراسم احترام بتقدیم رسانیده تا وسط سرا پرده پیشواز آمد و در هنگام دریافتن داؤد شمشیر از میان کشاده پیش خانخانان نهاد و گفت که چون بمثل شما عزیزان زخمی و آزاری رسد من از سپاهی گری بیزارم خانخانان آن شمشیر را بیکی از قورچیان خویش سپرده و دست او را گرفته در یک نمد تکیه پهلوی خود جای داد و پرسشهای پدرانهٔ مشفقانه فرمود و انواع اطعمه و اشربه و حلویات ترتیب داده هر زمان داؤد را بر تداول مستلذات غیر مکرر ترغیب میکرد و به نشاط و انبساط ملایمت تمام اظهار می‌نمود بعد از فراغ طعام سرانجام مهام در میان آورده عهد نامه نوشتند و خانخانان شمشیری که بند و بار آن مرصع از جواهر قیمتی بود از سرکار خود طلبیده بر میان داؤد بست و گفت شما چون طریقهٔ دولتخواهي اختیار کرده اید این شمشیر از جانب شاهنشاهی بر بندید ولایت بنگاله را چنانچه التماس خواهم کرد موافق آن فرمان عالیشان خواهد آمد و اقسام تکلفات بجای آورده و اشیای غریبه و اجناس نفیسه گذرانیده اورا رخصت فرمود و مجلس بگرمی و شگفتگی گذشت و خان‌خانان بتاریخ دهم شهر صفر سنه ثلث و ثمانین و تسعمایة (۹۸۳) بدار الملک تانده آمد عریضهٔ مشتمل بر ماجرا نوشت و فرمانی مطابق مدعای او با خلاع فاخره و کمر شمشیر مرصع و اسپ تازی با زین و لجام فرستادند و مهام بنگاله را برای و رویت او باز گذاشته زمام مطلق العنانی بکف کفایت او باز نهادند ٭

و در شانزدهم ماه جمادي الثاني (الاول) این سال حضرت قطب اقطاب ارشادپناهی ولایت ملاذی قایم مقام غوث ربانی قطب صمدانی شیخ محي الدین عبد لقادر جیلانی میان شیخ داود جهنی وال از عالم فاني بجنت عدن خرامید و * یا شیخ داود ولی * تاریخ یافتند و فقیر * کمالات دستگاه * یافت و بعد از مراجعت از سفر اجمیر در ماه ذي القعده سنه اثنین وثمانین و تسعمایة (۹۸۲) بنای عبادت خانهٔ مشتمل بر چهار ایوان نزدیک بخانقاه جدید فتح پور واقع شد و تفصیل احوال آن چون خالی از تطویل نیست انشاء الله العزیز تقریبا جای نوشته خواهد شد *

و درین ایام شیخ ابو الفضل خلف شیخ مبارک ناگوری که اورا علامي می نویسند و آتش درجهان انداخته و چراغ صباحیان که حکم چراغ گرفتن در روز روشن داشت روشن گردانیده و بمقتضای من تخالف تصرف مخالفت جمیع امم را بخود قرار داده کمر درستی بر میان چست بسته و بدرگاه آمده ملازمت مثنی ساخت و تفسیر آیة الکرسی که دقایق و نکات قرآنی دران خیلي درج شده و میگویند که تصنیف والدش بود گذرانیده عز تحسین یافت و * تفسیر اکبری * تاریخ آن شد و از براي مالش گوش ملایان فرعون صفت اورا بر خلاف چشم داشت که از فقیر داشتند خاطر خواه یافتند و باعث برین مخالفت و درشتی آن بود که در زمان گرفتن اهل بدعت و قتل ایشان مثل میر حبشي وغیر ایشان شیخ عبد النبی و مخدوم الملک و سایر علما متفق اللفظ و المعنی شده بعرض رسانیدند که شیخ مبارک مهدوی نیز اهل بدعت است

و فضل و مضل و رخصت گونه گرفته در پي دفع و رفع او شده محتسبان براي احضار شيخ فرستادند و چون شيخ با پسران مخفي شده بود منبر مسجد اورا شکستند و شيخ اولا التجا بشيخ سليم چشتي فتحپوري که در اوج جاه و جلال بوده برده التماس شفاعت نمود شيخ سليم بدست بعضي از خلفاي خويش پاره خرجي فرستاده پيغام داده که اصلح بحال شما فرار ازين ديار است و رفتن بگجرات چون از انجا نوميد گشتند بميرزا عزيز کوکه متوسل شدند او تعريف ملائي و درويشي شيخ مبارک و فضيلت اولادش بعرض رسانيد و گفت که مردي متوکل است و زميني انعام از شما ندارد رنجانيدن آن فقير چون باشد تا از سر ايذاي او بر خاستند و زمانه در اندک مدت بکام ايشان گشت و شيخ ابو الفضل بحمايت پادشاه و زور خدمت و زمانه سازي و بي ديانتي و مزاج شناسي وخوشامد باقصى الغاية دروقت فرصت آن جماعه را که سعايت و سعي نا مشکور کرده بودند باقبح وجوه رسوا ساخت و باعث استيصال آن کهنه فعلها بلکه موجب تخريب جميع عبد الله از مشايخ و عوام وصلحا و ضعفا و ايتام و بريدن مدد معاش و وظايف ايشان گشت و بزبان حال وقال پيوسته ميگفت

يا رب بجهانيان دليلي بفرست * نمرودانرا چو پشه فيلي بفرست
فرعون و شان دست بر آورده اند * موسى و عصا و رود نيلي بفرست

و چون بر سر اين وضع فتنها و خللها برخاست اين رباعي بيشتر بر زبانش ميرفت *

آتش بدو دست خويش در خرمن خويش

چون خود زده ام چه نالم از دشمن خویش
کس دشمن من نیست منم دشمن خویش
ای واي من و دست من و دامن خویش

و اگر در حین بحث سخن مجتهدین را می آوردند میگفت که سخن فلان حلوائی و فلان کفش‌دوز و فلان چرم‌گر بر ما حجت می آرید و نفی همه مشایخ و علما بدو سازوار آمد *

و در سنه نهصد و هشتاد و سه عمارات عبادت خانه اتمام یافت و منشاء تعمیر آن این بود که چون دربن چند سال فتوحات عظمه و غریبه پي در پي روی نمود و دایره مملکت روز بروز وسعت پیدا کرد و کارها بر وفق مراد گشت و مخالفی در جهان نماندو آشنائی بفقرا و مجاوران آستان رفیع الشان حضرت معینیه قدس الله روحه العزیز بهم رسانیده اکثر اوقات بمباحثه قال الله و قال الرسول مي گذشت وبه سخنان تصوف و مذاکره علمي و تحقیق مسایل حکمي و فقهی و غیر آن مصروف میشد و بیشتر شبها در ذکر خداي جل و علا و مشغولی باسم یاهو و یا هادی که ملقن بآن شده بودند احیا می یافت و تعظیم منعم حقیقی در دل قرار گرفت بجهة اداي شکرانه بعضی از ان نعم سحرها بطریق نیازمندي و درد مندي تنها بر تختهٔ سنگي از حجره کهنه که در جوار محلهاي پادشاهی از آبادانی بیک سو افتاده بود نشسته بمراقبه مشغول می شدند وفیض سحري ربودند و چون شنیده بود که سلیمان کررانی حاکم بنگاله در اسحار با صد وپنجاه نفر از مشایخ و علمای نامدار نماز تهجد بجماعت میگذارد و تا وقت بامداد صحبت بایشان داشته تفسیر و تذکیر می شنید

و بعد ازادای نماز بامداد بمهمات ملکی و داد وستد سپاهی و رعیت می پرداخت و توزیع اوقات نموده تضیع آن تجویز نمی کرد و خبر آمدن میرزا سلیمان نیزکه پادشاهي بود صوفی مشرب وصاحب حال و مرید میگرفت از بدخشان در میان بود بنابرچندین بواعث و دواعي همان حجره شیخ عبد الله نیازی سهرندی را که سابقا ارادت بشیخ اسلام چشتي آورده آخردردایرهٔ مهدویه درآمده بود چنانچه شمه ازان ایراد یافت تعمیر بخشیده در هر چهار طرف آن ایوانی ساختند وسیع و عمارت حوض انوب تلاو نیز باتمام رسید و آن حجره را عبادت خانه نامیدند که آخر رفته رفته عیادت[۲] خانه شد و ملاشیری دران باب قصیدهٔ گفته ازان جمله این بیت است

دریں ایام دیدم جمع با اموال قاروني
عبادتهاي فرعوني عمارتهاي شدادی

و بعد از ادای هر نماز جمعه ازخانقاه جدید شیخ اسلام آمده مجلسي دران معبد ساخته غیر از مشایخ وقت و علما و فضلا با چندي از مقربان و ندیمان مخصوص دیگریرا نمی طلبیدند و از هر قسم سخنان افادت و استفادت میرفت تا روزی جلال خان قورچي که مربي و وسیلهٔ ملازمت فقیر بود در اثنای مکالمه و محاورهٔ عرض داشت که در اگره بدیدن شیخ ضیاء الله ولد شیخ محمد غوث رفته بودم بر مردم ایشان فقر آن چنان استیلا یافته که روزی در مجلس چند سیر نخود طلبیده پاره غذای خود ساختند و پارهٔ بمن دادند و

(۲ ن) عبارت ـ عبادت

پارهٔ دیگر برای خانگیان فرستادند از استماع این خبر متاثر شده
بر سر التفات آمده شیخ ضیاء الله را طلب داشته در عبادت‌خانه
منزل برای او تعین نمودند هر شب جمعه طایفهٔ سادات و مشایخ
و علما و امرا را احضار میفرمودند و چون بر سر نشستن و تقدیم
و تاخیر بد نفسیها ازین جماعه ظاهر شد مقرر ساختند که امرا
بجانب شرقی و سادات در غربی و علما در جنوبی و مشایخ در
شمالی به نشینند و خود نوبت بنوبت دران صفوف آمده صحبت
بآن جماعه داشته تحقیق مقاصد می نمودند و انواع خوشبوئی بکار
می‌بردند و زر بی شمار باهل استحقاق که بوسیلهٔ مقربان در
انجا میتوانستند رسید فراخور همت و قابلیت می‌بخشیدند و
کتاب های نفیس بسیار از اعتماد خان گجراتی که در فتح گجرات
داخل خزانهٔ عامره شده بود بر علما و فضلا بنفس خود تقسیم می
نمودند و از جمله چند کتاب که بفقیر دادند یکی انوار المشکوة بود
بزیادت یك فصل از مشکوة الانوار و انچه فاضل آمد بامرا در وجه
طلب اجناس که آن را ارماس یعنی زوال دشمن نامیده بودند
میدادند تا شبی رگ گردن علمای زمان برآمده آواز های
بلند و دمدمهٔ بسیار ظاهر شد این معنی بر خاطر اشرف گران
آمده بفقیر فرموده که من بعد ازین جماعه هرکرا بدانی که سخن
نامعقول میگوید بعرض رسان تا از مجلس برخیزانیم آهسته
بآصف خان گفتم برین تقدیر اکثریرا باید برخیزانند پرسیدند
چه میگوید انچه گفته بودم بعرض رسانید خیلی منبسط شده این سخن
را بمقربان نقل کردند و مخدوم الملك مولانا عبد الله سلطان پوری

را بقصد ایذا دادن دران مجلس میطلبیدند و حاجي ابراهیم وشیخ ابو الفضل که نو آمده بود و حالا مجتهددین ومذهب نو است بلکه مرشد بحق و داعي مطلق و دیگر احداث را بمباحثهٔ او سر میدادند و تخلیط در هر سخن او میکردند درین میان بعضي از مقربان نیز بر خصب اشارت در مقام کاوش و کاهش و تراوش در آمده از ر خبرهای غریب نقل میکردند و مضمون کریمه وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ اِلَىٰ اَرْذَلِ الْعُمُرِ درحق او درست نشست ازان جمله شبی خانجهان گفت که مخدوم الملک فتوای داده است که بحج رفتن درین ایام فرض نیست بلکه مستوجب بزه کاري است و چون وجه پرسیدند دلیل گذرانیده که راه مکه منحصر در عراق است وگجرات در راه خشکي ناسزا از قزلباشان باید شنید و براه دریا عهد و قول از فرنگی گرفته زبوني باید کشید و دران عهد نامه صورت مریم و عیسی علیه السلام تصویر کرده اند و آن حکم بت پرستی دارد پس بهر دو طریق ممنوع باشد و دیگری حیلهٔ اسقاط زکوات مال که در آخر هر سال مجموعه خزانهٔ خود را بمنکوحه می بخشید و پیش از حولان حول کامل استرداد می نمود و در حیله غیر این نیز که حیل بني موسی پیش آن شرمنده است و همچنین خست و زبرالت و خبائث و حبالت و مکاري و دنیا داري و ستمکاري او که بمشایخ و فقرای دیار خصوصا بایمه و اهل استحقاق پنجاب نموده بود یك بیک بظهور پیوست و سر يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ برضمایر ظاهر گشت و حکایاتي که مشتمل بر انواع اهانت و استخفاف و مذمت او بود تقریر میکردند و قرار چنان یافت که جبرا و قهرا

اورا بمکهٔ معظمه باید فرستاد و چون ازو پرسیده اند که بر شما حج فرض شده جواب داده که نی دران ایام شیخ عبد النبي در عین جاه وجلال و مخدوم الملک درآغاز هبوط و زوال بود پادشاه از غایت تعظیم و احترام گاهگاهي بجهت استماع علم حدیث بخانهٔ شیخ میرفتند و یک دو مرتبه کفش پیش پای او هم نهادند و شهزادهٔ بزرگ را در حجرهٔ تعلیم او نهادند تا سبق چهل حدیث مولوی مخدومی مولانا عبد الرحمن جامي قدس الله سره العزیز میگفت و از مضحکات این که باوجود زدن کوس محدثي و دعوي حافظي و امامي دران علم شریف حدیث الحزم سوء الظن را که هرکودکي میداند که بجای مهمله و زاي معجمه است بخاي معجمه و رای مهمله تعلیم داد و سالها برین گذشت تا در هنگام انحراف مزاج پادشاهي ازو رجعت طایفه ملایان میرزا عزیزکوکه اینمعني را خاطر نشان ساخت که مهارت او درعلم حدیث که بآن مي نازید باین مثابه بود نهایتش اورا شما باین درجه رسانیدید و بدین تقریب قلب عادات چون قلب حقایق روی نمود نعوذ بالله من الحور بعد الکور *

و درین ایام ترجمه کتاب حیوة الحیوان را که نقیب خان اکثر اوقات در ملازمت میخواند و معني آن خاطر نشان میساخت بشیخ ابو الفضل فرمودند و شیخ مبارک آن را مترجم بفارسي ساخت و درین سال حکم فرمودند که ایمه جمیع ممالک محروسه تا فرامین مدد معاش و اوقاف و ادرارات خویش بامضای صدر نرسانند کروریان مجری ندهند بنابران طایفه اهل استحقاق از اقصي مشرق رویهٔ هند تا ولایت بکر بملازمت رسیده هر کس را که حامي قوني

از امرا و مقربان بود مهم سازی حسب المدعاء ساخته و کسی را
که این مرتبه میسر نبودی به سید عبد الرسول و سایر وکلای شیخ
تا فراشان و دربانان و سائسان و حلال‌خوران نیز رشوتهاي کلی
دادي وگلیم ازان ورطه بدر بردي و بي این‌هر در صورت درته چوب
پایمال شدندی و بسیاری ازایمه نامراد در هواي‌گرم دران ازدحام
عام جان سپردند و این خبر به پادشاه رسیده از فرط تعظیم وعلوشان
آن صدر عالی قدر بر روی او نمی‌توانستند آورد هر وقتي‌که درمسند
جاه و جلال می‌نشست و امرای عالي شان اهل علم و صلاح را در
دیوان‌خانهٔ او بطریق شفاعت مي‌بردند و او از راه شفاعت پیش آمده
کم کسي را تعظیم میکرد و بعد ازمبالغه و الحاح وعجز بسیار بمدرس
هدایه و دیگرکتب منتهیانه مثلا نهایتش تا صد بیگه کم و بیش تجویز
مینمود باقي زمین‌را که ازسالها باز متصرف بودند می برید اما عامه
مجاهیل ومخاذیل تا هندوان را نیز زمین ابتداء به تفصیل ازخود
میداد باین‌تقریب قیمت علم و علما روز بروز کساد یافت و در عین
دیوان چون بعد از نیم روز بر کرسي غرور نشسته وضو مي ساخت
قطرات آب مستعمل او همه بر سر و روي و جامه امرای کبار و
مقربان بلند مرتبه می افتاد و هیچ تحاشي ازان نداشت وایشان
از جهة کارسازي فقیران آن معني را برمیداشتند و بتملق و
چاپلوسي و خوشامد و دلجوئی بهر نوعی که مي خواست تنزل
می نمودند و در وقت کار از و انچه فرو برده بود برآوردند

روستائی اگر شود قاضي * حکمهائی کند که بکشندش

هرگز در زمان هیچ پادشاهي این قدر تسلط و تصرف استقلال هیچ

صدریرا دست نداده بود و دران ایام فقیر را امام ساخته حکم کردند که خدمت داغ بکند و خرجی غیر معتد به داده اول وهله فرمودند که موافق منصب بیستی اسپان بداغ رساند و شیخ ابو الفضل که همدران نزدیکی رسیده و هر دو چنانچه شبلی در حق جنید قدس الله روحهما گفته که از یک تنور بر امده ایم از نهایت زیرکی و زمانه سازی فی الحال اقبال نموده شروع در داغ و محلی کرده در خدمت بجد شده تا آخر بمنصب دوهزاری و درجهٔ وزارت رسید و فقیر از بی تجربگی و سادهٔ لوحی بنوکری نتوانستم قرار داد و این شعر مضحک که یکی از سادات آنجو حسب حال خود گفته به یاد آمد

مرا داخلی سازی و بیستی • مبیناد مادر باین نیستی

و گمان این بود قناعت که انفس بضاعت است بچیزی مدد معاش که خواهند داد نموده در گوشه سلامت و عافیت بمشغولی علم و آزادی شیوه نا مرادی خواهم داشت

جاه دنیا مطلب دولت فانی بگذار

جاه دین بس بود و دولت اسلام ترا

و آن خود میسر نشد و در ماه شوال نه صد و هشتاد و سه بعد از طلب رخصت و عدم اقبال بران و بخشیدن اسپ ررزی مقدار هزار بیگه زمین که دران زمان کلی می نمود موافق علوفهٔ بیستی به جهة نا سازگاري صدر و بدمددی ایام مقرر ساختند و در فرمان بصیغه مدد معاش در میان آوردند و هر چند بعرض رسانیدم که باین قدر زمین پیوسته در خدمت نمي توانم بود فرمودند که نیز در لشکر ها بمدد و انعام خواهیم کرد و شیخ عبد النبي گفت که از

امثال و اقران شما هیچ کس را این قدر مدد معاش نداديم و آن امداد ها تا حال که بیست و دو سال باشد در پردهٔ مشیت مانده و ورق گشته غیر از یک دوبار صورت نیافت و آن وعدهٔ سرابي بیش نبود و خدمتهاي بي نتیجه و قید هاي مهمل که خلاص از آن موقوف بلطیفهٔ غیبي است بر گردن افتاد

یا وفا یا خبر وصل تو یا مرگ رقیب
بازی چرخ ازین یک دو سه کاری بکند

رضینا بقضاء الله و صبرنا علی بلاء الله و شکرنا علي نعماء الله

به همه حال شکر باید کرد * که مبادا ازین بتر گردد

و این قطعهٔ فضولي بغدادی که در حق حیرتي سمرقندي در زمان التفات شاه طهماسب گفته مناسب فضولیهای بنده است که

من ز خاک عرب و حیرتي از ملک عجم
هر دو گشتیم باظهار سخن کام طلب
یافتم از دو کرم پیشه مراد دل خویش
او ز شاه عجم و من نظر از شاه عرب

چون دنیا و ما فیها معلوم است امید از کار ساز بنده نواز این است که عاقبت بخیر باشد و ختم کار بر سعادت ایمان شود مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ بَاقٍ

امید از کرم کار ساز ما این است * که نا امید نه سازي امید واران را

و اول مسئله که درین ایام پرسیدند این بود که چند زن اصیل را بنکاح آوردن درست باشد گفتند که بیشتر از چهار حرهٔ در عقد واحد جمع نتوان کرد فرمودند که چون در عنفوان جواني مقید با این

مسئله نبودیم آن مقدار که خواستیم زنان آزاد و بنده جمع کردیم حالا علاج آن چه توان کرد هر کدام چیزی میگفتند فرمودند روزی از شیخ عبدالنبي شنیدیم که میگفت یکی از مجتهدان تا نه زن هم تجویز کرده است معروض داشتند بلي ابن ابی لیلی مجتهد برین رفته است و بعضی نظر بظاهر عبارت قوله تعالی فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ تا هژده زن هم روا داشته‌اند اما این روایتها همه مرجوح است وعمل را نمي شاید و شیخ عبدالنبی را پرسیده فرستادند او همین طور جواب داده که من بیان اختلاف میکردم نه انکه فتوی باباحت آن داده باشم و این معنی بطبع پادشاه گران آمده فرمودند که برین تقدیر شیخ با ما نفاق ورزیده بودکه آن زمان چیزي دیگر میگفت وحالا دیگر میگوید و این تخم در دل جا گرفت و بعد از رد و بدل بسیار و جمع روایات متنوعه فتوی دادند که بطریق متعه آن قدر زن که میسرباشد خواستن مباح است و این در مذهب امام مالک رحمة‌الله جایز است و شیعه خود فرزندی را که از متعه پیدا میشود بیشتر از غیر آن دوست میدارند بر رغم اهل سنت و جماعت و درینجا هم سخنان خیلی گذشت و مجملی ازان در نجات الرشید مذکو[ر ش]ده و موطای امام مالک را نقیب خان نمود که در انجا بتصریح حدیثي برمنع متعه اسناد کرده و شبي قاضي یعقوب و شیخ ابو الفضل و حاجي ابراهیم و یک دوئي دیگر ازعلما درحجرهٔ انوب تلا و در ملازمت نشسته بودند شیخ ابوالفضل معارض مشایخ شده روایاتي که والد ماجدش جمع کرده بود در نظر آورد و درین اثنا فقیر را نیز طلب داشته

پرسیدند که شما درین باب چه میگوئید عرض کردم که مآل چندین
روایات مختلفه و مذاهب گوناگون بیک سخن تمام میشود متعه
نزدیک امام مالک رحمة الله وشیعه باتفاق مباح و نزدیک امام شافعي
و امام اعظم رحمة الله علیهما حرام مگر انکه قاضي مالکي مذهب
حکم با مضاء آن بکند آن زمان بمذهب امام اعظم باتفاق مباح میشود
و غیر این همه قیل و قال و جنگ و جدال است این سخن بسیار
مستحسن افتاد و قاضي یعقوب درین باب چیزي چند درهم میگفت
یاد میکنم که امری که مختلف فیه باشد به قضای قاضی مجمع
علیه میگردد و شما درین چه سخن دارید و برین دعوی مسئلهٔ قراة
الفاتحه را عقب امام مستشهد ساخته تائیدات دیگر بسیار آوردم
و قصه رفتن شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی در بغداد بملازمت
شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردي قدس الله روحهما و اخذ قرات
فاتحه بمذهب شافعیه ازان بزرگ و طعن علمای رسمی در حق
ایشان و امضای روایات جواز بلکه استحسان این فعل از قضات
دهلی به تفصیل باز نمودم معقول شد و قاضی یعقوب بعجز
گفت پس من چه میگویم مبارک باشد مباح است پادشاه فرمود
که قاضي حسین عرب مالکی را درین مسئله قاضی ساختیم و قاضي
یعقوب از امروز معزول باشد و فی الحال قاضی حسین را وکیل
ساختند او موافق مذهب خویش بجواز متعه هم حکم کرد و پیرانرا
از صدر تا مخدوم الملک و قاضی و غیر ایشان ازین کاروبار حالتی
عجیب روی داد و ابتدای خزان و عهد خریف ایشان شد و
متعاقب این واقعه بچند روز مولانا جلال الدین ملتانی را که مدرس

متبحر بودند و مدد معاشش تغیر بود از اگره طلبیده بعهده قضای ممالك منصوب ساختند وقاضی یعقوب را بگور فرستادند تا قضای آن صوبه کند و ازان روز باز راه خلاف و اختلاف باز شد تا زمانیکه نوبت باجتهاد رسید و هلمّ جرّاً تصاعدا الی ما شاء الله تعالی و در همان ایام شیخ عبد النبی و مخدوم الملک را فرمودند تا تحقیق نموده جزیه بر هندوان مقرر ساختند و فرامین باطراف نوشتند و آن حکم چون نقش برآب زود برطرف گشت و در همان ایام پرسیدند که اگر لفظ الله اکبر در مُهر اُوزُک و در سکه نقش فرمائیم چون است انثری جواب دادند که خوب است بخلاف حاجي ابراهیم که گفت چون این ترکیب احتمال دیگر هم دارد اگر آیهٔ وَلَذِکْرُ اللّٰهِ اَکْبَرُ نقش فرمایند بهتر باشد که قاطع آن احتمال است از و نه پسندیدند فرمودند که این خود معین است که از بنده با کمال عجز دعوی خدائي چه طور درست می آید و مقصود ما مناسبت لفظی است این مدعا را بآن جانب بردن چه معني داشت *

و درین سال پیش از تحقیق مسئلهٔ متعه سید محمد میر عدل را که ازو ملاحظهٔ تمام داشتند بجانب بکر نامزد گردانیدند و شمشیر خاصه و اسپ و سروپا عنایت فرمودند تا بآنجا رفت و بعد از چند گاه بملک آخرت شتافت رحمة الله علیه و بعد ازان میر عدلی جامهٔ بود که الی یومنا هذا بر قامت هیچکس چست نیامد گویا مقتضای آن زمانه این بود میگویند روزی حاجی ابراهیم سرهندی فتوای باباحت لباس سرخ و زعفرانی داد و حدیث دران باب

روانه کرد میر عدل در مجلس پادشاهی اورا بدبخت ملعون گفته و دشنامها داده عصا برای زدن بر داشت تا بحیله خلاص یافت *

و همدرین سال حکیم ابو الفتح گیلانی و حکیم همایون که تغیر داده اول همایون قلی بعد ازان حکیم همام نام او ماندند و نور الدین قراری تخلص هر سه برادر از گیلان بملازمت پیوستند و برادر کلان بزور ندیمی تصرفی غریب در مزاج نموده خوشامد های صریح گفته مماشاة در وادی دین و مذهب کرده و پیش پیش رفته زود بدرجهٔ تقرب اعلی رسید بعد از چند گاه ملا محمد یزدی که اورا یزیدی میگفتند از ولایت آمده بایشان ملحق شده مطاعن بیحد در شان صحابه رضی الله عنهم پیدا کرده و نقلهای غریب گفته پادشاه را خواست که بجانب تشیع کشد ناگاه بیربر حرام زاده و شیخ ابو الفضل و حکیم ابو الفتح قدم بالاتر نهاده از دین منحرف ساختند و انکار مطلق وحی و نبوت و اعجاز و کرامت و شرایع نموده کار را از پیش بردند و فقیر بدین مرافقت نتوانست نمود و مآل حال اینها هر کدام بجای خود مذکور شود انشاء الله تعالی و درین ایام قاضی جلال و دیگران را از علما فرمودند تا تفسیر قرآن مجید می گفته باشند و درمیان علما بر سر آن غوغای بود و دیب چند مسخره راجه منجهوله می گفت که اگر گاو نزد حق تعالی معظم نبودی در اول سوره قرآنی چرا مذکور شدی و چون تاریخ خوانده می شد روز بروز اعتقاد از اصحاب فاسد شدن گرفت و گام فراخ تر نهادند و نماز و روزه و جمیع نبوات را تقلیدیات نام نهادند یعنی غیر معقول و مدار دین بر عقل گذاشتند نه نقل و آمد و رفت فرنگیان

نیز شد و بعضی اعتقادیات عقلی ایشان را فرا گرفتند

هر خیالی که عقل شان بندد * چرخ بر عقل اهل آن خندد

و درین سال شیخ بدر الدین خلف الصدق شیخ اسلام چشتی را که صاحب سجاده بود و از نوکری تایب و نایب منایب پدر گشته وتوفیق یافته و انزوا گزیده بریاضت ومجاهدت وذکرو فکر و تلاوت مشغولی داشت شبی در عبادت خانه طلبیدند او چون بمراسم آداب که قبل ازین وضع داشت مقید نشد در نشستن وبرخاستن وحرف زدن ایذای لسانی بسیار کرده و دواعي دیگر نیز متتابع شد از نهایت یاس وغیرت تمام بعد از سه چهار سالي خبر نا کرده باجمیر و از انجا بگجرات رفته و جریده در غرابي نشسته بشرف حج مشرف شد و در انجا اکثر اوقات روزهٔ وصال میگرفت و در هواي گرم پای برهنه طواف میکرد تا انکه شرف کعبهٔ وصال و قرب ذو الجلال دریافت اللهم ارزقني منه

کمال از کعبه رفتی بر دربار * هزاران آفرین مردانه رفتی

و درین سال شیخ بهاون که برهمنی بود دانا ازولایت دکهن بملازمت رسیده طوعا و رغبا شرف اسلام دریافته داخل زمرهٔ خاصه خیلان شد و فرمودند تا بید اتهربن را که کتاب چهارم است از چهار کتب مشهور اهل هند که بعضی احکام آن موافق ملت اسلام است تعبیر نمایند و فقیر آن را از زبان هندی بفارسی ترجمه سازد و بعضی و عبارت های او چون اغلاق بسیار داشت ومعبر عاجز از تعبیر بود و مقاصد مفهوم نمیشد بعرض رسانیدم اول به شیخ فیضي بعد ازان بحاجی ابراهیم سرهندی حکم ترجمه او شد و او همچنان که خاطر

خواه بود نه نوشت و اثر آن بنابر آن باقي نماند و از جمله احکام آن
این است که تا عبارت کذائي را که لام بسیار دارد و مثابهٔ کلمه
طیبهٔ لا اله الا الله است نخوانند نجات نیابند دیگر انکه گوشت گاو
خوردن بشرطی چند مباح است دیگر انکه میت را دفن کنند و
نسوزند و شیخ مذکور بر براهمه هند در مباحثه غالب آمده همه را
الزام داد و باین تقریب در دین مبین در آمد الحمد لله علی ذلک

ودرماه شعبان این سال گلبدن بیگم بنت بابرپادشاه عمهٔ شاهنشاهی
که در سال نه صد و هشتاد و دو از آگره باتفاق سلیمه سلطان بیگم
بنت نور الدین محمد میرزا که سابقا درحباله بیرم خان خانخانان
بود بعد ازان داخل حرم پادشاهی شد متوجه سفر حجاز گشته و
یکسال در گجرات انتظار کشیده بودند بآن سعادت فایز گشتند و
چهار حج دریافتند وقت باز گشت سبب تباهی شدن کشتی یکسال
دیگر در عدن ماندند و بهندوستان در سال نه صد و نود آمدند و
از انگاه باز تا پنج شش سال این شیوه مستمر بود که یکی از اعیان
درگاه را میر حاج ساخته و مردم را اذن عام داده باخرجی بسیار و
زرنقد وجنس وتحف گرامی بجانب مکه معظمه روانه میگردانیدند
بعد ازان برطرف شد و درین سال میرزا سلیمان که از زمان سلطنت
بابر پادشاه حکومت مستقل در بدخشان داشته بعد از کشته شدن
پسر رشیدش ابراهیم میرزا در بلخ بجنگ پیر محمد خان اوزبک
و فوج کوچ او والي نعمت بیگم و رسیدن وقائع و حادثات صعب
وعقوق شاه رخ میرزا ابن ابراهیم میرزا و خروج و بغي او بروجه
تصرف تمام در ملک بدخشان اول در کابل بامید استمداد میرزا

محمد حکیم آمد و آن خود صورت نیافت انگاه التماس نمود که بدرقه بدهد تا از منازل مخوف گذرانیده بآب نیلاب رساند میرزا بظرافت و نزاکت پیش آمده جمعی را ببدرقگی تعین فرمود که از منزل اول گریخته بکابل رفتند و بموجب ا.ک،

مبادا که در دهر دیر ایستی * که خواری بود پیری و نیستی

و دختر خود را همراه آورده تنها و بی سامان راه هند بقدم توکل طی کرد و چند جای افغانان سر راه برو گرفته جنگ کردند میرزا تردد های بسیار مردانه نموده زخم تیر یافت و بصد تشویش خود را بکنار آب نیلاب کشید و دو سه اسپ خانه زاد مع عریضه بدرگاه فرستاد و پنجاه هزار روپیه با دیگر اسباب تجمل و چند طویله اسپ عراقي و رهوار بدست آغاخان خزانچي باستقبال میرزا فرستادند و قبل ازان راجه بگهوان داس حاکم لاهور بموجب فرمان تا نیلاب پیشواز رفته هر روزه بلوازم ضیافت می پرداخت و امرا و حکام سر راه نیز از هر پرگنه و شهر بمقتضای حکم شرایط مهمان داري بتقدیم میرسانیدند و باین دستور میرزا را می آوردند و در خلال این احوال اعظم خان را که همان خان اعظم است از گجرات بایلغار طلبیدند تا درین معرکه حاضر باشد او در چهارم رجب ثلث و ثمانین و تسعمایة بفتح پور شتافته ملازمت نمود روزي بتقریب احداث داغ و معامله کروري و داد و ستد سپاهي و خرابي احوال رعایا و بدعتهای دیگر حرف راستي درمیان آورده انچه دانست از روی انکار بي تحاشي گفت و بخاطر اشرف گران آمد و زمانه بموجب عادت قدیم خود این کلمة الحق را بر نتافت و فرمودند تا

چندگاه بکورنش نیاید و حارسان گماشتند تا از اعیان کسی پیش او نرود و بعد از چند روز در آگره فرستادند تا در باغ خویش در خروج و دخول بر روی مردم بسته معتکف زاویهٔ تنهائي باشد و میرزا سلیمان چون بکوچهای متواتر از لاهور بمتهرا رسید ترسون محمد خان از امرای کبار و قاضي نظام بدخشي که میرزا سلیمان اورا قاضي خاني داده از درگاه غازیخاني یافته بود باستقبال رفتند و پانزدهم رجب این سال میرزا سلیمان در حدود فتح پور رسید و اول اشراف و اکابر صدور و ارکان دولت بعد ازان خود با جمیع امرا تا پنج کروهی پیشواز بر آمدند و دران روز پنجهزار فیل بعضی بجلهای مخمل فرنگی و بعضی بزر بفت رومی و زنجیرهای طلا و نقره آراسته و قطاسهاي سیاه و سفید بر سر و گردن آویخته از هر دو طرف راه بر قطار ایستاده و اسپان تازی و عراقي با زینهای طلا برین قیاس و میان هر دو فیل یک عرابهٔ چیته با قلادهای زرین و مخمل و قماش و کاران عرابه با سر افسرهای زر دوزی نگاهداشتند و تمامی روی صحرا برین گونه نمونهٔ بهار شد و دشت و کوهسار عکس لالهزار و چون نظر میرزا از دور بر شاهنشاهی افتاد بي تکلف از اسپ فرود آمده پیش دوید تا تسلیم کرده در پاید شاهنشاهی بزودي از خانهٔ زین خود را بادب برروی زمین گرفته او را بادای تکلفات اسمی و تواضعات رسمی نگذاشتند و بعد از آغوش گرفتن سوار شدند و میرزا را هم سواری فرموده به پرسش احوال و تفقد و تلطف پرداخته دردولتخانه انوب تلاو که در ودیوار و صحن آنرا بسایبانهای منقش زرکش و فرش لطیف و آوانی

زرین و سایر اقسام اسباب تجمل گرفته بودند پهلوی خود در اورنگ سلطنت جا داده و شاهزاده را نیز حاضر ساخته ملاقات دادند و بعد از فراغ از اطعمه و اشربه بوعده امداد از مال و لشکر که وسیله تسخیر بدخشان باشد مستظهر ساختند و خانهٔ در برج هتیا پول که نقاره خانه انجا بود برای میرزا تعین کردند و شبها در عبادت خانه گاهگاهی آمده با مشایخ و علمای صحبت میداشت و حال می ورزید و سخنان بلند ازو شنیده می شد و نماز بجماعت هرگز ازو فوت نمی یافت روزي بعد از امامت نماز دیگر اکتفا بدعا نمودم میرزا اعتراض کرد که فاتحه چون نخواندید گفتم در زمان رسول صلی الله علیه و سلم خواندن فاتحه عقب نماز معمول نبود و در بعضی روایات مکروه هم گفته اند گفت مگر در ولایت علم و علما نبودند که میخواندند گفتم که مارا بکتاب کار است نه بتقلید پادشاه فرمودند که بعد ازین باید خواند قبول کردم باوجود آن روایت درباب کراهت هم نمودم و دران ایام احیاي تورهٔ قدیم چغتیه نموده روزی چند برای نمودن میرزا سلیمان شیلان در دیوان‌خانه می‌کشیدند و سپاهیان را تواچیان جمع ساخته تکلیف بران طعام رسمی میکردند چون میرزا رفت آنهم رفت و خانجهان حاکم پنجاب را حکم شد تا پنجهزار سوار جرار نیزه گذار گرفته بخدمت میرزا رفته بدخشان را از میرزا شاه رخ مستخلص ساخته بمیرزا سلیمان بسپارد و بلاهور مراجعت نماید از قضا آن نقش دیگرگون یافته بودند تا انکه خبر آمد که منعم خان خانخانان بعد از صلح داؤد در عین برشکال از ثانده که آب و هوای ان معتدل است برهنمونی اجل از گنگ گذشتند و مردم را بگور

کوچانیدهٔ برده و آن شهررا که سابق دارالملک بنگاله بود و هوای بغایت مضعف و متعفن داشت تعمیر فرمود و هرچند امرا مانع شدند سود نکرد

ای عجب دل تان نبگرفت ونشد جان تان ملول
زین هواهای عفن زین آبهای ناگوار

بیماریهای گوناگون که نام آنها دانستن مشکل است بر امزجه طاری شد و هرروز فوج فوج مردم نقد هستي در باخته یکدیگر را وداع میکردند و از چندین هزار کس که نامزد آن دیار بودند معلوم نیست که صد کس بسلامت باوطان مراجعت نموده باشند

چه دامن گیر یارب منزلی بود

تا کار بجائی کشید که احیا در دفن عاجز آمده اموات را در آب سر می دادند و هر لحظه و هر ساعت خبر فوت امرا گوش زد خانخانان میشد و با وجود آن متعفن نمیگشت و از نازکی مزاجش هیچ کس قدرت آن نداشت که پنبهٔ غفلت ازگوش او بدر آورد و رخت ازانجا بکشد

دل را اگر پندی دهم در عشق دشوار آیدش
بگذارم اندر کوي او تا سر بدیوار آیدش

درین اثنا مزاج خانخانان منعم خان از منهاج اعتدال انحراف ورزیده در سن هشتاد و چند سالگی بعد از اتمام عشرهٔ کامله در شهر رجب سنه ثلث و ثمانین و تسعمایة (۹۸۳) جواب خود و الله اعلم بخازن یا بمالک داد و آن جاه و جلال و آن عز و کمال خواب بود و خیال

چو عمرت را وفا نبود چه یکسال و چه صد سالش

چو دوران را بقا نبود چه برمان وچه فامالش (؟)

و چون وارثی ازو نماند آن مال و منال اندوختهٔ چندین ساله را متحفظان برای سرکار دیوان اعلی ضبط نمودند بشر مال البخیل بحادث او وارث

چه خوش گفت این نکته‌رانکته‌سنج * که زر زر کشد عاقبت گنج گنج

و بنابر مثل مشهور که درزمینی بی‌درخت بید انجیر درخت است سایه دار بارور شاهم خان جلایر را بآن خرافت امرا سردار خود اعتبار کردند کبرنی موت الکبراء بعد از رصول این اخبار خانجهان را از درگاه قایم مقام خانخانان ساخته و قبای زر دوزی و چار قب طلا و کمر شمشیر مرصع با اسپ و زین مطلا بخشیده بحکومت بنگاله نامزد گردانیدند و مرزا سلیمان را خواه بحسب التماس و خواه بجهت صلاح ملکی قرار دادند که از راه دریا بسفر حجاز فرستند و مبلغ پنجاه هزار روپیه از خزانه و بیست هزار روپیه دیگر از خالصه گجرات برات کرده اورا رخصت دادند وقلیج خانرا بدرقه ساختند تا از بندر صورت گذراند و همدرین سال بزیارت حرمین الشریفین مشرف شده و بیمن این توفیق و صدق توجه از راه عراق باز گشته بار دیگر چنانچه بیاید به دارائی بدخشان رسید

تو راه نرفتهٔ ازان ننمودند * ور نه که زداین درکه برو نکشودند

و در وقت باز گشت یک دختر خود بمظفر حسین میرزا حاکم قندهار که درینولا بلاهور آمده و بدرگاه پیوسته داد دیگری را بدیگری و درین سال حسین خان مرحوم که فقیر را از مردم سپاه معنی بار رابطهٔ عظیم قدیم وصحبت خالصا مخلصا لله بود از ممرعجز ازنمودن

محلی و داغ که هادم اللذات و گردن شکن سپاهی است بعد از
لگدکوب آن همه محنت که بروگذشته بنابر دیوانگی ظاهر و فرزانگی
باطن از کانت وگوله با جماعهٔ یاران و مخصوصان خویش که در طوفان
آتش و سیلاب دریا بهیچ گونه روي گریز و گزیر ازو نداشتند برآمده
و از حدود بداوًن و سنبل گذشته و از آب گنگ عبور نموده میان دو
آب در آمد و مواسان و متمردان آن نواحی که هرگز مالگذاری
بواجبی نکرده جواب بجایگیر دار نمیدادند تا بکروری بیچاره زبون
مغلوب معیوب چه رسد تاخته سری بدامن کوه شمالي کشید که
در مدت عمر عاشق آن بود و معادن طلا و نقره را نصب العین
داشته پیوسته خیالی بتخانهای زرین و سیمین خشت طلا و نقره در
کانون سینهٔ بی کینه که در و عالمی نمي گنجدمی پخت و به بسنت
پور که جائی است بلند و در کوهستان مشهور پیچیده بی توزک
احاطه کرد و ملک الشرق گجراتی کروری تهانیسر درون قلعه را
بسته و دیگر کروریان برین قیاس از ترس درموشخانها در آمده او را
بباغی گري شهرت کاذب داده عرایض بدرگاه فرستادند شاهنشاهی
سعید خان مغول را که نسبت خویشی و جهة یگانگی دوستي قدیم
با حسین خان داشت و دران ایام از ملتان آمده بوده از احوال
حسین خان و بغی او پرسیده اند انکار آورده و چون ازو خط ضمانت
مواشي ومالي که از رعایا تلف شده بود از جانب حسین خان طلبیده
اند هم ابا نموده آن محبت و یگانگی بناشناسي و بیگانگي مبدل شد

این دغل دوستان که می بیني * مگسانند گرد شیریني
پیش تو از نور موانق تر انده * درعقب از نمایه منافق تراند

تا انکه سید هاشم پسر محمود بارهه و پسران میر سید محمد میر عدل امروهه را پیش از انکه رخصت بکردهند با جمعی از امرا بر پسر او نامزد گردانیدند و زمانی که حسین خان در جنگ کوهستان بسنت پور زخم تفنگی کاری زیر شانه خورده و خیلی از مردم کار آمدنی او ضایع گشته و کاری نساخته از کوه مراجعت نموده و بکشتی سوار شده از راه دریای گنگ متوجه پتیالی که اهل و عیال او در انجا توطن داشتند بود در نواحی گده مکتیسر رسیده اورا بآن زخم منکر آورده در اگره حسب الحکم در حویلی صادق محمد خان که از زمان ابتدای فتح هند بلکه از قندهار باز نزاکت مزاج وتعصب دینی درمیان ایشان بود فرود آوردند و شیخ بینای طبیب از فتح پور در اگره بموجب امر برای معالجه او رفت و بعرض رسانید که زخمی مخوف دارد بعد ازان حکیم عین الملک را فرستادند و فقیر نیز در صحبت حکیم بنابر رعایت جهة قدیم بر حسب رخصت عالی بدیدن او رفتم و دریافتم و لحظهٔ از روی حسرت ایام گذشته حرفهای آشنای درد خیز اشک آمیز در پیوست

هر جا من و معشوق بهم باز رسیدیم
از بیم بد اندیش لب خویش گزیدیم
بی واسطهٔ گوش و لب از راه دل و چشم
بسیار سخن بود که گفتیم و شنیدیم

در همین اثنا جراحان پادشاهی برای بستن مرهم آمدند و میلی بمقدار یک وجب دران جراحت فرستاده بزور کاندند و آن مرد مردانهٔ آن نیش را چون نوش فرو برد و ابرو خم

نکرد و روی درهم نساخته بي تکلف تبسمي می نمود

رو یم شگفته از سخن تلخ مردم است
زهرست در دهان ولبم در تبسم است

و آن دیدار قیامتي و وداع واپسین بود بعد از انکه بفتح پور رسیدیم بعد از سه چهار روز شنیدیم که آن مرض منجر باسهال شد و چندان در بوتهٔ ریاضت گداخت که ما بقي الایش که بموجب بشریت و حکم نفس داشت بتمام رفت و مس وجودش زرخالص گشته از آتش البلاء للولاء کاللهب للذهب پاک بر آمد

رفت ز مسعود بک جملهٔ صفات بشر
انچه ازان ذات بود باز همان ذات شد

و تا او را از سعادت شهادت حقیقي و حکمی نصیبهٔ تام باشد به موجب حدیث صحیح المبطون شهید دران کربت غربت و بلاي جلا و محنت انلاس هم بعلت زخم کفار دار الحرب وهم بتشویش اسهال کبدي از عالم فاني رخت به بهشت جاوداني کشید و مرغ روحش از قفس الدنیا سجن المومن بندای اِرْجَعِيْ اِلٰى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً بسوي گلزار مقیم روح وریحان و جنات النعیم پرواز کرد

نیامد کسي در جهان کوبماند * مگرآن کزو نام نیکو بماند

و بانکه عالم عالم زر بمستحقان و محتاجان می بخشید روزي که سفر اخرت گزید وجهٔ کفن و دفن اورا خدمت ملکي ملکات رفیع الدرجات قدسی صفات خواجه محمد یحیی نقشبندي روح الله روحه بهم رسانیده با عجاز (؟) و احترام تمام در اگره بمسکن غریبان بامانت سپردند

در خاک چگونه خفته بتوانم دید

آنرا که مرا زخاک برداشته بود

و ازنجا در گورستان پتیالی که گور خانه او بود برده چون گنج مدفون ساختند و *گنج بخش* تاریخ یافته شد و چون خبر وفات آن توانگردل درویش دست را در روز مشایعت سفر بکر بمیر عدل مرحومی مغفوري گفتم زار زار بگریست و بر پاکي و چستي و چالاکی او آفرینهاي کرد و گفت اگر کسي از دنیا مجرد روي اختیار کند باید که این چنین کند و رود که حسین خان کرد ورفت

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

اتفاقا فقیر را بمیرنیز همان صحبت یادگار بود وانچه ازان بزرگوار در آن ساعت فرموده که یاران ما همه رفتند معلوم نیست که دیگر شما را توانیم دید گویا اختر در گذر بود که همچنان شد

تا درین گلّه گوسفندي هست * نه نشنید اجل ز قصّابی .

مخفي نماند که فقیر مدت قریب نه سال در صحبت آن یگانه روزگار بودم و اختلافی که از و در لباس سپاهي گري و دنیا داری با انکه این نام برو حیف محض است و ستم مطلق مشاهده کردم در اکثری از مقتدایان و مرشدان زمانه که مانده اند عشر عشیر آن نمی یابم در مذهب سني پاک اعتقاد و در پاکیزگي صاحب صلاح و رشاد و درهمت بي عدیل و در شجاعت یگانه در تواضع با خورد و بزرگ یکسان و در بي تعیني یگانه زمان و در تجرید بي آلایش و در خدمت بی آسایش و در توکل بیقرین و در زهد در خور صد آفرین و اگر او درین ایام می بود سخنان مذهب و ملت به

اینجا نمیکشید زمانی که حکومت مستقل در لاهور داشت استماع از ثقات دارم که غذای او از جهت متابعت حضرت ختم النبیین خیر المرسلین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین نان جوین بود و چندین هزار مساجد و مقابر کهنه‌را به‌تجدید مرمت فرمود وتعمیر روزی هندوئی بصورت مسلمانان به مجلس او در آمد از تواضع ذاتی‌که داشت بگمان اسلام قیام برای‌آن هندو نمود بعد ازتحقیق حال انفعال کشید و حکم کرد تا بعد الیوم جمیع هنود پیوندی برنگ مختلف بر جامهای خود نزدیك به بن آستین بدوزند تا امتیاز بین المسلمین و الکافرین باشد و ازین جهة لقب تکریه در عوام مشهور شد و تکری پیوند را میگویند که بزبان عربی عبارت از غیار بکسر غین معجمه و یای مثناة باشد بر وزن دیار و چند گاه دیگر فرمود که کافران موافق حکم شرع مطهر بر زین سوار نشوند بلکه بر پالان نشینند و درسفر بجهة رعایة خاطر سادات و اهل علم و فضل که ملازم او بودند و همیشه نشست و بر خاست بایشان بود هرگز بر روی چهار پای خواب نکرد و نماز تهجد باختیار از وفوت نشد چنانچه جماعت و با وجود جایگیر لکها و کرورها پیشتر از یک اسپ در طویله او نبود و گاه گاهی نیز بمصرفی و مستحقی بخشیده خواه درسفر و خواه در حضر پیاده می‌ماند تا خویشان و غلامان با او اسپ دیگر میکشیدند و شاعری در قصیده گفته بود

خان مفلس غلام با سامان

و سوگند خورده بود که هرگز خزینه جمع نسازد هر وقتیکه زر در نظرش می آوردند میگفت که گویا تیری و نیزه ایست که در پهلوی

می میخلد و تا آن را نمی بخشید قرارش نمي بود و بارها دیده شده که پانزده هزار روپیه تا سه چهل هزار روپیه در پرگنه مقطعی کردند و اونا دیده برات بر اهل سپاه و سایر مصارف نوشته تا کار بحصه رسد افتاد و نذر داشت که هر بنده که در ملک او در آید روز اول از او باشد و بغیر از سه زن نکاح بند ازارش وا نشد و جوز را از مسکرات می دانست یعنی حرام اعتقاد داشت روزی شیخ الهدیه خیرابادی که از مشایخ مقتدای روزگار برجادهٔ هدایت و ارشاد خلف بود خان را برعدم خزینه و اصراف و اتلاف اموال و بخششهای بی هنگام و افراط تفریط در انعام و اکلعلق تغیر نموده خواست که ترغیب بر تغیر آن عادت فرماید این نصیحت موافق طبع او نیامده و بخشم آمده گفت این جمع اموال که امر بدان میفرمایند ایا سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است پس چاره نیست و اگر نه از امثال شما راهبران دین چشم داشت این داریم که اگر ماده حرص و هوس دنیاوی در ما باشد باید که راهنمونی برقلع و قطع آن ماده بکنید نه انکه اسباب حطام فانی را در نظر ما جلوه دهید و مارا حریص سازید تا در اسفل سافلین رذیلهٔ بخل و شح فرو رویم

قرار بر کف آزادگان نگیرد مال
نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال

و فقیر اگرچه در جنگ میدان بهیچ معرکه همراه او نبودم اما در اکثری جنگهاي جنگل و مواسات بی مواسا جدائی ازو نداشتم و استواری و جلادتی ازو دیده ام که مگر آن پهلوانان نامدار که اسامی ایشان در افسانهای روزگار بیادگار مانده داشته باشند و قطع نظر از قوت

و اعظم هیکل صفت شجاعت همین قدر داشته باشندکه این شیر مرد مردانه را بود و در روزجنگ فاتحه که میخواند عبارت همین بود که یا شهادت یا فتح و هرچند که میگفتندکه فتح را مقدم باید داشت میگفت شوق من بدیدار اعزهٔ گذشته بیشتر است از سخادیم باقی مانده و جودی آنچنان داشت که اگر بر فرض و تقدیر گنجهاي عالم و سلطنت روی زمین برو میسرو مسلم میشد روز اول قرضدار میگشت و ما صدق این قطعه دریں روزگار او بود

صواب‌کرد که پیدا نکرد هردوجهان (؟)
یگانه ایزد دادار بی عدیل و همال
و گر نه هردوبه بخشیدي او بوقت سخا
امید بنده نماندي بایزد متعال

و گاهی همچنان اتفاق افتاده که چهل و پنجاه اسپ عراقی و مجنس و ترکی از سوداگر بیک صفقه بیع کرده همین گفته که تو دانی و خدا

با مشتريِ مبالغهٔ در بها نرفت

و در یک مجلس آن همه را بیاران بخشیده و عذر خواسته و در اول آشنائی که فقیر را بار در زمان تعین لشکر کرهه کتنکه واقع شده در آگره اسپی عراقی بپانصد روپیه بیع کرد و بمن گذرانید و علی هذا القیاس

شاه هرموزم ندید و بی سخن صد لطف کرد
شاه یزدم دید و مدحش گفتم و هیچم نداد

چه توان کرد * ع * * هرکرا انچه همت میگویند *

و چون از عالم بیوفا رخت بر بست از یک و نیم لک روپیه متجاوز قرض بر ذمهٔ او ماند واز بس نیک معاملگی که نسبت بقرض خواهان بجای آورده بود همه طوعا ورغبتا خطها را پاره کرده و ازو خشنود شده دعاي مغفرت و رضوان و سلام و درود جاودان برو فرستادند و ابراي ذمه نموده هیچ خصومتي و نزاعی مانند ورثه دیگر اموات قرضدار بفرزندانش پیش نیاوردند

شتّان بین محمد و محمد * حيّ امات و ميّت احیانی

بالجمله مرا باین یکزبان‌حوصلهٔ ثنای آن چنان احسان از کجا آید اما چون خلاصهٔ عمر که عنفوان جواني است بخلاف‌این ارذل العمر که هنگام رذالت پیري و سرگرداني است در خدمت او گذرانیده و بتقریب النفات او نشو و نماي مستحسن یافته شهرهٔ زمان و انگشت نمای جهاني گشتم و توفیق ایصال نعم به بندگان دادار زمین و آسمان حسب الامکان یافتم اداءً بحق بعض احسانه ونعمه این جریدهٔ تذکار را بتعریف بعضی از اوصاف او که از هزار یکی و از بسیار اندکی است آراستم

ما ان مدحت محمدا بمقالتي * لکن مدحت مقالتي بمحمد

و بموجب عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة خیال کرده باین‌ذکرخیر امیدوار رحمت عام شامل پروردگاری باشم

اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره * هو المسک ماکررته یتضوع

تا شاید که بمقتضاي آن عهد دیرینه که بسته بودم حشر من نیز با او چنانچه منوي و منظوي بود شود وَّ مَا ذٰلِکَ عَلَى اللّٰهِ بِعَزِیْزٍ و درین سال فقیر را به تقریب خوش آوازی که حکم‌خوش‌خوانی

طوطی وگرفتاری آن داشت پیش نمازي روز چهارشنبه حکم فرموده داخل ایمه سبعه ساختند و اهتمام احضار دران شب و روز بخواجه دولت ناظر غیف شدید که الخصی لاذکر و لاانثی حکم شده مجصلي گماشتند تا پنج وقت نماز حاضر باید بود *

و درین ایام خواجه امین الدین محمود مشهور بخواجه امینا از عالم در گذشت و زر بسیار که ازو مانده داخل خزانهٔ عامره شد و در هفدهم ذی قعدهٔ این سال سفر اجمیر واقع شد و از یک منزلی بدستور معهود پیاده رفته زیارت مزار متبرک نمودند و در نهم این ماه تحویل حمل واقع شد

عامل مهر چو از نوفگند طرح عمل * داخل روز کند فاضل تحویل حمل

و شروع در سال بیست و دوم از جلوس نمود و خبر رسید که بعد از فوت منعم خان خانخانان امرا تاب مقاومت داوُد نیاورده از گور و ټانده بحاجي پور و پٹنه آمدند و خان جهان بجهت انکه لشکر او هنوز در لاهور است بتاني میرود بنابران فرمان به مصحوب ترک سبحان قلی درباب تعجیل به خان جهان نوشته فرستادند تا درعرض بیست و دو روز قریب هزار کروه را طی نمود و هم در اجمیر خبر آمد که خانجهان چون بکرهی رسید بافغانان داوُد جنگی عظیم کرده فتح نمود و قریب هزار و پانصد کس را بقتل رسانیده و امیر گردانیده پیشتر گذشت *

و در اوایل محرم المکرم سنه اربع و ثمانین و تسعمایه (۹۸۴) مان سنگه ولد بهگوان داس را درون روضه حضرت معینیه علی سکّانها التحیه برده و خلوت ساخته و استمداد نموده و خلعت و اسپ دا

سایر لوازم بخشیده رخصت بجانب دار الحرب کوکنده وکونبهل میر که تعلق برانا کیکا(۲) داشت فرمودند و پنج هزار سوار رقمي چه خاصه وچه دیگر نابینان امرا بکومك او نامزد گردانیده آصف خان میر بخشی و غازي خان بدخشی و شاه غازي خان تبریزي و مجاهد خان و سید احمد خان و سید هاشم بارهه و مهتر خان خاصهٔ خیل و دیگر امرا را همراه نوشتند و چون فقیر تا سه کروهي اجمیر بجایکه امرا پرده این امرا زده بودند بجهت مشایعت قاضي خان وآصف خان رفتم شوق غزا در دل هیجان نمود و في الحال بازگشته صورت حال بصدر عالیقدر شیخ عبد النبي شیخ الاسلام بازنموده وسیلهٔ تحصیل رخصت پادشاه ساختم اگرچه اقبال کرد و لیکن عرض را بوکیل خود سید عبد الرسول که فضول بود انداخت چون دور و دراز دید توسل به نقیب خان که عقد اخوت یار درمیان بود جستم اول مانع آمد وگفت که اگر هندو سردار این لشکر نمی بود نخست کسیکه رخصت میگرفت من بودم خاطر نشان خان مذکور ساختم که ما سردار خود بندگان حضرت را میدانیم بمان سنگه و غیره چه کار داریم که کار به تصحیح نیت است نقیب خان در زمانیکه شاهنشاهی بر صفه بلندی پایها آویخته متوجه مزار فایض الانوار بودند التماس رخصت فقیر نمود اول فرمودند که او بعهدهٔ امامت متعین است چون میرود نقیب خان عرضداشت کرد که میل غزا دارد طلبیده مرا پرسیدند که بجدي عرض کردم که بلی فرمودند بچه

---

(۲) ن کنکا

سبب بعرض رسانیدم که داعیه دارم که این محاسن سیاه را در دولت خواهی سرخ کنم

کار تو مخاطره است خواهم کردن ٭ تا سرخ کنم روي ز تو يا گردن

فرمودند انشاء الله تعالی خبر فتح خواهی آورد و بمراقبه رفته به توجه تمام فاتحه خواندند و چون از مابین صفه دست براي پاي بوس بالا بردم پاي را بالا بر کشیدند و همین که از دیوان‌خانه برآمدم باز خواندند و هر دو دست پر کرده پنجاه و شش اشرفی بخشیده وداع فرمودند و چون به وداع شیخ عبد النبی که دران ایام بر سر التفات آمده رفع کلفت سابق نموده بود رسیدم فرمود که زنهار در وقت التقای صفین که بموجب حدیث صحیح نبوی علیه افضل الصلوات و التسلیمات از مظان استجابت دعا است مرا بدعای خیر یاد آوري و فراموش نکني قبول نموده فاتحه التماس نمودم. و اسپ یراق بان لشکر با جمعی از یاران موافق یکجهة رفتم

هر روز بمنزلي و هر شب جائي.

و این سفر از اول تا آخر بفرخندگي و خجستگي بر آمد تا عاقبت با فتحنامه وفیل مشهور متنازع فیها ز راناکیکا در فتح پور رسیدم ٭

و در بیستم محرم این سال سرانجام مهام لشکر کوکنده فرموده بجانب دار السرور فتح پور مراجعت نموده در غرهٔ شهر صفر بمستقر رسیدند و دران ایام منهیان خبر رسانیدند که بعد از گذشتن خانجهان از کرهي داؤد از تانده بر آمده در موضع آک محل که یکطرفش آب گنگ و طرف دیگر بکوه متصل است گرد خود خندق و قلعه ساخته نشسته هر روز جنگ دارد و خواجه عبد الله

نبیرهٔ خواجه احرار قدس الله سره العزیز در جنگ خندق تردد مردانه کرده ازین جهان درگذشت و ازان طرف خان خانان سردار افغانان بقتل رسید بنابران فرمان بظفرخان حاکم پتنه و بهار نوشتند که جمیع افواج آن حدود را همراه گرفته بکومک خان‌جهان برود *

در ماه ربیع الاول این سال میرزا محمد شریف ولد میر عبد الطیف قزوینی که جوانی بود در غایت صفای ذهن و جودت قریحت و خوش خلق و خوش آواز و باصناف کمالات متصف در میدان فتحپور هنگامی که با شاهنشاهی چوگان می باخت از اسپ افتاد و در ساعت جان بجانان داد و غریوی عظیم در شهر و ولایت برخاست و این آوازه در اطراف شایع گشت و شاهنشاهی آن قضیه را دیده بودند و نمیدانستند که چکار کنند درین اثنای قطب الدین محمد اتکه عنان تکاور را گرفت و گفت که کدخدا درینجا چه میکنی روان شو تا جلو بجانب دولتخانه تافتند و فرامین مشتمل بر صحت و عافیت در اطراف به امرای سرحدی فرستاند و آن شورش تسکین یافت ازان جمله فرمانی در کوکنده بنام مان‌سنگه و آصفخان نیز درین باب رسید و آن ناخوشی بخوش‌حالی مبدل شد *

و در اوایل ماه ربیع الاول سنه اربع و ثمانین و تسعمایة (۹۸۴) فتح کوکنده واقع شد مجملا آنکه چون مان سنگه و آصفخان بکوچهای متواتر با فوج اجمیر براه ماندل گزه در بلدهٔ نام دره بهفت‌کروهی کوکنده که جای نشستن راناکیکا بود رسیدند و رانا باستقبال برآمده و مان‌سنگه فیل سوار با جماعه از یکهای پادشاهی مثل خواجه محمد رفیع بدخشی و شهاب الدین کروه پاینده قزاق و علی مراد

اوزبک و راجه لون‌کرن حاکم سانبهر و دیگر راجپوتان در قول وجمعي از جوانان نامي در هراول قرار یافت و ازین جمله هشتاد و چند نفر چیده و برگزیده بهمراهي سید هاشم بارهه پیشتر از هراول نامزد شدند که آنرا جوزه هراول می نامیدند و سید احمد خان بارهه با جمعي دیگر برانغار و قاضي خان با جمعي شیخزاده هاي سیکري خویشان شیخ ابراهیم چشتي جرانغار و مهترخان چنداول بود و رانا کیکا بمقدار سه هزار سوار از عقب دره بر آمده دو فوج شد یک فوج او که حکیم سور افغان سردارش بود و در مقابله هراول از جانب قبله رویه کوه آمد و بتقریب شکستگي و ناهمواري و بسیاری زقوم زار و مار پیچاني راه جوزه هراول و هراول یکي شده با هم مخلوط شدند وجنگ مغلوبه افتاد و راجپوتان این لشکر که سردار ایشان راجه لون‌کرن سانبهري بود اکثری از جانب چپ مانند رمه میش رم کرده و از هراول گذشته پناه به برانغار آوردند و درین هنگام فقیر که با چندی از مخصوصان هراول بودم بآصفخان گفتم چه سان آشنا و بیگانه راجپوتان را درین زمان از هم جدا میکنم گفت شیه تیر بگیرند تا هر که باشد باشد

ز هر طرف که شود کشته سود اسلام ست

همچنان تیر اندازي میکردیم و شصت دران انبوه چون کوه اصلا خطا نمیشد و گواه راستین تر * ع * القلب اصدق شاهد یتشهد *

گواه عاشق صادق در آستین باشد

و یقین گشت که دست به کار رسیده و ثواب غزا حاصل شد و و سادات بارهه و بعضی جوانان صاحب ناموس درین جنگ

آن چنان کارها کردند که مگر از رستم آید و مردم بسیار از جانبین
در میدان افتادند و فوج دیگر که رانا خود دران بود از میان گهاتی
بر آمده قاضی خان را که در دهانه گهاتی بود از پیش برداشته و
رفته بر قلب زد و شیخزادهای سیکریوال بیکبار گریختند و تیری
در وقت فرار بر سرین شیخ منصور داماد شیخ ابراهیم که سردار
جماعه بود رسید و مدتی زحمت کشید و قاضی خان باوجود ملائی
بهادرانه ایستاده و شمشیری بر دست راست او رسیده و انگشت
ابهامش زخمی شد و چون مجال مقاومت نماند الفرار مما لا یطاق
من سنن المرسلین خوانده خود را بقول رسانید و جمعی که در
اول وهله ازین فوج رو گردان شدند تا پنج شش کروه از دریاچه
گذشته عنان باز نکشیدند و در عین گیر و دار مهتر خان از میانه
فوج چنداول تاخته و نقاره کوفته آوازه در انداخت که بندگان
پادشاهی بایلغار آمدند و این ادا خیلی باعث تقویت گریختگان
شد تا قرار گرفتند و راجه رامساه گوالیاری نبیره راجه مان مشهور
که پیش رانا می آمد کار پردازی در جان راجپوتان راجه
مان سنگه کرد که بشرح راست نیاید و این جماعه بودند که از چپ
هراول گریخته و باعث گریز آصفخان نیز شده التجا به سادات که
در میمنه بودند بردند و اگر سادات پای ثبات نمی افشردند
چنانچه براول جلو ویران کرده بود کار به رسوائی میکشید و فیلان را
تا مقابل فیلان افواج پادشاهی در آمده ازان جمله دو فیل قوی
مست نامی با یکدیگر در افتادند و حسین خان فوجدار فیلان که
عقب مانسنگه بر فیل دیگر سوار بود نیز افتاد و مانسنگه بجای

مهاوت بران فیل خود سوار شد و ثبات قدمی ورزید که فوق آن متصور نباشد و یکی ازان دو فیل که یکی خاصه پادشاهی بود با فیل رانا که رام پرشاد نام داشت و بغایت قوی هیکل بود جنگ عظیم کرد و هردو یکدیگر را می راندند از قضا بر مقتل فیلبان فیل رانا تیر رسید و از صدمهٔ حملهٔ فیلان بر زمین افتاد فیلبان فیل پادشاهی بچستی و چالاکی از فیل خود جسته بر فیل رانا نشست و کاری کرد که هیچکس نکند و از مشاهدهٔ این حال رانا تاب نتوانست آورد و جلو مانده روان شد و تذبذب در افواج رانا افتاد و جوانان یکه که مان سنگه را محافظت مینمودند پیش در آمده چپقلشی کردند که کار نامه بود و از سرداری مانسنگه آن روز معلوم شد که این مصرع ملا شیری چه معني داشت

که هندو میزند شمشیر اسلام ۰

و پسر جیمل چیتوري و رام ساه راجهٔ گوالیاری با پسر خویش سالباهن که بغایت ترددهای نمایان کرده بود بجهنم رفتند و از نسل راجهای گوالیار دیگرکسی قابل جانشینی نماند خس‌کم وجهان پاک و زخمهای تیر بر رانا که روبروی مادهو سنگه بود رسید و حکیم سور که از پیش سادات فرار یافته بود آنجا برانا برد و هردو فوج یکی شد و رانا جلو ویران کرده باز بکوههای بلند که بعد از فتح چیتور دران میگشت رفته تحصن جست و دران چنان هوای گرم چلهٔ تابستان که مغز سر میجوشید از اول روز تا نیمرز جنگ میکردند و قریب بپانصد کس کشته در معرکه افتادند ازان جمله صد و بیست کس از اهل اسلام و باقي از هنود و مجروحان غزاة

از میصد کس متجاوز بودند و چون هوا حکم تنور آتش داشته مجال حرکتی در سپاهیان نماند و گمان غالب این بود که رانا در پس کوه بمکر و فریب مختفی مانده باشد بنابران تعاقب نکرده بازگشته در خیمها آمده بمداوات زخمیان پرداختند و این تاریخ یافته شد که

و یبدو من اللّه فتح قریب

و روز دیگر ازانجا کوچ کرده در میدان کار هرکسی را ملاحظه نموده و از دره گذشته بکوکنده رسیدند و سری چند از فدائیان رانا که محل اورا محافظت میکردند و سری چند دیگر سکنۀ معابد که مجموع بیست کس باشند بنابر رسم قدیم هندوان که وقت خالی ساختن شهر بجهت رعایت ناموس کشته میشوند از اندرون خانها و بتخانها بر آمده حرکت المذبوحی کرده بزخم شمشیر جان‌ستان جان بمالکان دوزخ سپردند و امرا از ملاحظۀ شبگیر رانا کوچه بندی نموده و خندقی و دیواری با آن مقدار بلندی که سوار نتواند گذشت گرد شهر کوکنده بر آورده فرود آمدند و کشتگان و اسپان سقط گشته را بتفصیل نام نویسی میکردند تا در عریضه درج کنند. سید احمد خان بارهه گفت که از ما نه کسی کشته شده و نه اسپی مرده که اسامی آنرا در دیوان اعلی خواهید برد از نوشتن چه سود حالا فکر غلّه بکنید و چون آن کوهستان کم زراعت است و غلّۀ کمی کرد و بنجاره نمیرسید و عسرتی عجیب بحال سپاهی دران ایام راه یافته بکنکاش نشستند و نوبت بنوبت یکی از امرای سردار اعتبار کرده از برای آوردن غله در سیکرها می‌فرستادند و هرجا بر قلل وشوامخ

عالي مجمعي بود شکسته اسیر می‌ساختند و از گوشت مواشي اوقات گذر میشد و انبه چندان فراوان بود که بشرح راست نیاید و اراذل عوام انرا ناهار بجاي طعام بکار مي بردند و از کثرت رطوبت اکثري بیمار میشدند و انبه بر کشیده شد دران دیار بوزن یکسیر اکبري کم جرم اما شیریني و مزه چندان نداشت و درهمین اثنا محمود خان خواص از درگاه بموجب حکم بایلغار بکوکنده آمده و تحقیق حال معرکه کرده روز دیگر روان شد و کار هر کسي انچه شنیده بود تقریر کرد و آن خدمات مستحسن افتاد اما ازین که رانا را تعاقب نه نمودند و گذاشتند تا زنده بدر رفت پسند خاطر نیامد و امرا خواستند که فیل نامي رام‌پرشاد نام را که بغنیمت بدست آمده بود و چند مرتبه بندگان حضرت آنرا از رانا طلبیده بودند و او از بدبختي نفرستاده مصحوب فتحنامه بدرگاه روانه سازند آصفخان نام فقیررا برده گفت که فلاني محض از جهت حسبت و قربت درین لشکر آمده بود همراه او باید فرستاد مانسنگه جواب داد که هنوز کار خیلي مانده است مي‌باید که پیش صف در آمده در معرکه همه جا امامت میکرده باشد گفتم امامت اینجا را قضائیست (؟) کار من اکنون این است که بروم و در پیش صف بندگان حضرت امام باشم منبسط و مسرور شده فیل مذکور را باسي صد سوار بجهة احتیاط همراه روانه کردند و خود هم بتقریب سیر و شکار و تهانه گذاشتن تا قصبهٔ موهني که بیست کروهي کوکنده است بمشایعت آمدند و مفارشنامهٔ نوشته مرا بدرگاه ازانجا رخصت نمودند تا براه باکهور و ماندل گده بقصبهٔ انبیر که وطن مانسنگه است رسیدیم

و بهرجا که میگذشتیم کیفیت جنگ و فتح مانسنگه می شنیدند
مردم باور نمي داشتند اتفاقا پنج کروهی انبیر فیل دز خلاب ماند
و هرچند پیشتر میرفت در گل فرو مي‌نشست و چون اول خدمت
بود حالتي عجب دست داد آخر رعایاي آن نواحي آمده گفتند که
پار سال در همین زمین فیل پادشاهي مانده بود برین گل ولاي
آب بسیار بریزند تا نرم شود و فیل پادشاهي بآساني برایدسقّایان
همچنین کردند و آب بسیار پاشیدند و فیل بآهستگي ازان ورطه
خلاص یافت و بانبیر آمد و سر افتخار آن مردم بآسمان رسید انجا
سه چهار روزي بوده براه قصبه توده که مولد فقیر است و بساور که نسبت

و اول ارض مسّ جلدی ترابها

دارد رسید و در اوایل ماه ربیع الآخر بوسیلهٔ راجه بهگوان داس پدر
راجه مانسنگه در دیوان خانه فتح پور کورنش کرده عرضداشت
امرا با فیل گذرانیدم پرسیدند که نام این چیست عرض کردم که رام
پرشاد فرمودند که چون این همه بطفیل پیر است نام آن بعدازین
پیرپرساد باشد باز پرسیدند که تعریف تو بسیار نوشته اند راست
بگو که در کدام فوج بودي و چکار از دست تو بر آمده گفتم بحضور
پادشاهان این کس راست را بصد ترس و لرزه میگوید دروغ چون
توان گفت و انچه واقعی بود بتفصیل گفتیم باز پرسیدند که برهنه
بودي یا مسلّح گفتم جیبه و کیجم داشتم فرمودند از کجا بهم رسانیدي
گفتم از سید عبد الله خان گرفتم بسیار مستحسن افتاد و دست
باشرفیهای که دران ایام بطریق توده گنج همیشه پیش نهاده می
بود برده مجموع نود و شش اشرفي انعام فرموده پرسیدند که شیخ

عبد النبی را دیدی گفتم از گرد راه بدربار میرسم او را از کجا دیدم دوشالهٔ نخودی اعلی دادند که اینهارا برده شیخ را ببین و بگو که از کارخانه خاصه ماست که به نیت شما فرمایش کرده بودیم در بر اندازید بردم و پیغام گذاردم شیخ خوش حال شد و پرسید که در وقت وداع گفته بودم که هنگام التقای صفین بدعای ما را یاد آوری گفتم دعا اللهم اغفر للمومنین و المومنات و انصر من نصر دین محمد و اخذل من خذل دین محمد علیه الصلوة و السلام خود خوانده بودم گفت این هم کافی است سبحان الله این شیخ عبد النبی درآخر حال بحالي از عالم رفت که کس مبیناد و مشنواد و همه کس را ازان عبرت شواد

هر کرا پرورد گیتي عاقبت خونش بریخت
حال آن فرزند چون باشد که خصمش مادراست

و درین سال سید عبد الله خان را پیش خان جهان که با داؤد قریب کهل گانون مقابل نشسته انتظار مظفرخان و لشکر بهار و حاجی پور می برد مصحوب فرمان مشتمل بر اهتمام آن امرا و مژدهٔ رسیدن نفس نفیس خویش بایلغار فرستادند و پنج لك روپیه بد اکچوکي بجهت مدد آن لشکر و کشتيء بسیار پر از غله از اگره نیز حکم کردند که روانه گردانند و خبر رسید که کچیتي زمیندار نواحي حاجي پور و پتنه که ایل شده بود جمعیت نموده بر سر فرحت خان و پسرش میرک رداني که در تهانه آره بودند رفته هر دو را بدرجه شهادت رسانید و راهها مسدود است بنابرین بیست و پنجم ربیع الآخر سنه مذکور از فتح پور بعزم شرق رویهٔ هند نهضت نموده درپنج کروهي

فرود آمدند و دریں منزل سید عبد اللهخان سر داؤد آورد و آن بیت فال جغر که سید میرکی وقت مراجعت از پتنه در جونپور استخراج نموده بود تحقیق یافت

مژدهٔ فتح به ناگاه رسد * سر داؤد بدرگاه رسد

و قصه جنگ مجمل این ست که روزیکه سید عبد الله خان درلشکر خان جهان در نواحی کهل‌گانون رفته اهتمام جنگ نموده روز دیگر که پانزدهم ماه ربیع الآخر باشد خان جهان با جمعیت خویش دستکها بامرا داده که هرکدام هرکجا بایستند ومظفرخان با پنجهزار کس تسویهٔ صفوف نمودند و داؤد در عین مکر و غرور باتفاق عم‌خود جنید کررانی و دیگر سرداران از قلعه بر امده را رهانی گوشه بجنگ بایستاد و در اول وهله توپی بزانوی جنید رسیده خرد می شکند و چون انواج درهم می آمیزند شکست بر افغانان می افتد و اسپ داؤد در خلابی بند میشود و حسن بیگ گرد او را گرفته نزد خان جهان می آورد او از تشنگی آب می‌طلبد کفش اورا پر آب ساخته پیش او می آورند و چون نمی خورد خانجهان کروتی‌خاصهٔ خویش داده او را سیراب می سازد و نمی خواست که بکشد چه بسیار صاحب حسن بود آخر امرا میگویند که در زنده داشتن این احتمال فساد است بنابران فرمود که گردنش بزنند و دو زخم زدند کارگرنیفتاد و بعقوبت کشتند و سر اورا جدا ساخته و ازکاه‌پرکرده و عطریات مالیده بسید عبداللهخان می سپارند و روان میسازند و فیل وغنیمت بیشمار می یابند ودریں سال بجهة تقدیم‌شکرانهٔ این فتح بتاریخ بیست وسوم جمادی الثانی متوجه اجمیر شدند وششم ماه رجب که روزعرس حضرت

خواجه قدس الله سره العزیز باشد بآنجا رسیدند و سلطان خواجه خلف صدق خواجه خاوند محمود را میرحاج ساخته و مقدار شش لک روپیه از نقد و جنس بجهة مستحقین حرمین شریفین و بنای خانه در حرم مبارک فرستادند و در وقت رخصت سلطان خواجه بطریق محرمان سر و پا برهنه احرام بسته و به تشبه حاج همچنان لباس پوشیده و اندک قصری کرده قدمی چند بمشایعت رفتند و دران حالت غریو از مردم برخاسته رقتها کردند و قطب الدین محمد خان و قلیج خان و اصفخان را ببدرقگی سلطان خواجه نامزد گردانیده حکم کردند که از کوکنده این قافله را گذرانیده ولایت رانا پایمال سازند و ازو نیز هرجا که خبر یابند دمار برارند و مقارن این حال خبر رسید که شاه طهماسپ از عالم درگذشت و شاه اسمعیل ثانی جانشین او شد و این تاریخ یافتند که

اول دولت و فتح و ظفر است

و حکم عام کردند تا هر کسیکه خواهد بحج رود و خرچ راه از خزانه بدهند و خلقی کثیر باین سعادت فایز شدند بخلاف حال که نام نمیتوان برد و بمجرد طلبیدن رخصت مجرم واجب القتل میشوند تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ و دران ایام چون خبر عسرت لشکر کوکنده میرسید مان سنگه و اصفخان و قاضی خان را ازانجا جریده می طلبند و روزی چند بجهت بعضی تقصیراتی که می باشد اورا و اصفخان را که با یکدیگر صحبت بنفاق داشتند از کورنش محروم ساختند بخلاف غازی خان بدخشی و مهتر خان و علی مراد اوزبک و خنجری ترک و یکدوی دیگر که من هم ازان جمله ام ازان مردم

مستثني بوده اند بعنايات و زيادتي منصب سر فراز گشتند و باقي همه از درجهٔ اعتبار سقوط يافته باز معاف شدند و نوزدهم اين ماه بجانب ولايت رانا که در کوهستان اودي پور و خانپور و غيران قزاق ميگشت روانه گشتند و درين ايام خواجه شاه منصور نويسندهٔ شيرازي را که از ابتداي احوال چند گاه مشرف خوشبوي خانه بود و بتقريب عداوت مظفرخان و وقتهاى او فرار نموده به جونپور نزد منعم خان رفته اعتبار تمام يافته بمنصب ديواني رسيد و بعد از حادثهٔ منعم خان بموجب فرمان عاليشان طلب بدرگاه آمد از جهة نهايت کار داني وسنجيدگى که داشت او را ديوان کل ممالک محروسه گردانيده بتدريج در امور ملکي شريک غالب راجه کردند

ناقابل است آنکه بدولت نمی رسد
ورنه زمانه در طلب مرد قابل است

اگر چه کسی دخل کرده و گفته

ناقابلان دهر به دولت رسيده اند
پس چون زمانه درطلب مرد قابل است

و اول حق و ثاني ستم است و از اتفاقات انکه در همان سال ستارهٔ ذونابه از جانب مغرب پيدا شد و چون شاه منصور در گوشه دستار از عقب دنباله دراز ميگذاشت او را ستارهٔ دنباله دار ناميدند و از بسياری کفايت وقت در حساب سپاهی و گرفت و گير بی محل بمرتبه رسيد که مردم ظلمهای راجه مظفرخان را فراموش کرده برو انبار نفرين ميفرستادند

که بسيار بد باشد از بد بتر

و در همان سال خبر رسید که شاه اسمعیل ولد شاه طهماسپ پادشاه عراق را همشیره اش پری جان خانم باتفاق امرا بقتل رسانید و میر حیدر معمائي تاریخ جلوس وی را * شهنشاه روی زمین* وتاریخ وفات* شهنشاه زیر زمین* یافت وتاثیرذو ذنابه دران ولایت ظاهر شد و در عراق هرج و مرج عظیم افتاد و تبریز و شروان و مازندران را رومی بزور گرفت و بعد از و سلطان محمد خدابنده ولد شاه طهماسپ که ازمادر دیگر بود بپادشاهی نشست چنانچه بجای خود مذکور است و مدت طعن و لعن صحابه کبار که از هزار ماه درست مقابل حکومت و ناسزا گفتن بنبي امیه بود سپري شد اما الحاد ازان بلاد سرایت باین ولایت کرد

نفاق آمده در هند از بلاد عراق * عراق قافیه میدان برهگذار نفاق

و چون قصبهٔ موهني مخیم گشت فرمانی بقطب الدین محمد خان و راجه بگهوان داس نوشتند که این دو سرداز در کوکنده توقف کنند و قلیج خان با امرای دیگر همراه قافله حاج تا ایدر که بچهل کروهي احمد آباد است رفته ازانجا جمعي را همراه سازد تا باحمد آباد رسانند و خود قلعه ایدر را محاصره نموده نراین داس راجه انجا را استیصال نماید قلیج خان بموجب حکم قیام نموده تیمور خان بدخشي را با پانصد سوار همراه قافله ساخت تا بمامن رسانیدند و راجهٔ ایدر چون رانا مانند دزدان کوه بکوه و جنگل بجنگل مي پیمود

هاله چه مه کرد که او له کند

و درین منزل شهاب خان و شاه بداغ خان مع پسرش عبد المطلب

خان و شاه فخرالدین خان و دیگر جایگیرداران مالوه بملازمت رسیدند و غازیخان بدخشي را منصب هزاري داده با شریف محمد خان اتکه و مجاهد خان و ترک سبحان قلی مع سه هزار سوار در تهانهٔ منوهني گذاشتند و در کوهستان مداریه عبد الرحمن بیگ پسر جلال الدین بیگ و عبد الرحمن ولد موید بیگ را با پانصد کس ماندند و قطب الدین خان و راجه بهگوان داس را از کوکنده طلبیده و شاه فخرالدین و جگناته را در اودي پور و سید عبد الله خان و راجه بگهوان داس را در دهنه درهٔ اودي پور تعین گردانیده بنواحي بانس واله و دونگرپور رسیدند و درانجا راجه تودرمل از بنگاله آمده پانصد فیل از غنیمت آن ملک با دیگر تحف گذرانید و در همین منزل قلیج خان را که از ایدر طلبیده ضغخان را بجای از سردار لشکر ساخته بودند باتفاق کلیان رای بقال ساکن کنبایت به بندر سورت فرستادند تا از فرنگیان قول گرفته جهاز سلطان خواجه را که بجهت بیقولی معطل مانده بود راهي سازد و در مالوه آمد بلشکر ملحق گردد ⁂

و در ذیحجه این سال تحویل نو روز شد و سال بیست و سوم از جلوس در آمد و آن جشن را در قصبه دیپالپور از توابع مالوه ترتیب دادند و جامع منتخب که بتقریب بیماري صعب در بساور مانده بود خواست که براه بانس واله بارد و رود در همدون سید عبد الله خان در خورده و آن راه را پرخطر و مسدود نشان داده و بازگردانیده در نجوته آورد و بعد از چند روزی بموجب اهتمام امامت پادشاهي بهمراهی رضوی خان براه گوالیار و سارنگپور

و اجین رفته در دوازدهم ذیحجه در حدود دیپالپور[٢] مالوه ملازمت کرد و مصحف جمایل نفیس و بیاض خطب صنایع و بدایع حافظ محمد امین خطیب قندهاري را که خوشخواني درین عصر مثل او در نظر نیامده گذرانید و آن مصحف و بیاض را از منزل محل گروهه از بساور دزدان برده بودند و سید عبد الله خان پیروي کرده بفقیر سپرده بود چون بنظر در آورد بسیار خوشحال شدند و حافظ محمد امین را طلبیده بمطائبه فرمودند که مصحف حمایل از جائی بما آورده اند آنرا بشما بخشیدیم حافظ آنرا شناخته و روحي در قالبش از سر نو در آمده تسلیمات بیحد و نهایت و سجده شکر گذاري بجا آورده عرض کرد که حضرت همان روز سید عبد الله خان را فرموده بودند که آنرا انشاء الله تعالی تو پیدا خواهي کرد بجائی نخواهد رفت چون کیفیت یافتن آن از جامع پرسیدند عرضداشتم که جماعه بیلداران که در بعضی قریات بساور بکندن حوض و چاه و غیر آن مشغول می باشند و برین بهانه راه میزنند این اسباب را دزدیده بودند و یکي ازانها مخالفت نموده سید عبد الله خان را خبر رسانید تا همه را گرفت و بدزدیها که کرده بودند اقرار نمودند درین میان بحافظ فرمودند که انشاء الله اسباب دیگر هم پیدا میشود خاطر جمع دارید او بعرض رسانید که مدعاي من یافتن این مصحف و این بیاض بود که از آبا و اجداد موروثي داشتم و در انشاء خطب عاجز مانده بودم باقی سهل است عاقبت الامر

(٢ ن) دیبالپور

بعد از مراجعت ازان سفر چنانچه فرموده بودند آن اسباب هم بجنس از بیلداران پیدا گشت و سید عبد الله‌خان در فتح پور بنظر در آورد و در همان منزل فقیر را باز مجددا حکم امامت شد و خواجه دولت ناظر محصل بود که بدستور سابق از هفته یک روز و شب خواهي نخواهي بچوکي حاضر می ساخت و همان مثل راست آمد که احمدک بمکتب نمیرود و برندش

گر میروي و گرنه برند اختیار نیست

و بجهت اهتمام مهام آن‌ملك چند روزی در دیپالپور توقف واقع‌شد و بعضی امرای کبار مثل شهاب الدین احمد خان را بی جایگیر دران مالوه بر سر راجه علیخان بجانب اسیر برهانپور و تسخیر آن ولایت روانه گردانیده عهده داغ و محلای آن لشکر بشهباز خان بخشي تفویض نمودند ازان منزل راجه تودرمل را باعتماد خان گجراتي براي تحقیق جمع ولایت گجرات و سر انجام آن ملک نامزد ساختند *

و درین اثنا خبر شکست راجه نراین داس و فتح ایدر بر دست آصفخان و دیگر امراي نامزد انجا رسید و شرح این مجمل انکه چون قلیج خان از ایدر باهتمام علي مراد اوزبک که بطلب او آمده بود متوجه درگاه شد و آصفخان بسرداری متعین گشت راجه ایدر که دربدر میگشت بامداد رانا کیکا و سایر زمینداران جمعیتي بهم رسانیده بده کروهی تهانه ایدر آمده داعیهٔ شبخون داشت آصف خان و میرزا محمد مقیم و تیمور بدخشي و میر ابو الغیث بخاري و میر محمد معصوم بکري و غیر ان کنکاش

چنان دیدند که قریب پانصد سوار بمحافظت تهانه گذاشته خود شباشب بر سر آو روند و انچه او اندیشیده بود ایشان اندیشیدند و هنگام طلوع صبح بتاریخ چهارم ذیحجه سنه اربع و ثمانین و تسعمایة (۹۸۴) هفت کروه راه رفته بودند که ازان طرف راجه فراین داس مسلح و مکمل رسیده آتش حرب درگرفت و تیر و شمشیر نیزه در هوا پران شد و میرزا محمد مقیم که در هراول پیش از همه بود در چشیدن شربت شهادت هم پیش دستی نمود شکست بر کفار افتاد و هر کدام گریخته چون روباهی در سوراخي خزیدند چون عرضداشت آصف خان رسید فرمان محتوي بر نوازش سرداران آن لشکر صدور یافت و درین سال میر سید محمد میر عدل که بحکومت بکر نامزد شده بود میر سید ابو الفضل و دیگر پسران خود را بر سر سبوی فرستاد تا در اندک فرصت آن قلعه را فتح کردند و میر سید ابو القاسم ولد میر سید صفائی که اعاظم اکابر بکر است و خود هم بملازمت پادشاه رسید به منصب احدیه سرفراز گشته بود این مصرع تاریخ یافت

فتح سبوي شد باولاد نبي

و در همان ایام میر عدل نیز برحمت حق پیوست و این تاریخ شد

که - سید فاضل - عامله الله بالفضل *

و از جمله سوانح آن ایام آمدن شریف آملی است و دیدن او شاهنشاهی را در منزل دیپال پور مجمل انکه این مردود مطرود

مانند سگی سوخته پای از دیاری بدیاری گشته و از مذهبی بمذهبی انتقال نموده خیلی جدل زد تا کارش بر الحاد قرار یافت و چندگاه بروش متصوفه مبطل بیصفا در بلخ بخانقاه مولانا محمد زاهد که نبیرهٔ مخدومی اعظم شیخ حسین خوارزمی قدس الله سره است آمده با درویشان بسر می برد و چون مناسبت ذاتی بدرویشی نداشت و هرزه گوئی فراخ و شطاحی بی مزه بنیاد کرده پریشان میگفت ازانجا اخراج کردند و مولوی بیتی چند در شان او فرموده و ازان جمله است اینکه

هست یک ملحدی شریف بنام * ناتمامی بطور خویش تمام

تا سیر کنان بدکهن رسید وانجا نیز از نامقیدی جوهر خبث خویش را ظاهر ساخت و حکام دکهن میخواستند که لوح هستی اورا از نقش حیات پاک سازند عاقبت برسواری خر قرار یافته برسوائی تشهیرش نمودند و چون هندوستان وسیع است و میدان اباحت دران عرصه فراخ و کسی را با کسی کاری نه تا هر کس بهر طوریکه باشد باشد درینولا خود را افتان و خیزان در مالوه رسانیده و در پنج کروهی اردو منزل گرفته هر مهمل و قلماش که از دهانش برمی آمد بجای آش زهر مار میکرد و مجلس عامیانه میگرفت و عوام کالانعام خصوصا ملحدکان عراقی که از حقیقت ایمان چون موی از خمیر برآمده اند و نبطی عبارت از ایشان است و نخست از همه پرستندکان دجال ایشان خواهند بود گرد وی جمع آمده بموجب اشارت او چنان شهرت دادند که مجدد مایة عاشره اوست و غوغای عظیم افتاد و خبر بخلیفه صاحب زمان رسید تا اورا شبی

در مجلس خویش طلبیده در مسجدی طولاني از پارچه که هرپنج وقت نماز بجماعت دران میگذارند با او خلوت ساختند اول با صورتي مضحک و هیأتي نا قبول و گردن کژ کورنش کرده تا دیری دست بسته و چشم ازرق که علامت دشمنی پیغمبر علیه السلام میگویند پوشیده بطریقي که کذب و ریا و نفاق ازان مي بارید ایستاده ماند و بعد ازمدتي چون حکم نشستن فرمودند سجده بجاي آورده بدو زانو مانند اشتر لوک نشست و دو بدو صحبت خلوت داشتند و پرسشها واقع شد و غیر از حکیم الملک کسي دیگررا مجال ایستادن دران پایه نبود و از دور گاهگاهي که آواز بلند میکرد لفظ علم می شنودم خرافات خیلی می چاید و آنرا حقیقة الحقایق و اصل الاصول نامید

قومی نه ز ظاهر نه زباطن آگاه • انگه ز جهالت بدطالت گمراه
مستغرق کفرند وحقیقت گویند • لاحول ولا قوة الا بالله

وتمام مدار اوبروش محمود بسخوانی که درزمان امیر تیمور صاحب قران در بسخوان که نام دیهي است از توابع گیلان ظهور کرده و سیزده رسایل نحس نحس نوشته پراز تزریق که به هیچ مذهب و ملت راست نیاید و غیر ازتیتال که آن را علم لفظ و حال نامیده حاصلی ندارد خلاصه تصانیف ان اشقي الاشقیا کتاب بحر و کوزه است و نضلاتی که در انجا خورده گوش از شنیدن آن قی میکند و معلم ملکوت اگر آنرا بشنود چه خندها که برریش او نزند و چه رقصها که نکند و این شریف کثیف نیز جک المهملاتی نوشته و انرا ترشح ظهور نام مانده و تقلید جمع میر عبد الاول نموده عنوان هر

فقرة نامربوط عام فریب را مصدّر بلفظ میفرمودند ساخته که
کشتگاه عجبی است و منزلي ظرفه مضحکي غریب و باوجود این
جهل بموجب ان لله ملکا یسوق الاهل الي الاهل کار ازپیش برده
چنان تصرف در مزاج روزگار و اهل ان کرده که حالا داخل امراي
هزاري است واز جملهٔ داعیان مذهب حق در ولایت بنگ است
و صاحب مراتب اخلاص چهارگانه و مریدان معتقدان را به نیابت
بآن مراتب میخواند و بیان مراتب مذکور عنقریب مسطور میشود

از پي رد و قبول عام خود را خرمساز
زانکه کار عام نبود جز خري یاخرخري
گاو را دارند باور در خدائي عامیان
نوح را باور نمیدارند در پیغمبري

والي الله المشتکي من الدهر اذا احسن ندم من ساعته و اذا اساء
اصر علی اسائة و زبان حال او همه این میگوید که

پار بودم قطبکک امسال قطب الدین شدم
گر بمانم سال دیگر قطب دین حیدر شوم

و چون خاطر از مهمات آن ولایت پرداختند ازانجا بکوچهاي متواتر
سیر کنان و صید افگنان براه رتنهنبور در صفر بیست سیوم سنه
خمس و ثمانین و تسعمایة (۹۸۵) بفتح پور رسیدند و شیخ فیضي
که حالا بخطاب ملک الشعرائي مخاطب است غزلی گفته که
مطلعش این است

نسیم خوش دلي از فتحپور مي آید * که پادشاه من از راه دور مي آید
بعد از دو سه ماه خبر فترات گجرات رسید و منشاء آن این بود که

چون راجه تودرمل درین مرتبه بگجرات رفت مظفر حسین ابن ابراهیم حسین میرزا که دختر زادهٔ میرزا کامران باشد از ولایت دکهن که والده اش گلرخ بیگم در وقت محاصرهٔ صورت بآن جانب بدر برده بود در سن پانزده شانزده سالگی باغوای مهرعلي نام مفسدي از تربیت کردگان میرزا ابراهیم حسین اوباشي چند جمع آورده خلل در گجرات انداخت و باز بهادر پسر شریف محمد خان اتکه و بابا بیگ دیوان گجرات با مظفرحسین میرزا در پرگنه پتلاد بجنگ پیش آمده شکست یافتند و میرزا به کنبایت رفته و دو سه هزار سوار داشت و وزیرخان حاکم گجرات با انکه سه هزار سوار داشت بنابر واقعه طلبي سپاهیان که محل اعتماد نیستند قرار بر تحصن داده صورت واقعه براجه تودرمل که در پتن بود نوشت و راجه بجانب احمد اباد رفت و میرزا از کنار احمد آباد برخاسته بجانب دولقه روان شد وزیرخان و راجه تعاقب او نمودند و دران نواحي محاربه صعب روی نمود و شکست بر مخالفان واقع شد و به چونا گته رفتند و درین هنگام راجه بفتح پور شتافت و میرزا مظفرحسین از چوناگده باز آمده وزیرخان را که بي جنگ بهمان سبب که مذکور شد باز متحصن گشته بود در احمد آباد قبل کرده و نردبانها بر دیوار قلعه مانده و قصد برآمدن نموده نزدیک بود که بشکنند درین وقت بندوقی بر سینهٔ مهرعلی که صندوق راز میرزا و وکیل مطلق او بود میرسد و اورا بصندوق عمل می برد

الموتُ یاتی بغتةً * و القبرُ صندوقُ العمل *

و چون نفس ناطقه مرزا را آن حال میرسد بیکبار راه فرار پیش گرفته

بجانب سلطان پور و ندربار میرود و امرای نامدار که بسرداري شهاب الدين احمد خان بر راجه علي خان نامزد شده و اورا در قلعه کشیده کار برو تنگ آمده و مملکت را بتاراج داده بودند نزدیك بود که دستگیر سازند درین اثنا قطب الدين محمد خان دودله شده و از امرا جدا گشته بجانب بهروچ و برودة که جایگیر داشت و از میرزا درانجا هرجي ومرجي تمام راه یافته بود مي آید و فتوري و قصوری در تشخیص مهم امیر و برهان پور میرود و امرا بضرورت پیشکش لایق بمقتضای وقت از راجه علیخان گرفته بدرگاه میفرستند و مراجعت بجایگیرهای خویش می نمایند و درهمین ایام حکیم عین الملک شیرازی که در سال نهصد و هشتاد و سه همراه وکیل عادل خان حاکم دکهن برسالت رفته بود باز گشته آمد و فیلان نامی وتحفهای گرامي عادل خان را گذرانید وبعد از تغیر دیب چند راجه منجهوله بفوجداري بانس بریلي در دامن کوه نامزد گشت و ازانجا عریضه نوشت مشتمل بر چند فصل یکی ازان جمله اینکه چون از درگاه جدا شده ام و درین صحرا و بیابان هیچ فردی از یاران اهل همراه ندارم اگر فلانی را و نام مرا برد که از صلاح و فساد این ولایت و روش کار و بار واقفست و مردم باعتماد او رجوع می نمایند و بدربار هم چندانی خدمت مرجوعه ندارد فرستند هم مرحمتي است در حق وی و هم موجب سرفرازی بنده درگاه است و الحکم اعلي خواجه شاه منصور یك یك فصل را خوانده جواب بموجب حکم نوشت و چون باین فصل رسید نه حکم آري شنید و نه حکم نی

مو برآید بکف و موی تو ناید بکفم

این چنین بخت که من دارم واین خوکه تراست

و در ماه رجب سال نهصد و هشتاد و پنج که ایام عرس حضرت خواجه اجمیری است قدس الله سره العزیز متوجه اجمیر شدند و در منزل توده شاه ابو تراب از اکابر سادات شیراز و مرجع سلاطین گجرات و راجه تودرمل که بعد از فتح میرزا مظفر حسین روانه درگاه شده بودند رسیدند و از نزدیکی میرته شاه ابو تراب را برقافله حاجیان میرحاج ساخته و اعتماد خان گجراتي را نیز زرهای فراوان داده رخصت مکه معظمه فرمودند و حکم عام کردند که هر کس که خواهد برود و چون از شیخ عبد النبي صدر التماس نمودم که براي من هم رخصتی حاصل بکنید پرسید که والده در قید حیات داري گفتم بلی گفت از برادران کسی هست که از تعهد خدمت وی بر آید گفتم نی همین من وسیلهٔ رزق ایشانم فرمود اگر رخصت والده حاصل شود بهتر باشد و آن سعادت میسر نشد و حالا بدندان حسرت پشت دست ندامت میگزد

نکرد لطف تو کاري و وقت کار گذشت
نشد وصال تو روزي و روزگار گذشت

در نواحي قصبه انبیر (۲) در موضع مولتان که شهري است قدیم و ویرانه مطلق بود بنای شهر فرموده قلعهٔ بلند و دروازها و باغ را بامرا تقسیم نموده در اهتمام عمارت سعی بلیغ ارزاني داشتند تا درهشت روز تمام شد و رعایا را دران اطراف آبادان ساختند و بنام

(۲ ن) انبیرسر

راى منوهر ولد راى لونکرن حاکم سانبهر موسوم گردانیده منوهرپور نامیدند و این منوهر که اورا چندگاه میرزا منوهر میگفتند در خدمت شاهزاده بزرگ نشو و نما یافته بمرتبهٔ کمال رسیده امروز شعر میگوید و تومنی تخلص دارد و جوانی قابل است و ذکر او در ذیل تذکرهٔ شعرا مذکور میشود و ازانجا براه نارنول متوجه دهلي گشته شیخ نظام نارنولي که از کبار مشایخ وقت بود ملاقات کردند و در دهلي بعد از فراغ از زیارت اولیای کبارآن بقعه شریفه در نواحی پالم بشکار مشغول شدند و در غره [عشره] اخیر ماه مبارک رمضان این سال در نواحي قصبه ریواري خبر از بساور بفقیر رسید که پسري از خدمتکاری بعد از انتظار شدید و در عمر مدید متولد شده و اشرفی نذر برده التماس نام نمودم فاتحه خوانده پرسیدند که نام پدرت و جدت چیست عرض داشتم که ملوک شاه ولد حامد فرمودند نام این پسر عبد الهادي باشد و این اسم هادي دران ایام شب و روز ورد زبان شاهنشاهي بود هر چند حافظ محمد امین خطیب از جمله هفت امام بمبالغه تمام میگفت که این فضولي مکن و حفّاظ را در منزل خود جمع ساز تا ختمي برای درازئ عمر این نوباوه بکنند بسخن او کار نکردم عاقبت آن مولود شش ماهه شده بعالم بقا خرامید انشاء الله اجري و ذخري شافع و مشفع در یوم الحساب کرده و ازان منزل رخصت پنج ماهه گرفته به بساور آمدم بحسب بعضي ضرورات بلکه فضولیها تخلف در وعده نموده یک سال ماندم و این کم خدمتیها و آن مخالفتها عاقبت رفته رفته باعث افتادن ازنظر و بي‌توجهي‌تمام شد و تا حال

که مدت هیزده سال ازان واقعه گذشته و هیزده هزار عالم رفته همان وجهٔ بخدمت ناصجرا مبتلا هست که نه روی قرار و نه رای فرار دارد

بختی نه که با دوست در آمیزم من
صبری نه که از عشق به پرهیزم من
دستی نه که با قضا در آمیزم من
پائی نه که از میانه بگریزم من

و در منزل هانسی زمانی که متوجه پنجاب بودند عرضداشت شیر بیگ تواچی بدرگاه رسید که مظفر حسین میرزا از گجرات فرار نموده بدکهن میرفت راجه علی خان او را گرفته مقید دارد و در غره ذي حجه سنه خمس و ثمانین و تسعمایة (۹۸۵) فرمانی بنام راجه علي خان مصحوب مقصود جوهری فرستادند تا میرزا را روانه درگاه فلک بارگاه گردانند

و در غرهٔ محرم الحرام سنه ست و ثمانین و تسعمایة (۹۸۹) تحویل نوروز جلالی شد که سال بیست و چهارم از جلوس باشد

صفر تخت ز سلطان فلک بر دارد * لاجرم بر فلکش تا برآید بحمل

و در پتن بزیارت حضرت گنج شکر قدس الله روحه العزیز مشرف شده در نواحی نندنه شکار قمرغه خیال کرده در عرض چهار روز نخچیر بي حساب انگندند چون نزدیک بآن رسید که هر دو طرف قمرغه بهم رسد ناگاه بیکبار حالتي عجیب وجذبهٔ عظیم برشاهنشاهي وارد گشت و تغیر فاحش در وضع ظاهر شد به مثابهٔ که تعبیر ازان ممکن نبود و هر کدام بر چیزی حمل میکردند الغیب عند الله و در همان وقت حکم فرمودند که شکار برطرف سازند

هش دار که فیض حق بناگاه رسد * نا گاه رسد بر دل آگاه رسد
و در پای درختی که این حال ثمرهٔ آن بود زر بسیار بفقرا و مساکین
داده طرح عمارت عالي و باغي وسیع در انجا انداختند و موي سر
را قصر کردند و بیشتري از مقربان موافقت نمودند و این خبر در
شرق رویهٔ هند شهرت یافته اراجیف عجیب و اکاذیب غریب در
افواه عوام افتاد و خللها درمیان رعایا پدید آمد باز در اندک زماني
فرو نشست و در منزل بیهره بیگم پادشاه از تخت گاه رسید و
حکومت پنجاب را بسعید خان مغول تفویض نموده و قاضي علي
بغدادي را که نبیره میر قاضي حسین میبذي است برای تداخل
زمین مدد معاش ایمه در پنجاب و غیران تعین کردند تا محال
قدیم را گذاشته و رقبه پیموده در یک دیهه همه را شریک سازند و
تفرقه تمام بحال ایمه ممالک محروسه راه یافت و این همه برزغم
شیخ عبد النبي و بی دیانتی وکلاي او بود و ازانجا بجانب فتح پور
مراجعت واقع شد و قریب بخضر آباد سادهوره بتاریخ سوم جمادی
الثاني سنه مذکوره بکشتي در آمدند و امرا و اعیان ملک نیز به
مرافقت در کشتي نشستند و اردو از راه خشکی روان گشت وبیست
ونهم این ماه در حضرت دهلي رسید و در غره ماه رجب از کشتی
بحر بر آمده و بر کشتی بر که عبارت از باد پای هامون نورد باشد
سوار گشته درششم این ماه خود را دراجمیر بمجلس عرس رسانیدند
و روزي دیگر بهمان ساعت متوجه دار الخلافت شدند و هر روز پنجاه
کروه راه طي میکردند و بتاریخ نهم روز جمعه هنگام تباشیر صباح بمنزل
تودهٔ رسیدند وجامع اوراق ازبساور باستقبال رفته بود دران وقت ملازمت

نمود وکتاب الاحادیث را که چهل حدیث است درمیان فضیلت غزا و ثواب تیر اندازی و تمام آن مشتمل بر تاریخ است گذرانیده و داخل کتاب خانه شد و تقصیر تخلف وعده هیچ مذکور نگشت و آخر آن روز بفتح پور رسیدند و بیشتر اوقات در عبادت خانه بصحبت علما و مشایخ میگذرانیدند خصوصا لیالی جمعه که تمام شب به احیا میگذشت و پیوسته کار تحقیق مسایل دین بود چه اصول و چه فروع و علما با یکدیگر تیغ زبان کشیده در مقام تنافی و تقابل بودند و اختلاف مذاهب بجائی رسید که تکفیر و تضلیل همدیگر می نمودند و کار بحث از سنی و شیعی و حنیفی و شافعی و فقیه و حکیم گذشته در اصل اصول خلل انداختند و مخدوم الملک رساله نوشت که شیخ عبد النبی خضر خان سروانی را که متهم به سبّ نبی علیه السلام بود و میرحبش را که بتهمت رفض گرفته بودند بناحق کشته و نماز گذاردن عقب او روا نیست چراکه پدرش عاق ساخته و خود علت بواسیر خونی دارد و شیخ عبدالنبی نیز تجهیل و تضلیل او می نمود و ملایان دوجماعه دو رویه پارهٔ بآن جانب و پارهٔ باین جانب رفته سبطی و قبطی گشتند و اهل بدع و اهوا بمقتضای آرای فاسده و شبهات باطله ازکمین برآمده باطل را بصورت حق و خطا را بلباس صواب جلوه داده پادشاهي را که جوهری نفیس و طالب حق بود اما عامي محض و مستانف و مستانس بکفره واراذل در شک انداخته حیرت بر حیرت افزود و مقصود از میان رفت و سد مدید شرع مبین دین متین شکست و بعد از پنج شش سال خود اثری از اسلام نماند و قضیه منعکس شد

قضیهٔ من و تو اوفتاده است بعکس
تو بیع میکني آنرا که عیب میدانم

این را بواعث و دواعي بسیار بود و بموجب القلیل یدل علي الکثیر و الخیفة تدل علی الغدیر انموذجی ازان درسلک تقریر و تحریر می آورد و الله المستعان حاصل آنکه اصناف دانایان از هردیار و ارباب ادیان و مذاهب بدربار جمع شده بشرف همزبانی مخصوص بودند بعد از تحقیق و تفتیش که شب و روز شیوه و پیشه غیر ازان نداشتند غوامض علوم و دقایق حکم و عجایب اخبار و غرایب آثار که دفاتر مطول مجمل و مفصل آنرا بر نتابد نشان میدادند و بمقتضای ثلث مهلکات شحٌ مطاع و هوي مشبع و اعجاب المرء بنفسه هرچه خوش مي آمد از هرکس غیر از مسلمانان التقاط و انتخاب نموده از انچه نامرضي طبع و خلاف خواهش بود احتراز و اجتناب لازم میدانستند و از زمان صبي تا عهد عنفوان شباب و ازان هنگام تا سن انحطاط چندین حالت متنوعه از کل معاملات متنوعه و مشارب مختلفه بهم رسید و بخود داشتي خاص و معرفتي جداگانه سوای متعارف ازانچه در کتب دیده و خوانده می شود حاصل گردیده و اعتقادی هیولانی پیکر در مرآة ضمیر و گنجینهٔ خیال ارتسام یافت و از هیأت مجموعي این قدر کالنقش في الحجر مقرر شد که عقلا در همه ادیان موجود و مهیا اند و ارباب ریاضات و کشف و کرامات در کل طوایف انام پیدا و حق همه جا دایر پس انحصار آن در یک دین و یک ملت که نو پیدا شده و هزار سال برو نگذشته باشد چه لازم و اثبات یکي و نفي دیگری و ترجیح بلا مرجح از کجا و سمنیه و براهمه که بخلوات

و جلوات در ادراک شرف ملازمت و دولت صحبت بر همه سابق و دُر کتب فضایل و علوم رسمي و حقیقی و حالات و مقامات و کمالات انسانی بجمیع و جوه باعتبار معتبر بر سایر دانایان و مرتاضان فایق اند دلایل عقلیه و شواهد نقلیه بر صدق دین خویش وبطلان غیر گذرانیده و بمثابه ثبات قدم و رسوخ در اعتقاد بخشیده نظریات را حکم بدیهیات میدادند که به تشکیک مشکك زایل نشود

لو بست الجبال او انشقت السماء

و حشر و نشر و دیگر شعبات و نقلیات که ماخذ آن مشکوة نبوی است همه را بگوشه نهادند و آن قوادح و مطاعن در ملت سهلهٔ بیضا و حنیفهٔ غراء که در نبوات کتب کلامیه بعضي ازان مسطور است حریفان پیوسته گوش زد می ساختند و تحریص و ترغیب بر سلوک مسلک خویش بزبان قال و حال مي نمودند

میداد رقیب آن سهي قد را پند * کاندررخ‌هرکس چوگل‌ازباد‌مخند
از حد چوبشد‌نصیحت آنشوخ‌گره * برگوشهٔ ابرو زد و سر پیش افگند

پیش ازین گفتگو چندگاهی پر کهوتم نام برهمني را که معبر نامه خرد پلاکر بود در خلوت برده اسامي هندوی از برای موجودات اشیا بزبانی خاص‌پیدا اختراع میخواستندوچند گاهي دیوی‌برهمن را که از جمله معبران‌مهابهارت بود بر چارپائی نشانده و بالا کشیده نزدیک بقصری که آن را خواب گاه ساخته بودند معلق داشته و ازوی اسرار و افسانهای هندوی و طریق عبادت اصنام و آتش و آفتاب و تعظیم کواکب و احترام اساطین کفره از برمها و مهادیو و بشن و کشن و رام و مهامائی که بودن ایشان از بنی نوع انسان

موهوم است و نبودن متیقن هرچند در زعم باطل بعضي را اله و بعضی را ملایکه میدانند و اعتبار رسوم و عادات این دیار شنیده بآن جانب گرائیدند و در مذهب تناسخیه رسوخ قدم حاصل شده وقول ما من مذهب الا و للتناسخ فیه قدم راسخ درست دانستند و خوش آمدیان کلمه گوي در رسایل اقامت بینات و دلایل بدین مدعا نمودند و تحقیق مذاهب کفار هند که طوایف نا محصور نا معدودند و کتب بیشمار دارند و باوجود این اهل کتاب نیستند فرموده حلاوت آن در مذاق افتاد و روز بروز ثمره آن شجرهٔ خبیثه به ظهور مي آمد و ایامي چند شیخ تاج الدین ولد شیخ زکریا اجودهنی دهلوی را که اکثر از اعیان اورا تاج العارفین میگفتند و از شاگردان رشید شیخ زمان پانی پتی صاحب شرح لوایح و سایر مصنفات لایق و فایق درعلم تصوف و درعلم توحید ثاني شیخ ابن عربي بود و برکتاب نزهة الارواح شرح مبسوط نوشته شبها برنمطي که بالا گذشت بالا طلبیده تمام شب شطحیات و ترهات اهل تصوف از و مي شنیدند و او چون چندانی مقید بشرعیات نبود مقدمات وحدت وجود که متصوفه مبطله دارند و عاقبت منجر باباحت و الحاد میشود درمیان آورد و مسئله ایمان فرعون لعنة الله علیه که در کتاب فصوص الحکم مذکور است و ترجیح رجا بر خوف و امثال آنرا که مردم بالطبع قطع نظر از زاجر عقلي و مانع شرعي مایل آنست خاطر نشان ساخته باعث عظیم برفتور و وهن در اعتقاد باحکام شریعت شد و خلود کفار را در نار محقق اما دوام عذاب را مشتبه و نا مشخص گردانیده تاویلات بعیده در نصوص قرآني و

اخبار نبوی علیه السلام آوردند و انسان کامل را عبارت از خلیفة الزمان داشته و تعبیر از ان بذات اقدس نموده اکثر عین واجب نه لا اقل عکس فهمانیده خرافات درین باب میگفتند و سجده برای او تجویزکرده آنرا زمین بوس نامیدند و رعایت ادب پادشاه را فرض عین شمرده روي اورا کعبهٔ مرادات و قبلهٔ حاجات دانانیدند و بعضي روایات مرجوحه و عمل مریدان بعضي مشایخ هند را درین باب متمسک آوردند وبعد ازان که فرد مطلق انسان کامل بر پادشاه عادل ذی شوکت ذي شان قرار یافت و همچنین بعضي ازمشایخ عظام مثل شیخ یعقوب کشمیري که صاحب تصانیف مشهوره و مرشد و مقتداي عصر بود بعضی سخنان تمهیدات عین القضات همدانی را نقل کرد مثل انکه چنانچه محمد رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم مظهر اسم الهادی است ابلیس مظهر اسم المضل است و درین کار خانه هر دو اسم در تجلی آمد وهردو مظهردر کار برین قیاس و ملا محمد یزدي نیز بران صورت که گذشت بالا رفته طعن صریح و ناسزای قبیح بر خلفاي ثلاثه گفته و تکفیر وتفسیق عامهٔ صحابه کبار و تابعین و تبع تابعین و سلف و خلف صالحین از متقدمین و متاخرین رضي الله عنهم کرده اهل سنت و جماعت را محقر و مهان در نظر نمودن گرفت و غیر از مذهب شیعه همه را ضال و مضل دانانید و اختلاف علما که یکی فعلی را حرام میگفت و دیگری بحیله همان را حلال می ساخت علاوهٔ انکار گشت و چون از علمای عهد خویش هر کدام را باعتبار جاه و عظمت بهتر از امام غزالی و رازي تصور نموده بودندرکاکتبهای ایشان را دیده قیاس غایب

بر شاهد کرده سلف را نیز منکر شدند ودانایان مرتاض ملک افرنجه
که ایشان را پادهری و مجتهد کامل ایشان را که تغیر احکام بجهة
رعایة مصلحت وقت تواند کرد و پادشاه هم از حکم او عدول نتواند
و رزید پاپا میگویند انجیل آورده و دلایل بر ثالث ثلاثه گذرانیده و
حقیت نصرانیت اثبات کرده ملت عیسوی را ترویج دادند و
شاهزاده مراد را فرمودند که تا سبقی چند تیمناً ازان بخواند و شیخ
ابو الفضل به ترجمهٔ آن مامور گشت و بجای بسم الله این فقره بود که

ای نامي وی ژژ و کرستو

یعني ای آنکه نام تو مهربان و بسیار بخش است و شیخ فیضی
مصرع دوم چنین گفت

سبحانك لا سواك یا هو

و تعریف دجال ملعون را این ملاعین و اوصاف آن را در باب
حضرت خیر النبیین صلی الله علیه و آله وسلم علی رغم الدجالین
فرود آوردند و بیربر ملعون خاطر نشان ساخت که چون آفتاب مظهر
تام است و پختن غله زراعت و میوه و سبزه از تاثیر او است وروشني
عالم وحیات عالمیان وابسته باو پس لایق عبادت و تعظیم او باشد وروی
بجانب طلوع او باید کرد نه بجانب غروب که روی در غرب دارد
و همچنین آتش و آب و سنگ و درخت و سایر مظاهر تا گاو و
سرگین آن نیز و قشقه و زنار را جلوه داد و حکما و فضلای مقرب
مقهور مقوی آوردند که آفتاب نیر اعظم و عطیه بخش تمام عالم
و مربي پادشاهان و پادشاهان مروج اویند و این معني باعث
تعظیم نو روز جلالی شد که از زمان جلوس هر سال دران روز جشن

میداشتند و لباس را موافق رنگ یکی از سیارات سبعه که هرروزی بکوکبی منسوب است ساختند و دعاي تسخیر آفتاب که هندوان تعلیم داده بودند بطریق ورد در نیم شب و وقت طلوع خواندن گرفتند و کشتن گاو را که هندوان تعظیم عظیم میکنند و سرگین آنرا پاک میدانند و خوردن گوشت آنرا حرام ساختند و مردم خوب را عوض آن میکشتند و حکما تائید می آوردند که در طب مقرر شده که گوشت گاو امراض گوناگون آورد و ردی الهضم است و آتش پرستان که از شهر نوساری از ولایت گجرات آمده بودند دین زردشت را حق نمودند و تعظیم آتش را عبادت عظیم گفتند و بجانب خود کشیده از اصطلاح و راه و روش کیانیان واقف ساختند تا فرمودند که آتش را باهتمام شیخ ابو الفضل بروش ملوک عجم که آتشکدهٔ ایشان همیشه بر پای بود دایم الاوقات چه در شب چه در روز در محل نگاه میداشته باشند که آیتی است از آیات خدا و نوریست از انوار وي و هوم که عبادت است از آتش پرستي موافقت دختران راجه های هند خود از عنفوان شباب درون حرم معمول بود و در ایام نوروز سال بیست و پنجم از جلوس سجدهٔ آفتاب و هم سجدهٔ آتش علانیه میکردند و مقربان نیز در وقت افروختن شمع و چراغ قیام لازم ساختند و در روز عید هشتم سنبله رسم اهل هند قشقه کشیده بدولت خانه برآمدند و ربهمانی جواهر زان کشیده از دست براهمه به تبرک بر دست بستند و امرا را خور حالت مروارید و جواهر دران روز پیشکش ساخته موافقت دران باب نمودند و راکهی که عبارت است از لتهٔ پیچیده بر دست

بستن در گرد شد و بر رغم اسلام هر حکمي که ارباب ادیان دیگر بیان کردند آنرا نص قاطع شمردند بخلاف این ملت که همه احکام آن نامعقول و حادث و واضع آن فقرای عربان جمله مفسد و قطاع الطریق و اهل اسلام مطعون قرار یافتند و بتمادی در باطن استقرار گرفت يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللّٰهِ بِأَفْوَاهِهِم وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْكَرِهَ الْكَافِرُونَ و بتدریج کار و بار بجائی کشید که هیچ احتیاج بدلیل ابطال آنهم نماند یاد دارم که در ابتدای گفت‌وگو شبي در دیوان خانه خاص فتح پور با شیخ ابو الفضل مرا مجالست روی داد میگفت که ما را از جمیع مصنفین گله است از دو رهگذر یکی آنکه چرا احوال پیغمبران سابق را بتفصیل ننوشتند چنانچه احوال پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله وسلّم در ضمن وقایع سنواة نوشته اند جواب دادم که قصص الانبیا متعدد خود هست گفت نی آن بسیار مجمل است بتفصیل بایستي نوشت گفتیم بتقریب تقادم عهد همین قدر نزد مفسرین و ارباب تاریخ و سیر محقق شده باشد و باقي به ثبوت نرسیده جواب داد که این جواب نمیشود دوم آنکه هیچ اهل حرفه نماند که در تذکرة الاولیا و نفحات الانس و غیرآن اسم آن مذکور نشده اهل بیت چه گناه کرده بودند که درانجا داخل نساختند و این معني بغایة محل تعجب است درانجا هم آنچه در وقت گنجید گفته شد اما که قبول میکند بعد ازان پرسیدم که میل شما ازین مذاهب مشهوره بکدام بیشتر باشد گفت میخواهم که روزی چند در وادی الحاد سیري بکنم بمطایبه گفتم اگر قید نکاح از میان بر میدارید بدنیست چنانچه گفته اند

بر داشت غلّ شرع بتائید ایزدي

از گردن زمانه علي ذکره السلام

خنده کرد و گذشت و چون باشارت صاحب معامله

که یک عنایت قاضي به از هزار گواه

در اعتقادیات دلیرانه باین پیران خرف که صدر و قاضي و حکیم الملک و مخدوم الملک باشند در افتاده بحث میکرد و هیچ تامل در کسر عرض ایشان روا نمیداشت و پادشاه را خوش می‌آمد خفیه بدست آصفخان میر بخشي پیغام فرستادند که چرا با ما در می افتي جواب میداد که ما نوکر مردي‌ایم همان حکایتست که نوکر بادنجان نیستم و در اندک فرصت یکان یکان را بقوت مصارعه خود و معاونت پدر و مظاهرت خلیفه زمان و مساعدت بخت بر زمین ذل و هوان انداخت چنانچه گذشت و هیچ یکی از اهل اسلام جز حکیم ابو الفتح و ملا محمد یزدي در بعضی مسایل با او مماشاة نمیکرد چون مقاصد و مطالب دیگر پیش آمد فقیر خود را بگوشه عزلت کشیدم

اذا عظم المطلوب قل المساعد

و آیة فرار خواندم تا از نظر افتادم و آن همه آشنائی به بیگانگی کشید و الحمد الله که بدین خوش حالم

دل در تگ و پو نشد نیکو شد که نشد

جز در تو فرو نشد نیکو شد که نشد

گفتي که برنجم از نیکو شد کارت

دیدي که نیکو نشد نیکو شد که نشد

و نخود را قابل رعایت و نه ایشانرا لایق خدمت دانستم و سر بسر راضی شدم

بیا تا تکلف یکسو نهیم * نه از تو قیام و نه از ما سلام

و از دور گاه گاهی در صف نعال کورنش میکردم و نظارگی بودم

که صحبت بر نیاید تا موافق نیست مشربها

تا بعد ازین چه مقدار باشد

دیدم که دیدن رخت از دور خوشتر است

صحبت گذاشتم ز تماشائیان شدم

چون تفصیل آن جزئیات و خصوصیات و انتظام این وقایع بترتیب سنوات در سلک تحریر از قبیل محالات بود باین قدر اکتفا نموده شد و پناه بلطف ایزد تعالی که در همه حال حافظ و معین بنده اوست بر انجاز وعدهٔ الا ان حزب الله هم الغالبون الیس الله بکاف عبده دلیری بر نوشتن این قضایا که از وادي حزم و احتیاط بغایت دور بود کردم و خدای عز و جل گواه است و کفی با الله شهیدا که مقصود ازین نوشتن غیر از درد دین و دلسوزی بر ملت مرحومه اسلام که عنقا وار روی بقاف غربت کشیده و سایه بال خود از خاک نشینان حضیض گیتی باز گرفته چیزي دیگر نبود و نیست و از تعنت و حقد و حسد و تعصب بخدا پناه میجویم

رضیتُ بما قسّم اللهُ لي * وفوّضتُ امري الي خالقي

لقد احسنَ الله فیما مضي * کذلك یحسن فیما بقي

و درین سال حکیمي درفتح پور آمده گفت که خانهٔ میتوان ساخت که در هر چهار طرف آن آب باشد و دران غوطه زده بخانه در آیند و آب نفاذ نکند باین تقرب حوضي بیست گز در بیست گز و عمق آن سه گز در صحن دولت خانه ساختند و درون آن حجره سنگین و

بر سقف آن مناره بلند بنا کردند و از هر چهار طرف آن حجره پاها گذاشتند و دعوي حکيم چون قرابادينات دروغ بر آمد وگريخته بجاي رفت اما حکيم علي گيلاني بعد از هفده سال در لاهور آن چنان حوضی ساخت ومير حيدر معمائی «حوض حکيم علی» تاريخ يافت و آن حوض تا تمام را از زر سياه که به مبلغ بيست کرور رسيد پر ساختند و روزی با شيخ بنجهو نام قوالي خوش خواني صوفي وضعی از مريدان شيخ ادهن جونپوری که نامش تاريخ وفات ميشود صحبت داشته و خوش وقت شده وميان تان سين و ديگر مغنيان بيقرينهٔ هند را طلبيده او را بر انها ترجيح داده فرمودند که مجموع زر اين حوض را شيخ بنجهو ببرد چون از حمل ان عاجز ماند اندک زری التماس کرد تا قريب هزار روپيه عوض آن باو انعام فرمودند و باقی آنرا درمدت سه سال کم وبيش بمصرف و غير مصرف رسانيدند و همدرين ايام از شيخ مبارک تعليم صرف هوائي گرفتند و پيش ازان روزي در وقت نمودن شيخ فيضی گفته بود که شيخ ما تکلف ندارند فرمودند آري ايشان همه تکلفها را بشما گذاشته اند و شيخ بنجهو و ميان تانسين و همه ارباب غنا را نزد شيخ فرستادند تا تشخيص نمايد او بميان تانيسن گفت شنيده ايم که تو هم چيزی مى تواني گفت تا آخر سرود اورا باصوات حيوانات تشبيه داده بهيچ بر آورد و درين سال معصوم خان کوکهٔ ميرزا حکيم که جوان مردانه و کار هاى عظيم ازو بظهور پيوسته بود از ميرزا رنجيده به ملازمت رسيد و منصب پ‌ صدی يافته در ولايت بهار نامزد شد د انجا با کالا پهار که سرداری از افغانان بقوت و شوکت ممتاز بود

جنگ کردہ غالب آمد و از فتح پور فرمان هزاری و اسپ وخلعت خاصه براي او فرستادند چنین میگویند که او حضرت مرتضی علی کرّم الله وجهه را درخواب دید که گویا پنجهٔ مبارک خود بر پشت او زده اند و از برکت آن درهیچ جنگی پشت نداده و نشان پنجه بر پشت او هنوز ظاهر است

چه باک ازموج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان

و درماه شوال سال مذکور ملا طیب راکه سفله رذل بود ازکیتهل طلبیده تربیت نموده و اکثر تربیتها ازین قبیل است دیوان صوبه بهار و حاجی پور و راي پرکهوتم بشرح ایضا بخشی وملامجدي سرهندی راکه سابقا پروانه نویس اسلیم شاهی بود امین وشمشیرخان خواجه سرا را صاحب اهتمام خالصه ساختند و ایشان بمقتضای تسفل که لازمهٔ ارذال است آنجا رفته نه خدارا بنده بودند و نه پادشاه را رعیت و تحکمات و بدعتها پدید آورده و وقتهای نامعقول ناهنگام را کفایت خیال کرده سپاهي را رنجانیدند ومعصوم خانرا بزور باغي ساختند چنانچه عنقریب مذکور شود انشاء الله تعالی وهم درین ماه مقصود جوهری میرزا مظفر حسین پیشکشهای راجه علی خان را از خاندیس آورده گذرانید تا بعد از چند گاهي گناه میرزا را بخشیدند ودرین ایام بشرف دامادی مشرف ساخته او را رعایت فرمودند ودرین سال شهباز خان بخشی را با غازی خان بدخشی و شریف خان اتکه و غیرآن بر سر راناکیکا نامزد گردانیدند و رانا در کونبهل میر که قلعه مستحکم است درآمد واین افواج فتح نمودند و آن ولایت را بغارت دادند و رانا شبي از قلعه

بدر رفت و بکوهستان دیگر پناه برد و درین سال سلطان خواجه از مکهٔ معظمه معاودت نموده اسپان عربي نژاد و غلامي حبشي و هدایای دیگر نفیس آورده بمنصب آرادت و صدارت رسید ومیر حاجي سال نهصد و هشتاد و شش بنام خواجه محمد یحیی از نبایر حضرت خواجه احرار قدس الله روحه قرار یافته چهار لک روپیه حواله ایشان نموده بتاریخ ماه شوال این سال از اجمیر روانهٔ مکهٔ معظمه ساختند و شیخ عبد النبي و مخدوم الملک را که با یکدیگر در افتاده باعث بي اعتقادی از سلف و خلف و موجب انحراف از دین قویم شده بودند بحکم اذا تعارضا تساقطا بجانب مکه همراه این قافله اخراج کردند تا در سال آینده بمقصد رسیده در ختم کار که اعتبار آنراست از آلایش عارضی پاک گشته ایمان بسلامت بردند و علم کارخود آخر کرد * هوعزیز قوم ذلوا * تاریخ یافته شد *

و دراوایل سنه سبع وثمانین و تسعمایة (۹۸۷) خبر رسید که خان جهان حاکم بنگاله فوت کرد فرماني مشتمل بر نوازش اسمعیل قلیخان برادرش نوشته مظفر خان را که شرف دیوانی یافته بود حاکم آن ولایت و رضویخان را بخشي وحکیم ابو الفتح را صدر و رای پتر داس و میر ادهم را بشرکت او دیوان اعتبار کرده از فتحپور نامزد گردانیدند *

و در نوزدهم صفر این سال فقیر را حق سبحانه تعالی درسن چهل سالگی فرزندي دلبندی محی الدین نام طول الله عمره و رزقه علما نافعا و عملا متقبلا کرامت فرمود و مولد او در بساور است *

و در این سال ملا عشقی که خطاب خانی داشت ودیوانی و مثنوی دارد مضحک با قاضی صدرالدین لاهوری بجانب کشمیر بوکالت

رفته بود آمده و بمصحوب محمد قاسم نام ایلچی علیخان حاکم کشمیر زعفران بسیار و مشک و قسطاس و شال و دیگر تنسوقات کشمیر و تبت پیشکش آورد و درینولا حکیم علی خویش حکیم الملک گیلانی را که امروز در حکمت وطب و سایر علوم غریبه عدیم المثل است همراه وکیلان عادل خان دکنی به بیجانگر فرستادند و درین ایام میر نظام پزنهٔ میرزا شاهرخ برسم رسالت از بدخشان آمده و اسپان بدخشی و لعلهای آبدار و قطارهای شتر پیشکش گذرانید. و درین ایام از بس که طالب جمع ریاست دینی با ریاست دنیوی بودند و تبعیت دیگری را تکلیف مالایطاق میدانستند شنیدند که حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و سلم و خلفای راشدین و بعضی از سلاطین ذوی الاقتدار مثل امیر تیمور صاحبقران و میرزا الغ بیگ کورکان و غیرهم خود خطبه میخواندند بنابران ظاهرا متابعت اظهار نموده و حقیقت استعلال در اجتهاد منظور داشته درجمعه غرهٔ جمادی الاول از سال نهصد و هشتاد و هفت در مسجد جامع فتح پور که نزدیک بمحل پادشاهی ساخته بودند مباشر امر خطیر خطابت گشتند و بیکبارگی حصر شده بلرزه افتادند وبتشویش تمام این سه بیت شیخ فیضی را بمدد دیگران نیم تمام خوانده از منبر فرود آمدند. و امامت را بحافظ محمد امین خطیب حکم فرمودند و ابیات این است که

خداوندی که مارا خسروی داد * دل دانا و بازوی قوی داد
بعدل وداد مارا رهنمون کرد * بجز عدل از خیال مابرون کرد
بود وصفش ز حدّ فهم برتر * تعالی شانهٔ الله اکبر

و درین ایام چون طعن در عقاید اسلامی و مسایل شرعیه شایع بود و بدبختي چند از هندوان و مسلمانان هندومزاج قدح صریح در نبوت میکردند علمای سوُبیدین در تصنیفات از خطبه تبرا می آوردند و اکتفا بتوحید کرده القاب پادشاهی می نوشتند و مجال نداشتند که نام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم علي رغم الکذابین ببرند و این معني باعث بدنامي عام گشت و تخم فساد و فتنه در ولایت سر کشیدن گرفت و باوجود این مردم ارذال و سفله از خواص و عوام قلاده ارادت بر گردن انداخته خود را مرید می نامیدند و از امید و ترس مرید میشدند و کلمة الحق بر زبان جاري شدن ممکن نبود *

و درین ایام مظفرخان حاکم بنگاله مع پنج لک روپیه نقد و دیگر تحفهای نامی از فیل و پارچه که از حد حصر افزون باشد پیشکش فرستاد و سی و نه فیل از محمد معصوم کابلی نیزبنظر گذشت و در جمعه دیگر این ماه فقرا و مستحقین را در میدان چوگان جمع ساختند و خود بدانجا رفتند و قریب یک لک کس از زن و مرد داخل آن محاوطه گشتند و سلطان خواجه صدر و قلیج خان یکیک را زر انعام میدادند و هشتاد کس از عورات و اطفال دران روز محشر ته دست و پای هلاک شدند و از کمر بعضي عورات که شوهران ایشان در بنگاله مرده بودند همیانهای پر از اشرفی و روپیه برآمد و این معنی باعث بی‌اعتقادي از جمیع فقرا شد و حکم کردند که من بعد اندک مردم را می آورده باشند و بعد از اندک زمانی آن رسم را هم‌زود برطرف ساختند و همدرین ایام قطب

الدین محمد خان اتکه را اتالیق شاهزاده بزرگ گردانیده مجلس عظیم نهادند او فیلان نامدار و دیگر پیشکش لایق منصب خود گذرانیده چنانچه رسم و قاعده می باشد شاهزاده را بردوش برداشته طبقهاي زر و جواهر نثار فرمود •

و درین سال ایلچیء عبد الله خان اوزبک بمصحوب مکتوبی محبت انگیز از ماورا ءالنهر آمد و میرزا فولاد برلاس را با خواجه خطیب که از آدمی زادهاي بخارا بود با تحف و هدایا همراه او فرستاده و ختم نامه برین بود که

چو ما دوست باشیم با یکدگر • بود بحر و بر ایمن از شور و شر

و درین ایام محضري بخط و مهر مخدوم الملک و شیخ عبد النبي صدر الصدور و قاضي جلال الدین ملتاني که قاضي القضاة بود و صدر جهان مفتي کل و شیخ مبارک که اعلم العلمای زمان بود و غازي خان بدخشي که در علم معقول بی نظیر بود در باب تفضیل امام عادل مطلقا بر مجتهد و تجویز ترجیح او روایت مرجوحه را در مسئلهٔ مختلف فیها درست کردند تا هیچکس را از ایشان مجال انکار بر احکام چه شرعی چه ملکي نباشد و بخودي خود ملزم شوند و سخن دران باب باطناب کشید مبحث این بود که اطلاق لفظ اجتهاد و مجتهد برکه توان نمود و امام عادل دانای مصالح ملکي را که بمراتب بهتر از مجتهدین است میرسد که بحسب مصلحت وقت و اقتضای زمان مسئلهٔ مختلف فیها را امضا فرماید تا بالآخره بعضی بطوع و بعضی بکره بران تذکره مهرها کردند و صورت آن بجنس نقل نموده میشود •

محضر

مقصود از تشئید این مباني وتمهید این معاني آنکه چون هندوستان صینت عن الحدثان بمیامن معدلت سلطاني و تربیت جهانباني مرکز امن وامان و دایرهٔ عدل واحسان شده طوایف انام از خواص وعوام خصوصا علمای عرفان شعار و فضلای دقایق آثار که هادیان بادیهٔ نجات و سالکان مسالک اوتوا العلم درجات اند از عرب و عجم رو بدین دیار نهاده توطن اختیار نمودند جمهور علمای فحول که جامع فروع و اصول و حاوی معقول و منقول اند و بدین و دیانت و صیانت اتصاف دارند بعد از تدبیر وافی و تامل کافی در غوامض معاني آیهٔ کریمه أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ و احادیث صحیح ان احب الناس الی الله یوم القیمة امام عادل من یطع الامیر فقد اطاعني و من یعصی الامیر فقد عصاني و غیر ذلک من الشواهد العقلیة والدلایل النقلیة قرار داده حکم نمودند که مرتبهٔ سلطان عادل عند الله زیاده از مرتبهٔ مجتهد است و حضرت سلطان الاسلام کهف الانام امیر المومنین ظل الله علی العالمین ابو الفتح جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی خلد الله ملکه ابدا اعدل و اعقل و اعلم بالله اند بنابران اگر در مسائل دین که بین المجتهدین مختلف فیها است بذهن ثاقب و فکر صایب خود یک جانب را از اختلاف بجهة تسهیل معیشت بني آدم و مصلحت انتظام عالم اختیار نموده بآن جانب حکم فرمایند متفق علیه میشود و اتباع آن بر عموم برایا و کافه رعایا لازم و متحتم است و ایضا اگر بموجب

رای صوابنمای خود حکمي را از احکام قرار دهند که مخالف نصی نباشد و سبب ترفیه عالمیان بوده باشد عمل بران نمودن بر همه کس لازم و متحتم است و مخالفت آن موجب سخط اخروي و خسران دینی و دنیوی است و این مسطور صدق وفور حسبةً لله واظهارا لاجراء حقوق الاسلام بمحضر علمای دین و فقهای مهتدین تحریر یافت و کان ذلك في شهر رجب سنه سبع و ثمانین و تسعمایة (۹۸۷) * و مسودهٔ آن محضر بخط شیخ مبارک بود و دیگران بکره نوشتند و شیخ مبارک بطوع در ذیل آن نوشت که این امریست که من بجان و دل خواهان و از سالهاباز منتظر آن بودم و بعدازان که فتوی بدست آوردند راه اجتهاد مفتوح گشت و اعقلیت امام متحقق شد و معارضي نماند و تحلیل و تحریم موقوف گشت واعقلیت امام بر حکم شرع بشد اسلام را تقلید نامیدند و حال شیخ ابو الفضل بعینه چون حال حیرتي شاعرسمرقندی بود که از بعی ایذا که ازماوراء النهریان باردمزاج کشید بررغم ایشان بهکهنه مومنان عراق یار شده راه بیراهه اختیار کرد و اخترت النار علی العار در باب او درست نشست *

و در شانزدهم ماه رجب این سال بجانب اجمیر روان شدند و بعد آن تا الیوم چهارده سال باشد که عطفه عناني بآن طرف واقع نشده و بیست و پنجم شعبان از پنج کروهی اجمیر پیاده شده شرف زیارت دریافتند و عقلا خنده زنان میگفتند که عجب کل العجب انکه با خواجه اجمیری این همه اعتقاد و باصل الاصول که در هر گوشه صد هزاران هزار ولي کامل و مکمل همچون خواجه

قدس الله سره العزیز از گوشهٔ دامن او بر خاسته اند و آن همه انکار

پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز
بسوخت عقل ز حیرت که این چه بو العجبی است
درین چمن گل بیخار کس نچید آری
چراغ مصطفوی با شرار بولهبي است

و بعد از روان شدن مخدوم الملک و شیخ عبد النبی خلق را بخلق قران و توغل در استحاله وحی و تشکیك در نبوات و امامات امتحان کردند و بود جن و ملک و سایر مغیبات و معجزات و کرامات انکار صریح آوردند و تواتر قران و ثبوت کلامیت آن و بقای روح بعد از اضمحلال بدن و ثواب و عقاب را بغیر از طریق تناسخ محال شمردند و امثال این ابیات را متمسک مي آوردند

از حقیقت بدست کوری چند * مصحفی ماند و کهنه گوری چند
گور با کس سخن نمی گوید * سر قرآن کسي نمی جوید

عید آمد و کارها نکو خواهد کرد * چون روی عروس
ساقی می ناب در سبو خواهد کرد * چون خون خروس
افسار نماز و پوز بند روزه * یک بار دگر
از گردن این خران فرو خواهد کرد * افسوس افسوس

قرار دادند که بکلمهٔ لا اله الا الله اکبر خلیفة الله علانیه تکلیف نمایند غایتش از ظهور خلل ملاحظه نموده در اندرون حرم بگفتن چند کسی اکتفا نمودند و * فتنهای امت * تاریخ یافته شد و در باب ترک تقلید دین مبین قطب الدین محمد خان و شهباز خان و امثال ایشانرا ترغیب کردند و ایشان امتناع آوردند و

قطب الدین خان گفت پادشاهان ولایت چون خوندکار روم و غیر ایشان که این سخنان شنوند چه گویند همه همین دین دارند خواه تقلیدی باشد خواه نه و از روی تعرض فرمودند که تو برای خاطر خوندکار روم غایبانه از جنوب او این درشتی میکنی و جای از برای خود وقتی که ازینجا بروي پیدا کردهٔ تااعتبار یابی همانجا برو و شهباز خان نیز تیز و تند درین وادی درآمده بیر بر سگ جهنمی را که طعن صریح در دین میکرد دشنام صریح داده گفت که ای کافر ملعون حالا تو هم این چنین سخنان میگوئی ما از عهدهٔ تو میتوانیم بر آمد وکار به بیمزگی کشید و بشهباز خان بخصوص و بدیگران بطریق اجمال فرمودند که میفرمائیم که کفش پر نجاست بر دهنهای شما بزنند و در همین ایام ترمون محمد خان حاکم پتن از گجرات رسید و درین سال قاضی علی بغدادي که برای تحقیق و ضبط اراضی مدد معاش و تداخل بر رسم شیخ عبدالنبی منصوب گردانیده بودند هزاریان و پانصدیان ایمه را تا صدي از نظر می گذرانید واکثر زمین آنها را می بردند و ازگاو غدد وي (؟) گفته اندکی میگذاشتند و باین تقریب اعتبار خاندان اکابر و اعیان و معارف و مشاهیر از شهرها بر افتاد و فرزندان هیچ طایفه چون آدمي زادگان هند ناقابل نماندند فخلف من بعدهم خلف اضاعو الصلواة و اتبعو الشهوات و مدارس و مساجد مدروس و اکثری جلای وطن شدند و اولاد ناقابل ایشان که ماند بمرور بهاجي گري نام بر آوردند

مدارس از علما آن چنان بود خالي
که ماه روزه ز میخواره خانهٔ خمّار

برند تختهٔ لوح ادیب از پیٔ نرد
کنند مصحف قاري گرو بوجه قمار

و درشتی بسیار بحکیم الملك از جهت مخالفت او با شیخ ابو الفضل که اورا نضله میگفت نموده عاقبة الامر حکم اخراج بجانب مکه فرمودند و در ماه مبارک رمضان این سال قاضي علي مذکور فقیر را نیز که از خدمت باز مانده خود را بزعم خود از جمله منسیان ساخته بودم در بلدهٔ اجمیر از نظر گذرانید و هزار بیگه مدد معاش را که ضایع کنندهٔ روزگار است شنوانید

بدرگاه حکام درگاه و بیگه * روي تا کنی بیگهٔ چند حاصل

فرمودند که پندارم در فرمان او قیدی هم شده بود عرض کرد که بلي بشرط خدمت فرمودند که بپرسید که مگر ضعفي داشت که از خدمت ماند غازیخان بدخشی در بدیهه گفت که ضعف طالع داشت و هرکدام از مقربان بجهت حق امامت سابق که دران ایام با نماز برطرف شده بود سفارش ها نمودند و شهباز خان بخشي گفت که او همیشه در خدمت می باشد جواب دادند که ما کسی را خدمت بزور نمیفرمائیم اگر داعیهٔ خدمت ندارد زمین او منامعه باشد فی الحال تسلیم کردم و این معني بسیار گران آمد و روی بر تافتند و چون قاضي علي مکرراً بعرض رسانید که درحق او چه حکم میشود بعد از مبالغه فرمودند که شیخ عبد النبي را که هنوز در اردو بود بپرسند که او بی شرط خدمت استحقاق چه قدر زمین داشت شیخ بدست مولانا الهداد امروهه مرحوم پیغام فرستاد که چون عیالمند است و خرج هم شنیده میشود که دارد ما هم

این قدر که فرموده اند هشت صد یا هفتصد بیگه تجویز میکردیم و مقربان این عرض را مناسب ندیدند و مرا مبالغه بر التزام خدمت کردند خواهي نخواهی باز بدام افتادم

مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش

و این همه به تقریب قبول نا نمودن داغ بود که بارها مکرر حکم بآن فرموده‌اند و بزبان حال و مقال همین میگفتم

شادم که یکسوار ندارم پیاده هم * فارغ ز قید شاهم و از شاهزاده هم

و درین سال هم تمغا و هم جزیه که حاصل آن بچند کرور میرسید بر طرف ساختند و فرامین در تاکید این امر صادر شد و همدرین سال محمد معصوم خان پسر معین الدین احمد خان فرنخودی که حکومت جونپور داشت بدرگاه آمده باز رخصت جونپور یافت وملا محمد یزدی را بقاضي القضاتی انجا مقرر ساختند و حکومت دهلی بمحب علی خان پسر میر خلیفه تفویض یافت و ملا محمد یزدي در صوبه جونپور رفته فتوی بوجوب خروج و بغي بر پادشاه داد تا محمد معصوم کابلی ومحمد معصوم خان فرنخودی و میر معز الملك و نیابت خان و عرب بهادر و دیگران تیغها کشیده هر جا چنانکه مذکور شود جنگهاي عظیم کردند و ایمه میگفتند که پادشاه در زمین مدد معاش ما و خدای عزّ و جل در ملك او تداخل نمود ارحم ترحم عاقبت مهتر سعادت که پیشرو خاني خطاب دارد وقتي که نزد معصوم خان جونپوري رفته باز گشت حقیقت فتوی ملا محمد یزدی را بعرض رسانید تا میر معز الملک و ملا محمد یزدی را بتقریبي از جونپور طلبیدند چون بفیروزآباد که

هژده کروهي آگره است رسیدند حکمي فرستادند که سواران را ازیشان جدا ساخته و هردو را بکشتي نشانده و از آب جون گذرانیده بجانب گوالیار برند و متعاقب حکمي دیگر میرسد که اینها را ضایع سازند و موکلان در کشتي دیگر مي نشینند و ایشان را در کشتي دیگر کهنه مي نشانند آخر در قعر آب بملاحان میگویند تا کشتي عمر این هردو را در گرداب فنا غرق میسازند و بعد از چند روزي قاضي یعقوب از بنگاله میرسد و اورا هم متعاقب ایشان میفرستند و یگان بگان را از ملایان که ازو توهم بي اخلاصي داشتند درنهانخانه عدم میفرستادند و علماي لاهور را جلاي وطن ساخته هر کدام را چون ملک منثور از هم گسستند ازان جمله قاضي صدر الدین لاهوري را که تحقیق او زیاده از مخدوم الملک بود بقضاي بهروچ از گجرات و ملا عبد الشکور گول دار را بقضاي جونپور و ملا محمد معصوم را به بهار نامزد گردانیدند و شیخ منور را بمالوه جلاي وطن کردند وصدارت آن صوبه بدو تفویض یافت برین قیاس هر کدام در غربت مقضي المرام شدند اما شیخ معین نبیره مولاناي معین واعظ مشهور را بجهة کبرسن و اطلاق اسم شیخي برو از ملایان که مقلد محض و دشمن دین و نا دولت خواه و نقیر کهنه فلاکتي قرار یافته اند مستثني ساخته و متعرض نشده در لاهور ماندند تا انکه در سنه نهصد و نود و پنج در گذشت و حاجي ابراهیم سرهندي را صدر گجرات ساخته فرستادند و او ذخیره و زر بسیار برشوت از ایمه گرفت و زر فراوان جمع کرد و اگر نمیدادند مدد معاش را باز یافت مي نمود و این معني بعرض رسید که داعیهٔ رفتن بدکهن هم داشت تا بتهمت

بغی ازانجا طلبیده بحکیم عین الملک سپردند و در مجالس شبها
می طلبیدند او رسالهٔ مشتمل برنقل دروغ ازبزرگان دین خوش‌آمد
خیال کرده گذرانید و آن جعل و لباس ظاهر شد حاصل انکه
عبارتی جعلي از شیخ ابن عربی قدس الله سره در کتابی کهنه
کرم خورده بخط مجهول نوشت که صاحب زمان زنان بسیار خواهد
داشت و ریش تراش خواهد بود و صفتي‌چند که در خلیفة‌الزمان
بود درج کرد و باوی بسر عنایت آمده در سلک بار یافتگان پایه
قرب در آوردند و موافق نقل حاجی ابراهیم در رساله کهنه ازکتب
ملا ابو سعید برادر زاده میان‌مان پانی پتي‌حدیثي موضوع گذرانیده
بودند که پسر صحابي متّرش در نظر آن حضرت صلي الله علیه و
آله و سلم آمد فرمودند که اهل بهشت بابن هیات خواهند بود
چون بشاه فتح الله و شیخ ابو الفضل و حکیم ابو الفتح بحثهای
دلیرانه میکرد و مذمتها می نمود بقلعه رنتهنبور فرستادند تا بمرد
و جثهٔ او را بعد از انداختن پایان قلعه یافتند که با پارچهای
طولانی بسته بود و شهرت چنان یافت که خود را از بالای قلعه
مي انداخت و این واقعه در سنه نهصد و نود و چهار روي نمود

فامسینا من الدنیا بجنات کفردوس
و اصبحنا بلا دار کان لم تغن بالامس

و علمی که مردم خوانده بودند و بال و سبب زوال ایشان شد و علما
و مشایخ مقتدای اطراف را فرامین فرستاده بدرگاه می طلبیدند
و مدد معاش و اوقات را خود تحقیق می نمودند و همه را موافق
توره تسلیم و تعظیم فرموده و صحبت باو در خلوت با جلوت داشته

بمقتضای رای خویش قدري زمین مقرر میداشتند و هرکسي را که میدانستند که مرید میگیرد یا مجلس سماع یا نوع قلابي دارد آن را دکان نامیده یا در قلاع می کشیدند یا اخراج بجانب بنگاله و بکر می‌نمودند و این معرکه پیوسته در گرد بود پیران معمر و شیخان فانی مرحوم تر از دیگران بودند وتفصیل این تطویل دارد بنابران فرامین صوفیه صاحب سماع و اهل ذوق مقید بامضاي مستوفیان هندو شد و از بد حالی حال فراموش کردند و جلاي وطن یافته در موشخانها خزیدند و وضع منقلب گشت

چنان قحط سالی شد اندر دمشق * که یاران فراموش کردند عشق
چنان آسمان بر زمین شد بخیل * که لب تر نکردند زرع و نخیل

و الحق آن مجالس خنک وآن حالتهای افسرده و آن حرکات زشت وآن تکلفات بیراه وان صوفیان مرائی‌نابر خوردار اکثری قابل همین بودند که بر انتند

آن نه صوفي گری و آزادیست * بلکه کیدی گری و قوادیست
دزدی و راهزني بهتر ازین * کفن از مرده کني بهتر ازین

هر چند مي خواهم که این عجاله پاره معنی تاریخي هم داشته باشد قلم از دست بي‌اختیار بجانب دیگر و طرح و وضع جدید زمانه و سخنان مذهب و ملت نوکه سوختهٔ آنم میرود

و اخلاق کافور اذا شئت مدحه * و ان لم اشا تملي علي و اکتب

کش میکني بخانه خاوند میرود

کاشکي ازین خلاص مي یافتم اما چکنم که

ذهب اللذین یُعاش فی اکنافهم * و بقیت فی خلف کجلد الاجرب

خطابي با فلک کردم که از تیغ جفا کشتي
شهان مجلس آرای و جوان مردان برمك را
زمام حلّ و عقد خود نهادی درکف قومي
که از روي کرم باشد بر ایشانان شرف سگ را (؟)
همان درگوش جانم گفت فارغ باش خوش میزی
که سبلت بر کند ایام هژده روز یکیک را

و درین سال مظفر خان به بنگاله رفته در معاملات سخت گیری بنیاد کرده و امرای آن حدود را متاذی و متضرر ساختن گرفت و جایگیر ائمری را باز یافت نموده و رسم داغ و محلي بطرز دربار و محاسبات برسم کهنه در میان آورد

مشو در حساب جهان سخت گیر * که هر سختگیری شود سخت میر
بآسان گذاري دمی میگذار * که آسان زید مرد آسان گذار

و باباخان قاقشال و خالدی خان که از اعیان و اساطین بودند هرچند استعفای داغ والتماس مقرر داشتن جایگیر نمودند طرفی نه بست و بجهة باز یافت زرجایگیری که بی داغ و محلی گرفته بود خالدي خان را مقید ساخت وکف پائي فرمود اتفاقا در همان ایام فرمانی بنام او رفت باین مضمون که روشن بیگ نامی نوکر میرزا محمد حکیم را که از کابل به بنگاله رفت بسیاست برساند مظفر خان اورا از میان قاقشالان برآورده و بابا خان را سخنان درشت گفته و فرمان نموده برسر دیوان گردن روشن بیگ زدن فرمود وهمه سپاهیان انجا از معاینهٔ این حال بر خود لرزیده باتفاق سرها تراشیده و طاقیهای مغولی پوشیده اظهار کلمه عصیان نمودند و در شهر گور که برزبان

قدیم آنرا لکهنوتي میگفتند جمع شده اموال مظفر خان را
هرجا که یافتند بغارت بردند ومظفرخان کشتیهای بسیار جمع کرده
حکیم ابو الفتح و تپرداس را فرمود تا بافواج خویش در برابر
قاقشالان رفتند و معلوم است که از حکیم ابوالفتح که یار بزم بود
نه رزم و از تپرداس هندوی نویسنده برین قیاس چه آثار جلادت
بظهور رسیده باشد و بمظفر خان فرمان استمالت ا شتمال جماعه
قاقشالان و تقرر جایگیر ایشان که دران ایام رفته بود بقاقشالان فرستاده
پیغام دادند که رضوی خان و تپرداس را فرستند تا خاطر جمعدارند
و نام بردهارا با میر ابو اسحاق پسر میر سید رفیع الدین محدث
روانه گردانید ایشان همه را در بند کشیده بازار محاربه گرمتر ساختند
در همین اثنا ملا طیب ورای پرکهوتم بخشی که جایگیر معصوم خان
کابلی و عرب بهادر و سایر امرای بهار را بیک قلم تغیر داده و بذیاد
بد سلوکی کرده و تجبر و تکبر بیش از اندازه پیش آورده ایشان را
بزور باغی ساخته بودند با جمعیت خویش از آب جوسا گذشته
بجنگ معصوم خان رفتند و عرب بهادر غافل برسر رسیده رای
پرکهوتم را بقتل رسانیده و غنیمت بسیار یافته بعد از ارسال رسل و
رسایل بعزم اتفاق باباخان قاقشال بگرهی شتافتند و از جانب
مظفر خان خواجه شمس الدین محمد خوافی که حالا دیوان کل
است درگرهی سر راه بر ایشان گرفت و معصوم خان بجنگ
غالب آمده و بقاقشالان یکي شده و از آب گنگ گذشته بر سر مظفر
خان آمد مظفر خان در قلعه ٹانده که چار دیواري کهنه بیش نمانده
بود متحصن شد و وزیرخان جمیل بیک که از امرای قدیم الخدمت

بود باتفاق جان محمد خان بهبودی و دیگر سپاهیان بمخالفان در آمدند و حکیم ابوالفتح و خواجه شمس الدین و اکثر اعیان را دستگیر ساختند و این هردو سردار با رای تپرداس بنوعی از حبس خلاص یافته بمدد زمین داران خود را بحاجی پور رسانیدند و حکیم نور الدین قراری دران فترات از عالم در گذشت و قاقشالان و معصوم خان مظفر خان را بقول و عهد از قلعه تانده بر آورده بعد از انواع عقوبت بآن عالم فرستادند و اموال و اشیای اورا سرمایهٔ استظهار ساخته جمعیت گرفتند و تمام ولایت بنگاله و بهار را متصرف شده جمعیت سوار و پیادهٔ بسیار بهم رسانیدند و میرزا شرف الدین حسین را که از بند قاسم علی خان بقال حاکم کالپی به بنگاله فرستاده بودند از قید بر آورده بسرداری بر داشتند و فتنهٔ عظیم قایم شد و راجه تودرمل با صادق محمد خان و ترسون محمد خان و سایر امرای عظام برای قلع مادهٔ این فساد از فتح پور نامزد گشتند و محب علی خان حاکم رهتاس و محمد معصوم خان فرنخودی حاکم جونپور و دیگر جایگیر داران نواحی بکومک راجه تعین یافته و هنوز در راه بودند که شاهم خان جلایر با سعید خان بدخشی جنگ کرده اورا بقتل رسانید محمد معصوم جونپوری سه هزار سوار کار آزموده مسلح و مکمل بنظر راجه در آورد اما آثار خروج از حرکات و سکنات او ظاهر بود و راجه اینمعنی را فهمیده اورا بانواع تسلی میداد و حقیقت حال نوشته بدرگاه فرستاد و محمد معصوم خان کابلی و قاقشالان و میرزا شرف الدین حسین باسی هزار سوار جرار و پانصد فیل و کشتی فراوان و توپخانه آراسته در نواحی قصبهٔ منگیر قصد محاربه و مقابله نمودند

و راجه از ممر نااعتمادي لشکر که همه واقعه طلب بودند مصلحت جنگ میدان ندیده در قلعه منگیر تحصن جسته هر روز جدل داشت و درین لشکر عسرت بسیار روی نمود درین حین زین الدین کنبو خویش شهباز خان یك لک روپیه بداکچوکي از راه آب برده براجه رسانید تا مدد خرجی چند روز شد و همین طور یک لک روپیه در مر هرچند روزی گاهی بدست دریا خان آبدار و گاهی سرمدی و گاهی پسر سیته بهگوان داس خزانچی میفرستادند و خبر بتوالی میرسید و از جمله ڈاکچوکیان قاضي زاده صاحب حسن ناقص عقل عبد الحي خواص پسر قاضي صدر الدین سنبلي که او نیز از خبط سخنان درمذهب و ملت میگفت جوان مرگ شده کشتی عمر او بغرقاب بلا رفت درین هنگام همایون فرملی پسر شاه فرملی مشهور که او را همایون قلي خان خطاب داده بودند و در وقت گفت و گوی مسلمانیهاي جدید و تکلیف و امتحان مردم در اجمیر آن معاملات هول انگیز را دیده بود باتفاق ترخان دیوانه از لشکر راجه گریخته بمخالفان پیوست اتفاقا در امتداد ایام محاصرهٔ بابا خان قاقشال از بیماري صعب مشرف بر موت گشت و جباري پسر مجنون خان قاقشال که رکن رکین آن جماعه بود و الحال در خدمت است و رعایت یافته بتقریب ضعف باباخان ارادهٔ رفتن نمود و جمعیت آن جماعت از هم گسست و معصوم خان کابلي بضرورت بجانب بهار شتافت و عرب بهادر ازان جا بایلغار رفت تا پتنه را متصرف شود و خزانهٔ پادشاهی را بدست آورد بهار خان خاص خیل که بسید عارف مشهور بود در قلعه پتنه

متحصن شد و راجه تودرمل معصوم خان فرنخودی را با جمعي بکومک بهار خان فرستاد عرب چون تاب مقاومت آن جماعه نه داشت خود را بجانب کچهتي[2] که زمین دار مشهور امت کشید و راجه و صادق خان با بقیهٔ امرا بقصد استیصال معصوم خان کابلي متوجه بهار شدند او شبخون آورد اتفاقا بر سر منزل صادق خان ریخت و دران شب تارماه بیك نام سرداري بزرگ که با آلغ خان حبشي ترکیب یافته بقرا ولی تعین شده بود کشته شد والغ خان بدر رفت و صادق خان ثبات قدم ورزید و معصوم خان حسب الامکان جنگ مردانه کرد و چون دید که کاری نکشوده مانده و روان شد و دران اولکاء وسیع قزاق میگشت تا آخر پناه بعیسي خان زمین دار اڈیسه برد که درندیولا دو صد و پنجاه فیل و سایر تحف نفیس به مقدار چهار لك روپیه و طلا آلات و اگر و قماش و پارچه غیر مکرر بدست سعید خان مغول بدرگاه فرستاد و تا الحال همانجاست و آن صوبه تا کرهی بتصرف افواج پادشاهي در آمد و درین ایام شجاعت خان و پسرش قایم خان را که از اهل نغمهٔ مقرری بود و جوان ظریف و نازک و پدر و پسر هردو بحسب طلب از سارنگپور متوجه فتح پور شده بودند نوکران ایشان بجهت بد سلوکی و بد معاملگي و بد عهدي و رذالت که لازمهٔ سردار عهدشده بقتل رسانیده متفرق شدند میگویند که روزی ساي‌اي از شجاعت خان و دیگر خوامین که بدربار نشسته بودند چیزي طلبید او بعد از الحاح بسیار جواب

(۲ ن) کهچتي

داد که بابا پل خیرات ترا داخل بر آورد ما نساخته‌اند بعد ازین واقعه شریف خان اتکه را بمالوه بجاي او نامزد کرده و بمنزل او رفته و مهمانی عظیم گرفته بدان صوب روانه ساختند *

و درین سال خان اعظم را که از مدتي باز نظر بند بود از اگره طلبیده ونوازش نموده باپنج هزار سوار بحکومت بنگاله نامزد گردانیدند و شهباز خان را از ولایت رانا طلبیده بافواج آراسته بکومک خان اعظم تعین کردند تا بسرحد حاجي پور رسیده و جنگل کچیتي را بریده عرب بهادر را ازان جا براورد *

درین سال حکیم الملک گیلانی را از جمله ناموافقان در مذهب و مشرب شمرده با مبلغ پنج لک روپیه دروجه انعام مستحقان از شرفا و ضعفا بجانب مکه معظمه چنانچه گذشت روانه گردانیدند و تا آخر عمر همانجا ماند

از سرکوي تو نمي جنبم * آسمان نیستم زمینم من

و هر چند فرمان طلب رفت نیامد و خود را بحق سپرد و درین سال مشایخ نامدار را از اطراف و اکناف طلبیده با هرکدام صحبت خاص داشته تحقیق چیزها می نمودند و اکثری خوش آمدي و طالب بیگه چند که خاک بر سر آن باد وچاپلوسي و متملق و لعنة ظاهر شدند و مقصود اصلي اظهار خارق بود آن خود نصیب اعداست ماند اخلاق از ترک و تجرید و توکل واستغنا و علوهمت و آن هم بر وجه کمال از همه مسلوب دیدند ازین ممر بدگماني بجاهاي دیگر سرایت کرد

پوشیده مرقعند این خامي چند * بگرفته بطامات الف لامي چند

تا رفته‌رة صدق و صفا گامي چند * بد نام کنندۀ نکو نامي چند
ازان جمله شیخ چانیلده[۲] خلیفۀ اعظم شیخ عبد العزیز ساکن قصبه
میوهنه بحسب حکم در عبادت خانه فرود آمد و نماز معکوس
نمودن و نروختن گرفت و حکم کرد که فلان حرم پسر خواهدزائید
اتفاقا دختر زاد و حرکات بارد ظاهر ساخت و همچنین سید هاشم
فیروزآبادي بصد طرفگی آن دوکانی وا کرد و باعث بي اعتقادی
از مشایخ سلف شدند اما چون شیخ متّهی افغان کاسی[۳] را از پنجاب
طلبیدند بمقتضاي امتثال پیاده همراه قاصدان از خانقاه روان شد
تا محفۀ او را از دنبال آوردند و در فتح پور بخانه شیخ جمال بختیار
فرود آمده پیغام داد که دیدن من بر هیچ پادشاهی مبارک نیامده
و او را نادیده زود رخصت دادند و همچنین شیخ الهدیه خیرآبادي
که بادیۀ فقر بقدم توکل و تجرید پیموده از پادشاه هیچ زمین
قبول نکرده بود و سلسله عظیم داشت با پسر خویش شیخ ابوالفتح
که فقیر در آخر عهد اسلیم شاه در سنبل بر حسب فرموده مولوي
علامی اوستاذي میان حاتم سنبلي رحمه الله پیش ایشان ارشاد
قاضی و حاشیه میخواند و حالا قایم مقام پدر است و هم در علم و
هم در معامله و هم در حال مشارٌالیه است بدرگاه بر حسب طلب
آمد و اورا ایستاده با عزاز دیدند و چون پرسشی رفت اشاره بسامعه
خود کرد که سخن بلند می شنوم و معذور داشته در فور وداع
نمودند و درین سال اسافل و اراذل عالم نماي جاهل تعاضد دلایل

(۲ ن) جانیلده (۳ ن) کاسی

باطل نموده برین آوردند که حالا صاحب زمانی که رافع خلاف و اختلاف هفتاد و دو ملت از مسلم و هندو باشد حضرت اند و شریف از رسایل محمود بسخوانی مستشهد آورد که او تصریح نموده باین که در سال نهصد و نود بر دارنده باطل شخصي خواهد بود و همه تعبیر از صاحب دین حق تشخیص کرده که بحساب جمل نهصد و نود است و خواجه مولانای شیرازي ملحد جفردان که از مکه معظمه رساله بعضی از شرفا آورد درین باب که بموجب احادیث صحیح هفت هزار سال که مدت ایام دنیا است سپري شد و حالا وقت ظهور مهدی موعود است و خود هم رساله ترتیب داده گذرانید و امثال این خرافات شیعه نیز از امیر المومنین علی رضی الله عنه نقل کره بعضی این رباعی می خواندند که به حکیم ناصر خسرو و غیره منسوب است

درنهصد و هشتاد و نه از حکم قضا * آیند کواکب از جوانب یکجا
درسال اسد ماه اسد روز اسد * از پرده برون خرامد آن شیر خدا

و این همه باعث دعوی نبوت شد اما نه بلفظ نبوت بلکه بعبارت آخر

و درینولا عرض داشت راجه تودرمل رسید که تا این زمان بانواع مدارا و دلاسا معصوم خان فرنخودی را همراه دارد اما خواجه شاه منصور دیوان زر باقي بسیار ازو و از ترسون محمد خان طلب داشته و بتهدید و وعید فوق الحد نوشته فرستاده اینها را بی پا گردانیده درین وقت نازک این اداها باعث تفرقه لشکر میشود چون سخت گیری شاه منصور بارها بعرض رسیده بود او را بیدخل ساخته چند روزی از برای مصلحت بشاه قلی خان محرم سپردند و بجاي او

وزیر خان برادر آصف خان هروی را دیوان کل ساختند و قاضی علی بغدادی دلازار منحوس منکوس بوم شکل مردود الرب و الخلق را معین او اعتبار کردند تا باتفاق مهمات را فیصل دهند سبحان الله این چه ترکیب مناسب است *

و درین ایام آدمی بیگوش بدرگاه آوردند که سوراخ گوش اصلا نداشت و باوجود آن هرچه میگفتند مي شنید و جای گوشهای او قاع صف صف بود و درین سال درپی تحقیق این امر شدند که طفلي شیر خواره چند را در گوشه دور از آبادانی در محلی نگاهداشته چنانچه هیچ آوازي نشنوند دایهای مودب باید بر ایشان گماشت و هیچ تعلیم سخن نباید داد تا به بینم که بمقتضای این حدیث مشهور که کل مولود یولد علی الفطرة اینها بکدام دین و مذهب ملقن میشوند ونخست از همه چه کلمه میگویند بنابران تخمینا بیست طفلی رضیع را از والدین جدا کرده و بزر تسلی داده و دز محلی خالی داشته آنرا گنگ محل نامیدند و بعد از سه چار سال همه گنگ برآمدند وجه تسمیه راست آمد و اکثری در انجا رضیع مادر خاک شدند

مادرم خاکست و من طفل رضیع * میل طفلان نیست بر مادر بدیع
زود باشد کارمیده ز اضطراب * در کنار مادر افتم مست خواب

و درین سال شاهزاده دانیال را با شیخ فیضی که نسبت آخوندی داشت و شیخ جمال بختیار و جمعی از نزدیکان باجمیر فرستادند و مبلغ بیست وپنجهزار روپیه بجهت فقرای آن دیار دادند و درین سال راجه تودرمل و سایر امرای پادشاهي پشکال در حاجی‌پور

گذرانیدند و معصوم جان فرنخودی که دلی برداشت بی رخصت امرا در جونپور آمده بغی ورزید و پیشروخان عرف مهتر سعادت که داروغه فراشخانه باشد فرمانی مشتمل بر دلاسای او برده و جونپور بترسون محمد خان و اوده بمعصوم خان فرنخودي مقرر شد و او سخنانِ پریشانِ مخبطانه گفته و اوده را کنارهٔ ولایت دانسته بانجا رفت و در پي استعداد جنگ بود و دران ولا که مهتر سعادت بدربار آمد و احوال خوانین آن صوبه را گفت قصهٔ فتوي دادن ملا محمد یزدي برخروج و بغی نیز عرض کرد آن بود باعث طلب ملا محمد یزدي و میر معز الملک چنانچه گذشت و همدرین ایام نیابت خان پسر هاشم خان نیشاپوري که وقت توجه پتنه رعایت یافته درجوسی و پیاک که جایگیر او بود خروج کرد و برسر کره که از جانب اسمعیل قلیخان الیاس خان نام افغانی که درآنجا حاکم بود رفته الیاس خان را درجنگ کشت و قلعه را محصر داشته شروع در نهیب و تاراج ولایت نمود و اسمعیل قلیخان وزیر خان و مطلب خان و شیخ جمال بختیار و دیگرامرا را برسر نیابت خان نامزد کرده و شاه قلي خان محرم و بیربر باد فروش را براي دلاسای معصوم خان فرنخودي روانه اوده گردانیدند و بعد ازرخصت وزیر خان خواجه شاه منصور را از قید برآورده باز بدیوانی منصوب ساختند و نیابت خان از استماع خبر این لشکر از کره بجانب قصبه گشت از توابع ولایت پتنه روانه گردید و امرا ازآب گذشته خود را بسرعت باو رسانیدند و او باز گشته بحرب پیش آمد و تنها با چندین امرا انچنان جنگ و تردد کرد که فوق آن متصور نباشد

و افواج را زیر و زبر ساخته شیخ جمال را در میدان از اسپ بزمین آورد و باز خلاص بخشید و بالآخره هزیمت یافته در اوده پیش معصوم خان رفت و عرب بهادر نیز درین وقت از شهباز خان شکست یافته پناه بار آورد و شهباز خان بتعاقب عرب اولا بجونپور و ازانجا باوده آمد و معصوم خان که سامان جنگ بمثابهٔ داشت که که بطریق مبالغه یك مرتبه بپادشاه ایران و توران هم مقابله می توانست نمود و سی چهل علم و طوغ و نقاره در لشکر او بود و یراق دیگر برین قیاس بمحاربهٔ شهباز خان شتافته در طرفة العین برو غالب آمد و شهباز خان یک روز چهل کروه راه فرار طی کرده بجونپور رفت بحسب اتفاق ترسون محمد خان که بر برانغار لشکر شهباز خان بود در جنگلی مخفی مانده وقتی که افواج معصوم خان در پی غارت پریشان شده بودند اورا با کم کس دیده و قابو یافته حمله برو آورده شکست داد چون این خبر بشهباز خان رسید بهمان پای که رفته بود بسرعت تمام روز دیگر خود را بفوج ترسون محمد خان رسانید و جمعیت کرده باز برسر معصوم خان رفت و در سواد شهر اوده جنگی عظیم روی نمود و معصوم خان درین مرتبه هزیمت یافته معدوم گشت و مادر و خواهر و کوچ و پسر و مال و اسباب شوکت و مکنت او همه غنیمت شد و خود فرار نموده و پاردم از لجام نشناخته بجانب کوه سوالک بدر رفت و این واقعه در ذی حجه سنه ثمان و ثمانین وتسعمایة (۹۸۸) دست داد *

و درین ایام ساز ارغنون راکه از عجائب مخلوقات است وحاجی حبیب الله از فرنگستان آورده بود بمردم نمودند و آن مانند صندوقی

بزرگ بقد آدمی بود وفرنگی اندرون نشسته تارهای آن رامی نواخت و دوي دیگر از بیرون پنج پر طاؤس و غیر أنر انگشت میزدند و شعبهاي مختلف ازان برمی خاست و ازبسکه محظوظ بودند فرنگیان هردم برنگ سرخ وزرد برمی آمدند و از حالي بحالی میرفتند و اهل مجلس ازان عجوبه حیران ماندند و تعریفش بوصف راست نمی اید و درین مجلس فرمردند که هر کس بگوید که درین جزو زمان اعقل ناس بزعم او کیست و نام پادشاهان نبرند که پادشاهان مستثني اند هر کدام معتقد خویش رامي گفتند حکیم همام گفت اعقل ناس خود را میدانم وشیخ ابوالفضل پدرخود راگفت برین قیاس *

و درین ایام اخلاص با صاحب برچهار مرتبه قرار یافته که ترک مال و جان و ناموس و دین باشد هرکس که هرچهار دارد هر چهار دارد وهرکس که یکي دارد یکی دارد وهمه خودرا مرید مخلص درگاه گرفتند *

و در محرم سنه تسع و ثمانین وتسعمایة خبر رسید که میرزا محمد حکیم از روی طلب معصومین .باغوای فریدون خان که خال وی بود اما خال سفید متوجه تسخیر هندوستان گردیده شادمان نام نوکریرا از آب نیلاب گذرانیده مان سنگه ولد بهگوان داس بر سر شادمان رفته او را بقتل رسانید و از استماع این خبر میرزا از آب گذشته در سواد سید پورآمد بنابران هشت ماه بسپاهي زر نقد از خزانه داده و شاهزاده دانیال را با سلطان خواجه صدر و شیخ ابراهیم چشتی به نیابت گذاشته از فتح پور متوجه پنجاب شدند و در سرای باد که پانزده کروهی فتح پور است خبر فتح شهباز خان رسید

و مان سنگه سه فرمان میرزا محمد حکیم را از جزو دان شادمان که بنام حکیم الملک گیلانی و شاه منصور دیوان و محمد قاسم خان میر بحر نوشته بودند یافت و بجنس فرستاد آن فرامین را خوانده مخفي داشتند و در دهلي خبر یافتند که میرزا در لاهور آمده بباغ مهدی قاسم خان نزول نموده و راجه بهگوان داس و مان سنگه و سعید خان در قلعه متحصن اند و در پاني‌پت ملک ثاني کابلي وزیر میرزا محمد حکیم که وزیر خان خطاب داشت ازو رنجیده در منزل شاه منصور فرود آمده اورا وسیلهٔ ملازمت ساخت و چون درمیان این دو کس ارتباطی ظاهر و مناسبتي چندان نبود درین وقت جدائي ثاني خان را از میرزا محمول بر تدبیر میرزائي کرده خالي از مصلحتی ندانستند و مقوی بدگماني سابق بر شاه‌منصور هم شد و او را مقید ساخته فرامین نمودند و هر چند سوگند خورد سودمند نیامد چه مقرر شد که برهان قسمي حجت نمي تواند بود و در نواحي شاه آباد ملک علي برادر قاضي‌علی که حالا کوتوال لاهور است دو خطي مجهول یکی بنام شاه منصور از زبان مشرف بیگ نام شخصی که نوکر شاه منصور بود و دیگري از موهومي مشتمل بر کیفیت دیدن او فریدون خان را اولا و میرزا را ثانیا و مقرر داشتن میرزا پرگنه را که آن هم موهوم یا معلوم بود در یک خریطه از نظر گذرانید و چنان بقیاس و قرینه معلوم شد که مشرف بیگ نوکر شاه منصور که از جانب وی شقدار پرگنهٔ فیروز پور بود در سی کروهي لاهور بآقاي خود نوشته که من بوسیله فریدونخان میرزا را دیدم و همه جا عمال خود فرستادند اما پرگنه مارامعاف

داشتند و آن گمان یقین شد و اکثري بلکه تمامی امرا که از شاه منصور آزار بسیار یافته زوال وی می خواستند باتفاق سعي در قتل او کردند و صباح دیگر بخدمت راي فرمودند که او را در منزل کچه کوت از حلق آویخته بردار کشند و مظامه چندین خلایق قلاده گردن او شد و تا روز قیامت معلق ماند ایاک و خدمة الملوک فانهم یستعظمون عند السلام رد الجواب و یستحقرون عند العقاب ضرب الرقاب

خوش باش که ظالم نبرد ره بسلامت

و از راه سرهند بکلانور و رهتاس رسیده به نیلاب رفتند و میرزا این اخبار شنیده و از آب لاهور گذشته تا کابل عنان باز نکشید و سر یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِیْهِ ظاهر شد و در ماه ربیع الثاني این سال بر گذار نیلاب که بسندساگر مشهور است قلعه اٹک بنارس در مقابله کٹک بنارس تعمیر فرمودند و ازانجا شاه زاده سلطان مراد را باقلیج خان و دیگر امرا روانهٔ کابل گردانیده و مان سنگه را پیشتر ازان با جمعی از خوانین بجانب پشاور فرستادند درین هنگام خواجه ابو الفضل نقشبندی و محمد علی دیوانه را میرزا بایلچی گری فرستاده استعفای تقصیرات خود نمود و حاجي حبیب الله را ازدرگاه همراه ایشان فرستاده پیغام فرمودند که عفو مشروط ست بندامت برگذشته و سوگند بر آینده و فرستادن همشیره خود که در نکاح خواجه حسن است بدرگاه میرزا بحاجي گفت که بفرستادن همشیره خواجه حسن راضی نیست که او را به بدخشان برده و من از کرده بسیار پشیمانم

کرده ام توبه و از کرده پشیمان شده ام

کافرم باز نگوئي که مسلمان شده ام

و در پانزدهم جمادي الثانی از آب نیلاب گذشته خواجه نظام‌الدین احمد را در جلال آباد بایلغار نزد شاهزاده شاه مراد و امرا فرستادند و فرمودند که کنکاش را بما گفته فرستد عرض کردند که آمدن بایلغار عین مصلحتی است و ازانجا هم نظام الدین احمد و هم حاجي حبیب الله باتفاق آمده در پشاور پیغامهای خویش آوردند نظام الدین احمد گفت اگرچه امرا بزبان قال میگویند که ما کافی ایم اما به زبان حال همه این مي گویند که فتح در قدم حضرت است و شاه زاده سلطان سلیم را باراجه بهگونتدهه داس وقاضی علی میر بخشي در اردو گذشته وهر روز بیست بیست کروه راه‌طی کرده جریده در موضع سرخاب بپانزده کروهي اردوي شاهزاده مراد رسیده بود که میرزا محمدحکیم در هفت کروهي کابل بموضع خردکابل نام با برادر زاده که حکم شاه بچه شطرنج کبیر داشت جنگ مردانه کرده آخر راه فرار پیش گرفته داعیه داشت که پناه بعبد الله خان اوزبک برد شاهزاده بکابل در آمد و پیش از جنگ بیک روز فریدون خان بر چنداول لشکر شاهزاده ریخته و مردم بسیار بقتل رسانیده خزینه قلیج خان و دیگر امرا غارت کرده غنیمت وافر برده بود و حاجي محمد نام احدی که از ملازمت بداکچوکی رفته بود در وقت تاراج بدان جا میرسد و این حال را می بیند و باز گشته در سرخاب این قضیه را نا مشخص بعرض میرساند و باعث پریشانی خاطر میگردد و روزدیگر که ازانجا کوچ می کنند خبر فتح می آید و دهم ماه رجب بقلعهٔ کابل در می آیند و هفتهٔ بسیر باغهای آن

شهر می گذرانند و چون از مردم معتبر میرزا محمد حکیم قضیه فرمان شاه منصور را پرسیده تفحص بسیار می نمایند چنان معلوم می شود که آن جعل و لباس را کرم الله برادر شهباز خان به اتفاق بعض امرا کرده و آن خط اخیر نیز که سبب قتل او شده ساختگی امرا بوده و ندامت و تاسف بسیار بر قتل شاه منصور میخوردند

قتل شریفت که مدعا بود * شد باعث آن امداد مردم

و آن پشیمانی حکم نوش داروی سهراب داشت و لطیف خواجه میر شکار را نزد میرزا فرستاده و مژدهٔ عفو تقصیرات داده از رفتن او در اولکه اوزبکیه مانع می آیند و میرزا محمد حکیم عهد و قول دولتخواهی بحضور او می کند و علی محمد اسپ را همراه ساخته بدرگاه می فرستد و کابل را بمیرزا بخشیده و اردو را گذاشته بایلغار بجلال آباد که اردوی بزرگ در انجا بود معاودت می نمایند درین وقت خواجگی محمد حسین برادر محمد قاسم خان میربحر که از امرای معتبر میرزا بود بملازمت می پیوندد و از جلال آباد فوجی برای تاخت و باخت دامن کوه کتور مشهور ملک کفار نامزد گردانیده منزل بمنزل در دوازدهم شعبان بکنار سندساگر میرسند و درانجا از پل بیکروز گذشته و تمام اردو را گذرانیده بکوچهای پیاپی در سلخ رمضان بلاهور شتافتند و حکومت پنجاب را باز بسعید خان و راجه بهگوان داس و مان سنگه گذاشتند و در میان هردو آب در پنجاب برای تحقیق معاملات ایمه آن صوبه صدری معین ساختند که ملا الهداد امروهه و ملا الهداد نبوی سلطان پوری و ملا شاه محمد شاه بادی و ملا شیری

شاعر باشند و اول و رابع به نیک نفسی و ثانی و ثالث ببد نفسی شهرت یافتند و ملا شاه‌محمد به‌شیخ اسحاق کاکوی عالم متورع متقی بآن عظمت پروانه نوشته که یا قومنا اجیبوا داعی الله و در میان دواب شیخ فیضی را صدر ساختند و آن طرف گنگ حکیم همام و صدر پای تخت حکیم ابوالفتح را گردانیدند و چون به پانی پت رسیدند درین منزل شهباز خان که درمدت غیبت از کرهی راست تاپنجاب ممالک محروسه را بطور خود جایگیر مردم ساخته و هر کرا هر منصبی که خواسته داده بود با طمطراق و کر و فر آمده ملازمت کرد و چون از وی سبب این جرأت پرسیده اند جواب داده که اگر این چندین دلاسای سپاهي نمیکردم همه بیک قلم برگشته بودند حالا ملک از شما و سپاهی از شما بهر که هرچه دانید بدهید و از هرکه خواهید منصب و جایگیر باز گیرید

زهرکه خواهی بستان بهرکه خواهی ده

و در بیست و پنجم شوال بدهلی تشریف آوردند و شاهزاده خورد و بیگمان به استقبال آمدند و در پنجم ذی قعده بمستقر خلافت رسیدند و درین سفر چون از من بتقریب تعلق خاطری عظیم بمظهري نام از مظاهر الهی و آزادي و وارستگی که تا یک سال درست در بساور ماند و احوال غریب و صعب دران وادي گذرانیده تخلف واقع شده بود بفتح پور رفته در تاریخ ششم این ماه ملازمت کردم از شیخ ابوالفضل پرسیدند که ازین سفر چون مانده بود بعرض رسانید که از جمله مدد معاشیان است وگذشت و پس ازان قریب کابل نیز روزی بصدر جهان فرموده بودند که از اهل سعادت هرکه

درین لشکر همرکاب است و آنانکه حاضر نیستند همه را نوشته بیار چون نوبت بفقیر رسید خواجه نظام الدین احمد مرحوم مغفور صاحب تاریخ نظامی که پیش ازان بیک سال باو آشنا شده رابطهٔ قوي که گویا صد ساله است پیدا کرده بودم از نهایت دل‌سوزي و مهربانی جبلی که بر همه احباب عموما و بر فقیر خصوصا داشت مریض نویسانید و گذرانید و الحق ملازمت مخلوق و طمع ازوي و خوف از مرض شدیدتر است و درین مدت مفارقت پیوسته خط بالاي خط میفرستاد که چون در آمدن مساهله واقع شده در استقبال خود لا اقل تا لاهور و دهلی و متهره بدانچه مقدور باشد سعی باید نمود که کار عالم است و احتیاط شرط مرا که یک ساعت ازان حالت بهتر از عمر جاودانی می نمود فرصت پرداختن بعاقبت اندیشی و نفع و ضرر دیگر کجا بود وَ اُفَوِّضُ اَمْرِيْ اِلَی اللّٰه عاقبت کارخود کرد

تو با خدای خود انداز کار و خوشدل باش
که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

و دران عالم گاه گاهي در خواب از من ابیات سر برمیزد و ازان جمله شبی این بیت در منام گفته و بعد از بیداری تا مدتی بریاد آن زاري و بیقراری داشته ام که

آئینهٔ ما روی ترا عکس پذیر است
گر تو نه نمائی گنه از جانب ما نیست

بعزت الله و جلاله که ازان مدت تا حالت تحریر هفده سال رفته باشد و هنوز لذت آن ذوق از دل نمیرود و هرگاه که آن را یاد می کنم زار میگریم که کاشکی همدران هنگام سر و پا برهنگی از عالم می

رفتم و خلاص از تفرقه مي يافتم

خوش آنکه دید روی ترا و سپرد جان
آگه نشد که هجر کدام و وصال چیست

و چیزی معلوم شد و فیضی بدل رسید که اگر عمرها بتقریر آن پردازم و شکر آن گذارم از عهدهٔ عشر عشیر آن نتوان بر آمد

در گوش دلم بخواند یک زمزمهٔ عشق
زان زمزمه ام ز پای تا سر همهٔ عشق
حقا که به عهد ها نیایم بیرون
از عهدهٔ حق گذاری یک دمهٔ عشق

و دران ایام توجه بکابل بهادر ولد سعید بدخشی در ولایت ترهت خطبه و سکه بنام خود ساخته خطاب بهادر شاهي یافت و میگویند که این سجع برای مهر خود یافته بود و الله عالم

بهادر الدین سلطان اسفید شه سلطان (؟)
پدر سلطان وخود سلطان زهي سلطان بن سلطان

و عاقبت بدست نوکران اعظم خان بقتل رسید

سفله چو جاه آمد و سیم و زرش * سیلی خواهد به ضرورت سرش
آن نشنیدی که فلاطون چه گفت * مور همان به که نه روید پرش

و چون معصوم خان فرنخودی در کوه سوالک حیران و سر گردان می گشت بوسیله اعظم خان گناهان خود را در خواست و فرمان استمالت بنام او رفت و در فتحپور آمده کورنش کرد و بعد از ایامي چند نیم شبي از دربار بسنگهاسن سوار مراجعت بمنزل نموده بود که جمعی مصلح بیرون دروازهٔ شهر برو میریزند و پاره پاره می سازند

و نیابت نیز بوسیله بیگم پادشاه روزی که معصوم ملازمت کرده
بود بخدمت رسید و او را برای خاطر عمش شهاب الدین احمد
خان حاکم مالوه چندروزی جان بخشی کرده بقلعه رنتهنبور فرستادند
و آنجا محبوس بود و کارها کرد که نتوان گفت و به اتفاق محبوسان
آنجا داعیه فتنه عظیم داشت تا در سنه نهصد و نود وهفت فرمان
فرستاده کارش تمام ساختند و درین ایام حاجی بیگم که والده دیگر
پادشاهی است و در دهلی مجاورت روضه جنت آشیانی داشت
محذه بصلاح و عفت و همت وخیر و برکت بود بعالم آخرت شتافت
و تفرقهٔ عظیم بحال مجاوران روضه و سکنهٔ آن مقام راه یافت و دران
ایام شیخ قطب جلیسری را که مجذوبی خرابی بود از دست شیخ جمال
بختیار طلبیده با احبار فرنگیان در بحث انداختند و ار باب عقل
و اجتهاد زمان را حاضر ساختند شیخ گفت آتشی بلند افروزند
تا من بمعارض خود در آیم و هرکه سلامت برآید محق است همچنان
کردند و او دست در کمر فرنگی زده گفت هان بسم الله و هیچ کدام
از فرنگیان جرأت نکردند و او را از غیرت همراه فقیری چند دیگر
در بکر فرستاده تا همان جا در گذشتند و همچنین خیلی از مشایخ
فقرا را بجاها فرستادند و اکثری را بقندهار فرستاده اسپان طلبیدند
و درین ایام جماعهٔ را که مرید میگرفتند و الهیان مشهور بودند و
تزویقات و حشویات می گفتند گرفته آوردند چون پرسیدند که ازین
خرافات توبه کنید می گفتند توبه داه ماست و همچنین شریعت
و دین اسلام و روزه را جدا جدا باختراع نام مانده بودند فرمودند تا
به بکر و قندهار برده سوداگران کرهای ترکی نژاد عوض آنها

آوردند و نبیرهای شیخ ادهن را از کبار مشایخ جونپور باهل وعیال طلبیده باجمیر فرستاده وظیفه مقرر ساختند و یک دوسه از انها درگذشتند و بعضی تا الحال بعسرت می گذرانند و همچنین شیخ حسین نبیرهٔ حضرت خواجه معین الدین قدس الله سره را که تسلیم خاطرخواه نمي‌کرد و بعد از اخواج بمکهٔ معظمه و امدن او ازانجا در فتح پور و بهمان دستور سابق کورنش باستغنا نمودن و اداي بي اخلاصي ازو فهمیدن در بکر فرستادند تا در سال هزار و در نظام الدین احمد بتقریب طلب التماس قاضي فتح پوري از بکر و شیخ کمال بیابانی نام او را هم مذکور ساخت و همه را طلبیده ازان روي که زمین بوس بجا آوردند حاضر ضمان طلب داشته حکم خلاص فرمودند اما کمال بیابانی که قلابهاي او را در حبس خانهٔ بکر نسبت با خانخانان بر آوردند ودر رنتهنبور فرستادند وشیخ حسین را باز حکم مدد معاش در بکر فرموده نامزد همانجا ساختند چنانچه ازین پیشتر مذکور شود انشاء الله تعالی *

و درنهم محرم سنه تسعین و تسعمایة (۹۹۰) اعظم خان از بنگاله آمد و شبی در اثناي محاوره باوگفتند که ما دلایل قطعي برحقیت تناسخ یافته ایم شیخ ابوالفضل خاطر نشان شما خواهد کرد او هم قبول نمود و چندی از امراي نامدار را که در لشکر کابل نبودند همراه ساخته برای دفع معصوم کابلي نامزد گردانیدند *

و پانزدهم شهر صفر این سال تحویل نو روز وشروع در سال بیست و هشتم از جلوس روی داد

قلم عامل نیسان چو در آید بعمل * در تحویل صدف کرد ز تاریخ حمل

و آئین بندي هر دو دیوان خانه خاص و عام بانواع قماشهای لطیف فرموده آشیای قیمتی گونا گون ترتیب نموده و پردهاي فرنگي و تصویر های بي نظیر گرفتند و سرا پردهای عالي افراشتند و بازار اگره و فتح پور را نیز باین ۱ ستیور آراسته تا هژده روز درست جشن عالی داشتند و اقسام طوایف اهل نغمه و ساز هندي و فارسی و ارباب طرب از مرد و زن هزاران هزار طلبیده هرروز در ایوان یکي از امرای نامدار آمده و صحبت داشته پیشکس معتبر و اسباب مهماني از و میگرفتند و چون در زعم خویش مقرر ساختند که هزار سال از زمان بعثت پیغمبر علیه السلام که مدت بقای این دین بود تمام شد و هیچ مانعي براي اظهار دواعی خفیه که در دل داشتند نماند و بساط از مشایخ و علما که صلابت و مهابت داشتند و ملاحظه تمام از انها بایستي نمود خالی ماند بفراغ بال در صدد ابطال احکام و ارکان اسلام و بر بست ضوابط و قواعد نو مهمل و مختل و ترویج بازار افساد اعتقاد در آمده اول حکمی که فرمودند این بود که در سکه تاریخ الف نویسند و تاریخ الفي از رحلت نویسانند و اختراعات دیگر عجیب و غریب بجهة مصالح و حکم بروي کار آمد و حکمهای ابداعی کردند که عقل دران حیران بود ازان جمله اینکه سجده به عبارت زمین بوس برای پادشاهان لازم است دیگر شراب اگر بجهة رفاهیت بدني بطریق اهل حکمت بخورند و فتنه و فسادی ازان نزاید مباح باشد بخلاف مستي مفرط و اجتماع و غوغا که اگر این چنین مي یافتند سیاست بلیغ میفرمودند واز برای رعایت عدالت دوکان شراب فروشی بر دربار باهتمام خاتون دربان که در اصل از نسل

خمّار امت بر پا کرده نرخی معین نهادند تا هرکسی که برای علاج بیماری ابتیاع خمر نماید نام خود را از پدر و جد از مشرف بنویساند انگاه ببرد و مردم باین حیله بلباس اسلامی می نویسایندند و می بردند که تحقیق میکرد ودوکانی برای مستان واشد می گفتند که لحم خنزیر نیز از اجزای ترکیب ان خمر بود و الله اعلم و با وجود آن احتیاط فتنها و فسادها سر بر میزد و هر چند جمعی را هر روز عقوبت و ایذا می کردند نتیجه بران مترتب نمی شد و از قبیل کجدار و مریز بود دیگر فواحش ممالك محروسه که در پای تخت جمع شده از حد حصر وعدا فزون بودند از شهر بیرون آبادان ساختند و آن را شیطان پوره نامیدند و انجا نیز محافظی و داروغهٔ و مشرفی نصب کردند تا هرکه بآن جماعه صحبت دارد یا بخانه به برد اول نام و نسب خود بنویساند انگاه باتفاق تمغاچیان جماع هرچه خواهد کند و بی این صورت نگذارند که اهل طرب را مردم شب بخانهٔ خود برند تا تصرفی تمام کنند و اگرکسی خواهد که بکارت آنها ببرد اگر خواستگار از مقربان نامی است داروغه بعرض رسانیده رخصت از درگاه بگیرد و الا نه درین صورت هم اوندان کارها بلباس میکردند و از سر مستی و سفاهت خونریزیها می شد و هرچند بقصاص می رسیدند طائفهٔ دیگر بفخر و مباهات مباشر آن امر می گشتند

حسن بی پایان او چندان که عاشق میکشد
زمرهٔ دیگر به عشق از غیب سربر میکنند

و از فواحش چندی را که مشهور بودند پنهانی طلبیده تحقیق می

نمودند که بکارت آنها را که برده باشد و بعد از نام گرفتن امرای نامدار معتبر را تعذیب و تنبیه بلیغ نموده روزگاری دراز محبوس میداشتند و ازین جماعه یکی نام‌راجه بیربرکه خود را مرید باخلاص میگرفت و در مراتب چهار گانه پیش پیش رفته با مهمات فضایل اربعه متصف ظاهر می ساخت واز بنات خود هم‌نمیگذشت برد و او آن زمان در پرگنه کوره بجایگیر خود بود چون این خبر پرده دری بوی رسیده خواست که جوگی شود فرمان طلب مشتمل بر استمالت او رفت بدرگاه آمد دیگر تحریم گوشت گاو و تغلیظ دران باب و منشای آن این بود که چون از خورد سالی باز صحبت با هنود رنود داشته تعظیم گاو که باعث قوام عالم است بزعم ایشان در خاطر مرکوز بود و دختران راجهای عظیم هند که خیلی بتصرف درآورده بودند تصرف در مزاج کرده از خوردن گوشت گاو و سیر و پیاز و صحبت باریش‌دار و امثال آن کمال احتراز داشتند و دارند و رسم و بدعت اهل هند را در مجلس بطور خود میکردند و می‌کنند بنابر دلجوئی و بی‌رای خاطر ایشان و قبایل ایشان ازانچه مکاره طبیعی آنجماعه بود بالکل باز ماندند و نهایت موافقت و موافقت مردم در تراشیدن ریش دانستند و این فعل شایع شد و مفاعیل و تفاعیل ریش تراش دلایل گذرانیدند که ریش از خصیتین آب میخورد و لهذا هیچ خواجه سرای را چون ریش نه بینند در نگاهداشتن آن چه ثواب و چه خطر باشد و نیز پیشینیان مرتاض نگاهداشتن ریش را نوعی از ریاضت دانسته ملامتی بودند و حالا ملامت و ریاضت در تراشیدن ریش است

نه در گذاشتن آن چه اکنون ریش تراشی را فقهاي نادان عیب می کنند و اگر بنظر انصاف بنگرند این معنی خلاف مدعاست و مفتیان ماجن محتال نیز روایتی مجهول آوردند که کمایفعله بعض القضات و لفظ عصات را تحریف گفتند که عمل بعضی قاضیان عراق حلق لحیه بود روزی حکیم ابوالفتح درابتدای ملازمت محاسن فقیر را ازمقدار معهود اندکی کم دید بحضور میر ابوالغیث بخاري مغفوري مبروري رحمة الله علیه گفت که از شما قصر خوب نبود گفتم تقصیر از حجام است نه از فقیر گفت بعد ازان همچنین نکنید که بد نما و نازیبا است بعد از چند گاهی خود از حیدریان و جولقیان بلکه از هندوان گذرانیده دق لق زده پاک و صاف شد چنانچه محسود امارد لاح گشته در موی تراشی موی شگافی میکرد

من عیر اخاه بذنب لم یمت حتی ابتلاه الله به

و نواختن ناقوس نصاری و تماشاي صورت ثالث ثلاثه و بلبلان که خوش گاه ایشان است و سایر لهوو لعب وظیفه شد و * کفرشایع شد * تاریخ یافتند تا کار بعد از ده دوازده سال بجائي رسید که اکثر مخاذیل چون میرزا جانی حاکم تته و دیگر اهل ارتداد خط خود نوشته دادند باین مضمون * هذه صورته * منکه فلان بن فلان باشم بطوع و رغبت و شوق قلبی از دین اسلام مجازی و تقلیدی که از پدران دیده و شنیده بودم ابرا و تبرا نمودم و در دین الهی اکبر شاهی در آمدم و مراتب چار گانه اخلاص که ترک مال و جان و ناموس و دین باشد قبول کردم * و این خطوط که لعنت نامهٔ بیش

نبود بمجتهد شرع جدید سپرده باعث اعتماد و تربیت ایشان میشد
یکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و یخر الجبال هذا و
برغم اسلام خنزیر و کلب از نجس بودن باز مانده درون حرم
و زیر قصر نگاهداشته هرصباح نظر بران عبادت می شمردند و هندوان
که حلولی اند خاطرنشان ساختند که خوک ازان ده مظهر است که
حق سبحانه عز شانه در انجا حلول کرده

تعالی شانهٔ عمّا یقولون

و انچه از بعضی عرفا منقول است که در سگ ده صفت حمیده
است که اگر یکی ازان درآدمی باشد ولی میگردد متمسک ساختند
و بعضي مقربان که بخوش طبعي در همه وادي ر بملک الشعرائي
ضرب المثل اند چند سگ را در سفره همراه گرفته طعام بآنها میخوردند
وجمعي از مردودان شاعران عراقي و هندی تبعیت نموده وابای
ازان نداشته بفخر و مباهات زبان آنها در دهان میگرفتند

بگوبامیرکاندر پوست سگ داری وجیفه هم
سگ از بیرون در گردد توهم کاسه مگردانش

دیگر فرضیت غسل جنابت مطلقا ساقط شد و دلیل مي آوردند که
خلاصهٔ انسان نطفه مني است که تخم آفرینش نیکان و پاکان است
و این چه معني دارد که بخروج بول و غایط غسل واجب نشود و
خروج این طور شیئ لطیف مستوجب غسل گردد بلکه مناسب
آنست که اول غسل کنند بعد ازان جماع و همچنین طعام روح میت
که از جمادامت بختن چه یعني که هیچ حظي ندارد بلکه روزی
که این کس متولد شده باشد دران روز جشن عالي بسازند و انرا

آش حیات نامیدند و همچنین مي باید که گوشت گراز و شیر
مباح باشد که صفت شجاعت درین کس سرایت کند و همچنین
دختر عم و خال و قرابت قریبه را نکاح نکنند که میل کم میشود و
همچنین پسر را پیشتر از شانزده سالگي و دختر را پیش از چهارده
سالگي نکاح روا نباشد که فرزند ضعیف میشود و طلا و ابریشم پوشي
خود عین فریضه گشت روزی مفتیي ممالک محروسه را دیدم که
جامه حریر خالص پوشیده بود پرسیدم که مگر روایتي درین باب
بنظر آمده گفت بلي در هر شهری که لباس ابریشمي شایع باشد
پوشیدن حریر نیز مباح است گفتم ظاهرا نظر بآن روایت باشد که مجرد
حکم سلطان کرده است گفت نيِ غیر این هم و الله اعلم نماز و روزه
و حج خود پیش ازان ساقط شده بود و بعضی اولاد الزنا چون پسر
ملا مبارک شاگرد رشید شیخ ابو الفضل رسایل در باب قدح و تمسخر
این عبادات بدلایل نوشته و مقبول افتاده باعث تربیت گشت و
تاریخ هجری عربی را تغیر داده ابتدای آن از سال جلوس
گرفتند که نهصد و شصت و سه بود و ماهها را برسم ملوک عجم که
در کتاب نصاب مذکور است اعتبار کردند و عید ها نیز موافق اعیاد
زردشتیان در سالي چهارده قرار داده شد و عیدهای مسلمانان و
رونق آن شکست مگر براي خاطر خطبهٔ جمعه که پیران مفلوک
ناشناس میرفته باشند و آن را سال و ماه الهی نامیدند و در تنکها
و مهر ها تاریخ الف نوشتند باین اعتبار که مشعر باشد از انقراض
دین مبین محمدي صلی الله علیه و سلم که بیش از هزار سال
نخواهد بود و عربي خواندن و دانستن آن عیب شد و فقه و تفسیر

و حدیث و خوانندهٔ آن مطعون و مردود و نجوم و حکمت و طب و حساب و شعر و تاریخ و افسانه رایج و مفروض . و حروف خاصهٔ زبان عرب مثل ثا و حا و عین و صاد و ضاد و ظا از تلفظ برطرف ساختند و عبد الله را ابد الله و احدي را اهدي و امثال آن اگر مي گفتند خوش میداشتند و آن دو بیت شاهنامه را که فردوسي طوسي بطریق نقل آورده متمسک مي ساختند که

ز شیر شتر خوردن و سوسمار * عرب را بجائي رسیده است کار
که ملک عجم را کنند آرزو * تفو باد بر چرخ گردان تفو

و هرجا بیتی شبهه آمیزی که موافق مشرب خویش از اماتذه می شنیدند انرا مقوی میدانستند مثل ابیات سچه راک (؟) که در باب شهید شدن دندان مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم واقع شده برین قیاس در هر رکني از ارکان دین و در هر عقیدهٔ از عقاید اسلامیه چه اصول چه فروع مثل نبوت و کلام و رویت وتکلیف و تکوین و حشر و نشر شبهات گونا گون بتمسخر و استهزا آورده اگر کسي در معرض جواب میشد جواب همه منع بود و معلوم است که مستدل با مانع چگونه بس می تواند آمد خصوصا وقتی که توجهٔ نافذ الامری قاهری بجانب مقابل باشد چه در مباحثه مسارات شرط است

آن کس که بقرآن و خبر زو نرهي
آنست جوابش که جوابش ندهی

و خانمانها برسر این مباحثه رفت و حاشا که این مباحثه باشد بلکه مکابره و مشاغبه بود و دین فروشان برای خوش آمد شکوک متروک را از هرجا پیدا کرده بتحفه می آوردند مثل انکه لطیف

خواجه که از بزرگان و بزرگ زادگان ماور النهر بود در شمایل ترمذی
دران حدیث که کانه جید دمیة شبهه آورد که گردن پیغمبر علیه
السلام را بگردن بتی تشبیه دادن چون باشد و همچنین حدیث
ناقهٔ قصوی را که در سیر مشهور است و زدن قافلهٔ قریش در
اوایل هجرت و همچنین چهار ده زن خواستن و تحریم نسا بر ازواج
در وقت خوش کردن رسول علیه السلام و امثال آن و تفاصیل آن
را روزگاری دراز می باید

غم زلف و رخت را شرح دادن * شبی باید دراز و ماهتابی

و شبها در مجالس انس حکم میکردند که از مقربان چهل کس
بعدد چهل تن بنشینند و هر کس هرچه داند بگوید و هرچه خواهد
بپرسد و اگر کسی از مسئلهٔ علمي می پرسید می گفتند که این را
از ملایان باید پرسید و چیزی که تعلق بعقل و حکمت دارد از ما
و انچه در حق صحابه رضی الله عنهم در وقت خواندن کتب سیر
مذکور می ساختند خصوصا در خلافت خلفهاي ثلثه و قضیه فدک
و جنگ صفین و غیر آن که گوش از استماع آن کر باد خود بزبان
نتوان آورد و شیعیان غالب و سنیان مغلوب و اخیار همه جا
خایف و اشرار ایمن بودند هر روز حکمي تازه و قدحي جدید و
شبههٔ نو بروی کار می آمد و اثبات خود در نفي دیگران دیدند
و ازین نکته که هر نافي منفي می باشد ذاهل بنابران مقبولان
مردود و مردودان مقبول و نزدیکان دور و دوران نزدیک بودند سبحان
من تصرف في ملکه کیف یشاء و بر زبان عام کالانعام جز ورد الله
اکبر چیزي دیگر نبود و غوغای عظیم برخاست و ملا شیری

دران وقت قطعه گفته مشتمل برده بیت و این ازان جمله است

تا بزاید هر زمان کشور بر اندآز آفتي
فتنه در کوی حوادث کز خدا خواهد شدن
با عقاب قرض خواه تیغ درارباب شرک
بار سر از ذمهٔ گردن ادا خواهد شدن
فیلسوف کذب را خواهد گریبان پاره شد
خرقه پوش زهد را تقوی روا خواهد شدن
شورش مغز است اگر در خاطر آرد جاهلي
کز خلایق مهر پیغمبر جدا خواهد شدن
خنده می آید مرا زین بیت بس کز طرفگی
نقل بزم منعم و ورد گدا خواهد شدن
پادشاه اسهال دعوای نبوت کرده است
گر خدا خواهد پس از سالی خدا خواهد شدن

و در مجالس نو روزی اکثري از علما و صلحا بلکه قاضي و مفتي را نیز در وادی قدح نوشي آوردند

عشقت خبر ز عالم بیهوشی آورد
اهل صلاح را بقدح نوشی آورد
یاد تو ای نگار چه معجون حکمت است
کز هرچه خوانده ایم فراموشی آورد

و آخر مجتهدان خصوصا ملک الشعرا می گفتند که این پیاله را بکوری فقها می خوریم و نوزدهم درجه حمل را که شرف الشرف و روز آخرین جشن نو روز است بیشتر از ایام دیگر تعظیم داشته امرا

را بزيادتي منصب و جاگير و اسپ و خلعت فراخور مهماني و پيشكش ممتاز گردانيدند *

و درين محل شاهمخان جلاير از بنگاله و راجه بهگوانته داس از لاهور آمدند و در مدت غيبت اعظم خان و ساير امرا كه از حاجي پور بپاي تخت آمده بودند خبيثه بهادر نام نوكري از معصوم خان كابلي با ترخان ديوانه و سرخ بدخشي در بهار خلل انداخت و محمد صادق خان باتفاق محب علي خان در جنگ بر ايشان غالب شد و خبيثه بقتل رسيد *

و درين سال شاهزاده سلطان سليم باستقبال گلبدن بيگم و سليمه سلطان بيگم كه از حج مراجعت نموده بودند باجمير رفت ودرين ضمن تطفلا زيارت روضه مطهره نيز واقع شد و نذرها موقوف ماند و درهمين ايام محمد صادق خان از بهار آمد و بزودي باتفاق اعظم خان بدفع معصوم كابلي مامور شد و رفتند و شاه قلي خان محرم و شيخ ابراهيم چشتي و ديگر امرا كه در لشكر كابل نرفته بودند بكومك صادق خان نامزد گشتند و درين هنگام شاه ابو تراب و اعتماد خان گجراتي كه باهم بسفر حجاز رفته بودند رسيدند و سنگي گران وزني كه فيلي قوي هيكلي مي بايست تا آن را بردارد و نقش پاي بران ظاهر بود همراه آوردند و شاه ابو تراب ميگفت كه اين نقش قدم حضرت رسالت صلي الله عليه وسلم است

بر لوح سر تربت خود نقش تو كنديم
تا روز قيامت سر ما و قدم تست

و تا چهار كروه راه باستقبال رفتند و امرا را بنوبت فرمودند تا

بر داشته چند قدم راه ببرند و باین دستور بشهر رسانیدند *

و درنوزدهم ماه شعبان وزن شاهزاده بزرگ شد و درین سال یا در سال آینده شیخ عبد النبي و مخدوم الملک که اخراج موبد یافته بودند اخبار میرزا محمد حکیم و باغي گریهای امرا شنیده از مکه به گجرات آمدند و طمع در ریاست سابق بسته از سر الزایل لایعود غافل بودند

دنیا فراخست ای پسر تو گوشهٔ ما گوشهٔ

همچون ملخ از کشت شه توخوشهٔ ماخوشهٔ

و مخدوم الملک در احمد آباد در گذشت در سنه نهصد و نود و قاضی علي از فتحپور بجهت تحقیق اموال او نامزد شده بلاهور آمد و چندان خزاین و دفاین او پدید گشت که قفل آنرا بکلید وهم نتوان کشاد از ان جمله چند صندوق خشت طلا از گور خانهٔ مخدوم الملک که به بهانهٔ اموات دفن کرده بود ظاهر شد و آنچه پیش مردم ماند عدد آن را جز آفریدگار عزشانه دیگر کس نداند و ان همه خشتها با کتب وی که نیز حکم خشت داشت داخل خزانه عامره گردید و پسران او چندگاه در شکنجه رنجه بوده بنان گربه محتاج شدند و شیخ عبد النبي در فتحپور رسید و سخنی چند درشت گفت و مشتي مضبوط بنفس خود بر روي او زدند گفت بکارد چرا نمیزنی و برای حساب و کتاب هفتاد هزار روپیه که در وقت رخصت مکه معظمه باو داده بودند حواله راجه تودرمل نموده و مدتی چون کروریان در کچهري دفتر خانه محبوس ساختند و شبی جماعه اورا خفه کردند و بحق واصل شد و روز دیگر در میدان منارها تا نماز دیگر افتاده بود انّ في ذلك لعبرة

لاولي الابصار و این قضیه در سال نهصد و نود و دو روی نمود * شیخ کنبی * تاریخ یافتند و بموجب آنکه

گرچه الشیخ کالنبی گفتند * کالنبي نیست شیخ ماکنبي است
فلک را سر انداختن شد سرشت * نشاید کشیدن سر از سر نوشت
نه پرورد کس را که آخر نکشت * که در مهر نرم است و در کین درشت

و درین سال بوته ریاضت و عبادت و صورت طاعت و مجاهدت و پیکر روحانی و مظهر لطف ربانی قدوهٔ اهل کشف وحال شیخ جلال تهانیسری روح الله روحه مقیم روضهٔ رضوان گشت و * شیخ الاولیا * تاریخ وی یافتند و همدرین سال آصف خان میر بخشي ثانی که میرزا غیاث الدین علی نام داشت جای خود را بمیرزا جعفر برادر زاده خویش که بعد ازان آصفخان خطاب یافته گذاشته سفر آخرین گزید و * خدا یارش باد * تاریخ یافتند همدرین ایام حاجي ابراهیم سرهندی را چنانچه گذشت از صدارت گجرات معزول ساخته چون شنیدند که او رشوت بسیار گرفته و زنان بسیار نگاهداشته و میخواست که بدکهن رود گرفته آوردند و چندگاهي بحکیم عین الملک سپردند و بعد از مدتي بقلعه رنتهنبور فرستادند تا از اوج رفعت بحضیض مذلت انداخته کام خویش از وهم حاصل کردند و درین سال شیخ مبارک در خلوت بحضور پادشاه با بیر برگفت و قرار داد که چنانچه در کتب شما تحریفات است در دین ما نیز تحریفات بسیار رفته و اعتمادی نماند، درین سال مخذولان بي عفت و بي عاقبت گفتند که مدت هزار سال از هجرت تمام شد چرا چون شاه اسمعیل اول برهان قاطع درمیان نمی آرید آخر قرار بران یافت که مي

باید که ارادهٔ خاطر بمرور زمان و تدبیر بی شمشیر بظهور آید فی الواقع باین دعاوی و دواعی اگر اندک بذلی می بود اکثری از خواص را تا بعوام چه رسد بدام شیطانی میگرفتند و از حکیم ناصر خسرو این رباعی میخواندند

در نهصد و تسعین دو قران می بینم
و ز مهدی و دجال نشان می بینم
یا ملک بدل گردد . یا گردد دین
سری که نهان است عیان می بینم

و چون کنکاش احداث دین کرده اند راجه بهگونته داس گفته که خوش قبول کردیم که هم هندوان بدند و هم مسلمانان اما طایفهٔ دیگر ورای ایشان کیست بفرمائید تا آن را قبول نمائیم اندکی معقول شده از شدت گذشتند اما تغیر احکام ملت زهرا وقوع و شیوع یافت و * احداث بدعت * تاریخ یافتند و درین ایام قاضی جلال ملتانی را بتقریب لباس در فرمان پنج لک تنکه برات که برای خود از خزانه گرفته بود همراه خواجگی فتح الله بخشی که شیعی بد مذهب متعصب است بدکهن فرستادند باین گمان که چون حکام انجا غایت تعصب در رفض دارند قاضی را بانواع عقوبت و رسوائی هلاک خواهند ساخت ایشان خود اخبار رسوخ قدم او را در دین اسلام و اظهار کلمة الحق با کذابان شنیده غایبانه معتقد شده و مقدم او را غنیمت دانسته سوای مواضع مدد معاش خدمات دیگر نموده خاکپای او را بجای توتیا می شمردند و از سعادت فطری آخر عمر باعزاز و احترام بوده هرچند رخصت حج می طلبید دل ازو نمی

توانستندکند تا آخر بآن سعادت فایز شد و در بطحا و یثرب زادهما
الله شرفا و تعظیما رفتم و عز قبول ابدی یافته ازین خاکدان کهنه
همانجا در گذشت

عیشی که ز پیش گشتی آگاه * زو خرمی که پایدار است مخواه
عمری که درو مرگ همی‌یابد راه * گو خواه دراز باش خواهی کوتاه

و بجای او قاضی عبدالسمیع ماوراء النهری میانکالی را که قاسم خان
موجی شاعر این بیت که

پیری ز قبیلهٔ معزز * ریشی چو گل سفید یک گز

مگر در حق وی گفته باشد و شطرنج بگرو می‌بازد و اکثری میدهد
و پیاله کشی خود علانیه آفریدهٔ دست و رشوت نظر بمذهب او
فرض وقت است و سود را در قبالات قرض و سجلات بموجب حکم
وضع نموده می نویسد قاضی القضاة ساختند و الحق چون رجوع
شرع و دین نمانده از برای رفع بدنامی این قدر هم بس بود و
درین ایام نماز بجماعت و آذان که هر پنج وقت برای خاطر جماعت
در دربار می گفتند بر طرف شد و نام احمد و محمد و مصطفی و
مثال آن بجهت رعایت خاطر کافران بیرونی و دختران اهل حرم
اندرونی گران می آمد تا بمرور ایام اسامی چندی را از مقربان
که باین نام مسمی بودند تغییر داده مثلا یار محمد را و محمد خان
را رحمت میخوانند و می نوشتند برین قیاس اگرچه بر اکثری
ازین مخاذیل اشقیا اطلاق این نام شریف حیف هم بود و تغییر
گنجایش داشت بلکه واجب بود ازانکه بستن جوهر نفیس بر
گردن خوک خسیس ستم است و این همه آتش از آگره برخاسته

که خان و مان اکابر و اصاغر ازان سوخت و اخرکار آتش درگور آتش زنان نیز افتاد خذلهم الله

تو ای مرد سخن پیشه که بهر چند مشتی دون
زدین حق بماندستی به نیروي سخن دانی
چه سستی دیدي از سنت که رفتي سوی بی دینان
چه تقصیر آمد از قرآن که گردي گرد آلانی

و در ربیع الثاني سال نهصد و نود سیادت پناه میر فتح الله شیرازي که در وادي الٰهیات و ریاضیات و طبعیات و سایر اقسام علوم عقلي و نقلی و طلسمات و نیرنجات و جر اثقال نظیر خود در عصر نداشت بر حسب فرمان طلب از پیش عادل خان دکهنی بفتح پور رسید و حسب الحکم خان‌خانان و حکیم ابو الفتح باستقبال رفته بملازمت آوردند و به منصب صدارت که سیاه نویسی بیش نبود امتیاز یافت تا زمین فقرا ببرد نه انکه بدهد و پرگنهٔ بساور بیداغ و محلی بجایگیر او مقرر شد و چون شنیده بودند که او شاگرد بیواسطه میر غیاث الدین منصور شیرازی است که بنماز و عبادات دیگر چندانی مقید نبود گمان داشتند که مگر در سخنان مذهب و دین با ایشان مماشاة خواهد کرد او در وادي مذهب خود استقامت تمام ورزیده باکمال حب جاه و دنیاداري و امرا پرستی دقیقهٔ از دقایق تعصب در دین فرو نگذاشت و در عین دیوان خانه خاص که هیچکس یارای آن نداشت که علانیه ادای صلوة کند نماز بفراغ بال و جمعیت خاطر بمذهب امامیه میگذارد و برین معنی مطلع شده اورا از زمرهٔ ارباب تقلید شمرده ازان وادي اغماض

فرموده بجهت رعایت علم و حکمت و تدبیر و مصلحت در تربیت او دقیقهٔ فرو گذاشت نرفت و دختر خورد مظفرخان را در حباله او درآورده و باجه خود گردانیده در منصب وزارت باراجه تودرمل شریک ساختند اما او دلیرانه درکار و بار با راجه درآمده دار و مداري مي نمود و به تعلیم اطفال امرا مقید بوده وهر روز بمنازل مقربان رفته نخست از همه غلام حکیم ابو الفتح را و وقتی پسر شیخ ابوالفضل و امرا زادهای دیگر هفت هشت ساله بلکه خورد قرآن را معلم صبیانی میکرد و تعلیم نقط و خط و دایره بلکه ابجدهم میداد

مشت اطفال نو تعلّم را * لوح ادبار در بغل منهید
مرکبی را که زادهٔ عربهست * داغ یونانش برکفل منهید

و تفنگ بر دوش وکیسهٔ دارو برمیان بسته چون قاصدان بصحرا در رکاب مي دوید و شان علمي که نمانده بود او بالکل برخاک زد و باوجود این همه بي شاني ورذلي و خسیسي در رسوخ اعتقاد پهلواني کرد که هیچ رستم نکند و تاریخ قدوم او این مصرع یافته شد که

شاه فتح الله امام اولیا

شبي بحضور وی با بیربر خطاب کرده مي گفتند که این معنی را عقل چگونه قبول کند که شخصي در یک لحظه بان گراني جسم از خواب گاه بآسمان رود و نود هزار سخن گوی و مگوي با خداي تعالی بکند و بسترش هنوز گرم باشد تا باز بیاید و مردم بآن دعوی بگروند همچنین شقّ قمر و امثال آن و یک پای را برداشته به

همه می نمودند و می گفتند که ممکن نیست که تا پای دیگر
بر جا نماند استاده توانیم بود اینها چه حکایت است و آن بدبخت
و بد بختان دیگر گم نام امنّا و صدّقنا میزدند و مقوی می‌چاویدند
اما شاه فتح الله بانکه لحظه بجانب او می نگریستند و مقصود
از خطاب او را داشتند که نو آمده بود و جذب او بجانب خود می
خواستند سر بپائین انداخته حرفی نمي زد و سراسر گوش بود و در
همین ایام ملا احمد تهته رافضی متعصب که خود را بزور بي
حيائي حکیم‌هم گرفته بود از دکهن آمده بملازمت پیوست و پدران
او در سند فاروقي حنیفی المذهب بودند آن ناپاک بران نا
مرادان لعنت می فرستاد بموجب قول نبي علیه السلام که لعن
الله من لعن والده لعن او جز برو عاید نمی شد و چون در عهد شاه
طهماسپ بولایت عراق در صحبت تبرائیان کهنه مومن افتاده بود
از ایشان هم گذرانید و چون شاه اسماعیل ثانی در وادی تسنن بر
عکس پدر غلو نموده در مقام قتل و ایذاي رافضیان شد او به
صحبت میرزا مخدوم که شریفي سني متعصب بود وکتاب النواقض
في ذم الروافض که مشتمل بر تاریخ تصنیف است بمکه رفت و
از انجا بدکهن و از انجا بهندوستان رسیده و میدان خالي یافته
شروع در مهمل گفتن و مردم را بجانب آن مذهب کشیدن نمود
و در اندک فرصت بجزاي اعمال شنیعهٔ خود رسید و هنوز که در
صحبت شیخ فیضي نه پیوسته و دلیر نشده بود روزي در بازار او
را دیدم و بعضي عراقیان نام فقیر را گرفته تعریفی کردند در اول
ملاقات میگوید که نور ترفض در جبین ایشان عیان می نماید

در بدیهه گفتم چنانچه نور تسنن در چهره شما یاران حاضر خندیدند و خوش وقت شدند وتتمه احوال او بجای خود می آید انشاء الله تعالی *

و درین سال حکم فرمودند که چون هزار سال از هجرت تمام شد و همه جا تاریخ هجری می نویسند حالا می باید که تاریخی تالیف یابد که جامع جمیع احوال پادشاهان اسلام تا امروز که در معنی ناسخ تاریخ هاي دیگر باشد و نام ان را الفی نهند و در ذکر سنوات بجای هجرت لفظ رحلت نویسند و از روز وفات حضرت ختمي پناه صلوات الله علیه وسلم نوشتن وقایع عالم را تا الیوم به هفت کس امر گردند چنانچه سال اول را نقیب خان نویسد ودوم را شاه فتح الله علی هذه القیاس حکیم همام و حکیم علی و حاجی ابراهیم سرهندی که دران ایام از گجرات آمده بود و میرزا نظام الدین احمد و فقیر باز هفته دیگر همچنین ترتیب سی و پنج سال مرتب شد شبی بر سال هفتم که فقیر در احوال خلیفه حقانی ثانی رضی الله عنه نوشته بودم چون بقصهٔ تعمیر کوفه و بنا و هدم قصر الامارة که بواقعي مذکور بود و سبب تخریب آن و قضیه نکاح ام کلثوم بنت امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما و تعین اوقات صلوات خمس و فتح شهر نصیبین و بر آمدن عقارب از انجا مثل خروسان بزرگ رسیدند مناقشه و مواخذه بیحد آورده پیچیدند و آصف خان ثالث که میرزا جعفر باشد بد مددیها کرد بخلاف شیخ ابو الفضل و غازي خان بدخشی که هرکدام توجیهات صحیح میکردند و چون از فقیر پرسیدند که اینها را چون نوشتی گفتم هرچه در کتب دیده

ام ایراد کرده ام و مخترع نیستم همان وقت کتاب روضة الاحباب و دیگر کتب میراز خزانه طلبیده به نقیب خان فرمودند که تحقیق نماید او مطابق نفس الامر تصحیح نقل نموده ازان گرفت وگیرهاي بیمحل بعنایت الهی عز و جل رهائي یافتم و از سال سی و ششم حکم شد که من بعد ملا احمد تهته بکتابت تاریخ الفی منفرد و مخصوص بوده میفوشته باشد و اینمعني بسفارش حکیم ابو الفتح بود او از نهایت تعصب که داشت موافق اعتقاد خویش هرچه خواست نوشت چنانچه عیان ست و تازمان چنگیز خان آن وقایع را دردو جلد تمام کرد تا انکه میرزا فولاد برلاس شبي اورا ببهانهٔ طلب پادشاهي از خانه بر آورده در کوچهٔ لاهور بتقریب غلوئی که در مذهب داشت و ازاری که از و یافته بود بقتل رسانید و بقصاص رسید و بقیه احوال را حسب الامر آصف خان تا سال نهصد و نود و هفت نوشت و در سنه الف فقیر را در لاهور حکم فرمودند که آن تاریخ را از سر مقابله و تصحیح نماید و سنوات را که بتقدیم وتاخیر نوشته شده است ترتیب دهد و تا یکسال باین خدمات اشتغال داشته دو جلد اول را مقابله نمودم و جلد سوم را بآصفخان گذاشتم و از جمله وقایع این سال ترجمهٔ مهابهارت که معظم کتب هند است و مشتمل بر انواع قصص و مواعظ و مصالح و اخلاق و اداب و معارف و اعتقادیات و بیان مذاهب و طریق عبادات ایشان درضمن جنگ طایفه کوران و پلدوان که فرمان روایان هند بودند و بعضی میگویند که چهار هزار سال وکسري و بقول جمعی هشتاد و چند هزار سال گذشته و ظاهرا از زمان آدم

علیه السلام پیش‌اند و کفرۀهند خواندن و نوشتن آنرا عبادت عظیم میدانند و ازمسلمانان پنهان میدارند و باعث برآن این بود که‌چون شاه نامه و قصۀ امیر حمزه را بهفده جلد درمدت پانزده سال نویسانیدند و زر بسیار در تصویرآن خرج شده همچنین قصه ابو مسلم و جامع الحکایات و غیر ان را مکرر شنیدند بخاطر رسانیدند که اکثر اینها شاعری و ساختگی است اما چون در ساعت خوب گفته شده و اختر درگذر بوده شهرت تمام گرفته اکنون کتاب هاي هندي را که دانایان مرتاض عابد نوشته اند و همه صحیح و نص قاطع است و مدار دین و اعتقادیات و عبادات این طایفه‌برانست ترجمه از هندي بزبان فارسي فرموده چرا بنام خود نسازیم که غیر مکرر و تازه است و همه مثمر سعادات دنیوی و دینی و منتج حشمت و شوکت بی زوال و مستوجب کثرت اولاد و اموال‌چنانچه در خطب آن کتب نوشته اند بنابرین خود مقید شده و دانایان هند را جمع کرده حکم‌فرمودند که‌کتاب مهابهارت را تعبیر میکرده باشند و چند شب بنفس نفیس معانی آنرا به نقیب خان‌خاطر نشان ساختند تا ماحصل را بفارسی املا میکرد و شب سوم فقیر را طلب فرموده حکم کردند که باتفاق نقیب خان ترجمه میکرده باشم و در مدت سه چار ماه از هزده فن ان مزخرفات لاطایل که هزده هزار عالم دران متحیر است دو فن نوشته شد رچه اعتراضات که نشنید و حرام خورم و شلغم خورم این‌معنی داشت گویا نصیبۀفقیر ازین کتابها همین بود النصیب یصیب بعد ازان پارۀ را ملا شیری و نقیب خان تمام ساختند و پارۀ را سلطان‌حاجی تهانیسری منفرد

باتمام رسانید بعد ازان شیخ فیضي ماموز شد که نظم و نثری بنویسد و آن هم بیشتر از دو فن صورت نیافت باز حاجی مذکور دو پاره نوشت و فرو گذاشتی که بار اول واقع شده بود قصور آن را راست کرده حذو النعل بالنعل مرتب ساخته صد جز مقرمط شد و سخن در نقطهٔ مگس بود که از اصل متروک نماند عاقبت بتقریبي حکم باخراج وي کرده در بکر فرستادند و حالا در شهر خود است و اکثري ازان معبران و مترجمان درین ایام با کوران و پندوان محشورند و باقی ماندگان را خدایتعالی نجات بخشد و توبه کرامت فرماید و عذر من اکره و قلبه مطمئن بالایمان مسموع دارد انه هو التواب الرحیم و آنرا رزم نامه نامیده مصور و مکرر نویسانیده بامرا حکم انتساخ تیمناً و تبرکاً صادر شد و شیخ ابو الفضل بر عکس تفسیر آیة الکرسي که تالیف داده بود خطبه نیز بمقدار دو جزو بران نوشت نعوذ بالله من الکفریات و الحشویات جامع اوراق عفی الله عنه معروض میدارد که در وقایع این سال که بنابر غرضی بطریق استطراد و اجمال رقم زده کلک سریع السیر شده اگر ضبط تاریخ و ملاحظه تقدیم و تاخیر ننموده باشد مواخذه نفرمایند *

چون سال بیست وهشتم جلوس سرآمد نو روز بیست ونهم موافق بیست وپنجم ماه صفر سنه احدی وتسعین و تسعمایة (۹۹۱) بنیاد شد و بدستور سابق دوکانها را بر امرا تقسیم نموده و آئین بسته انواع جشن و سرور و عیش بظهور آمد و شاه فتح الله در دوکان خود انواع هنرمندی نمود ازان جمله جراثقال و غرایب دیگر بود و بعضی از احکام اختراعی درین ایام نیز فرمودند ازان جمله ذبح جانور مطلقا

در روز یکشنبه بجهت آنروز بآفتاب خصوصا درین هژده روز در
تمامي ماه آبان که ماه میلاد است و بعضی ایام معهود بجهت
رعایت خاطر هنود درجمیع ممالک محروسه منع کردند و هرکسی
که درین ایام مباشر این جریمه میشد بسیاست میرسید و خان
مان او بتاراج میرفت و خود مدت پرهیز را از مطلق گوشت در
تمام سال بتقریب ریاضت و ایام متفرقه بشش ماه بلکه زیاده
رسانیدند و داعیه چنان است که بتدریج بالکل ترک کنند و عبادت
آفتاب را روزی چهار وقت که سحر و شام و نیم روز و نیم شب باشد
لازم گرفتند و هزار و یک نام هندی آفتاب را وظیفه ساخته نیم روز
متوجه آن شده بحضور دل میخواندند و هردو گوش گرفته و چرخي
زده مشتها بر بناگوش کوفته حرکاتی دیگر نیز ازین قبیل بسیار بود
و قشقه کشیدند ونوبت نقاره یکی در نیم شب و یکی دروقت طلوع
قرار یافت و مساجد و صوامع فراش خانه و چوکي خانه هندوان شد
وبجای جماعت جماع وبجای حیّ علی یللا تللا بود وگورستان درون
شهر بویرانی حکم فرمودند مبلغ یک لک روپیه نقد و چند فیل و اقمشه
و طلا آلات و مرصع آلات بوالدهٔ بزرگوار و بهمین دستور بعمهٔ خود
گلبدن بیگم و سایر بیگمان انعام دادند و حکم عام کردند و هرکس
از اعالی تا ادانی پیشکش گذرانند و درین سال اعظم خان و سایر
امرای کبار نامزد تانده را متصرف شدند و خالدیخان جباري و
میرزا بیگ قاقشال از معصوم خان کابلي جدا شده اعظم خان را
دیدند ومعصوم خان پناه به بعضي زمین داران برد و ولایت بنگاله تمام
یکرویه گشت و درین سال حکومت ولایت گجرات را بتقریب تالیف

قلوب حکام دکن باعتماد خان تفویض نموده و شاه ابو تراب را امین و خواجه نظام الدین احمد را میربخشي و ابو القاسم تبریزي برادر مولانا عبد القادر آخوند پادشاهي را دیوان ساخته جمعي کثیر چون محمد حسین و میر ابو المظفر ولد اشرف خان و میر هاشم و میر صالح داعي و سید ابو اسحاق و دیگران را بجایگیر داري آن ولایت حکم فرمودند و درین سال از شهباز خان که بتقریب دلیریها او را چند گاهي محبوس گردانیده بودند حساب و کتاب داد و ستد بی موقع و بی مصرف گرفته ازو در گذشته و از چنگ راجه خلاص بخشیده بوسیله شیخ ابو الفضل و حمایت او از بند برآوردند و در هفدهم ربیع (٢) الثاني رخصت بنگ ارزاني داشتند تا تمامي آن سرکار را بجایگیر داران تن داده معصوم کابلی را که پیغام ره در آمده بود از صوبهٔ عیسی آواره سازد که اذا جاء نهر الله بطل نهر عیسی و بقرینه مقام اگر بجاي نهر الله شهر الله بخوانند خالي از تملیحي و تلمیحي نیست درین اثنا خبر رسید که خان اعظم شیخ فرید بخاري را بجهت مصالحه نزد قتلوي افغان نوحاني حاکم اڈیسه فرستاده بود و قتلو بجهت اعتماد پیرزادگي باستقبال شیخ فرید بر آمده در مقام خدمتگاري بود و بعد از انعقاد صحبت بهادر کوز فره (٣) از زمین داران بنگاله که عمده لشکر قتلو بود ملاقات بي ادبانه نموده خواست که با شیخ مصاحبانه سلوک نماید و شیخ او را بنظر زمینداري می دید درین اثنا شاهو داد شیخ راجو بخاري سرهندي که خالي

(٢ ن) جمادی الثاني — (٣ ن) کورده

از بی اعتدالی نبود و دیگر بخاریان درشتی هم کرده باشند بهادر از روی ستیزه وقت مراجعت زمانی که قتلو در جلو شیخ روان بود سر راه گرفت و بجنگ پیش آمد و شاهو با جمعی کثیر کشته شد و شیخ فرید بسلامت بدر آمد

و درین سال برهان الملک برادر مرتضی نظام الملک حاکم دکهن از پیش برادر گریخته بود اول در مالوه نزد قطب الدین خان آمده ازانجا حسب الحکم درماه رجب این سال بملازمت پیوست و قبل ازان مجهولی کوچه گردی که خود را بدروغ برهان الملک نام کرده بدرگاه آمده و در اوده جایگیر یافته بود بموجب لابرهان له گریخته در میان جوگیان مخفی گشت و بعد از هفتهٔ او را ازان جماعه پیدا ساخته محبوس گردانیدند و بعد ازان احوال آن مجهول نسب معلوم نشد که خری زیست و خری بود و خری مرد ودرین ایام بیرون شهر دو محل از برای اطعام فقرای مسلمان و هند بنا فرموده یکی را خیرپوره و دیگری را دهرم پوره نامیدند و چندی از کسان شیخ ابو الفضل موکل بوده از زر پادشاهی بفقرا طعام میدادند وچون جوگیان خیل خیل می آمدند برای ایشان سرای دیگر آبادان ساخته جوگی پوره نام نهادند و شبها با چندی معدود بخلوت رفته بآنجماعه صحبت می داشتند و مجهوالات حقایق مختلفه و اعتقادات و اشتغال و مراقبه وسلوک اطوار وجلسات و حرکات و سکنات و خلع بدن و کیمیا و سیمیا و ریمیا از ایشان معلوم شد و کیمیاگری خود آموختند و آن طلا بمردم نمودند و شبی معهود که بسالی یکبار می آید و مجمع عظیم از جوگیان اطراف و

اکناف دران شب میشود و آنرا سیورات میگویند با بزرگتران ایشان هم نواله و هم پیاله شده بشارت عمر دراز که سه چهار بار از عمر طبیعی زیاده باشد شنیده متیقن شدند و آن مقدمات را با سایر قراین منتظم گردانیده کالنقش فی الحجر ساختند و حکمای نازنین پیش بین تائید می آوردند که چون نقصان اعمار بتقریب دور قمري بود و آن خود منقرض شد حالا نوبت دور زحل رسیده که مجدد اطوار ادوار و مورث طول اعمار است چنانچه در کتب سماوي هم مذکور شده که بعضی تا هزار سال زندگاني کرده اند و در کتب هندي خود عمر آدمیان ده هزار سال نوشته اند و بالفعل در کوه تبت طایفهٔ لامه که از نسّاک خطائیان و زهّاد و عبّاد ایشانند در صد ساله و زیاده هم دیده شده اند بنا برین بجهة موافقت آن طایفه تقلیل در مباشرت و اکل و شرب خصوصا لحم نمودند و موی تارک سر را حلق کرده اطراف را نگاه داشتند بگمان اینکه روح کاملان مکمل از راه هامه که منفذ دهم است خروج میکند و دران وقت آوازي چون رعد صاعقه میکند و آن دلیل سعادت و نجات میت است از گناهان و علامت حلول روح است بمذهب تناسخ در بدن پادشاهي ذي شوکتي صاحب اقتداري نافذ الامري و روش خود را بتوحید الهي موسوم ساختند

دنیا بمراد خواهي و دین درست
این هر دو نباشد نه فلک بندهٔ تست

و جماعه خاص خیلان مرید را موافق اصطلاح جوگیان چیله نامیدند و طایفه دیگر ارذال شیاد صیاد زبون که راه اندرون دولتخانه نداشتند

هر صباح در وقت عبادت شمس بجهروکه تا طلعت مبارک نمی دیدند مسواک و طعام و آب برایشان حرام بود و در هر شبی صاحب حاجتی و نیازمندی از هندو و مسلم و انواع طوایف مرد و زن صحیح و سقیم را انجا بار عام بود و کار و باری طرفه و هنگامهٔ گرمی و ازدحامی عظیمی و همین که از تسبیح هزار و یک نام نیر اعظم فارغ شده از حجاب بر می آمدند این جماعه در سجود می افتادند برهمنان مکار طراز هزار و یک نام دیگر را برای حضرت نیز ترتیب دادند و ایشان را بطریق حلول چون رام و کرشن و سایر سلاطین کفره عقیده داشته میگفتند که خود صاحب عالم باین صورت بر آمده بازی میکند و از برای خوش آمد شعرهای هندی را از زبان دانایان سابق نقل کرده میگذرانیدند باین مضمون که پادشاه عالمگیری در هند پیدا شود که برهمنان را احترام کند و محافظت گاو نماید و گیتی را بعدل نگاهبانی کند و در کاغذهای کهنه آن خرافات را نوشته می نمودند و همه باور می افتاد

خوش آمد هرکرا گفتی خوش آمد

و یکبارا از طوایف مختلف هرکه باشد احدی خواندند که در عالم توحید اخلاص درست دارند و لشکری که در طوفان آب و آتش خود را بزند ایشان خواهند بود

دلا جان باختن دعوی مکن چند انکه یار آید

شود معلوم کار هر کسی چون وقت کار آید

و درین سال درون دیوان خانه خاص فتح پور ده اندر ده حنفی و قلندین شافعی و شیعی پرساخته آب آنرا برکشیدند و آب حوض

بیشتر ازان دو بر آمد و چون گفتند که سنّیان و شیعیان از هم جدا شوند هندوستانیان بیک قلم بسنّی‌گری و عراقیان بهٔ تشیع قایل شدند و بارها گفته شده که جزئیات و خصوصیات این وادی را نطاق نطق نمیتواند به بیان آورد بنابران تقاعد ازان نموده در پی مقصود میرود چون اعتماد خان به‌تفویض حکومت ولایت گجرات که معراج مدعای وی بود نامزد شده بسروهی‌رسید انجارا از سرنال انتزاع نموده و حواله جکمال برادر رانا کرده باتفاق امرای نامزد در دوازهم شهر شعبان این سال باحمد آباد رسید و شهاب‌الدین احمد خان که حاکم مستقل انجا و دانع آمات و فتن بود بعزیمت در خانه بیرون برآمده در محله عثمان‌پور فرود آمد و اعیان نوکران او که از این تغیر و تبدیل کاره بودند جدا شده باتفاق دیگر واقعه طلبان در کاتهی‌وار بطلب مظفر ابن سلطان محمود گجراتي که از درگاه فرار نموده و دران پشته الّتجا بخویشان مادری برده روزی‌به شبی‌مي آوردرفته بسلطنت برداشتند و اعتمادخان‌هرچند شهاب‌الدین احمدخان را باعث برتسلي آن جماعه شد قبول نکرد و گفت اینها از خدا این طور روزي میخواستند و قصد هلاک من داشتند حالا کار از صلاح من گذشته است شما دانید و این ملک و بقصبهٔ کری که بیست کروهي احمداباد است رفت و یک دوکسی از جانب اعتماد خان و نظام الدین احمد رفته آن برگشتگان را تسکین دادند هم صورت نبست و بیست وهفتم شعبان مظفر باکاتهیان ومغولان مفتن بدولقه که دوازده کروهي احمداباد است رسید و در همین حین اعتماد خان و نظام الدین احمد شهر را خالي ساخته باتفاق

برای بازگردانیدن شهاب‌الدین احمد خان بکری رفتند و اورا باین نوع تسلي دادند که پرگنات سابق بدستور قدیم بجایگیر وی بازگذارند ودولک روپیه نقد نیز بمساعدت بدهند و محافظت شهررا بعهدهٔ شیر خان ولد اعتماد خان و میر محمد معصوم بکری و جماعه گذاشتند تا آنکه ازانجا بیایند و لشکر پریشان را سامان دهند مظفر روز دیگر ازانجا روان شد و بعضی مجاوران سرکیچ که سه کروهی احمداباد است از مزارات سلاطین ماضیه چتری طیار گرفته بطریق تفاول برسر او نهاده تهنیت بسلطنت دادند مژده از غیب شنیده بشهر درآمد چون دو امرای کهنه فعله که این بیت حسب حال ایشان بود

من و مربي من آن دوپیر مفلوکیم * که هردو را دومربي خوب‌ می باید
لجام گسسته و پاردم شکسته

نه تن توانا نه دل شکیبا نه بخت یاور نه عقل رهبر

شباشب روان شده باجمعی معدود از کري صبحدمي بعثمان پور رسیدند مظفر بی دهشت و بی محابا با صفهای آراسته باستقبال برآمد و دزریک زار دریای احمد اباد ابستاده و درین وقت این دو پیر بتدبیر تفرقه انداختن باغیان و بجهة دلاسای نوکران گریخته در پی قرض گرفتن و برات نوشتن و نامه فرستادن شدند و چون آن آب از سرگذشت از ممرنا اعتمادي نوکر فرصت صف آرائی نیافته حرکة المذبوحی کرده و راه فرار پیموده ببلده پتن که نهر واله باشد و چهل وپنج کروه از احمداباد است بیک روز رسیدند و اسباب و اشیای اردو همگي بغارت رفت و اهل و عیال سپاهیان اسیر شدند و

محمد شریف پسر نظام الدین احمد مع سپاهیان محافظ خان ومان را تمام بباد داد اما کاری کرد که بپدر ملحق گردید و گریختگان با جماعهٔ دیگر امرا که از فتحپور کومک رسیدند و بیک هزار سوار می کشید قلعهٔ پتن مرمت کرده استقامت نمودند و مظفر ادنی سپاهی خود را خطابهای عالی داده و امیدوار ولایت ساخته منصب افزود بنازم بقدرت خدا که او روزي درملازمت بادشاهی سی روپیه ماهیانه داشت و حالا صاحب سی هزارکس شد وشیرخان فولادی که سابق حکومت پتن داشت از ولایت سورته طلبیده و از فلاکت برآورده باچهار هزار سوار برسرپتن فرستاد و سرداران پتن زین الدین کنبو برادر شهباز خان را نزد قطب الدین محمدخان فرستادند تا ازان جانب او و ازاین جانب ایشان متوجه احمد آباد شده مظفر را درمیان بگیرند مظفر پیش دستي نموده و با لشکر جرار پیشواز رفته دربروده با قطب الدین محمد خان جنگ کرد وآن گران سنگ آمال و سبکبار تدبیر که درنظر همت آن دو پیر یگانه روزگار بود

دو اختر سعدند یکی مهر و دگر ماه
ایام رخ خوب ترا یافته ثالث

اندک ترددی کرده و شکست یافته در قلعهٔ بروده تحصن جست و اعیان لشکر و نوکرانش بیک قلم بمظفر در آمدند پیش ازین قضیه شیرخان بپنجهزار سوار درنواحی قصبهٔ میانه پانزده کروهی پتن رسید وشهاب الدین احمد خان و اعتماد خان بعد از تذبذب و شتر دلی قرار برفرار بجانب جالور دادند و بسعی نظام الدین احمد در پتن ماندند و دیگر سرداران را مع سپاهیان کار آزموده که جمعیت ایشان از دوهزار

سوار بیش نبود همراه نظام الدین احمد دادند و جنگی عظیم میان فریقین روی داده نسیم فتح و نصرت بر پرچم رئت نظام الدین احمد وزید و شیرخان هزیمت یافته بجانب احمدآباد شتافت و هرچند نظام الدین احمد بجد شد که بهمین فتح تعاقب نموده برسر احمدآباد باید رفت اُمرا قبول نکردند و این خود عین صلاح وقت بود چه هنوز آگاهي از معامله قطب الدین محمد خان نداشتند و درین جنگ غنیمت بسیار بدست این امرا افتاد تا کري رسیده مدت دوازده روز انتظار سپاهیان که با غنائم اموال به پٹن رفته بودند مي بردند درین حال خبررسید که مظفر قلعه بروده را که دیوار کهنه‌چون بنای عهد او وراى قطب الدین محمد خان داشت بضرب توپ انداخت و قطب الدین محمد خان که اساس عمر او از ان هم سست تربود زین الدین را برای گرفتن قول و قرار نزد مظفر فرستاد مظفر در ساعت زین الدین را با هزار سالها برابر ساخت و خواجگي محمد صالح صدر ماضي را که همراه اعتماد خان نامزد بود بملاحظهٔ بزرگ زادگي جان بخشي نموده رخصت حج داد و قطب الدین محمد خان را که دیدهٔ بصیرتش از آسیب اجل کور و کشتی او از مظالم پرشده بود امان داده از قلعه برآورده و او از عذر مظفر متفطن نشده بعجز تمام آمده اورا دیده و تسلیمات بجا نمود

قضا شخصی است پنج انگشت دارد
چو خواهد کز یکي کامی برآرد
دو برچشمش نهد دیگر دو برگوش
یکی برلب نهد گوید که خاموش

مظفر در وقت دیدن بتعظیم تمام استقبال نموده او را بر نمد تکیهٔ خاصه جای داده و باستمالت پیش آمده نمیخواست که متعرض قتل او شود آخر باغواي نواری نام زمیندار راج پیپله و دیگر سپاهیان او را چون اموال قارون مدفونش بزمین هموار ساخت و از پروار به بهروچ رفته آن قلعه را از زن و متعلقان قطب الدین‌خان بصلح گرفت و درانجا چهارده لک روپیه از خزینهٔ کنبایت که عماد الدین کروری برده بود با تمام اموال صامت و ناطق و خزاین موفوره خاصهٔ قطب الدین خان که متجاوز از ده کرور بود یافته جمعیت بهمرسانیده و اسباب وآشیای دیگر را چه توان‌گفت وعجب که نورنگ خان پسر رشید قطب الدین خان همراهی قلیج خان و شریف‌خان و تولك خان و سایر امرای مالوه دران قلعهٔ جانکاه از ندربار و سلطان پورکه بغایت نزدیک بود قدم پیش نه نهاده خبراز والدین نتوانست

تا بدانی که وقت پیچاپیچ * هیچکس مر ترا نباشد هیچ

و لشکری که عددش مذکور شد از مغول و افغان و گجراتي برمظفر جمع آمد و از استماع این خبر نظام الدین احمد و دیگر سرداران در پتن رفته بآن دو امرای نامدارپیوستند و انتظار آمدن مرزا خان ولد بیرم خان خانخانان و سایر امرا که نامزد از درگاه شده از راه جالور به پتن متوجهٔ احمد آباد بودند می بردند و میرزا خان یکروز در پتن قرار گرفته و پیشتر متوجه شده در سرگنج[۲] نزول نموده و

(۲ ن) سرکیج

مظفر از برودہ باز گشتۂ و قلعۂ بهروچ را بخسرپورۂ خود نصیر نامی و جرکس رومی که نوکري بود از درگاه بادشاهي گریخته سپرده در نواحي مزار شاه بهیکن قدس الله سره العزیز بمفاصلۂ دو کروه چادر زده لشکرگاه ساخت روز دیگر محاربۂ صعب روی نمود و مظفر شکست یافته بمعمور آباد رفت و سید هاشم بارهه و خضراقا وکیل مرزا خان کل فتح شدند و مردم بسیار زخمي شدند و از جانب غنیم مقتولان راکه میشمارد و این واقعه در سیزدهم‌شهر محرم الحرام سنه احدی وتسعین وتسعمایة (۹۹۱) بود و چون میرزا خان پیش از فتح نذرکرده بودکه بعدازانکه عروس ظفرازپردۂ غیب روی‌نماید هرمتاع و رخت که در بنه و بار داشته باشد بشکرانۂ آن رو نما بفقرا و غربا بخشد بنابر ایفاء وعده چندی را از نوکران خویش فرمود که همه اقمشه و اسپ و فیل و امتعۂ اورا قیمت نهند تا زرآن را بمصارف صرف کند این مقومین نا امین حیله‌گر بی دین هرشیء را چنان قیمت نهادند که ربع و خمس و عشر نرخ هم بمحتاجان نرسید و یکان چیزی بجهت ادخال سرور درصدور و تسلي دل خود دادند و گذشت و قلقچیانی که نوکران میرزا خان بودند چون دولت خان افغان لودي و ملا محمودي و دیگران عرض‌کردند که ازبن‌که ماملازم شما شدیم گناهي نکردیم چه لازم که چندین مغلوب ومنکوب نوکران بادشاهي باشیم و ایشان همه تقدم و تفوق درمجالس برما نمایند چرا در تسلیم و توره وتوزک با ما مساوی نباشند میرزا خان را این مقدمات واهي دلفریب مقبول و معقول افتاده سر و پا و اسپ بسیار ازبرای هر فردی از اعیان امرا طیار ساخته و نام نویس گردانیده

مجلسی عالی ترتیب داد و خود در جامه خانه رفته مقید بامر اجلاس و الباس گردید و نظام الدین احمد را که وقتی از اوقات بیرام خان خانخانان همشیره او را درحبالهٔ خویش داشت طلبیده این مصلحت با وی در میان نهاد او بنصیحت گفت که این نابینان شما را بد نفسي براین دارد اگر بادشاه اینمعني را شنوند چه فرمایند و بر تقدیر تسلیم از شما چه مناسب که شهاب الدین خان را که هم باعتبار منصب پنجهزاري و هم بسال کلان تر باشد تسلیم فرمایند و برین قیاس از اعتماد خان گجراتي که وقتی از اوقات بیست هزار سوار داشت تسلیم برای شما چه لطافت دارد و پاینده محمدخان مغول خود برسر این معني انکار صریح آورده شاید جهل ورزد و دیگران خود در چه حساب اند میرزا خان این راي را پسندیده ازان داعیه درگذشت و بعد از سه روز ازین فتح قلیچ خان و امراي دیگر مالوه باحمدآباد رسیدند و چون شنیدند که مظفر از معمورآباد که برکنار دریای مهندري است بکنبایت رفته و مقدار دو هزار سوار از گریختگان باو جمع آمدند میرزا خان با امرا بآنجانب برسم تعاقب رفت و مظفر خود را به بروده و ازانجا بسمت راج پیپله و نادوت کشید و میرزا خان ببروده آمده لشکري برسر دولت نام نوکري از مظفر بر درکنبایت فرستاده آنرا مستخلص گردانیده بنادوت شتافت و قلیچ خان و سایر امراي کبار را بکو هستان قلب که مظفر پناه بآن برده بود نامزد گردانید و همه جا نظام الدین احمد باعث حرکت قسري این جماعت شده که باعث احمال و اثقال محتاج بجر ثقیل بسیار بودند تردد های مردانه خارج از اندازهٔ منصب محقر خود

بلکه از طوق بشري نمود تا بسعي او جنگ عظيم مانند جنگ اول سرگنج(۲) بامظفر کرده غالب آمدند و مظفر آوارهٔ بهر جانب ميگشت و ميرزا خان باحمد آباد آمده و امرای مالوه و غير آنرا بمحاصره قلعه بهروج تعين گردانيد تا بعد از هفت ماه جرکس رومي که از جانب مظفر حکومت آن قلعه داشت بقتل رسيد و نصيرا خسرپورهٔ مظفر بدر رفت *

و درين سال بعد از تعين ميرزا خان و لشکر مالوه جانب گجرات از اگره درکشتی نشسته بسير اله آباد که معمورهٔ جديد بجای شهر پياک و معبده قديم هندوان است و درانجا قلعهٔ چند طرح انداخته اند متوجه شدند و در روز توجه خبر وفات شيخ بدر الدين ولد شيخ اسلام چشتي ازمکهٔ معظمه آوردند که روزه طي هفت روزه داشته در هوای گرم برهنه پاي بطواف مشغول بود تا پايش آبله کرد و تپ محرق عارض شد و در عيد قربان سال نهصد و نود شربت شهادت قتل في سبيل الله از دست ساقي لطف ازلي نوشيد

دي شب ز سر صدق و صفای دل من
در ميکده آن روح فزای دل من
جامی بمن آورد که بستان و بنوش
گفتم نخورم گفت برای دل من

و اين خبر را بحاجي حسين خادم خانقاه شيخ گفته فرستادند وحشتي و مصيبتي عظيم بآن خاندان راه يافت و سلسلهٔ هدايت

(۲ ن) سرکيج

و ارشاد که مانده بود منقطع گشت و بعد از رسیدن به اله‌آباد مدت چهار ماه درانجا توقف شد و زین خان کوکه و بیربر را که اول نوکر راجه رامچند بهته بود بطریق ایلچی گري در چورا گده فرستادند و رام چند اطاعت قبول نموده زینخان را بعد از گذرانیدن اسباب مهماني نگاهداشت تا به همراهي او در فتحپور آمده ملازمت نمود صد بیست لعل و جواهر دیگر به همین قیاس پیشکش لایق‌گرامي گذرانید ازان جمله لعلي بود که قیمت آن پنجاه هزار روپیه بر آمد پسر خود بابو نامي را در خدمت گذاشته پس از چند گاهي رخصت وطن حاصل کرد و عنقریب بمستقر اصلي که جحیم پر حمیم باشد رفت و این رامچند در اخلاق خاصه در همت چنان بود که عدیل وی حالا نیست و از جمله بخششهاي او اینکه یک کرور زر بمیان تانسین کلاونت در یک روز بخشیده بالا گذشت که ابراهیم سور را چه سان اسباب سلطنت داده بود و میان تانسین نمیخواست که ازو جدا شود آخر جلال خان قورچي رفته بمیعاد آورد و درین ایام اعظم خان از حاجي پور بایلغار در اله‌آباد آمده ملازمت نمود و مرخص شده زود باز گشت تا لشکر خود را بیارد و امرا دران شهر طرح عمارات عالي انداختند و قرار یافت که پاي تخت بعد الیوم همان باشد و سکهٔ نو زدند و شریف سرمدي چوکي نویس که کسی در حق او گفته که

دو چوکي نویسند هر دو کثیف * یکی نا نفیس و دگر نا شریف

سجع سکه این بیت یافت

همیشه چون زر خورشید و ماه رایج باد

بشرق و غرب جهان سکهٔ الهآباد

و درین ایام ملا الهداد امروهه و ملا شیري بجهت خوش آمد که بصدارت میان دو آب پنجاب متعین بودند آمده ملازمت کردند و ملا شیري بجهته خوش آمد منظومي هزار شعاع نام در تعریف آفتاب مشتمل بر هزار قطعهٔ گذرانید و بسیار مستحسن افتاد *

و درماه ذي حجه این سال ازانجا مراجعت نموده بقصد اصلاح خلل گجرات عازم فتحپور شدند و در نواحي اتاوه خبر فتح میرزا خان رسید *

و درشهرصفرسنه اثني وتسعین و تسعمایة (٩٩٢) چون بپاي تخت آمدند فرامین عنایت آمیز بنام امراي گجرات صادرشده میرزا خان را خطاب خانخاناني و اسپ و خلعت وکمرخنجر مرصع و تمن طوغ ومنصب پنجهزاري که نهایت معراج امراست بخشیدند و نظام الدین احمد را نیز که باعث تردد فتح آن ولایت او بود باسپ و خلعت و زیادتي منصب سر افراز ساختند و مناصب دیگران نیز ده بیست و ده سي فراخور احوال هریك افزودند *

و درین ایام فقیر را ترجمهٔ کتاب راماین فرمودند که در تصنیف بر مهابهارت سبقت دارد و بیست و پنجهزار شلوک است و هر شلوک فقره ایست شصت و پنج حرفي وآن افسانه ایست در ذکر رام چند راجهٔ شهر اوده که اورا رام هم میگویند وهندوآن بطریق حلول بخدائي مي پرستند ومجمل آن اینست که سیتا زن او را دیوي ده سر راون نام حاکم جزیرهٔ لنکا فریفته برد و رامچند با لچهمن برادر خویش بآن جزیره رفته ولشکري بیشمار از میمونان و خرسان عدد

آن را محاسب وهم نداند جمع کرده پلي بعرض چهار صد کروه بررري دریاي شور بسته و بعضی میمونان را میگویند که همان طور جسته اند و بعضی دیگر بپاي خویش گذشته و مثل این خرافات متناقضه بسیار است که عقل در رد و قبول آن متوقف است و بهر تقدیر رامچند میمون سوار از پل گذشته و تا هفتهٔ جنگ عظیم کرده راون را با تمام اولاد و احفادش کشته و خاندان هزار سالهٔ او را بباد داده و لنکا را به برادر راون سپرده بشهر خویش آمد و بزعم هندوان ده هزار سال حکومت جمیع هندوستان رانده بمستقر اصلی خویش رسید و زعم این طایفه آنست که عالم قدیم است و هیچگاه از نوع بشر خالی نیست و ازین واقعه صد هزاران هزار سال گذشته و بوجود این آدم ابو البشر که از خلقت او هفت هزار سال گذشته قائل نیستند و ظاهر این است که این واقعات یا راست نیست و افسانهٔ مجرد است و خیال محض چون شاهنامه و قصهٔ امیر حمزه یا در زمان تسلط بهائم و جنیان بوده والله اعلم بحقیقة الحال *

و از جملهٔ غرایبی که درین ایام روي داد آن بود که در دیوان خانهٔ فتحپور زن حلال خوري را آورده میگفته اند که مرد گشته و یکي از معبران راماین هم از مجلس کتابت رفته او را دیده آمده چنان تقریر کرد که زني بود که از شرمندگی پرده بر روی کشیده حرفی نمي زد و حکما مؤید این معنی دلایل میگذرانیدند و میگفتند که مثل این واقعه بسیار بظهور آمده سبحان من یتصرف فی ملکه کما یشاء *

و درین سال ملا عالم کابلي که بسیار عالم شیرین ادا و خوش

تکلم و مجموعهٔ انبساط بود وفات یافت و * اشعهٔ لمعات * تاریخ شد و فواتح الولایة تصنیف اوست *

درین وقت سال سی‌ام از جلوس و نوروز سلطانی که در برابر نوروز جلالی است رسید و در هشتم ماه ربیع الاول سنهٔ نهصد و نود و در تحویل حمل واقع شد و دوکان آذین بندی و جشن انعقاد یافت و صحبت گرم و طرح و طرز جدید درگرد آمد و ریشها پران شد و ناقوس گاو رویین چون گوسالهٔ سامری نوازش یافته بفریاد آمد و بیلان که چادریست بصورت گنبذ و اختراع فرنگیان است برپا گشت و مال و جان و ناموس و دین را فدای اخلاص ساختند و چندان ارواح مقدس در سر این امتحان شد که درحصر نیاید و هر دوازده نفر نوبت بنوبت و مثل بمثل مرید شده موافقت درمشرب و مذهب می‌نمودند و بجای شجرهٔ شبیهی داده آنرا علامت اخلاص و مقدمهٔ رشد و دولت میدانستند و در غلافی مرصع بجواهر پیچیده بالای دستار میگذاشتند و الله اکبر در عنوان نامها قرار یافت و قمار و ربا حلال شد و دیگر محرمات برین قیاس و قمار خانه در دربار بنا کرده زری بسود بمقامران از خزانه میدادند و سود و شتل داخل کفایت میشد و دختر پیش از چهارده سالگی و پسر را بشانزده سالگی نکاح بستن منع فرمودند و قصهٔ زنان حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و آله و سلم با صدیقه رضی الله عنها را مطلقا منکر بودند و مطاعن دیگر را چه گوید که این اسماع پر از زیبق باد تا چها که نشود و زلات جمیع رسل را صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین مطلقا وسیله انکار ساختند خصوصا قصهٔ داود

علیه السلام و اوربا و امثال این و هر کرا نه بر وفق اعتقاد خویش می یافتند کشتنی و مردود و مطرود ابدی میدانستند و نام وی نقیه ماندند و عدو دولت و بر حکم

آنچه بکارند همان بدروند

خود هم در آفاق بضلال دین اکفر مشهور شدند و مجتهد مرشد بابوجهل شهرت یافت آری جار الامیر و خان الوزیر و ریاست دنیوی تبع ریاست دینی آمد و از همه مهمات اینها را اهم دانستند و باقی طفیلی و از برای شکستن دوکان ناموس دین حکم فرمودند که دکانهای نوروزی را گاه گاهی برای تماشای بیگمان و اهل حرم و عفایف مخدرات خاص و عام خالی سازند و انجا زرمی بخشیدند و مهم سازی بیرونیان و نسبت مناکحت و مواصلت ابنا و بنات دران مجلس قرار یافت و غیر از منصب وجهة اخلاص کفایت دیگر منظور نبود و هرچند برفع این قید مقید شدند با کفار هند که نا گزیرند و نصف لشکر و ولایت از ایشان خواهد بود و الوس صاحب شوکت دیگر نه در مغل نه در هندوستانی مثل ایشان است بس نتوانستند آمد و اقوام دیگر را هر نوع که خواستند مالش و کوبش دادند و ناموس و غیرت و اتفاق از ایشان بالکل مسلوب بود درین ایام انظم خان از حاجی پور پتنه بموجب وعده بایلغار آمد و عرایض میرزا محمدحکیم رسید که بدخشان بتمام بتصرف عبدالله خان اوزبک در آمد و میرزا سلیمان که از مکهٔ معظمه آمده بر بدخشان استیلا یافته بود و میرزا شاه رخ جنگ با اوزبک کرده شکست یافته هر دو بطریق التجا بهند می آیند *

و در اوایل ذی قعده این سال عریضهٔ مانسنگه از اطراف نیلاب رسید که میرزا شاه رخ به نیلاب آمد و او پیشواز رفته شش هزار روپیه نقد و اقمشه بسیار و پنج نیل برسم پیشکش گذرانید و از آب سند عبور واقع شد این خدمت او بسیار مستحسن افتاد •

درین سال چندی از اعیان امرا بمستقر اصلی شتافتند ازان جمله محمد باقي خان برادر ادهم خان در ولایت کرهه کتنکه که جایگیر او بود و غازی خان بدخشی که از اله آباد بجانب اوده مرخص شده بود و همان جا داعي حق را لبیك اجابت فرمود او در آخر عمر چنان ضعیف شده بود که بر قالیچه برداشته بدولت خانه مي آوردند چون کسی پرسید که چه حال دارید گفت الحمد لله که بقوت حرص برپایم و بر هر کس از نوکران میرم خود که دعا میکرد میگفت الهي تو هم هزاری شوی که تو قدر مرا بدانی شبی درپیش خانهٔ قلیج خان که جمعي عظیم بجهة افطار رفته بودند تفسیر سورهٔ اِنَّا فَتَحْنَا میگفت دخلي کردم او توجیه نموده درین اثنا درشتي کرد گفتم سبحان الله اخلاق بزرگان ولایت هم معلوم شد گفت بخاطرت می رسیده باشد که این شدت از جهة منصب هزاری است گفتم ظاهر همین است خیلی درهم شد آخر بوساطت آصف خان بخشي آیة الصلح خیر خواندیم وآن تکلف برطرف گشت و روزي که از اله آباد کوچ شد فقیر را با غازی خان تا خیلي راه مذاکرهٔ علمی و نقل سخنان مشایخ کبار بود و یکدیگر را وداع کردیم و آن آخرین ملاقات بود دیگر سلطان خواجه که او نیز از جملهٔ مریدان خاص الخاص بود. و بعد از دفن در قبر

او که باختراع خاص بود شبکه مقابل نیر اعظم گذاشتند تا فروغ آن که پاک کنندهٔ گناهان است هرصباح بر رویش افتد و میگفتند که بر دهانش زبانهٔ آتش نیز رسانیده بودند و الله اعلم بحقیقة الحال و ملا احمد تته * سلطان الخوارج * بکمي یکعدد تاریخ یافت *

و در مفتتح سنه ثلث وتسعین و تسعمایة (۹۹۳) که اواخر سال می ام امت میرزا شاهرخ وراجه بهگوان داس قریب فتحپور رسیدند و شاهزاده دانیال را با شیخ ابراهیم چشتی وچندي از امرا باستقبال او فرستاده بدرگاه آوردند و یک لک روپیه نقد و اسباب فراش خانه و سه اسپ عراقي و پنج فیل وچند قطار اشتر واستر و خدمت گاران بخشیدند *

و درین اثنا شاهزاده سلطان سلیم را در سنه شانزده سالگي موافق ضابطهٔ مقرری با صبیهٔ راجه بهگونته داس در سلک ازدواج آوردند و خود بمنزل او رفته مجلس عقد بحضور قضات و اشراف منعقد ساختند مبلغ دو کرور تنکه کابین مقرر شد و جمیع رسومی که در هنود معهود است از افروختن آتش و غیر آن بجای آورده ازان خانه تا بدولت خانه زر بر محفهٔ دختر نثار فرمودند

زبس گوهر و زر که افشانده شد * ز بر چیدنش دستها مانده شد

و راجه بهگونته داس چند طویله اسپ و یکصد فیل و غلامان و کنیزان حبشی و هندي و چرکسي و اقسام طلا آلات مرصع و جواهر و اوانیٔ زر و ظروف نقره و انواع اقمشه که عدد آن خارج از حد احصا باشد جهاز گذرانید و بهر کدام از امراي حضار فراخورحالت و مقدار اسپان عراقي و ترکي و تازي با زین طلا و غیرآن داد *

روز پنجشنبه نوزدهم ماه ربیع الاول سال نهصد و نود و سه طلیعه لشکر بهار و مقدمهٔ نوروز سلطانی رسید و بموجب نوشته میرزا نظام الدین احمد که ضبط سنوات در تاریخ خود نموده سال سی ام از جلوس ابتدا یافت و حال آنکه ابتدای قرن ثانی از جلوس از تاریخ بیست و پنجم ربیع الاول سنه نهصد و نود و چهار در اتک بنارس واقع شده چنانچه بعد ازین مذکور شود انشاءالله تعالی و همانجا منشاء این وهم ذهول میرزاست ازینمعنی که بتقریب ایام کبیسه که درهر سه سال تفاوت یکماه قمریست در هر قرنی یکسال تفاوت درمیان سالهای شمسی و قمری می باشد و فقیر چون هیچ تقویم با خود نداشتم بضرورت خود را بمتابعت میرزا گذاشتم و عهده براویست والله اعلم با علاوهٔ آنکه میرزا درین سنوات درگجرات بود نه در اردو القصه آئین بندی بدستور سابق بسته و جشن عالی داده هر روز مهمانی هر دوکان داری از امرا و پیشکش لایق میگرفتند تا طعام و عطریات و انعام اهل طرب نیز داخل خزانه میشد و از پنجهزاری تا احدی بموجب حکم همه پیشکش و نذر و نیاز میگذرانید تا آنکه این ذرهٔ بمقدار نیز که در هیچ شمار داخل نبود مگر آنکه باعتبار هزار بیگهه زمین هزاری نام داشتم قصهٔ پیرزال یوسف علیه السلام را ضرب المثل ساخته چهل روپیه پیش کشیدم و بدرجهٔ قبول افتاد

خدمت پسند نیست دگر خدمتی بیار .

و درین جشن شاهزاده بزرگ را منصب دوازده هزاری داده و دیگری را نه هزاری و سیوم را هفت هزاری داده فراش خانه و اسباب سلطنت و تمن طوغ و نقاره جدا ساختند و در افتتاح این سال میر

مرتضی و خداوند خان امراء دکهن که از ولایت برار برهر احمد نگر که پای تخت نظام الملک است رفته درجنگ صلابت خان وزیر نظام الملک شکست یافته نزد راجه علی خان به برهان پور آمده و و راجه علي خان فیلان ایشان را بتمام بغارت گرفته ازان جمله صد و پنجاه فیل بدست پسر خود ابراهیم خان بدرگاه فرستاده بود در مجلس نوروزي آمده بعد از ملازمت بقیه اسپانی که مانده بود پیشکش کردند و ترغیب بر تسخیر دکهن نمودند بنابران شاه‌فتح‌الله را که بعد ازان اورا میر فتح الله می نامیدند بخطاب عضد الدوله مخاطب گردانیده پنجهزار روپیه و اسپ وخلعت بخشیده و صدر کل بلاد هندوستان ساخته بجانب دکهن مقرر ساختند تا خان اعظم و شهاب الدین احمد خان و دیگر امرا را اهتمام نموده لشکر بدانجا برده واسطة العقد امرا گردد و کمالای شیرازی نوکر اورا براي گذرانیدن ایمه مقطوع الاراضی که خال خال مانده بودند در خانه به نیابت نگاه داشتند و صدارت بکمال رسید و آخر رفته رفته کار بجائی کشید که شاه فتح الله بآن عزت و جاه قدرت دادن پنج بیگهه زمین نداشت اما اراضی کلي کلي بازیافت نموده کفایت خیال میکرد و آن زمین همان طور مسکن وحوش و هوام وسوام شد نه از ایمه نه از رعیت و الحال آن مظالم در نامهٔ اعمال صدور که نامي از ایشان باقي نمانده باقي ماند

از صدور عظام باقی نیست * در دل خاک جز عظام صدور

و در ماه رجب این سال خبر از کابل رسید که میرزا سلیمان که بعد از شکست از بدخشان نزد میرزا محمد حکیم آمده قناعت

بیک موضع اسالو[۲] نام نموده بود باتفاق ایماقات[۳] با اوزبکان در سرحد بدخشان جنگ کرده غالب آمد و بسیاري را ازان طایفه از تیغ گذرانیده بقیة السیف راخلعت بخشیده رخصت داد و آن ولایت را چون عمر دوباره یافته هُوَالَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا و در ماه شعبان این سال خان خانان حسب الحکم از گجرات در فتحپور بایلغار آمده و مظفر در گجرات بار دیگر سري بفتنه کشید و از نهایت آزردگي که از جام و امین خان غوري حاکم جوناگرهه داشت و از ایشان بازی خورده بود رفته قلعه جوناگرهه را محاصره کرد و قلیج خان در احمدآباد ماند و نظام الدین احمد امراي آن حدود را برسر مظفر برد و او تاب نیاورده و از آب رن که از دریاي شور بعرض ده کروه تا سي کروه راه جدا شده بریگستان جیسلمیر درآمده غایب گشته گذشته بولایت کچهه رفت و درین ایام نظام الدین احمد خطي از گجرات بفقیر نوشت که چون خان خانان در وقت روانه شدن وعده کرده که درین مرتبه ملا الهداد امروهه و فلاني را التماس نموده از درگاه همراه مي آرم مناسب چنانست که ایشان را بمراسم آدابي که مقرر است دیده و رخصت از درگاه گرفته یکجا سیر این ولایت نمایند که عالمي دارد

بعد ازان هرچه مصلحت باشد

و خان خانان را در وقت رسیدن بمکتب خانه که دیوان خانهٔ فتحپور براي ترجمه گري معین بود یکباري دید و او بزودي بجانب

(ن ۲) اسانام (۳ ن) ایمات

گجرات مرخص گشت و روا رو کابل نیز درمیان درآمد و آن داعیه
که مفتاح نجات و سرمایهٔ فتوحات خیال کرده بودم در پردهٔ خفا
ماند و ما تشاؤن الا ان یشاء الله و خانخانان بده کروهی سروهی
رسیده قصد گرفتن سروهی و جالور نمود و نظام الدین احمد و سید
قاسم بارهه انجا باستقبال شتافته با جمیعت تمام رسیدند و راجه
سروهي پیشکش بسیار آورده ملازمت نمود غزنین خان جالوری
اگرچه درین مرتبه آمده دید اما چون وقت رفتن خان خانان
بدربار حرکت نالایم ازو بظهور رسیده آثار بغی ظاهر شده بود مقید
ساخته او را با حمدآباد برد و جالور را ازو انتزاع نموده فوج
خود دران جا گذاشت و بعد از چند گاهي غزنین خان و سید
جمال الدین نبیرهٔ سید محمود بارهه را که از مدت چند سال باز
تقریب عشقبازی با یکی از اهل طرب خانه سیاه یمین فامی که
حالا اورا اهرمني توان گفت از درگاه گریخته در دامن کوه رفته
و جمعیت بهمرسانیده پرگنات نواحي را می تاخت و راهها میزد
عاقبت از دامن کوه درپتن گجرات پناه بعموي خویش سید قاسم
برد حسب فرمان از پتن که جایگیر سید قاسم است طلبیده مقید
بلاهور فرستاد آخر غزنین خان را بصبیه میان محمد وفا خزانچی
مرحوم کدخدا ساخته براي خاطر میان فتح الله شربتي خسر پورهٔ
او رعایت و تربیت نموده درملازمت نگاهداشته و سید جمال الدین
را در نخاس برسردار کشیده تیرباران کردند سر عاقبت بلهدي او
از عشق این بود *

و درین ایام عرضداشت مانسنگه و خواجه شمس الدین از اتک

بنارس رسید باین مضمون که میرزا محمد حکیم بر بستر ناتوانی افتاده و فریدون از پشاور کاروانی را همراه گرفته متوجه کابل شده در کوتل خیبر به پسر روشنی ملحد که هندوستانی بود با اندک دانشی وحالا به پیر تاریکی اشتهار یافته جنگ واقع شد و منهزم به پشاور رسید اتفاقا آتشی درقلعه افتاد و هزار شتر بار سوداگران سوخت و فریدون ازان آتش چون دود گریخته از راه دیگر بکابل متوجه شد و هفتاد کس از ممر تشنگی و بی‌آبی در راه هلاک شدند ودر خلال این احوال خبر رسید که عبد الله خان بر سر میرزا سلیمان از شمار بیشتر لشکر نامزد گردانیده او را بعد از استیلا که حکم خانه روشن کردن چراغ داشت از بدخشان بدر آورده تمام آنرا متصرف گشت و میرزا تاب مقاومت بآن لشکر نیاورده متوجه کابل گردیده و هم درین آیام خبر از کابل رسید که میرزا محمد حکیم بجهت ادمان شراب امراض متضاده بهمرسانیده بر بستر ناتوانی افتاده رعشه پیدا کرد و در دوازدهم شعبان سنه ثلث و تسعین و تسعمایة (۹۹۳) از سرای وحشت و غرور بعالم بهجت و سرور رحلت نمود

نگر تا چند گردد دور افلاک * که یک نوباوه بیرون آرد از خاک
چوگشت آن سروبن درزیور زیب * بخاک اندازدش باد ازیک آسیب

و در سوم ماه رمضان مبارک این خبر وحشت اثر را منهیان بعرض رسانیدند و فکر محافظت کابل و غزنین نمودند اول میخواستند که آن ولایت را بفرزندان میرزا محمد حکیم مقرر دارند و چون امرا بعرض رسانیدند که پسران میرزا هنوز خرد اند از عهدهٔ ملک نمیتوانند بدر آمد

بخوردان مفرماي كار درشت * كه سندان نشايد شكستن بمشت
رعيت نوازي و سر لشكري * نه كاريست بازيچهٔ و سرسري
بنابران خانخانان را بسرعت بجانب گجرات فرمان نوشته نامزد گردانيده و عضد الدوله را بجهت اهتمام مهم دكهن از درگاه نزد خان اعظم و شهاب الدين احمد خان كه مامور بتسخير دكهن بودند در مالوه و رايسين فرستادند و خود دهم اين ماه عازم پنجاب گشته هلال شوال در دهلي ديدند و از منزل پاني پت مير ابو الغيث بخاري را درنواحي لكهنو جايگير داده رخصت فرمودند و درنوزدهم اين ماه بآب ستلج رسيدند و درين ايام بقرب يكهفته كم و بيش شيخ جمال بختيار و خواجه اسمعيل نبيرهٔ شيخ اسلام كه حسن وجمال تمام داشت درين ماه بجهت شرب مدام و مباشرت بر دوام از عالم فاني بسراي جاوداني رخت كشيدند يكي در لودهيانه ديگري در تهانيسر و اين تاريخ بتعميه يافته شد * ع *

رفت زيبا گلي ز باغ جهان

و در سه كروهي سيالكوت ملا الهداد امروهه كه داغي بر سينه مانده و حرارتش بدل رسيده بود مسهلي از حكيم حسن خورد و در روز بحق واصل شد مرگ هوش است شربت به او نيكو ياري بود رحمه الله

اي دل ترا كه گفت بدنيا قرار گير
اين جان نازنين را اندر حصار گير
بنگر كه تا تو آمدهٔ چند كس برفت
آخر يكي ز رفتن شان اعتبار گير

و صادق خان را از نواحي لاهور بحكومت بكر نامزد گردانيدند و در

سیزدهم ذي قعده بکنار آب چناب منزل ساختند و درین منزل شیخ عبد الرحیم لکهنوي مصاحب میر ابو الغیث و شیخ محمد بخاري که از پیش خان زمان آمده بدرجهٔ امرائي رسیده پرگنه پتهان در دامن کوه جایگیر داشت و درین ایام سودائی گذرا پیدا کرده بود درخیمهٔ حکیم ابو الفتح خود را بخنجر زد و بدست خود زخم ادرا بسته حکم نگاهداشتن در سیالکوت فرمودند و بعد از چند گاه صحت یافت اما از جهة خبط احوال وی از ضبط بدر رفته بود الان کما کان

خوی بد در طبیعتی که نشست * نرود تا بوقت مرگ از دست

و در بیست و هفتم این ماه از آب بهت عبور واقع شد و درین منزل محمد علي خزانچی که بکابل تعین بود آمده معروض داشت که بعد از واقعهٔ میرزا محمد حکیم فریدون خان و کیقباد و افراسیاب پسران میرزا را که بجهة صغر سن دخلی در مهمات ملکی نداشتند باهتمام امرا بدیدن مانسنگه آمدند و مانسنگه پسر خود را با خواجه شمس الدین خوافي در کابل گذاشته و جمیع آن مردم را دلاسا داده بملازمت می آید *

و پنجم ماه ذي حجه راول پندي که قصبه ایست مابین اتک بنارس و رهتاس منزل شد و مانسنگه پسران و نوکران میرزا محمد حکیم را همراه آورد و بهر کدام ایشان عنایات و امدادات خرچی و علوفهٔ لایق فرمودند و از نواحي اتک بنارس میرزا شاهرخ و راجه بهگونته داس و شاه قلي خان محرم را با پنج هزار سوار بتسخیر ولایت کشمیر رخصت فرمودند و همدرین روز اسمعیل قلي

خان و راي سنگه درباري را بر سر بلوچان و زين خان کوکه را با فوجي آراسته بر سر افغانان سواد و بجور روان ساختند *

و در یازدهم محرم مکرم سنه اربع و تسعین و تسعمایة (۹۹۴) اتک بنارس مخیم شد وچون پیش ازین به بیست و پنج سال هندوستاني سپاهی خود را پیر روشنائی نام کرده چنانچه گذشت در طایفه افغانان درآمده و اکثر احمقان را مرید ساخته مذهب الحاد و زندقه را رواج و رونق داده وتصنیفي را خیرالبیان نام نهاده دران بیان عقاید فاسدهٔ خود نموده و بمقر اصلي سر نگون رفته پسر او جلاله نام که در سن چهارده سالگي در سنه تسع و ثمانین و تسعمایة (۹۸۹) در وقت مراجعت رایات عالیات از کابل بملازمت رسیده و مورد مراحم شاهنشاهي گشته و از شقاوت جبلی موروثي و مکتسبی فرار نموده و باز درمیان افغانان رفته وقطع طریق بنیاد کرده وخلقی کثیر را بخود متفق گردانیده راه هندوستان و کابل را مسدود ساخته بود

اگر بیضهٔ زاغ ظلمت سرشت * نهی زیر طاؤس باغ بهشت
بهنگام آن بیضه پروردنش * ز انجیر جنت دهی ارزنش
دهی آبش ازچشمهٔ سلسبیل * دران بیضه گردم دمد جبرئیل
شود عاقبت بچهٔ زاغ زاغ * کشد رنج بیهوده طاؤس باغ

بنابران بجهت دفع و رفع طایفه روشنائی روستائی که در حقیقت عین تاریکی است و بعد ازین بتاریکی تعبیر خواهد یافت. کابل را بجایگیر مانسنگه تعین کردند تا استیصال آن متمردان نماید *

و در ماه صفر این سال سعید خان کهکر و بیربر ملعون و شیخ فیضی و فتح الله شربتی ودیگر انرا بکومک زین خان رخصت کردند

و بعد از چند روز حکیم ابو الفتح و جمعی دیگر را نیز از پی این جماعة روان ساختند و این عساکر به زین خان ملحق شده افاغنه را بتاراج داده در اسیر ساختن زن و فرزند ایشان تقصیری ننمودند و چون بکوتل کبراکر نام فرود آمدند شخصی خبر نزد بیربر آورد که افغانان امشب داعیهٔ شب خون دارند اگر ازین درهٔ تنگ که فرود آمده اید و عرض آن زیاده از سه چهار کروه راه نیست عبور شود خاطر از دغدغه جمع گردد روز نزدیک زوال بود که بیربر از خود سری و خیره گردی و خود نمائی بی آنکه با زین خان مشورت نماید کوچ بیمحل کرد و ارادهٔ گذشتن از دره نموده و تمامی لشکر بی سر از عقب وی روان گشت و چون وقت شام متوجه تنگی شدند افغانان از اطراف کوه چون مور و ملخ در شور شده از بالا تیر و سنگ را چون باران میریختند و دران کریوه بلاد مغاره اجل از تنگی راه و تاریکی شب خلایق راه گم کرده در مغاکها وادی هلاک پیش گرفتند و سر و پا گم یکی بدیگری نه پیوست و شکست عظیم افتاد و قریب بهشت هزار کس و زیاده بفنا رفت و بیربر که از ترس جان راه فرار پیش گرفته بود بقتل رسیده در سلک سگان جهنم داخل شد و پارهٔ از جزای اعمال شنیعهٔ خود یافت و خیلی از امرا و اعیان چون حسن خان پنی و خواجه عرب بخشی خانجهانی و ملا شیری شاعر و جماعهٔ کثیر دران شب هلاک شدند و اسیران را که میتواند در قید شمار آورد و تاریخ این شد که * از خواجه عرب حیف * بکمی یکعدد و حکیم ابو الفتح و زین خان در پنجم ربیع الاول این سال شکست یافته بمحنت بسیار خود را بقلعهٔ اتک رسانیدند و چون

همچون بیربر مصاحبی غالب را بنفاق بباد داده آمده بودند و نفاقها مشخص و معین گردید چند روز از نظر مردود و از کورنش محروم مانده باز بهمان درجه که داشتند بلکه برتر ازان رسیدند و از فوت هیچکدام از امرا آن قدر کلفت نکشیدند که از مردن بیربر می گفتند که حیف که جثه او را نتوانستند ازان تنگی بدر آرد تا بآتش میرسید باز تسلی باین میدادند که چون از جمیع قیود آزاد و وارسته و مجرد بود همین تابش نیر اعظم پاک سازندهٔ او بس است هرچند احتیاج بتطهیر نداشت و چون غلغله چنان برخاست که افغانان بر سر اتک می آیند بنابران روز دیگر شاهزاده سلطان مراد را آنطرف آب سند ساگر گذرانیده راجه تودرمل را همراه او بدفع آن متمردان نامزد ساختند و بالاخر شاهزاده را طلبیده راجه بان خدمت متعین شد و در آن کوهستان قلاع متعدد ساخت و ازان طرف مانسنگه که بر سر تاریکیان نامزد شده بود خلقی کثیر را از ایشان مقتول و اسیر ساخت و درین وقت خبر رسید که میر قریش ایلچي عبد الله خان بمصحوب نامه و نظربي اوزبک حاکم بلخ با سه پسر خود از خان رنجیده بملازمت می آیند بنابران شیخ فرید بخشی و جمعی را از احدیان باستقبال آن کاروان فرستادند و این جماعه بمعاونت ایشان را از کوتل خیبر گذرانیدند و تاریکیان سرراه گرفته و جنگ کرده شکست یافتند •

و در بیست وپنجم ربیع الاول سنه مذکور تحویل نوروز و شروع در سال سی و یکم وبطور نظامي سی ودوم از جلوس واقع شده دیوان خانه اتک را آئین بسته میر قریش را دران روز کورنش دادند ومانسنگه

دران جشن بملازمت رسید و شیخ فیضي قصیده تهنیت گفت که مطلعش این است

فرخنده باد یارب برمملکت ستاني * از مبدء خلافت آغاز قرن ثاني

مخفي نماند که درین محل شبه از ممر تعین ابتدای سال جلوس بخاطر میگذرد و عذر آن بالا سبق ذکر یافته ظاهرا پسر میرزا که محمد شریف نام دارد و تنقیح سنوات تاریخ نظامی بعد از وفات پدر کرده انجا باید دید که رفع تناقض شود و درین ایام میرزا شاهرخ و راجه بهگوان داس و شاه‌قلی‌خان محرم که بسر حد کشمیر در کوتل پهولباس رسیده بجهت رسیدن خبر شکست زین خان مصلحت در مصالحه دیده بودند بایوسف خان حاکم کشمیر آشتی نموده و زعفران زار حاصل شال و دارالضرب را بخالصه منسوب ساخته و عمال تعین نموده ولایت بتمام بایوسف‌خان باز گذاشته اورا که باین معنی اشد رضا داشت همراه بملازمت آوردند و چون این صلح پسندیده نیفتاد جمیع امرا ممنوع و محجوب گشتند آخر روز شرف افتاب همه را طلبیده کورنش دادند و هم در روز تحویل ایلچی عبدالله خان و نظربی با فرزندان ملازمت نمودند و چهار لک تنکه بنظربی که پانصد تومان عراق باشد انعام شد و نقل خط عبدالله‌خان این است که اسمعیل قلی خان ورایسنگه سرداران بلوچان را بدرگاه آوردند ومانسنگه بکومك راجه تودرمل تعین یافت وخاطر ازان صوبه جمع ساختند و در بیست چهارم ربیع الثاني سال نهصد و نود و چهار از اتک عازم لاهور شدند و از کنار آب بهت اسمعیل قلیخان را بجای مانسنگه بدفع افاغنه و مانسنگه را بحکومت کابل تعین

نموده سید حامد بخاری را در پشاور بکومک اسمعیل قلي خان و ساختن راه نگاه داشتند و درهفدهم ماه جمادی الثاني در لاهور نزول واقع شد و مقارن این حال سرپر شرعرب بهادر را که در نواحی بهرایچ بنوکران حکیم ابو الفتح جنگ کرده کشته شد و اکثری میگویند که بأجل طبیعی در گذشته بود سرش بریده آوردند و غلطان غلطان از کوه کماون آمده بکنگرهٔ قلعهٔ لاهور قرار گرفت و آن فتنه و شور تسکین یافت و درنوزدهم شهر رجب دختر رای سنگه بهته را بشاهزادهٔ سلطان سلیم عقد بستند و در اوائل شعبان محمد قاسم خان میربحر و فتح خان فیلبان فوجدار جمعی از امرا بتسخیر کشمیر مرخص شدند و چون قبل ازین یوسف خان کشمیري را که بعهد وقول راجه بهگوان داس آمده بود دربند کشیده میخواستند که متعرض قتل او شوند بهگوان داس بجهة رعایت حمایت و حمیت خودرا بجمدهر زد و برای شیخ عبد الرحیم شریکی غالب بهم رسید وعاقبت درصحبت هم شرکت بوی نمود و چون امرا درکوتل کتریل رسیدند یعقوب ولد یوسف که بدربار داخل خوامان بوده مانند مظفر گجراتی سی و چهل روپیه ماهانه داشته و گریخته بکشمیر رفته و قاضی سنی آنجا را بجهت تعصب در رفض بدست خود کشته و بنیاد افساد نموده نوکران پدر را بخود متفق ساخته بود پدر را مرده انگاشته بمقابله آمده تنگی کوه را محکم کرده بجمیعت تمام نشست چون بدسلوک و بدمعاش بود پارهٔ از مردم او جدا شده بمحمد قاسم خان درآمدند و پارهٔ در سری نگر که شهر حاکم نشین کشمیر است لوای مخالفت برافراختند یعقوب تسکین

فتنه درون خانه را اهم دانسته برگشته متوجه شهر شد و افواج بی مانعی بولایت کشمیر درآمدند یعقوب تاب نیاورده فرار نموده بکوهستان پناه برده ولایت کشمیر یکسر بضبط و عمل درآمد و یعقوب باز جمعیت کرده بجنگ قاسم خان آمده منهزم شد و باز شب خون آورده طرفی نبست و میرزاده علی خان درین جنگ کشته شد و چون او را در درهای تنگ برده نزدیک بود که دستگیر سازند ازروی عجز آمده قاسم خان را دید و همراه او بملازمت پیوست و عاقبت اورا در بهار نزد راجه مانسنگه پیش پدر فرستادند و یوسف و یعقوب هردو محبوس در کلبهٔ احزان بعلت مالیخولیا و سودا از حبس تن رستند و در نوزدهم رمضان میر قریش ایلچی بمصحوب حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح و میرصدر جهان مفتی ممالک محروسه ساکن قصبهٔ بهاتی از ولایت قنوج بجهت عزا پرسی سکندرخان پدر عبدالله خان جانب ماوراء النهر روانه گردانیده و قریب یك و نیم لک روپیه و اسباب تحف از هدایای هندوستان بدست محمد علی خزانچي سوغات فرستادند و درین ایام تاریکیان بابیست هزار پیاده و پنجهزار سوار تخمینا بر سر سید حامد بخاري از امرای کبار سلاطین گجرات ریختند او با جمعی معدود که داشت برآمده در پشاور جنگ کرده کشته شد و زین خان کوکه وشاه قلي خان محرم وشیخ فرید بخشي بجهت تدارک این امر بآنجانب مرخص شدند و مان سنگ از کابل بجمعیت تمام بکوتل خیبر آمده جنگ عظیم با تاریکیان نموده شکست داد و همان جا قرار گرفت تاریکیان روز دیگر هجوم عام آورده تمام شب و روز چون شغالان فریاد زده از

اطراف جنگ می انداختند درین وقت برادرش مادهو سنگه که همراه اسمعیل قلی خان در تهانهٔ اوهند مثی بود با فوجی آراسته بمدد مادسنگه رسید و افاغنه راه فرار پیش گرفتند و قریب دوهزار کس از ایشان بقتل رسید و در همین ایام میرزا سلیمان در بدخشان با اوزبک جنگ کرده گاهی غالب گاهی مغلوب از کابل آمده مانسنگه را در خیبر دید و ازانجا متوجه هندوستان شد و در ماه ربیع الاول سنه خمس و تسعین و تسعمایة (٩٩٥) در لاهور بملازمت رسید •

واز غرایب انکه محمدزمان میرزا ولد شاهرخ میرزا که درسن دوازده سالگی بعد از شکست پدر در جنگ اوزبک اسیر شده و عبدالله خان اورا به پیر و مرشد خود خواجه کلان بیگ نقشبندی از نبایر خواجه احرار قدس الله سره العزیز سپرده بود تادر سلک سایر اسیران کشیده بقتل رساند میگویند که خواجه مذکور عوض آن پسر اسیری دیگر راجب القتل را سیاست فرمود و اورا خلاص بخشیده رخصت داد و درین ایام که سلیمان میرزا بدرگاه رسیده بود بلباس نا شناسی با گدایان ماور النهر بملازمت رسید و یك هزار عدد اشرفی هم انعام یافت و ازانجا بحج رفته باز ببدخشان رسیده و جمیعت بسیار بهم رسانیده با اوزبکان بمرات جنگهای مردانه کرده شکست داده عاقبت کوهستان آن دیار را متصرف شد و غنیم را برآورده و از لاهور دوهزار اشرفی و کمان و تفنگ بسیار سوغات دیگر بدست میر طوغان عهدی برای او فرستادند و چند سال سر کله خواب با اوزبک زد و شکست یافته بکابل آمد ومآل حال او مذکور شود انشاء الله •

در یازدهم شهر ربیع الثانی سنه نهصد و نود و پنج بنیاد نو روز

سلطاني و آغاز سال‌سی ودوم وبقول میرزا سوم ازجلوس شد و به‌بیاني که گذشت جشنها منعقد گشت و ضوابط دیگر باضافه انضمام یافت ازان جمله اینکه بیشتر از یک زن نکاح نکنند مگر انکه نازاد باشد وگرنه خدا یکی و زن یکي و زن چون بسرحد ناامیدی رسد و حیض او منقطع گردد شوهر نخواهد و بیوها اگر خواهند که شوهر کنند مانعی نباشد چنانچه اهل هند منع می نمایند وهندوزنی خورد سال که تمتع از شوهر نگرفته باشد نسوزد و اگر هندوان این را دشوار دانند و ممتنع نشوند پس از هندوان زن کسي که مرده باشد دختر را بگیرد و بهمین مکالمه عقد بندد دیگر چون مریدان با همدیگر ملاقات نمایند یکی الله اکبر و دیگر جل جلاله بگوید و این بمنزلهٔ سلام و جواب سلام باشد و دیگر ابتدای حساب ماه هندی از تاریخ بیست و هشتم باشد نه سیزدهم که اختراع راجه بکرماجیت و بدعت وی است وعیدهای مشهور هندوان برین قاعده رواج دهند و متمشي نشد هر چند فرامین درین باب از فتحپور در سنه نهصد و نود هم بگجرات وهم به‌بنگاله صادر شده‌بود دیگر اراذل را ازخواندن علم‌در شهرها مانع آیند که فساد ها ازین قوم مي خیزد دیگر معاملهٔ هندوان را برهمنی دانا بقطع رساند نه قاضيِ مسلمانان و اگر احتیاج بسوگند افتد یا آهن گرم تافته بدست منکر نهند تا اگر سوخت دروغ گوست والا راست گو یا انکه دست در روغن گرم جوشنده بگذارد یا آنکه تا مدت تیر انداختن و آوردن غوطه در آب خورد که اگر پیش ازان سر از آب بر دارد مدعی علیه را حق مدعی باید داد دیگر آنکه سر مرده بجانب مشرق و پای آن بجانب مغرب

دفن کنند و خواب رفتن خود را نیز به همین هیأت قرار دادند و درین سال عبد المطلب خان را با جمعي بجهت استیصال جلالهٔ تاریکی به بنکش فرستادند و اورا با سرداران قبایل افغانان شکست داد و خلایق نامحصور را بقتل رسانیده بعوض هر اسیری از لشکر زین خان مرد و زن ایشان را با ضعاف مضاعفه بند گرفتند و قهر خداوندی که بلای غلا باشد علاوهٔ قتل واسر آن جماعه گردید و درین سال که نهصد و نود و پنج باشد ولادت سلطان خسرو ولد شاهزادهٔ سلطان سلیم ازصبیهٔ راجه بهگوان داس روی نمود و طوي عظیم دادند و از جملهٔ اکاذیب اراجیف که از محالات یک قدم بیشتر است درین سال انتشار خبر زندگي بیربر ملعونست بعد ازانکه اودردرکهٔ هفتم از نار قرار گرفته بود مجمل انکه چون هندوان خیره میل خاطر پادشاهي را بآن نا پاک دانسته و از مفارقتش دراضطراب و تاپاک دیده بودند هرروز آوازهٔ در می انداختند که او را در نگرکوت به کوهستان شمالي همراه جوگیان وسناسیان دیده آمده اند که سیر میکرد و حضرت هم باور میکردند که بلی چون او از علاقهٔ دنیا مجرد بود دور نیست که لباس فقر اختیار کرده بجهت شرمندگی واقعهٔ یوسف زئی اینجا نمی آمده باشد و سفیهان در خانه این خبر باور داشته در لاهور ازو داستانها میگفتند و بعد ازان که احدی بنگرکوت رفته تحقیق حال کرده چندان معلوم شده که آن مقوله حرف و صوتی بیش نبوده و بعد ازان شنیدند که او در قلعهٔ کالنجار که بجایگیر آن سگ بوده رفته و عمال کالنجار عرضداشت باین مضمون نوشتند که در وقت تیل مالیدن او حجامی محرم اسرار علامات بدنی او را

شناخته و او پنهان می باشد وفرمانی فرستادند وکروری هندو خود بجعل یک مسافری غریبی خون گرفته بیر بر اعتبار کرده پنهان می داشت و حجام را نه فرستاد اما آن غریب را بجهت ستر حال از هم گذرانیده نوشت که بیر بر خودش بود و لیکن اجلش در رسید و سعادت پای بوس نیافت وماتم او را دوباره داشته کروری ودیگران را طلبیده چند گاهی در شکنجه داشتند که چرا ما را پیشتر خبر نکردی و زر بسیاری باین بهانه از و گرفتند و درین سال صادق خان بر سر ولایت تته روان شده قلعه سیهوان را محاصره نمود و میرزا جانی بیگ نبیرهٔ محمد باقی ترخان که حاکم آنجا بود بدستور آبای خویش ایلچیان با تحف و هدایای نفیس بدرگاه فرستاد تا بتاریخ بیست و پنجم ذی قعده سال مذکور حکیم عین الملک را مصحوب ایلچیان بجانب میرزا جانی روان گردانیده و آن ولایت را برو مقرر داشته فرمان منع تعرض بصادق خان صادر شد •

ودر اوایل ربیع الثانی زین خان کوکه را بحکومت کابل نامزد گردانیده مانسنگ را ازانجا طلب داشته و در آخر این ماه خان خانان میرزا خان باعلامت الزمانی شاه فتح الله شیرازی مخاطب بعضد الدوله از گجرات در لاهور بایلغار وبتاریخ بیست و هفتم ماه رجب صادق خان از بکر آمدند •

و مجمل احوال مظفر و خانخانان اینکه چون مظفر بعد از شکست ثانی در ناودت براه جنجانیر بولایت سورت فرار نموده در کوندل پانزده کروهی قلعه چوناکره قرار گرفته سه هزار سوار متفرق برو جمع آمدند و یک لک محمودی و کمر خنجر مرصع به امین

خان غوری حاکم سورت داده بخود متفق ساخت وهمین قدرمبلغ
بجام که داعیهٔ تسخیر احمد آباد در متخلیهٔ او قرارگرفته طامعه اش
بحرکت درآمد و امین خان از روی پخته کاری اورا بفریب
نزد جام ستر سال نام فرستاده پیغام داد که جام راهمراه گرفته روان شوید
که من نیز از عقب میرسم و جام نیز چون اصناف گنجیفه اورا از
سر وا کرده آمدن خود را ببهانهٔ سرانجام لشکر بتسویف و تعویق
انداخت و مظفر در موضعی شصت کروهی احمدآباد رسیده انتظار
وعدهٔ امین خان غوری و جام می برد که خانخانان بسرعت تمام
با جمعیت انبوه رانده آمد و مظفر از کومک امین خان نا امین
وجام نا درست مایوس شده سراسیمه و حیران گشته مراجعت
بکوهستان نموده بدوارکا که عبارت است از شهر ولایت سورت پناه
برد و جام وکیل خود و امین خان پسر خود را بوسیلهٔ شاه ابو تراب
نزد خانخانان فرستادند و مردم جام خانخانان راسر گروه بکوهستان برده
غنیمت بسیار بدست آوردند و مظفر با هزار سوار از مغول و کاتهي
که خویشان مادري اویند بجانب گجرات رفته در آنتدیه نام جاي که
بکنار دریاي سابرمتي شکستگیهاي عظیم دارد و از ولایت کولیان
متمرداست پناه برد وامراي که خانخانان بجهت احتیاط دروقت رفتن
درین محال خطرناک برای همین روز گذاشته بود بسرداري سید
قاسم بارهه جنگي عظیم کردند و مظفر نا مظفر شد و فیلان و آفتاب گیر
او بدست امت آمداب آمد ومردم خویش کشته شدند و او خود فرار
نموده بجانب کاتهی واره از توابع سورت بدر رفت و خانخانان از
برودة بازگشته برسر جام آمد وجام نیز مقدار هشت هزار سوار جمع

کرده تا دوهزار نوکر اومیگویند که ترک طعام نموده خود را بجهل بر مزدن قرار داده باستقبال آمده اند و چون مفاصلهٔ هفت کروه راه ماند جام پسر خودرا باسه فیل و هزده اسپ کچهی که مشابهٔ عربی است با تحف دیگر پیش خان خانان فرستاده ایل شد و درین هنگام بود که خانخانان مرتبه اول بایلغار بر حسب فرمان طلب در فتحپور آمد و مظفر در مدت غیبت او بامداد کاتهیان و دیگر زمین داران قلعه چونا گره را پیچیده و نظام الدین احمد و سید قاسم باره و جماعه بفرموده قلیج خان از احمد آباد متوجه سورت شدند و مظفر تاب نیاورده بجانب گجرات رفت چنانچه سابق سمت گذارش یافت و بعد از رسیدن خانخانان براه سروهي و جالور در احمد آباد شاه فتح الله عضد الدوله را باتفاق میر مرتضی و خداوند خان حاکم ولایت برار ببدرقگي اعظم خان و شهاب الدین احمد خان و سایر امرای مالوه و راي سین نامزد گردانیده فرماني بنام جایگیر داران آن حدود که تعداد اسامي ایشان متعذر است باین مضمون نوشتند که بسرداری اعظم خان اولا برار را از تصرف دکهنیان برارند بعد ازان باتفاق متوجه احمد نگر شوند و این افواج در هندیه که سرحد دکهن است اجتماع نموده بایکدیگر در نفاق بودند و اعظم خان کینهٔ دیرینه پدر کشتگي را با شهاب الدین احمد خان که آن فتنه باغواي او بود ظاهر ساخته هم او را و هم عضد الدوله را که مصلح الامور بود از خود رنجانیده در هر مجلسی ایذاي لسانی و غیران میکرد و با عضدالدوله باوجود حق استادي استهزای غیر میکر رمي نمود تا شهاب الدین خان با خاطري آزرده برایسین که

جایگیر داشت آمد و اعظم خان بر سر او رفته نزدیک بود که شکستگی عظیم بناموس دولت رساند و خواجگی فتح الله بخشی و دیگر نو دولتان محرک مادهٔ فتنه و فساد بودند اما بسعی عضد الدوله آخر بخیر انجامید درین میان راجه علی خان حاکم آسیر و برهان پور مخالفت لشکر پادشاهی را غنیمت دانسته و لشکر دکهن را با خود یکی ساخته بمقابله آمد و عضدالدوله نزد او رفته مقدمات وعظ آمیز درمیان آورد و در دل سندان او جایگیر نشد

نرود میخ آهنی در سنگ

و ازانجا مراجعت کرده بگجرات آمد تا خانخانان را ترغیب بر تسخیر دکهن نموده ببرد

تو کار زمین را نکو ساختی * که بر آسمان نیز پرداختی

و راجه علی خان با لشکر دکهن بر سر اعظم خان آمد او تاب مقاومت نیاورده بجانب برار رفته آنجا هم استقامت نورزیده شهر ایلچپور را غارت و خراب ساخته و انجا هم قرار نگرفته بندربار شتافت و دکهنیان منزل بمنزل بتعاقب او می آمدند اعظم خان لشکر را بندربار گذاشته جریده با معدودی چند بجهت استمداد از خانخانان که یزنهٔ اوست متوجه احمد آباد شد و خانخانان باستقبال بر آمده و در محمودآباد بمنزل نظام الدین احمد یکدیگر را دیده و صحبت باتفاق یا بنفاق داشته قرار دادند که خان اعظم باتفاق خانخانان در احمدآباد بجهت دیدن همشیرهٔ خود رود و ازانجا متوجه دفع دکهنیان شوند و نظام الدین احمد را با جماعهٔ از امرای نامزد آن حدود باجمعهم به بروده فرستادند و این هردو

سردار نیز از عقب آمدند و اعظم خان ازانجا بسرعت برای جمع لشکر خویش بندربار رفت وخانخانان در بهروچ آمد و اعظم‌خان باو نوشت که چون موسم باران نزدیک رسیده لشکر را امسال موقوف باید داشت و اعظم خان از ندربار متوجه مالوه و خانخانان از بهروچ عازم احمدآباد گشت و راجه علی خان و دکهنیان باوطان خویش مراجعت نمودند و پنج ماه ازین قضیه گذشته بود که خانخانان در اٹک بنارس که آن را اٹک کٹک نیز میگویند عرض داشتی باین مضمون فرستاد که چون داعیهٔ تسخیر بدخشان مصمم فرموده اند شوق پای بوس مرا برین میدارد که درین سفر همرکاب باشم و بعد از رسیدن اردو از اٹک بلاهور فرمان بنام او رفت که قلیج خان و نظام الدین احمد در گجرات باشند و خانخانان بدرگاه بیاید این بود باعث آمدن خان خانان بار دیگر بایلغار در لاهور و آوردن عضدالدوله چنانچه گذشت و درین مدت غیبت خانخانان از نظام الدین احمد در گجرات ترددات شایستهٔ پسندیده بظهور رسید که در تاریخ نظامی خود بتفصیل نوشته و درین سال میر ابوالغیث بخاری که تعریف او حد زبان قلم نیست

شرح وصفش کجا تواند کرد * خامهٔ کزدلم شکسته ترست

در لکهنو بعارضهٔ زحمت قولنج برحمت حق پیوست و نعش مطهر او را در دهلی آورده در روضهٔ آبای کرام او مدفون ساختند و * میر ستوده سیر * تاریخ یافته شد (لمولفه)

بگورستان او روزی عبوری کردم از عبرت
جهانی دیدم از آسودگان یکسر بمیدانش

ازین سو رفته انبوهي و ز آنسو نا آمده یک کس
که از وي حال پرسم یا نشان باشد از ایشانش
دران شهر خموشان از زبان دانان من جمعی
ز شارستان گیتی رفتهٔ و گردیده مهمانش
ازان جمله امیری پاک طینت بوتراب آئین
ابو الغیث انکه گردون غوث خواند قطب گیهانش
زهی شایسته سیرت سیّدی فرخنده طلعت هم
که خُلق مصطفی بودی عیان در روی خندانش
بخار ای که دهلی قبة الاسلام بود از وی
چه شد آن قبه و آن اسلام و یا رب کو مسلمانش
چو درویش سپاهي بود خاک پایش ار یابم
کشم درچشم بخت خویش چون کحل صفاهانش
ببالینش ز قندیل دل خود سوختم شمعي
اگرچه مشعل ربّاني آمد نور ایمانش
بساط مرقد او ساختم نمناک از اشکي
اگرچه ابر رحمت شست از باران غفرانش

درین سال حکم شد که هرقوم ترک علوم عربیه نموده غیر از علوم غریبه از نجوم و حساب و طب و فلسفه نخوانند و « کساد فضل » تاریخ یافته شد و در شعبان سال مذکور مان سنگه بدرگاه آمد و درین سال خبر رسید که عبد الله خان هری را فتح نموده علي قلیخان حاکم آنجا را با جمعي بیشمار از ترکمانان و اهل شهر بقتل آورد و « شکست هری » تاریخ یافتند و در محرم سنه ستّ و تسعین و

تسعماية (۹۹۶) مان سنگه بحکومت ولایت بهار و حاجي پور و پتنه نامزد شد ودر شب عاشورا او را درخلوت باخان‌خانان جام دوستکاني داده حرف و حکایت اراده درمیان آورده در مقام امتحان شدند او بي تکلفانه بعرض رسانید که اگر مریدی عبارت از جان سپاری است آن خود در کف دست نهاده ایم چه احتیاج بامتحان دیگر و اگر غیر این است و سخن در دین دارید هندو خود هستم و اگر فرمائید مسلمان میشوم و راه دیگر خود نمیدانم که کدام است بهمین گذشت و پیشتر نکاوتند تا بجانب بنگ روان شد و در همین ایام حکومت کشمیر بمیرزا یوسف خان رضوی مشهدی مقرر فرموده محمد قاسم خان را ازانجا طلب داشتند و در دوازدهم صفر سنه ست و تسعین و تسعماية (۹۹۶) محمد صادق خان را بدفع یوسف زئي بسواد بجور رخصت داده جاگیر مانسنگه از سیالکوت و غیره به او عنایت شد و اسمعیل قلي خان را از سواد بجور طلبیده در گجرات قایم مقام قلیج‌خان ساختند و قلیج‌خان را بدرگاه طلبیدند ٭

و درین ماه میرزا فولاد بیگ برلاس نیم شبي ملا احمد رافضي را که سب صحابه علانیه میکرد ببهانه از خانه بر آورده کشت و تاریخ آن ٭ زهي خنجر فولاد ٭ یافته شد و دیگری ٭ خوک سقری ٭ گفت و الحق آن سگ زماني که نزع داشت فقیر روی او را بعینه چون روی خوک دید و دیگران نیز همچنین مي دیدند نعوذ بالله من شرور انفسنا میرزا فولاد را بپاي فیل بسته در شهر لاهور گردانید تا بدرجهٔ شهادت رسید و چون بسفارت حکیم ابو الفتح از وي پرسیده اند که ترا تعصب در مذهب باعث بر قتل ملا احمد شده باشد

جواب داده که اگر تعصب میداشتم بایستي که بکلانتري از وي متعرض میشدم حکیم همین سخن رابعرض رسانیده گفت که این بد حرام زاده ایست نباید زنده گذاشت بنابران سیاستش فرمودند وگرنه بتقریب مردانگي و شفاعت اهل حرم مي خواستند که جان او را به بخشند و مقتول بعد از قاتل بسه چهار روز بهقر اصلی شتافت و شیعیان در وقت غسل بنابر قاعدهٔ مذهب خویش می گویند که میخي در مقعد او کرده درمیان دریای غوطه ها دادند و بعد از دفن او شیخ فیضي و شیخ ابو الفضل برقبرش محافظان گماشتند و باوجود آن حالي که بسیر کشمیر رفتند اهل لاهور شبي جثهٔ کثیف اورا بر آورده سوختند *

ودر بیست و دوم ربیع الثاني سال نهصد و نود وشش تحویل نو روز و ابتدای سال سی و سوم یا چهارم از جلوس واقع شد و دولتخانه عام را که صد و چهارده ایوانست درقماشهاي لطیف و پرده های مصور گرفته اقسام زینت و زیب عوام فریب دادند و انواع احکام مخالف شرع رواج یافت و *شیوع معصیت* تاریخ شد و همدرین ایام قلیج خان از گجرات آمده بملازمت رسید واقسام پیشکش گذرانید وحکم شد که باتفاق راجه تودرمل که بسیار خرف و مبهوت شده و درین ایام شبي او را حریفی از کمین بزخم شمشیر مجروح ساخته و پوست مال گذشته بود در دیوان خانه مهمات ملکی و مالي به پردازد و درین سال راجه کماؤن از کوه سوالک که دیدن پادشاهان را متخیله او وآبا واجداد او لعنت الله علیهم تخیل نکرده بود در لاهور بملازمت رسید و اقسام غرایب پیشکش آورد ازان جمله گار قطاس و آهوی مشکین که از

اگرمی هوا در راه مرده بود فقیر دیدم که بصورت روباه بود و دو دندان خورد از پیش برآمده بجای شاخ برآمدگی داشت و چون نصف اسفل پیچیده بود ند بنظر درنیامد و می گفتند که آدمی نیز دران کوه با بال و پر می باشد و می پرد و دران ملک درخت انبه که همه سال بر دهد نشان دهند و الله اعلم و درین ایام حکیم عین الملک با ایلچیان میرزا جانی رسیده انواع پیشکش گذرانیده مورد مراحم خسروانه گشت و در ماه جمادی الاول سنه سبع و تسعین و تسعمایة (۹۹۷) ترجمه کتاب راماین را در عرض چهار سال نوشته و مثنی تمام ساخته گذرانیدم و چون در آخر آن نوشته بودم که

ما قصه نوشتیم به سلطان که رساند

جان سوخته کردیم به جانان که رساند

بسیار مستحسن افتاد پرسیدند که چند جزو شده بعرض رسانیدم که بار اول مجملا قریب هفتاد جزو و مفصلا در مرتبهٔ ثانی صد و بیست جزو شده حکم فرمودند که دیباچه چنانچه رسم مصنفین می باشد نیز بنویس و چون انتباش چندان نداشت و نیز خطبه بی نعت بایستی نوشت اغماض نمودم و ازان نامهٔ سیاه که چون نامهٔ عمر من تباه است پناه بخدا می جویم نقل کفر کفر نیست و کلمه رد کفر میخوانم چه می ترسم که مبادا این نسخه که همه بکره و حسب الامر نوشته شده نفرین بار آرد اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئا وانا اعلم واستغفرک لما لا اعلم به وتبت عنه و اقول لا اله الا الله محمد رسول الله این توبه من که نه توبهٔ یاس است بدرگاه تواب وهاب مقبول گردد و درین ایام قلابی شیخ کمال بیابانی نام از

کنار آب راوي آورده تعریف کردند که در عین حرف و حکایت در طرفة العین ازان طرف آب رفته فریاد می زند که فلاني بخانه خود روید او را در خلوت در کنار آب برده گفتند که ما طالب این طور چیزهائیم اگر این خارق عادت بمامی نمائی هرچه از مال و مملکت داریم ازان تست و ماهم ازان توایم چون از و صدائی و ندائی ظاهر نشد فرمودند پس دست و پا بسته ترا از بالای قلعه مي اندازیم اگر از آب سلامت بدر آمدی فبها و الا بجهنم رفته باشی عاجز شده اشارت بشکم کرده گفت که آن همه برای پر ساختن این دوزخ میکردیم او خود یک متّرش پسری لاهوری داشت که در وقت حرف زدن آن قلاب نماز شام ان طرف آب رفته و نام مخاطب گرفته بآواز مشابه پدر فریاد میزد که فلانی برو و این قلاب ببهانه وضو در کناره آب میان جرّی پنهان میشد و ثانی الحال او را چون در بکر فرستادند و انجا نیز لاف کرامات زده با خانخانان و دولت خان وکیل او صد مثل این طرفگی میکرد شب جمعه بلباس بازیگران دستی و سر و پائی جدا جدا مي نمود و دولت خان افغان را که وکیل کل و نفس ناطقهٔ خان‌خانان بود مرید خود ساخت

عامي اگر بمرتبه ز افلاک برتر است
عامي خراست معتقدش کمتراز خر است ·

و خانخانان نیز معتقد او شده فریب خورده و آن متّرش گوي زرین از خان‌خانان براي شیخ قلاب خود گرفته گفت که خضر علیه السلام بشما دعا رسانیده و این گوي را در آب طلبیده و بجعل و تلبیس گوي روئین بحضور خان‌خانان در آب سند انداخت و گوی زر را

ازان میان بازي بازی برد ودرین ایام صلۀ کتاب فقیر را که ترجمه
می نوشتم بخاطر رسانیده روزی بحکیم ابو الفتح می فرمودند که
بالفعل این شال خاصه بفلاني بدهید و اسپ و خرجی نیز عنایت
میشود و بشاه‌فتح الله‌عضدالدوله حکم شد که بساور درو بست جایگیر
شما باشد و ایمه انچه اراضی دارند آن همه را بشما بخشیده شد و
نام مرا برده فرمودند که این جوان بداونی است مدد معاش
او از بساور تغیر داده بی قصور دیده و دانسته در بداون دادیم شاه
فتح الله مقدار هزار روپیه که شقدارش بعلت تغلب و تهمت
غایب از دیوهای ایمه و یذیمان نامراد پرگنه بساور بظلم و تعدی
باز یافت نموده بود در خریطه انداخته بنظر گذرانید که عمال‌من
این را از ایمه کفایت نموده اند فرمودند بشما بخشیدیم و سه ماه
ازین معامله نگذشت که شاه در گذشت و چون فرمان فقیر درست
شد رخصت یکساله گرفته اول در بساور بعد ازان در بداون رسیده
شد و ازانجا داعیه سیر گجرات و ملاقات میرزا نظام الدین احمد
بخاطر داشت اما بتقریب موانع و عوایق میسر نشد

نیم ملول که کارم نکو نشد بد شد * شود شود نشود گو مشو چه خواهد شد

درین سال سید عبد الله خان چوگان بیگی و میرزاده علي خان که
از امراي معتبر بودند در کشمیر و دیعت حیات سپردند باین
طریق که سید عبد الله خان در دوازدهم ماه ربیع الاول طعامی بر
روح حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم پخت و زرها
بفقرا داد و از مناهی توبۀ نصوح نمود و همراه میرزا یوسف خان
بشکار رفت و تپ کرده جان بحق سپرد ومیرزاده علي خان پیش

ازان بیک سال در شبي که یعقوب بر سر محمدقاسم خان شبخون آورد کشته شده بود

دریغا ز یاران صاحب نظر * که بودیم یک چند با یک دگر
دریغا ز یاران خاکی نهاد * که رفتند زین خاکدان همچو باد
دریغا که این دیدهٔ خون فشان * نمی بیند اکنون از ایشان نشان
دمی چند گفتند خامش شدند * زیاد حریفان فرامش شدند
یکي نیست زان غمگساران همه * من و غم که رفتند یاران همه
ببالین چه سان سر نهم خواب ناک * حریفان همه کرده بالین ز خاک
کنون کنج تنهایم دل هوس * ندارم سر صحبت هیچکس
دریغا که پرده نشینان راز * نرفتند جائي که آیند باز
ز آشفتگی چون بران فرش درد * فتادم چو خاک ونشستم چو گرد
بران خاک فریاد کردم بسی * بگوشم نیامد جواب از کسي

و بتاریخ بیست و دوم جمادی الثانی سال نهصد و نود و هفت بعزم سیر کشمیر که آن را باغ خاصه نامیدند از کابل روان شدند و اهل محل را با شاهزاده سلطان مراد در بهنبر که ازان جا راه کشمیر شروع در کوهستان میکند گذاشته بطریق ایلغار رفتند و تماشای ولایت باجمال کرده فرمان بشاهزاده آمد که اهل محل را برهتاس برده انتظار قدوم می برده باشد و درین ایام علامهٔ عصر شاه فتح الله شیرازی در کشمیر تپ محرق پیدا کرد چون خود طبیب حاذق بود معالجه بخوردن هریسه نمود و هرچند حکیم علی در آن ایام منع میکرد ممتنع نشد و متقاضی اجل گریبان گیر او گشته کشان کشان بدارالبقا برد و در تخت سلیمان که کوهیست در نزد

یکی شهر کشمیر پهلوي قبر سید عبد الله خان چوگان بیگی مدفون شد و ملک الشعرا شیخ فیضی در مرثیه او ترکیب بندي گفته و این ابیات از آنست که

دگر هنگام آن آمد که عالم از نظام افتد
جهان عقل را در نیم روز علم شام افتد
همه گنجینهٔ اقبال در دست لیام آید
همه خونابهٔ ادبار در کاس کرام افتد
حقیقت گم کند سررشتهٔ تحقیق مقصد را
معانی از بیان ماند روابط از کلام افتد
زبان جهل جنبد بی محابا در سخن رانی
مطالب نادرست آید دلایل ناتمام افتد
دل مستکملان دهر در نقص ابد ماند
چو نارس میوهٔ کز شاخ ناگه نیم خام افتد
گرامی امهات فضل را فرزند روحانی
ابو آلا بای معني شاه فتح الله شیرازي
دو صد بونصر رفت و بوعلی تا او پدید آمد
بسی دارد قضا درته دکان زین گونه بزازی
گهی با محمل مشائیان گرد زمین گردی
گهی با موکب اشراقیان گرد فلک تازی
مباهات از وجود کامل او بود دوران را
بدوران جلال الدین محمد اکبر غازی
شهنشاه جهان را از وفاتش دیده پرنم شد

سکندر را شك حسرت ریخت کافلاطون ز عالم شد

و در تاریخ بیست و هفتم شهر رمضان المبارک این سال عازم سیر کابل شده از راه پکهلي بجانب قلعهٔ اتک عنان تافتند و درین عطفه حکیم ابو الفتح در منزل دستور عنان توسن زندگی بجانب آخرت تافت و درحسن ابدال مدفون گشت

کاروانِ شهید رفت از پیش * وان ما رفته گیر و می اندیش
در حساب دو چشم یک تن کم * در شمار خرد هزاران بیش

و *خدایش سزادهاد* تاریخ یافته شد و در ظاهر اتک که معسکر بود شاهزاده باسحل بملازمت آمد و ازان منزل شهباز خان بجهت دفع بقیهٔ افغانان یوسفزئی تعین یافت و بیست و دوم ذی‌قعدهٔ سال نهصد و نود و هفت بکابل رسیدند و درین هنگام حکیم همام و صدر جهان از پیش عبد الله خان باز گشته کتاب عبد الله خان را مشعر بر یکانگی و اتحاد رسانیدند و در سنهٔ ثمان و تسعین و تسعمایة (۹۹۸) راجه تودرمل و راجه بهگوان داس امیر الامرا که در لاهور مانده بودند بمستقر جحیم و سقر شتافته در درک اسفل طعمهٔ حیات و عقارب گشتند سقرهما الله

بگفتا تودرو بهگوان مردند

تاریخ یافتند دیگری میگوید که

تودرمل آنکه ظلمش بگرفته بود عالم
چون رفت سوی دوزخ خلقی شدند خرم
تاریخ رفتنش را از پیر عقل جستم
خوش گفت پیر دانا وي رفت در جهنم

و دربیستم محرم سنه ثمان و تسعین و تسعمایه (۹۹۸) حکومت کابل بمحمد قاسم خان میر بحر و بر تفویض نموده عطف عنان بجانب هندوستان نمودند و حکومت گجرات را باعظم خان معین ساخته فرمان فرستاده از مالوه بدان جانب نامزد گردانیده نظام‌الدین احمد را بملازمت طلب داشتند و جونپور را عوض گجرات بخان‌خانان دادند و مالوه بر شهاب خان قرار یافت و اعظم خان برغم شهاب خان مالوه را ویران گردانیده بخاک سیاه یکسان ساخت و دربن ایام خداوند خان دکهنی را نضی که همشیره شیخ ابو الفضل در عقد نکاح وی حسب الحکم درآمده بود و قصبهٔ کري از ولایت گجرات یافته بود بمستقر دوزخ شتافت و این‌تاریخ یافته شد که * خداوند دکهنی مرده * و در چهاردهم جمادي الاول سنه مذکور تحویل نوروز آغاز سال سی و پنجم جلوس شد و حکم به تزئین و آئین دیوان خاصه لاهور فرستادند و روز دوم نوروز آن بلده مخیم دولت شد و روز سوم نظام الدین احمد با جمعی شتر سوار شش صد کروه راه را در دوازده روز طی کرده بملازمت رسید و فرمان شد که بهمان هیات که آمده اند همه جمازه سواران درون محجر درآیند و تماشای عجب بود و مشتمل بر عواطف بیحد گردید و درین ایام بعد از فوت بهگوان داس مان‌سنگه را خطاب راجگی داده فرمانی مشتمل بر عزاپرسي او و الطاف و اعطاف فوق الغاية نوشته مصحوب خلعت خاصه و اسپ احدی فرستادند و در روز شرف آفتاب جامع این انتخاب از بداؤن آمده ملازمت نموده بمیرزا نظام الدین احمد بعد از هفت سال

ملاقات کرد و درین سال اعظم خان از گجرات متوجه تسخیر ولایت سورته و جونا گڑہ شد و جام ستر سال (۲) و دولت خان پسر امین خان غوری که بعد از پدر قایم مقام گشته مغرور بر دلیری و حشم خود بود با جمعیتی قریب بیست هزار کس باستقبال بر آمده جنگی صعب کردند

گرچه چو مور و ملخ است آن سپاه * مور بشود کشته چو افتد براه

و اعظم خان لشکر خود را هفت توپ ساخته محاربه نمود که درین نزدیکی آن طور نشان نمیدهند و خواجه رفیع بدخشی سردار جرانغار که جوانی بشجاعت و شهامت ممتاز بود و محمد حسین شیخ که از امرای قدیم بود بشهادت پیوستند و از فوج هراول شاه شرف الدین برادر زادهٔ ابو تراب نیز شهید شد و از کفار چهار هزار کس همراه پسر جام که جانشین پدر بود بجهنم رفتند

تنه کز دور جام بودی مست * بنگر اکنون خراب و جام شکست
شاه آفاق مست عیش مدام * زانکه شه را بدست آمد جام

این فتح در یکشنبه ششم شوال سنه ثمان وتسعین و تسعمایة (۹۹۸) روی نمود وشیخ فیضی * فتوحات عزیزی * تاریخ یافت ودرین سال قدوة العلمای الراسخین المتبحرین صاحب التصانیف الشاملة العالم بالله شیخ وجیه الدین در احمد آباد داعی حق را لبیک اجابت فرموده و * شیخ وجیه دین * تاریخ یافته شد رحمه الله علیه رحمة واسعة و همدرین سال شیخ جاندیلدهه (۳) (؟) خلیفهٔ شیخ عبد العزیز دهلوی در قصبه سیهنه بر مسند ارشاد

(۲ ن) سرسال (۳ ن) چاینلدینه

استفاده داشت رخت ازعالم بست و یکی ازمریدانش * حقیقت فقر * تاریخ یافت و درین ایام جونپور از خانخانان تغیرداده و حکومت ملتان و بکر باو مفوض داشته به تسخیر ولایت سند و بلوچستان و رفع و دفع میرزا جانی نامزد گردانیدند و در ماه ربیع الثانی سنه تسع و تسعین و تسعمایه (۹۹۹) خان خانان را باجمعی از امرای نامدار مثل شاه بیگ خان و سید بهاء الدین بخاري و میر محمد معصوم بکری و دیگران بدان جانب رخصت کردند وصد فیل همراه ساختند و ملک الشعرا شیخ فیضی * قصد تته * تاریخ یافت درین سال خبر فوت شهاب الدین خان از مالوه رسید و * شهاب خانم * تاریخ یافتند ودیگر * ذمیم الاوصاف * و درین ایام بهٔفقیر حکم فرمودند که تاریخ کشمیررا که ملا شاه محمد شاه‌آبادی که فاضلی است جامع معقول و منقول حسب الحکم بفارسی ترجمه کرده آنرا بعبارت سلیس منقح بنویس و در عرض دو ماه انتخاب نموده این بیت در آخر نوشت

در عرض یک دو ماه بتقریب حکم شاه

این نامه شد چو خط پری پیکران سیاه

و گذرانید وداخل کتابخانه شد و بمثل خوانده میشود و درین‌سال شیخ ابراهیم چشتی در فتح پور باجل طبیعی در گذشت و جهان جهان زررا وداع کرده حساب بجان آفرین داد ازان جمله بیست و پنج کرور مبلغ نقد سوای فیلان و اسپان و سائر اجناس داخل خزانه پادشاهی شد باقي همه نصیب اعدا گشت که فرزندان و وکیلان باشند و چون بخست ولوم موسوم و ملوم بود * ذمیم الاوصاف *

و • شیخ لئیم • تاریخ او شد و درین سال چندی از اعیان لاهور سفر ملک بقا اختیار کردند ازان جمله خنجری ترک بزحمت بواسیر و شیخ احمد برادر خورد شیخ عبد الرحیم بآسیب فیل و ملا عرفی شیرازي شاعر مشهور بزحمت وجود عرفی در هنگام سفر واپسین این رباعی گفت که

عرفي دم نزع است و همان مستی تو
آخر بچه مایه بار بر بستی تو
فرداست که دوست نقد فردوس بکف
جویای متاع است و تهی دستی تو

و چون باستادان متقدمین و متاخرین خیلی سخنان بی ادبانه میگفت این تاریخ یافته شد که

گفت عرفي جوانه مرگ شدي

و دیگری • دشمن خدا • و درین ایام حکیم همام تعریف کتاب معجم البلدان را که بضخامت دوصد جزو باشد نموده بعرض رسانید که اگر مترجم شود و از عربي بفارسي آید خیلی حکایات غریبه و فواید عجیبه دارد بنابران ده دوازده کس فاضل را جمع نموده چه عراقي و چه هندی آنرا مجزي ساخته تقسیم فرمودند و مقدار ده جزو حصه فقیر رسید و در عرض یکماه ترجمه کرده و پیشتر از همه گذرانیده وسیله التماس رخصت بجانب بداوٴن ساختم وبدرجه قبول پیوست و در بیست و چهارم جمادی الاول سال نه صد و نود ونه مجلس نو روزي بآئین سالهاي دیگر ترتیب و تزئین یافت و آغاز سال سی و ششم از جلوس شده و از جمله احکامی که درین سال قرار یافت تحریم

گوشت گاو و گاومیش و میش و اسپ و شتر بود دیگر زنی هندو که همراه شوهر بسوزد مانع نیایند و بجبر واکراه نیز نسوزانند وختنه پیش از دوازده سالگی نکنند بعد ازان اختیار دارد خواه بکند و خواه نکند دیگر اگر کسی باشخصی که ذبح جانور پیشهٔ او شده باشد طعام بخورد دست او ببرند واگر از اهل خانه او باشد انگشت اکل قطع نمایند و درین سال حاجی میرزا بیگ کابلی که نزد علی راي حاکم تبت خرد رفته بود دختر اورا آورده در سلك نکاح شاهزادهٔ بزرگ کشیدند در رسالهٔ مشتمل بر احوال و اوضاع و مذاهب آن مردم از روي تقریر میرزا بیگ وملا طالب اصفهانی که مرتبهٔ ثانی بایلچی گري رفته بود نوشته شده اگر استیفا خواهد آنجا نظر فرمایند و الا اکبرنامه که احوال بلاد هندوستان وکابل و تبت و کشمیر شرح مذکور است ودر آخر شعبان این سال میرزا نظام الدین احمد را بجانب پرگنه شمس آباد که در جایگیر وی مقرر شده رخصت نمودند و پسر خاله ابن محمد جعفر نام جوانی رشید بغایة رسیده و بهادر درجنگ مواسای آنجا بدرجه شهادت رسید و این بیت تاریخ وي یافته شده بود که

چو منشور شهادت یافت جعفر از در داور
بود تاریخ سال او شهید پاک شد جعفر

رخصت پنج ماه دادند و چون میرزای مشار الیه بعرض رسانید که والدهٔ فلانی از جهان در گذشته و براي تسکین خواطر برادران و خویشان التماس رخصت میکند رخصت بکره دادند چون صدر رجهان مکرر گفت که سجده بکن و واقع نشد فرمودند بگذار و رنجیده هیچ ندادند بهر تقدیر همراه میرزا در شمس آباد رفته انجا بیمار

شد و به بداؤن آمده و متعلقان آورده هم بعمارت مرهم و معالجه اشتغال نموده میرزا بلاهور شتافت و بتقریب نامه خرد افزا که از کتاب خانه گم شده بود و محصلی سلیمه سلطان بیگم مرا چند مرتبه یاد فرمودند و هرچند قاصدان از یاران ببداؤن رفتند بتقریب موانع آمدن نشد اخر حکم کردند که مدد معاش اورا موقوف دارند و خواهی نخواهی طلبند و میرزای مذکور که غریق رحمت باد غایبانه یار فروشیها بسیار کرد و شیخ ابو الفضل مکرر عرضداشت که تامانعی کلی پیش نیامده باشد آنجا نمانده و در شوال این سال چهار کس را از مخصوصان درگاه برسالت چهار حاکم دکهن نامزد ساختند شیخ فیضی را نزد راجه علیخان حاکم آسیر و برهان پور و امین الدین را که اول محمد امین نام داشت و بالتماس امین الدین ازبرای خود نامی حاصل کرد و نزد برهان الملک که از درگاه رفته بمدد امرای دولت خواه بسلطنت رسیده دم از استقلال میزد در احمد نگر که جای آباواجداد او بود و میر محمد امین نامی که سابق نوکر صادق خان بود نزد عادل خان حاکم بیجاپور و میر منیررا بجانب قطب الملک حاکم گول کنده فرستادند حکم شد که شیخ فیضي رسالت راجه علی خان را بجاي آورده نزد برهان الملک نیز برود و آنجا درمیان شیخ و امین الدین صحبتها شد و کار بلجاج کشید و درین سال مزاج پادشاهي از صحت اندکي انحراف یافته درد شکمی و قلقی طاري شد که تعبیر ازان بهیچ نتوان کرد و در آن بي شعوري سخنهاي که ناشی از بد گمانی بر شاهزادهٔ بزرگ بود حمل به زهر دادن نموده بزبان میگذشت و میگفتند که بابا شیخو

جیو چون این سلطنت همه از تو بود چرا این قصد بمن کردي

بهر دل بردن ما حاجت بیداد نبود

مي سپردیم اگر مي طلبیدي از ما

و بحکیم همام که معتمد علیه مطلق بود نیز تهمت به چیز دادن میکردند و شاهزاده بزرگ دران حالت چندیرا از معتمدان خویش براي محافظت شاهزاده مراد تعین کرده باشد و در اندک فرصت زحمت بصحت مبدل شد و هم اهل حرم و هم شاهزاده مراد این قضیه بعرض رسانیدند بنابران بتاریخ بیستم ذی حجه این سال شاهزاده سلطان مراد را که به پهاڑي ملقب است حکومت مالوه و آن نواحي تفویض نموده علم و نقاره و نوبت و تمن وتوغ و لوازم دولت و اسباب سلطنت و چهار قب شاهی که مخصوص شاهزادها است عنایت کرده و اسمعیل قلی خان را بوکالت نامزد گردانیده و امراي عظام دیگررا بملازمت او نوشته رخصت فرمودند تا درمیانه بعد المشرقین افتد و از آفات الملک عقیم سالم مانند او باميد كشور كشائی مردم بسیار گرد و پیش شاهزاده که اورا بهتمکین وشان از دیگران زیادت پنداشته خیر الامور اوسطها میدانستند از اطراف جمع آمدند و عساکر بیشمار از نواحی آگره و قنوج وگوالیار گرفته بر سر مدهکر زمیدار اوندچهه که بکثرت حشم و جمعیت از راجهای هند ممتاز و افساد دران بلاد بنیاد نهاده بود در نواحی نرور باوی جنگها کرده و شکست داد و او راه فرار طی نموده در کوهستان و جنگلستان در آمده قطع طریق پیش گرفته مردم بسیار را بقتل رسانیده و قافله را ازو قسطی عظیم افتاد و جمعیت شاهزاده

ازپی رشدی او پریشان شده مایوس و مفلوک بهر جانبی سر زدند و در همان ایام مدهکر باجل طبعی بمستقر جنهم شتافت و پسرش باپیشکشهای لایق آمده شاهزاده را دید او را با یار محمد ولد صادق خان که شهرت بیار یافته دارد در لاهور بملازمت فرستاده بلدهٔ اجین را قرار گاه ساخت و مردمي که نامزد بخدمت او شده بودند اکثري از جهت بد سلوکي وي که در داد و ستد و نشست و خاست و تورہ و توزک و تکبر و تجبر تقلید پدر بزرگوار نموده و از وهم گذرانیده و غورہ‌نا شده دم از انگوري میزد برخصت و بی رخصت آمدند و معلوم شد که آن حشمت و وقار ناپایدار از مربی وقوفی بود نه از سر دانش و درین ایام دولت خان پسر امین خان غوري حاکم جوناگرۂ که در جنگ جام زخمي رفته بود وفات یافت و اعظم خان به تسخیر آن قلعه متوجه شده و وزراي امین خان بسرداري پسر دولت خان چند روزي مدافعه نموده آخر امان طلبیده کلید قلعه را در پنجم ذي قعدهٔ سال مذکور سپردند و در بیست و ششم محرم سنه الف موافق سال سي و ششم جلوس خان‌خانان با جاني بیگ یک شب و روز متصل جنگ عظیم کرده و از جانبین آثار جلادت و شهامت بظهور آمده و دویست کس جاني بیگ را بقتل رسانیده شکست داده و جاني بیگ بعد ازین فتح در جزیره کرد لشکر خود قلعه ساخته و خان‌خانان مدت دوماه او را محاصره داشت و درین ایام یک لک و پنجاه هزار روپیه بیک دفع و یک لک روپیه و یک لک من غله با صد توپ بزرگ در دفعه دیگر براه دریا و توپچي بسیار و راي سنگ را که از امراي

چهار هزاري است کومک خان‌خانان از راه جسل میر فرستادند و جاني بیگ بعد از محاربات صعب مردانه مغلوب و مضطر شده از در مصالحه آمده دختر خویش به پسر خانخانان داد و بعد از فتح کشمیر همراه خانخانان چنانچه بیاید بملازمت آمد و در پنجم جمادي الثاني سنه الف تحویل نو روز آغاز سال سي و هفتم از جلوس شده و ریش تراشي بتلاش میکردند و این مصراع تاریخ یافتند که

بگفته ریشها برباد داده مفسدي چندي

و رسم همان و آئین همان بود و احکام همان با زیادتی حکمي چند دیگر بر قیاس سابق ازان جمله اینکه دراهم و دنانیر مسکوکه بسکهٔ پادشاهان سابق را گداخته ببهاي طلا و نقره فروشند و ازان‌ها اثر در عالم نگذارند و انواع اشرفي و روپیه را که دران سکه پادشاهی باشد خواه کهنه بود خواه نو بیک طور رایج گردانند و تفاوت سنوات اصلا منظور نباشد و قلیج خان مقید شده هر روز صرافان را طلبیده از ایشان مچلکه میگرفت و مصادره مي نمود و بقدغن تمام چندیرا بکشت و باوجود آن از قلابی باز نمي آمدند و فرامین مشتمل بر تاکید و اهتمام درین باب دراقصاي ممالك نوشته فرستادند و فایده نداشت آخر باهتمام خواجه شمس‌الدین خوافي دیوان کل آن حکم نفاذ یافت و در روز شرف آفتاب‌که درجهٔ نوزدهم حمل باشد جعفر بیگ ملقب بآصف خان بخشي را بر سر جلاله تاریکي که از پیش عبدالله خان آمده راه کابل قطع مي نمود نامزد گردانیدند تا باتفاق محمد قاسم‌خان حاکم کابل استیصال آن مفسدان نماید و نظام‌الدین

احمد را بمنصب بخشي گري کل متعین ساختند و در آخر شعبان زین خان کوکه را نیز بکومک آصف خان و استیصال بقیة السیف تاریکیان و تعمیر ولایت سواد و بجور که مطلق خراب شده بودند نامزد گردانیدند و در اواسط ماه شوال این سال حافظ سلطان رخنه هروی که صاحب خیر بالذات بود آثار پسندیده ازو خیلي مانده خصوصا باغ و عمارات سر هند که در هند ثانی ندارد در سنه نود سالگی از سرای غرور بدار السرور انتقال نمود و این تاریخ بعمل تعمیه یافتند که

رخنه در باغ شد و آب نماند

و فیضي سرهندی دو تاریخ یافته یکي * باغ بي آب شد * دیگر چو او در گوشهٔ باغ است مدفون * بجو تاریخ او از گوشهٔ باغ و دیگری * یا حافظ *

و در تاریخ بیست و چهارم شوال یادگار کل برادر زاده میرزا یوسف خان رضوی که او را در کشمیر نایب مناب ساخته بملازمت آمده بود رسید و قلیج خان را بجهت سرانجام مهمات در لاهور گذاشته در عین باران از آب راوی گذشته و اردو را همراه شاهزاده بزرگ ساخته خود پیش پیش شکار افگنان بآب چناب رسیده و انجا خبر شیوع یافت که یادگار با حسین بیگ شیخ عمري بدخشي که تحصیلدار خراج کشمیر بود جنگ کرده غالب آمد و قاضي علي بغدادي دشمن ایمه را که منصب دیواني کشمیر داشت و حساب هاي دور از کار و دقت هاي نامعقول درمیان آورده هم سپاهي و هم رعیت را بجان آزرده بود گوش و بیني بریده و قلم بر بناگوش

نهاده گردانیدند و این تاریخ یافته شد

چون که قاضي علي بغدادي * حسرت یادگار با خود برد
خامهٔ منشیء قضا بنوشت * سال تاریخ او که موذي مرد

بعد ازان یادگار باتفاق کهنه فعلهاي آنجا تاج مکلل بر سر کل نهاده نام سلطنت عاریتی بر خود گذاشت

کلاه سروري و تاج شاهي * بهر کل کي رسد حاشا و کلا

میگویند که چون رسم ولایت کشمیر این است که در روز جلوس تیغهاي برهنه گرفته بر سر پادشاه نو از دو رویه صف بسته مي ایستند یادگار را در وقت خواندن خطبه لرزه بر اندام او فتاده بي شعور گشته بود بعد از دیري بحال آمد و از اتفاقات اینکه همانروز که سجعي براي مهر خود یافته نگین بحضور خود کندن فرمود ریزهٔ ازان جدا شده بچشم او افتاد و تا دیري مي مالید و مي نالید و ازین تفاءلها دانستند که دولت او دیر بقا نخواهد بود

دولت تند را بقائی نیست * دولت آنست کافت و خیز بود

و حسین بیگ شیخ عمري هزیمت یافته و نیم جاني را غنیمت تمام دانسته از کوتلهاي کشمیر بتنگ پا بر آمد و براجوري که مابین کشمیر و سر راه است رسیده منتظر حکم بود و یادگار مناصب و جایگیرها را بمردم و داده بخطاب ها مخاطب گردانیده خزینه و طویله و سلاح خانه میرزا یوسف خان را بتصرف در آورد و اهل و عیال او را بعد از گرفتن زر و زیور و جواري کار آمدني بهمراهيء پسر آن نامقبول جعل خوي و بوي میرزا یوسف خان که مگر این بیت حسب حال ایشان است

امرای تو بو الفضول همه * امرا زاده نا قبول همه

برالاغها سوار کرده برسوائي تمام از کشمیر اخراج نمود و میرزا یوسف خان را در اردو متهم ساخته چند روزی بشیخ ابو الفضل سپردند و درینولا شیخ فرید بخشي را با شیخ عبد الرحیم لکهنوی و جمعي دیگر پیشتر فرستادند و خود تا رسیدن شاهزاده در کنار آب چناب توقف نمودند و در بهنبر که ابتدای کوتل و کوهستان است خبر آمد یادگار را از شهر کشمیر بر آمده با جمعیت عظیم روی بمقاتله و مقابله آورده درهیراپور نام کوتلي فرود آمده شب بخاطر جمع درون سراپرده بفسق و فجور مشغول بود و نیم‌شبي بعضی از نوکران میرزا یوسف خان باتفاق جمعي افغانان بر سر یادگار ریخته او را بقتل رسانیدند و سر پر فتنهٔ او را بعد از سه روز بدرگاه آوردند و این فتح باین روزی موجب عبرت عالمیان شد و حساب کردند که از ابتدای جلوس در روز چهلم سر یادگار در لشکر آمده چون گوی در طبطاب بود بعد ازان در کنگرهٔ قلعه لاهور سر افرازی یافت و چون در ماه ذی حجه این سال جامع این منتخب از بداؤن حسب الحکم آمده باردو ملحق شد درمنزل بهنبر حکیم همام بعرض رسانید که فلاني مي خواهد که کورنش بکند پرسیدند که چند گاه از وعده تخلف نموده جواب داد که پنج ماه پرسیدند بچه تقریب ماند گفتند بتقریب بیماری و محضر اکابر بداؤن و عریضه حکیم عین الملک بهمین مضمون از دهلی آورده چون همه را خواندند فرمودند بیماری تا پنج ماه نمی باشد و کورنش ندادند و همان طور محجوب و مغموم و محروم و محزون در اردو که همراه

شاهزاده دانیال در رهتاس گذاشته بودند می بودم و ختم حصن حصین از کلام حضرت خیر النبیین صلی الله علیه و سلم و علیهم اجمعین و ورد قصیدهٔ برده را حصار خود ساخت و مجیب دعوات مضطرین آن دعای دردآلود نیازآمیز را بشرف اجابت قرین گردانید تا آنکه بعد از پنج ماه هنگام وصول موکب از کشمیر بلاهور پادشاه را مهربان ساخت و بتقریب ترجمه ساختن کتاب جامع رشیدی که مجلدی عظیم است یاران صادق مشفق چون میر نظام الدین احمد و غیره نام فقیر را غایبانه در مجلس خلوت مذکور ساختند و حکم ملازمت صادر شد و بعد از مراجعت از کشمیر روز بهمن خورماه عید بهمن ماه آلهي موافق هفدهم ربیع الآخر این سال کورنش دادند و یک اشرفي گذرانیده و بالتفات تمام پیش آمده رفع آن حجاب و تواری بعد از دشواری بآساني میسر گردید و الحمد الله علي ذلک و حکم انتخاب کتاب جامع رشیدي باستصواب علامي شیخ ابوالفضل صادر شد ازان جمله شجرهٔ خلفای عباسیه و مصریه بنی امیه را که بحضرت ختمي پناه صلی الله علیه و آله و سلم منتهی میشود و ازانجا بآدم علیه السلام میرسد و همچنین نسبت سایر انبیای اولعزم بتفصیل ترجمه از عربی بفارسی کرده بنظر درآورده وداخل خزانهٔ عامره شد آمدیم برسر احوال شاهنشاهی در تاریخ ششم محرم سنه احدی و الف درکشمیر رسیده و دو روز کم یکماه بسیر آن باغ خاصه گذرانیده و حکومت آن را باز بمیرزا یوسف خان بخشیده بتاریخ ششم شهر صفر سال هزار و یکم مراجعت نموده بکشتی نشسته متوجه بارهمولاه که سرحد کشمیر

و سر راه پکهلی است شدند و در راه بحوضی که بزین لنکا مشهور است رسیده سیر کردند و این حوضي است که درمیان دو کوه شرقی و غربي واقع شده وسی کروه دور اوست بغایت عمیق است و دریای بهت از میانه این میگذرد و سلطان زین العابدین که مجملي احوال او در نسخهٔ منقح کشمیري مذکور شده است مقدار یکجریب درآب سنگ انداخته و بران کرسي سنگین عالی عمارات رفیع چنان تعمیر نموده که نظیر آن را در بلاد هند نشان نمیدهند و از جمله امور عجیب که مردم لشکر در ولایت کشمیر دیده آمده اند درختی لرزان بود درموضع خان پور که عرض تنهٔ وی بمقدار دو ارش و ارتفاع وی از یک گز انداز بالا تر و شاخهای وی چون بید مجنون سرنگون و با وجود این اگر کودکی یک سر شاخ او را گرفته بجنباند تمام آن درخت بحرکت و لرزه در می آید و بعضي از غرایب آن دیار را شاه فتح الله شیرازي مرحوم در رساله نوشته داخل اکبرنامه تصنیف علامی شیخ ابوالفضل گردید بتاریخ غرهٔ ربیع الاول این سال رهتاس محل نزول اجلال شد و تاریخ پانزدهم این ماه مراجعت بجانب دارالسرور پشاور نموده بتاریخ ششم شهر ربیع الثانی عمت برکاته میانه آن شهر راکه مدینة الحرف است مستقر ساختند و درین ایام خبر رسید که بهادر کودره که شمهٔ ازو مذکور شده بعداز رفات قتلو نوحانی حاکم اودیسه باسکت سنگهه ولد مانسنگهه اول جنگی عظیم نموده شکست داد و چون مان سنگهه برسر او رفت تاب مقاومت نیاورده در بیابان ها و کوهستان پنهان شد و ملک بنگاله تاکنار دریا بتمام بتصرف مان سنگهه درآمد و بتاریخ یکشنبه هفدهم جمادی الثاني سنه

احدی و الف (۱۰۰۱) تحویل نیر اعظم از حوت بحمل و آغاز سال سی و هشتم از جلوس واقع شد و ضوابط دیگر احداث یافت و بتاریخ بیست و چهارم جمادی الثانی خانخانان و میرزا جانی آمده مشمول مراحم گشتند امرائی را که درین خدمت همراه خان خانان بودند فراخور حال بزیادتي منصب و جایگیر ممتاز ساختند اول ملتان را بجایگیر میرزا جاني مقرر کردند بعد از چند گاه اورا تته و میرزا رستم را ملتان دادند چنانچه بعد ازین مذکور شود انشاءالله تعالی درین وقت خبر رسید که چون خان اعظم ولایت سورت را متصرف شد مظفر گجراتي درین نواحی بود فرار نموده بجانب کنکار زمیندار ولایت کچهه رفته در پناه او میبود اعظم خان بر سر کنکار رفت و او بجهة حفظ ناموس و نام خود آمده خان اعظم را دید و پسر خان اعظم خان را بجای که مظفر بود اسیر کرده اورا غافل گرفتار ساخته بجانب خان اعظم روان کرده بود و مظفر در اثنای راه ببهانه قضای حاجت نشسته باستره که با سایر دست افزار پیوسته با خویشتن میداشت گلوي خود را بریده هلاک شد و بناچار سر اورا نزد خان اعظم بردند او در لاهور بدرگاه فرستاد

گردنش برتافت گردون هرکه زوگردن بتافت
بر نتابد پیش ازین تا بر نتابد پیش ازان

و درین ایام صد و بیست فیل که در فتح اودیسه بدست راجه مان سنگه افتاده بود از بنگ ارسال داشت و درین سال بمقتضای ضابطه که امرای سرحدی را در سر هرچند گاه بدرگاه باید آمد که درین ضمن حکمتها و مصلحتها است فرمان طلب بنام اعظم خان که

درمدت شش سال از ملازمت جدا بود رفت و جوناگره راکه فتح نموده بود ازو انتزاع نموده براجه رای سنگه دادند و او چون در مرتبه اخیرکه ازبنگاله بفتحپور آمده سخنان درشت در وادی مذهب وملت گفته متعصبانه شیخ ابوالفضل و بیربر را بحضور پادشاه پیش کشیده و سخنان بجاے عجب رسانیده مخاطب خاص و خطاب عام بود غالبا ازین رهگذر خیلی ملاحظه داشت و بتقریب گذاشتن ریش نیزکه درجنگ جام نذرکرده و درین باب فرمانی باو نوشته فرستاده بودند که مگر ریش تو گرانی میکندکه نمی آئی و او عریضه درشتي طویل الذیل در جواب ارسال نموده بود وهمی بخاطرش راه یافت و بعضی از اهل نفاق نیز از پادشاه نسبت باو سخنان گفته از جا بردند بنابران فرزندان و اهل و عیال و خزانه خود را در کشتی انداخته در غره رجب سال مذکور از جوناگره به بندر دیو رفته عزیمت سفر حجاز نمود و این تاریخ بزیادتی یک عدد گفته شد که

بجاي راستان شد خان اعظم * ولی درزعم شاهنشاه کج رفت
چو پرسیدم زدل تاریخ این سال * بگفتا میرزا کوکه بحج رفت

و این کار اورا که از کار سلطان التارکین ابن ادهم مي شمردند آخر رفته و نا رفته مساوي بود از رسیدن این خبر فرمان بشاهزاده سلطان مراد بمالوه رفت تا بدارائي گجرات منصوب گردد و محمد صادق خان را بجاي اسمعیل قلي خان بوکالت او نامزد گردانیده از درگاه رخصت دادند و سرکار سورت و بهروج از تغیر قلیج خان در وجه جایگیر او مقرر شد و درین سال زین خان کوکه و آصف خان که بجهة تنبیه افاغنهٔ سواد و بجور و استیصال جلاله تاریکي تعین

شده بودند اکثر آنها را نا بود ساخته اهل و عیال جلاله و وحدت علي برادر او را با خویشان و برادران قریب بچهارده هزار کس اسیر گردانیده بدرگاه فرستادند و از سایر اسیران که حساب گیرد و در بیست و نهم ذی القعده این سال حکومت بلدهٔ مالوه را بمیرزا شاه رخ بخشیده و شهباز خان کنبورا که سه سال در بند داشته و مبلغ هفت لک روپیه نقد ازو گرفته از قلعه کانگره طلبیده از قید برآورده بودند بجهة سرانجام مهمات مالوه و وکالت میرزا شاه رخ تعین نمودند و هفتدهم ذی قعدهٔ این سال شیخ مبارک دانشمند از عالم درگذشت و پسرانش در تعزیت سر و ریش و بروت و ابرو را در حلق موافق ریش ساختند و ملک الشعرا شیخ فیضي این تاریخ یافت که * فخر الکمل * وفقیره شیخ کامل * یافتم و شریعت جدید تاریخ چار ضرب شدن این جماعه شد و در هشتم شهر محرم سنه اثني و الف (۱۰۰۲) میرزا رستم بن سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا بن شاه اسمعیل صفوی که خود حکومت زمین داور و نواحي آن و برادر بزرگش میرزا مظفر حسین حکومت قندهار و گرم سیر داشت از برادر رنجیده با فرزندان و اهل و عیال و برادر اعیاني بملازمت رسید و حکیم عین الملک و دیگران را باستقبال فرستاده سراپرده و بارگاه و قالیها و دیگر اسباب فراش خانه و کمر وخنجر مرصع روانه داشتند و در چهار کروهي لاهور خان خانان و زین خان کوکه و سایر امرای عظام را پیشواز رفتن فرمودند و بعد از ملازمت مبلغ یک کرور تنکه مرادی نقد انعام بخشیده در سلک امرای پنجهزاری داخل ساخته بجایگیر او ملتان نامزد گردانیدند

ودرین ایام متعاقب ملک الشعرا شیخ فیضی بعد از چهار ماه دیگر ایلچیان از نزد حکام دکهن مقضی المرام مراجعت نموده بملازمت رسیدند و چون برهان الملک پیشکش خاطر خواه نفرستاده بود بتاریخ بیست و یکم محرم مکرم شاهزاده دانیال را بوکالت خانخانان و رایسنگه که اورا رای سگ توان گفت و دیگر امرا را با هفتاد هزار رقمی باین خدمت نامزد ساخته و صبیهٔ خانخانان(۲) را در حبالهٔ شاهزاده دانیال کشیده جشنی عظیم دادند و زر نقد و اجناس و انواع غرایب و اشیای نفیس چندان یافت که سامان لشکری ازو توان کرد و اسباب سلطنت و علامات شوکت و تجمل بشاهزاده داده رخصت فرموده خود هم متعاقب بعزیمت شکار بیرون آمده تا کنار آب سلطان پور بیست و پنج کروهی لاهور رسیده رای منقلب شد و شاهزاده دانیال را حکم مراجعت و خانخانان را که بسرهند رسیده بود بجهة بعضی کنکاش طلبیده و باستقلال سرداران لشکر گردانیده امر بانصرام آن مهم فرموده و مجددا مرخص ساخته بازگشته در لاهور آمدند و در روز جمعه هژدهم جمادی الثانی این سال میان شیخ عبد الله خلف صدق حضرت میان شیخ داؤد قدس الله روحه انتقال بملک ابدی فرمود و *جان پاک شیخ داؤد* تاریخ شد و هو اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب * بر رای از کیا مخفی نماند که تا این زمان انچه از واقعات در سلک تحریر کشیده آمد ماخذ اکثر آن طبقات اکبر شاهی است که فقیر کثیر التقصیر

---

(۲) قلیچ خان

منقطع شده نام و تاریخ آنرا نظامی یافته و مصنف مرقوم نیز خوش کرده جزو کتاب خود ساخته و بعد ازان سوانحي که در مدت دوسال واقع شده بطریق اجمال ایراد مي یابد *

در دوشنبه تاریخ بیست و هشتم جمادي الثاني سنه اثني و الف (۱۰۰۲) تحویل آفتاب از آخر درجهٔ حوت باول درجهٔ حمل روي نمود و شروع در سال سي و نهم از جلوس واقع شد و این هژده روز بمثل ایام سابق در جشن و عیش و طرب و بهجت گذشت و احکام مجدد صدور یافت ازان جمله اینکه کوتوال از محلات و بیوتات شهر جدا جدا خبردار بوده از رؤسا واعیان هر محله مچلکه بگیرد که از احوال صادر و وارد هر صنف مردم خواه تاجر خواه سپاهي خواه غیر آن شب و روز متفحص باشند و مفسدي و متمردي و دزدي را نگذارند که سکونت در شهر گیرد و اگر خرج کسي را بیشتر از دخل به بینند پیروي نموده بوسیله کوتوال بعرض رسانند که این همه فضولي او غالبا از زر بي وجه خواهد بود و بر سور و سرور و ماتم و شیون خصوصا نکاح و ولادت و ختون و امثال آن هرچه واقع شود کوتوال را مطلع سازند و یک کس معتمد از جانب او در هر محله و کوچه و بازار و رهگذر آب پیوسته بوده باشد و از صلاح و فساد واقف گردانند و راهها را چندان ضبط نمایند که گم شده و گریخته نتواند بدر رفت و سوداگر بی حکم اسپ نتواند برد و بندي از هندوستان نتواند آورد و طلا و نقره و قماش را نرخ معین مانده ببهاي پادشاهي بخرند و فایده مقرري بخزانه عاید گردد و مشرفي و داروغه بر اموال میت و غیبت نامزد گردانند تا اگر میت وارثي

دارد بعد از تحقیق اگر قرض پادشاهي بر ذمهٔ او نباشد یا کروري و عملدار و فوطه دار نقود مال نباشد تعلق بوي گیرد و الا داخل بیت المال شود و تا خط بیت المالچي بدست نیارند مرده را دفن نکنند و بجانب شرق روبه شهر بجهت تعظیم آفتاب در گورستان نگاهدارند و اگر یکي از مریدان در سنیه نام بمیرد خواه مرد خواه زن پارهٔ از غله خام و خشت پخته بر گردنش بسته در آب سر دهند و بجائي که آب نباشد بسوزند و یا بطور خطائیان بدرختي بر بندند و این حکم مبني بر اصلي است که قرار داده اند و جاي ذکر آن نیست و پسر و دختر عوام الناس تا بچبوترهٔ کوتوالي بنظر گماشتهاي کوتوال نگذرند و تحقیق مال هردو ننمایند کدخدا نشوند باین تقریب خیلي منافع و فواید بعهده داران خصوصا بکسان کوتوال و خانوي کلال و سایر عوانان ارذال بیرون از شمار وهم و خیال عاید میگردید دیگر زني که دوازده سال از شوهر بزرگتر باشد شوهر باوي جماع نکند و زني جواني که در کوچه و بازار شهر میگردیده باشد و دران حال یا رو نپوشد یا روي گشاده گردد و همچنین زني ناسازگار حیله گر که با شوهر ستیزه کند در محلهٔ فواحش برود و آن کاره گردد دیگر وقت مخمصه و اضطرار مادر و پدر را میرسد که فرزندان خود را بفروشند و چون دست یابند زر داده از رقبهٔ رقیت خلاص سازند دیگر هندو را که در زمان طفولیت یا غیر آن باکراه مسلمان کرده باشند اگر خواهد باز دین آبائي را اختیار نماید و بر هیچکس تکلیف ننمایند و هر کس از هر دیني که خواهد انتقال بدیگري کند و زن هندو اگر بر مسلماني فریفته

شدة در دین مسلمانان در آید جبرا و قهرا گرفته با اهل او مپارند از
از احداث بیعه و کنیسه و بتخانه و دخمه هیچ یک را از کفار مانع
نیایند واین احکام تعلق باموز دینی دارد که شمهٔ ازان ممت
گذارش یافت و استیعاب آن از حیز قدرت جامع اوراق بیرون است
اما احکام ملکی و مالي و بیوتات و دار الضرب و سپاهي و رعیت
و سوداگر و چوکي و واقعه نویسی و کروری و داغ و محلي و جنگ
فیل و آهو و چیته و شیر و مرغ و بز و سگ و خوک و دیدن معتاد
ضوابط خیل خانه داری و توضیع اوقات در خوردن و آشامیدن و
خواب و بیداري و اوضاع و احوال را چگونه پابند قلم توان ساخت
که عقل از ادراک آن عاجز است و حصر انرا عمری دراز باید
غیر طبیعي

هر روز فلک حادثهٔ نو زاید * کاندیشه بجهد مثل آن ننماید
روشن تراز آفتاب راهي باید * تا مشکل این زمانه را بکشاید

و بعضي ازان در دفتر دوم اکبر نامه که علامي شیخ ابو الفضل
تصنیف کرده و مجلدی عظیم ساخته بازتوان یافت و در روز
شرف آفتاب صاحب این انتخاب دفتر اول تاریخ الفي را از جمله
سه دفتر که دو ازان ملا احمد تتّه را نضي علیه ما علیه و ثالث
آصفخان باتمام رسانیده و حکم بمقابله و تصحیح آن صدور یافته بود
باتفاق ملا مصطفی کاتب لاهوری که یاری اهل است و در سلک
احدیان داخل است گذرانیده بدرجهٔ تحسین پیوست و فرمودند
که او چون بسیار متعصبانه نوشته است تصحیح دفتر دوم نیز بنمای
و در مدت یک سال اکتفا بمقابله نموده از جهت تهمت تعصب

خود متعرض بمصنف الا ماشاء الله بجهة ربط بمدوات نشده و اصل را تغیر نداده علت را بطبیعت وا گذاشتم که مبادا باعث پرخاش دیگرگردد حال من درین کتابها بآن می ماند که یکی خرما را باخسته میخورد و دیگری گفت که خسته چرا نمي اندازي گفت برمن همچنین پیموده اند *

و درین ایام شیخ فیضي ملک الشعرا تفسیر سواطع الالهام را که همه غیر منقوط است و ضخامت هفتاد و پنج جزو دارد تمام ساخته نود و نه فقرهٔ غیر منقوط تاریخ اتمام آن یافت و چند جزو برای انتشار در عراق فرستاد وحالا به * اسرار ثاني * که نیز تاریخ تصحیح ومقابله میشود مشغول است وفضلای عصر توقیعات بران نوشتندازان جمله شیخ یعقوب کشمیری رحمه الله توقیع عربي نوشت و میان امان الله سرهندی (۲) * وَلَا رَطْبٍ وَّلَا يَابِسٍ اِلَّا فِیْ کِتَابٍ مُّبِیْنٍ * و میر محمد حیدر معمائی سورهٔ اخلاص را بتمام بي تسمیه و فقیر * من احسن التفاسیر بسم الله الرحمن الرحیم علم القران * تاریخ یافت و توقیعی نوشت انشاء الله بتقریبی در محل خود مذکور گردد و بعضی از فقرات مي کانهٔ تاریخ مصنف که به فقیر از شکار گاه در لاهور نوشته بود این است * الحمد لله محصل المرام

---

(۲) واضح باد که اعداد جملهٔ لارطب الخ هزار و نود و نه است و اعداد فقرهٔ الحمد الله تا سواطع الالهام نهصد و هفتاد و سه و اعداد فقرهٔ اللهم المحرر الخ یکهزار و سی و یک است بریقیاس اعداد هریک فقرات تاریخ مختلف است *

اکمل سواطع الالهام * اللهم المحرر وحده لاطراس الکلام * حدود اسرار کلام اللهٔ المرسل درر السرر * سمو السرر الدرر علوا * باقی برین قیاس و در صفر سال هزار ودو خواجه ابراهیم حسین احدی که ازجملهٔ مخصوصان فقیر بوده از عالم درگذشت و * خواجه ابراهیم حسین * تاریخ یافته شد رحمه الله و همدرین سال حق سبحانه عزشانه کاتب را بتوفیق کتابت کلام مجید رفیق گردانید تا بخط نسخ و روشن و خوانا نوشته و با تمام رسانیده باوح و جدول مکمل وقف روضهٔ منورهٔ حضرت غوث الانامی مرشدی ملاذي میان شیخ داود جهنی وال قدس سره ساخت امید که کفارت کتابتهای گذشته که چون نامهٔ اعمال بنده سیاه است گردیده مونس ایام حیات و شفیع بعد ممات گردد وَمَا ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ بِعَزِیْزٍ *

و در هفدهم ذیقعدهٔ این سال محمد قاسم خان میر بحر و میرزا محمد زمان که منسوب بفرزندی شاه رخ میرزا بود در کابل کشته شدند مجملا آنکه چون محمد زمان میرزا بعد از باز گشتن از حج ببدخشان آمد آن مردم بدخشان از تعدي اوزبکان بجان آمده بودند او را بهرداري برداشته ترددهاي مردانه بجاي آورده بامید کومک از هندوستان پیوسته سرکله بغنیم مي زدند و چون ارادهٔ ایشان بظهور نه پیوست و طایفه اوزبکیه

لشکري بیشتر از مور و ملخ

بر سر محمد زمان میرزا آوردند او حسب میسور و مقدور چند سال بمدافعه و ممانعه برخاست و دست آخر هزیمت یافته و تاب مقاومت نیاورده با چهارده پانزده هزار سوار بعزیمت هندوستان در

بنواحي کابل رسید و باغواي بعضی مردم ازان داعیه پشیمان شد و دغدغه فاسد در هر داشت و بدست کسانی محمد قاسم خان حاکم کابل گرفتار گشت و محمد قاسم خان باو بتعظیم و تکریم سلوک نموده بهر کدام از مردم او اسپ و خرجی و خلعت داده و صد و پنجاه سوار بهمراهي او نامزد گردانیده میخواست که رخصت بجانب لاهور نماید درین اثنا بعضي از نوکران معتبر محمد قاسم خان که بدخشي بودند و کابلی با میرزا یگانه شده نیم روزی در حویلي را شکسته و بزور در آمده و بخوابگاه محمد قاسم خان رفته او را زیر تیغ کشیده بخوابگاه دیگر فرستادند و محمد هاشم ولد محمد قاسم خان که در بیرون ارگ کابل منزل داشت جمعي از توپچیان و شاگرد پیشگان پدر را با خود متفق ساخته میرزا محمد زمان را محاصره نموده یکشب و روز آتش جنگ افروخته میرزا را بقتل رسانید و سر او را بدرگاه فرستاد محمد قلیج خان را که چند گاه جملة الملکي بود بحکومت کابل نامزد گردانیده رخصت دادند و خواجه شمس الدین محمد خوافي بعهدهٔ انتظام مهمات ملکي ومالی سرفراز شده دیوان مطلق العنان گردید و درین ایام آصفخان بخشي را بجانب کشمیر بجهة تحقیق معاملات و مهمات سپاهي و رعیت آنجا رخصت دادند و درین سال فقیر را چون تتابع قوارع مصائب و تازیانهاي نوایب گوش زد شد حق سبحانه از بعضي ملاهی و مناهي که بآن مبتلا بود توبه کرامت فرموده آگاهي بر زشتي اعمال و قبایح افعال بخشید

آه گر من چنین بمانم آه

و بطريق تفاءل لفظ استقامت تاريخ يافته شد و ملك الشعرا اين بيت يافت

لقد تاب شيخي عن الحوبة * و تاريخه سابق التوبة

برفت از سرم انديشهٔ مي ز معشوق
بشد ز خاطرم آواز بربط و طنبور

و در اوايل محرم مكرم سنه ثلث و الف (۱۰۰۳) شيخ فريد بخاري را كه در بخشي گري شريك آصفخان بود حكم شد كه تا در كوهستان شمالي رفته راجهاي متمردان آنحدود را بربقهٔ اطاعت كشيده و جمعبندي اراضي نموده فراخور آن پيشكش آرد و در اوايل صفر اين سال از آب راوي عبور نموده دران نواحي به بيست و پنج روز بسير و شكار اشتغال فرموده باز گشتند و درين ايام بملك الشعرا حكم تصنيف پنج گنج فرمودند تا در مدت پنج ماه كم و بيش كتاب نل دمن را كه عاشق و معشوق بودند و آن قصه در اهل هند مشهور است مشتمل بر چهار هزار و دوئيست بيت و كسري مرتب ساخته در نظر با چند اشرفي نذر گذرانيد و بسيار مستحسن افتاد و حكم بكتابت و تصوير آن و خواندن در مثل به نقيب خان فرمودند و مطلع آن كتاب اين است

اي در تگ و پوي تو ز آغاز * عنقاي نظر بلند پرواز

و الحق مثنوئي ست كه درين سيصد سال مثل آن بعد از مير خسرو شايد در هند كسي ديگر نگفته باشد *

و درين ايام ميرزا نظام الدين احمد كه با قليج خان در افتاده و هميشه معارضت باو داشته و تصرف در مزاج

پادشاهي پيدا كرده و چست و چابك در مهمات درآمده بود مورد انواع مراحم پادشاهی و محل اعتماد تمام در حسن كفايت و تدبیر و اخلاص و دیانت و تردد شد چنانکه قلیچ خان و دیگر ارباب دخل را که جدائی از درگاه نداشتند باطراف نامزد گردانیده این معني را مقدمهٔ ترتيب و منشاء رعايت او تصور نموده عنايات گونا گون در باب او در خزينهٔ خاطر مكنون داشته ميخواستند كه جوهر عالی او را كه قابل نشو و نما بود در صحرای ظهور آورند ناگاه در عين ترقي و اوج كار و بار بر خلاف چشم داشت آشنا و بيگانه چشم زخمی عظیم از زمانه رسید و بزحمت تپ محرق در سن چهل و پنج سالگی از عالم بیونا درگذشت و جز نام نیک با خود نبرد و خيلي از احباب و اصحاب كه از و حسن اخلاق دیده امیدواریها داشتند خصوصا اين حقير كه جهة يگانگي ديني و اخلاص مبرا از اغراض دنياوي باو داشت اشک حسرت از ديده ريخته و سنگ نوميدی بر سينه زده عاقبت جز صبر و شكيبائي كه شيوهٔ اصفيا و شيمهٔ اتقياست چاره نديدند و اين واقعه را اعظم مصائب و نوايب دانسته عبرت كلی ازان گرفته ديگر دم صحبت با افراد انسانی نزدم و زاويهٔ خمول لازم گرفتم

مجلس وعظ رفتنت هوس است * مرگ همسايه واعظ تو بس است

و اين واقعه در بيست و سوم صفر اين سال روي داد و نعش او را از اردو بلاهور آورده در باغ او مدفون ساختند و كم كسي از خاص و عام شهر بود كه بر جنازه او نگريست و از مكارم اخلاق او ياد نكرد و پشت دست حسرت بدندان نگزيد

بر هیچ آدمي اجل ابقا نمی کند
سلطان قهر هیچ محابا نمی کند
عامست حکم میر اجل بر جهانیان
این حکم بر من و تو بتنها نمي‌کند

و این قطعه در تاریخ او گفته شد

رفت میرزا نظام الدین احمد * موي عقبی‌و چست و زیبا رفت
جوهر او ز بس که عالي بود * در جوار ملک تعالی رفت
قادري یافت سال تاریخش * گوهر بی بها ز دنیا رفت

و درین ایام شیخ فرید بخاری را که بجهت ضبط کوهستان سوالک فرستاده بودند براي خدمت بخشی گری که متعین و منحصر برو شده بود طلب داشتند و قاضي حسین قزوینی را بجای او نامزد گردانیدند *

و درین ایام اعظم خان که از شرفاي مکه معظمه آزار بسیار کشیده و آن استغنا بباد داده بود از حج باز گشته داخل سلسله مریدان گشت هم سجده و هم سایر لوازم ارادت و اخلاص بجا آورده وداع محاسن گفت و در صحبتها و هم زبانیها همه جا پیش بود و صوبه غازي پور و حاجي پور جایگیر یافت و احکام مذهب نو از خدمت علامی یاد میگرفت

درین تعلیم شد عمر و هنوز ابجد همیخوانم
ندانم کی رقوم آموز خواهم شد بدیوانش

و دفع ممالی راست آمد *

و در نهم ماه رجب این سال تحویل نو روزي واقع شد

و سال چهلم از جلوس رسید و مجلس آئین بندي بدستور سنوات سابق گذشت و پیش از تحویل بدو روز در دیوان خانه عام و خاص از بالای جهروکه فقیررا پیش طلبیدند رخطاب بشیخ ابو الفضل فرمودند که ما فلانی را که عبارت از فقیر باشد جوانی فانی صوفي مشربي خیال میکردیم اما او خود چنان نقیه متعصب ظاهر شد که هیچ شمشیري رگ گردن تعصب او رانتوند برید شیخ پرسید که صاحب در کدام کتاب نوشته که حضرت این چنین میفرمایند فرمودند که در همین رزمنامه که عبارت از مهابهارت باشد و دوش برین معنی نقیب خان را گواه گرفته ام شیخ بعرض رسانیدکه تقصیر کرده است بضرورت پیش رفته معروض داشتم که بنده مترجمی بیش نیستم هرچه دانایان هندی تعبیر کرده اند بی تفاوت ترجمه نموده ام و اگر ازخود نوشته باشم تقصیر من خواهد بود و بد کرده باشم شیخ همین مدعا عرض کرد تاخاموش ماندند و باعث برین اعتراض آن بود که نقل حکایتي در رزم نامه کرده بودم باین مضمون که استادي از اهل هند در وقت نزع به نصیحت با حاضران میگفت که آدمی را لازم است که قدم از حد جهل و غفلت بیرون نهاده اول ازهمه صانع بیچون را بشناسد و راه دانش پیماید و تنها بر علم بیعمل اکتفا نه نماید که نتیجه نمیدهد و طریقه حسنه را اختیار نموده از سیّئات حسب الامکان دست کشیده دارد و به یقین داند که هر فعلی را بازپرسي خواهد بود و درانجا این مصرع نوشته بودم

هر عمل اجري و هر کرده جزائی دارد

این معني را حمل بر سوال منکرونکیر و حشر و نشر و حساب و میزان و غیر آن نموده مخالف قرار داد خویش که بغیر تناسخ بهیچ چیز قایل نیستند نموده مرا متهم به فقاهت وتعصب داشتند
تا کی ملامت مژهٔ اشکبار من * یکبارهم نصیحت چشم سیاه خویش
آخر خاطر نشان مقربان نمودم که همه اهل هند قایل به جزا و سزاي حسنات و سیئات اند و اعتقاد ایشان این است که چون شخصي می میرد محرري که نامهٔ اعمال بندگان را از مدت عمر می نویسد پیش فرشتهٔ که قابض ارواح است و پادشاه عدل نام دارد مي برد او بعد از ملاحظهٔ نیکي و بدی و غلبهٔ یکی بر دیگری حکم میکند که این شخص مخیر است ازو می پرسند که اول ترا بعوض نیکیها در بهشت بریم تا انجا استیفای لذت بر قدر حسنات خویش بکنی بعد ازان در دوزخ فرستیم تا تلافي آن گناهان شود یا برعکس و چون آن مدت را بسر می برد انگاه حکم میکند که باز در دنیا رفته و بقالبی مناسب افعال خویش در آمده چند دوره میگردد و همچنین الی مانهایة تا زماني که نجات مطلق یابد و از آمدن و رفتن در دنیا خلاص گردد و آن معامله بخیر گذشت و در روز شرف آفتاب خطاب بصدر جهان بي آنکه کسي بعرض رساند کرده فرمودند که اگر فلاني را بتولیت روضهٔ منورهٔ حضرت خواجه اجمیري که متولي ندارد منصوب سازیم چونست گفت خوبست و تا مدت دو سه ماه در خدمت دربار بامید خلاصي ازین سرگردانیها تگ و دو بسیار نمودم و فصلی چند واجب العرض هم نوشتم و موقوف برجواب مانده بود و همین مي بایست که

رخصت بگیرد و منادي غیب این میگفت که

گردست درکاري زني زنجیر درد مذت کنم
در خم می غرقت کنم گر نام هشیاري بري

و در شب ملخ رمضان مبارک این سال چون صدر جهان بعرض رسانید که در باب رخصت فلانی چه حکم مي شود فرمودند اینجا کار ها دارد و گاه گاهی بار خدمتي میفرمائیم دیگری را پیدا سازید ز علم حق سبحانه تعالی و ارادت او عز شانه باین معني تعلق گرفت نمیدانم که مصلحت درین در بدری و سگ مگسي نمودن چه باشد

از در خویش مرا بر در غیری ببری
باز گوئی که چرا بر در غیري گذری
سالها در طلب روي نکو در بدرم
روي بنما و خلاصم کن ازین دربدری

مقارن این احوال روزی شیخ ابو الفضل را بحضور فقیر فرمودند که اگرچه از فلانی خدمت اجمیر هم خوب می آید اما چون چیزها را باو ترجمه میفرمائیم بسیار خوب و خاطر خواه ما مي نویسد نمی خواهیم که از ما جدا باشد شیخ و دیگران تصدیق نمودند و همان روز حکم شد که بقیهٔ افسانهٔ هندی را که بفرمودهٔ سلطان زین العابدین پادشاه کشمیر بعضي ازان ترجمه شده و بحر الاسمار نام نهاده است و اکثری مانده ترجمه کرده تمام سازد و جلد اخیر آن کتاب را که بضخامت شصت جزو است در مدت پنج ماه باتمام رساند و مقارن این حال شبی در خوابگاه خاصه نزدیک بپایه

تخت طلبیده تا بامداد حکایات از هر باب پرسیده حکم فرمودند که چون در جلد اول بحر الاسمار که سلطان زین العابدین ترجمه فرموده فارسی قدیم غیر متعارف است آنرا هم تو از سرنو بعبارتی مانوس بنویس و مسوده این کتب را که خود ترجمه کرده نگاهدار زمین بوس نموده بدل و جان قبول نمودم و شروع دران کردم و بعد از التفات بسیار ده هزار تنکهٔ مرادی انعام و اسپ بخشیدند انشاء الله تعالی این کتاب بزودی و خوبی درین دو سه ماه مرتب و پرداخته آید و رخصت وطن که هلاک آنست حاصل کند وهو بالاجابة جدیر و علی ما یشاء عبده قدیر *

و درین سال عرایض از حکیم عین الملک و شهباز خان از حدود هندیه رسید که برهان الملک را بجهة بدسلوکی وی کشته پسری دوازده ساله را بولی عهدی او برداشتند و فرمانی بشهزاده سلطان مراد و فرمانی دیگر بخانخانان فرستادند که بسرعت حرکت نموده متوجه تسخیر دکهن شوند *

و در اوایل ذی حجهٔ این سال شاه بیگ خان کابلی بقندهار رفت و میرزا مظفر حسین حاکم قندهار همراه قرابیگ میر شکار بملازمت آمده جواهری گرانمایه با سایر نفایس پیشکش کرد ومورد مراحم واعطاف پادشاهی گشت و شاه بیگ خان در زمین داور با فوجی عظیم از اوزبک جنگ کرده شکست داد و اکثری از سرداران را بقتل رسانیده و بقیة السیف را خلعت داده خلاص بخشید و جمعی دیگر در قلعه گریخته متحصن شدند و توپچی بسیار برده قلعه را نیز بجنگ متصرف شد و پیشتر روانه گردیده بر گرم سیر استیلا

یافت و صوبه چیتور را بمیرزا رستم و ولایت سنبل از شیخ ابوالفضل کشیده بمیرزا قندهاری جایگیر دادند و ملتان را که از ظلم میرزا رستم خراب مطلق شده بود خالصه گردانیدند و درین ایام معید خان مغول از بنگاله بملازمت رسیده فیل و اموال بسیار با سایر نفایس آن ملک از جانب عیسی خان زمین دار پیشکش آورد و درین سال شیخ یعقوب کشمیری صرفی تخلص از درگاه بوطن مالوف مرخص شده بود برحمت حق واصل شد إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ

یاران همه رفتند و ره کعبه گرفتند * ماممست قدم بر در خمّار بماندیم
از نکتهٔ مقصود نشد فهم حدیثي * لا دین و لا دنیا بیکار بماندیم

و در شب بیست و هفتم ذي حجه این سال حکیم عین الملک که برسالت بجانب راجه علی خان رفته و ازانجا در هندیه که بجایگیر او مقرر بود باز گشته آمد و بعد از بیماری پنج ماه سفر آخرت گزید سبحان الله یاران و دوستان همه یکان یکان دل از صحبت بر داشته سبکسار بمنزل باقی شتافتند و می شتابند و ما بهمان سیه دلی و پریشانی عمر به بیهودگي و غافلي از عاقبت کار بسر می بریم

ای دل چو آگهي که فنا در پی بقاست
این آرزوی دور و دراز از پی چراست
با روزگار عهد تو بستي نه روزگار
پس این نفیر چیست که ایام بیوفاست

و در سوم ماه محرم سنه اربع و الف (۱۰۰۴) حکیم حسن گیلانی

که بسیار درویش نهاد مهربان و صاحب اخلاق بود سفر آخرت گزید
بی خار اگر گلی میسر بودی * هردم بجهان لذت دیگر بودی
زین کهنه سرای زندگانی ما را * خوش بودی اگر نه مرگ بردر بودی
و درین ایام شیخ موسی گیلانی قادری ولد مخدوم شیخ حامد
قدس سره برادر خورد شیخ عبد القادر که صاحب سجادهٔ آچه است
ملازمت اختیار کرده بمنصب پانصدي سرفراز شد و درین ماه
صدر جهان مفتي ممالک محروسه که بمنصب هزاري رسیده با دو
پسر فضول مقاصد خود بحلقهٔ ارادت در آمده شصت ارادت
قبول یافت چون ماهي بقلاب در آمد و منصب هزاري یافت
و بعرض رسانید که ریش مرا چه حکم می شود فرمودند که باشد
و در همین روز ملا تقی شستری که خود را اعلم العلما مي گیرد
و درین ایام شاهنامه را بموجب حکم نثر مي سازد و وقت ذکر
آفتاب جلت عظمته و عزشانه و امثال آن می نویسد و شیخ زاده
گوساله خام نام بفارسي که لاخیر فی البان و الزاده (؟) و ملا شاه محمد
شاه آبادي و صوفی احمد مطرب مسند صاف دهلوي که خود را
منسوب بفرزندی حضرت غوث الثقلین رضي الله عنه می ساخت
شیر را بچه همی ماند بدو * تو به پیغمبر چه می مانی بگو
مرید شدند و مراتب اخلاص چهار گانه را متقلد گشته و منصب
صدي تا پانصدی یافته بطریق تلاش ترک ریش گفتند و جرو مرد
گشتند و * موتراش چند * تاریخ یافته شد و حال این نو مذهبان
بآن می ماند که هندوي مسلمان شد و آن که جامهٔ سرخ در بر
او انداختند بمباهات بجانب خویشان میدید و ایشان میگفتند

مردک این لذه خود فردا کهنه میشود اما این مسلماني ها بگردن
ماند احمد صوفیک همانست که خود را مرید شیخ احمد بکري
مصری رحمه الله بلکه خلیفه کامل مکمل شیخ گرفته میگفت که
من باشارت آن مرشد وقت در دیار هند آمده ام چه بار ها می
فرمودند مرا که سلطان هند را زلتي واقع میشود دستگیری نموده
ازان مهلکه نجات خواهي بخشید و قضیه بر عکس روي داد

لاف زن جولاهۀ میگفت من بس ماهرم
شاید ار سازند فردا بهر حورم حلّه باف
آن شنیدستي که باوي جوله دیگر چه گفت
کای برادر چند لاف اول بباف انگه بلاف

و مآل حال گوساله بنارسي که عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوَارٌ عجین (؟) است
این بود که بوسیله شیخ ابو الفضل بدرجه تقرب رسیده بزرق و حیله
کروری بنارس شده پای خود ازین میان کشید و برسر فاحشۀ با
احمد صوفیک رقابت پیدا کرده و باو زر بسیار داده موکلی برو
گماشته رفت و چون مستحفظان فواحش و اهل طرب این را بعرض
رسانیدند شبی در مجلس نو روزي سر آنها بروي آب آورده
جایگیر دو صدی احمد سفلی و ملا شاه محمد را که بشرکت در
دامن کوه بود تغیر دادند و بنارسي را باز طلبیدند *

و در دهم ماه صفر ملک الشعرا شیخ فیضي بعداز امتداد امراض
متضاده و اشتداد ضیق نفس واستسقا و ورم دست و پا و قی کردن
خون که بشش ماه کشیده بود از عالم درگذشت و از بس که با سگان
شب و روز بر رغم مسلمانان مخلوط و مربوط بود میگویند که در وقت

مکرات صیاح الکلب از وی شنیدند و از بس تعصب که در وادی الحاد و انکار دین اسلام داشت بی اختیار دران وقت هم با اهل علمی متشرع متورع سخنان ما لا یعنی بیهودهٔ حشو و کفر معتاد خویش ردین که قبل ازین بران اصرار داشت میگفت تا بمقر اصلی خویش رفت و تاریخ این شد که * وی فلسفی و شیعي و طبیعی و دهري * و دیگری * قاعدهٔ الحاد شکست * و یکي از آشنایان این تاریخ یافت که

دیدی که فلک چه مایه نیرنگی کرد
مرغ دلم از تفس شب آهنگی کرد
آن سینه که عالمی درو می گنجید
تا نیم دمي بر آورد تنگی کرد

و هنگام نزع او پادشاه نیم شبی رسیده سر او را بدست نوازش گرفته و بر داشته چند مرتبه فریاد زده فرمودند که شیخ جیو حکیم علی را همراه آورده ایم چرا حرف نمي زنید چون از خود رفته بود ازو صدائی و ندائی بر نخاست چون مکرر پرسیدند دستارخود را بر زمین زد و آخر شیخ ابو الفضل را تسلی نموده باز گشتند و مقارن این حال خبر رسید که او خود را سپرد اللهم ثبتنا و امتنا و احیینا علی الایمان و الاسلام و متصل این قضیه بفاصله چند روز حکیم همام در تاریخ ششم ربیع الاول از عالم رفت و بتاریخ هفتم کمالای صدر درگذشت و مالهاي این هر دو در ساعت در حجرها تفل گردید و بپارچهٔ کفن محتاج بودند این بود سوانح بعضی از اجزای زمان که بتاریخ شهر صفر ختم الله بالخیر و الظفر از سنه اربع

و الف (۱۰۰۴) هجریه موافق سال چهل‌از جلوس بر سبیل اجمال مرقوم قلم شکستهٔ این کسیر البال گردید و بی تخلف درسلک عبارت بی تکلف کشیده آمد اما بانکه نظر به تفصیل مانند حبابی است از دریای عمان یا قطرهٔ از ابر و باران هرچه نوشته ام بزعم خود عمدا از رقم خلل مصون است الا ما شاء الله در بعضی سنوات تقدیمی و تاخیری یا تحریفی و تغییری در ماخذ رفته باشد که آن در عهدهٔ جامع نیست و اگر عمر اندکی مساعدت نمود و توفیقی رفیق گشت و دماغ را از اشغال دیگر فراغ حاصل آمد انشاء الله العزیز وقایع مستقبله نیز انتخاب خواهد ساخت و الا هر کس که هندی خواهد بود بعد از ما بنویسد و جمع آن خواهد پرداخت که سنة الله برین جاری شده

مراد ما نصیحت بود گفتیم * حوالت با خدا کردیم و رفتیم

تمام شد

فهرست

صفحه

ذکر جلوس جلال الدین محمد اکبر پادشاه بر سریر سلطنت ۸
ذکر فرستادن میرزا سلیمان قاضي نظام بدخشی را نزد منعم خان برای مصالحه نمودن ۱۲
ذکر محاربه هیمون بقال و کشته شدن او بدست پادشاه .. ۱۳
قصهٔ عشقبازي خان زمان به شاهم بیگ ۲۰
محاربهٔ خانزمان با حسن خان بچکوتی ۲۴
احوال پیر محمد خان ۲۶
فتح گوالیار ۳۱
ذکر شیخ محمد غوث گوالیاري ۳۴
سعایت منافقان بحضور پادشاه دربارهٔ خانخانان . . ۳۹
ذکر رام داس کلانونت که ثاني تانسین بود و یافتن او لک روپیه از خانخانان بطریق انعام ۴۲
مولد امیر خسرو رح ۴۳

غرق شدن پدر محمد خان ۵۰
آمدن ایلچی شاه طهماسپ صفوی ۵۲
وفات ملوکشاه پدر مولف کتاب ۵۳
ذکر مولانا علاء الدین لاري ۵۵
ذکر مرزا محمد حکیم ولد همایون پادشاه ۵۶
ذکر کشته شدن بیکم ۵۸
مناکحهٔ پادشاه با زوجهٔ عبد الواسع ۶۱
کشته شدن شاه ابو المعالي ۶۲
وفات شیخ محمد غوث ۶۳
به سیاست رسیدن قاضی لال ۶۶
بناء قلعهٔ اگره ۷۰
ذکر مهاپاتر باد فروش ۷۶
قلعهٔ رهتاس ۱۷۷
هزیمت یافتن معز الملک و راجه تودرمل سرداران عساکر پادشاهي
از خانزمان خان و بهادر خان ۷۹
ذکر محاربهٔ خانزمان و بهادر خان وکشته شدن آنها بدست اکبرشاه ۹۲
وفات میر مرتضی شریفي رافضي ۹۹
تسخیر قلعهٔ چیتور ۱۰۴
وفات شیخ عبد العزیز دهلوي ۱۰۵
فتح قلعهٔ رنتهنبور ۱۰۷
عمارت فتحپور ۱۰۹
قصهٔ تعشق سید موسی و دختر زرگر مسماة موهنی .. ایضا

وفات شیخ گدائي کنبوی دهلوی ۱۱۹
تولد شاهزاده سلیم یعنی نور الدین جهانگیر پادشاه . . ۱۲۰
کشته شدن میرزا مقیم اصفهاني ۱۲۴
ذکر رحلت شیخ سلیم چشتي ۱۳۶
فتح گجرات ۱۳۹
تولد شاهزاده دانیال . . . . ایضا
ذکر هلاکت سلطان مظفر گجراتي ۱۴۱
ذکر تعمیر قلعهٔ سورت که بر غم کفار فرنگ بنا یافته . . ۱۴۶
کشته شدن ابراهیم حسین میرزا ۱۴۹
تسخیر قلعهٔ نگرکوت ۱۶۱
ذکر برهمداس المشهور به بیربر . . . . . . ایضا
وفات شیخ نظام الدین انبیتهی وال ۱۶۳
ایلغار رفتن پادشاه بجانب گجرات ۱۶۴
کشته شدن محمد حسین میرزا . . . . . . ایضا
ذکر ملازمت ابو الفضل ۱۷۳
ذکر تعمیر پیاگ و موسوم ساختن با لهاباس . . . ۱۷۶
تسخیر قلعهٔ حاجي پور و حصار پتنه ۱۷۹
سنگهاسن بتیسی ۱۸۳
اجمیر پیاده رفتن پادشاه بزیارت ۱۸۵
کشته شدن جلال خان ۱۸۶
وفات خواجه امینا . . . . ایضا
ذکر ملا عصام الدین اسفرائینی ۱۸۷

محاربهٔ خانخانان با داؤد افغان ۱۹۳
ملازمت نمودن ابو الفضل پادشاه را نوبت دوم .. ۱۹۸
ذکر مقالات شیخ ابو الفضل ۲۰۰
ذکر امتناع حج ۲۰۳
ذکر ترجمهٔ کتاب حیوة الحیوان ۲۰۴
تحقیق مسئلهٔ متعه ۲۰۷
آمدن ملا محمد یزدي بدیار هند ۲۱۱
ذکر ترجمهٔ اتهربن ۲۱۲
وفات منعم خان خانخانان و فساد هوای گور ۲۱۹
وفات خواجه امین الدین محمود ۲۲۷
وفات خواجه عبد الله نبیرهٔ خواجه احرار ۲۲۹
وفات میرزا محمد شریف ۲۳۰
محاربهٔ رانا سانکا .. .. ایضا
ذکر محاربهٔ خانجهان و گرفتاری و قتل داؤد خان .. ۲۳۸
ذکر وفات شاه طهماسپ دارای ایران ۲۳۹
فوت شاه اسماعیل ثانی و جلوس سلطان محمد بن شاه طهماسپ
بر سریر سلطنت ۲۴۱
محاربهٔ آصفخان با راجه ایدر ۲۴۴
ذکر انحراف مزاج اکبر پادشاه از دین مبین ۲۵۵
تقرر یافتن سجده بنام زمین بوس ۲۵۹
ترجمه نمودن ابو الفضل انجیل را ۲۶۰
خاطر نشان ساختن بیربر تعظیم آفتاب را .. .. .. ایضا

تقرر اهتمام آتشکده بشیخ ابو الفضل ۲۹۱
مکابرهٔ ابو الفضل با مولف کتاب ۲۹۲
میان تانسین ۲۶۵
آمدن ایلچی عبد الله خان اوزبک ۲۷۰
محضر نوشتن علما . .. . ایضا
تغلب قاقشالان و کشته شدن مظفر خان در بنگاله . .. ۲۸۰
وفات حکیم نور الدین قراری ۲۸۲
آمدن شیخ متّهي افغان ۲۸۶
ذکر خواجه مولانا شیرازی ملحد جفرداں ۲۸۷
ذکر آدمي بیگوش و ترتیب گنگ محل ۲۸۸
شرح احوال ساز ارغنون ۲۹۰
قتل شاه منصور ۲۹۳
ذکر مباحثهٔ اهل اسلام بانصاری ۲۹۹
تقرر دکان خمّاران بر در پادشاه و حکم بابتیاع خمر و اجازت یافتن
فواحش در عمل شناعت ۳۰۱
در بیان کلمات ریشخند ۳۰۳
احکام دین الهی اکبرشاهي ۳۰۵
حکم بترک تدریس کتب تفسیر و احادیث ۳۰۶
وفات مخدوم الملک شیخ عبدالغني ۳۱۱
وفات شیخ جلال الدین تهانیسری وغیاث الدین علي آصفخان ۳۱۲
آمدن میر فتح الله شیرازی از دکن ۳۱۵
ملا احمد تهتهه ۳۱۷

حکم تالیف تاریخ الفی ۳۱۸
حکم بترجمهٔ مهابهارت ۳۱۹
یک کرور زر دادن رام چند بمیان تانسین ۳۳۵
بیان برخی از حالات رام وزن او سیتا نام ۳۳۶
وفات ملا عالم کابلی ۳۳۷
ذکر مناکحهٔ دختر راجهٔ بهکونت با شاهزاده سلیم ۳۴۱
پسر روشنی ملحد ۳۴۶
فوت میرزا محمد حکیم بن همایون پادشاه .. .. .. ایضا
ذکر پیر روشنائي ۳۴۹
کشته شدن پیر بر .. .. ایضا
محاربه بافغانان روشنائي ۳۵۴
احکام ۳۵۶
وفات میر ابوالغیث بخاري ۳۶۲
حکم ترک علوم عربیه ۳۶۳
کشته شدن ملا احمد تتوی ۳۶۴
ترجمهٔ کتاب راماین ۳۶۶
وفات شاه فتح الله شیرازي ۳۶۹
وفات حکیم ابوالفتح ۳۷۱
مرگ تودرمل و بهگوانداس .. .. ایضا
وفات شیخ وجیه الدین ۳۷۳
تاریخ وفات شهاب الدین خان ۳۷۴
وفات شیخ ابراهیم چشتي .. .. ایضا

وفات عرفی شیرازي ۳۷۵
من الاحکام . .. . ایضا
وفات قاضی علي بغدادي نبيرهٔ قاضي حسين ميبذی .. ۳۸۱
محاربهٔ زين خان با افاغنهٔ روشنائي ۳۸۷
وفات شيخ مبارک ناگوري ۳۸۸
احکام ملکي ۳۹۰
ذکر تفسير سواطع الالهام ۳۹۳
تصنيف نل دمن ۳۹۶
وفات نظام الدين احمد . . . . ایضا
وفات شيخ يعقوب کشميري ۴۰۳
وفات حکيم عين الملک و حکيم حسين گيلاني . . . . ایضا
نثر نمودن شهنامه ۴۰۴
فوت شيخ فيضي بن مبارک ۴۰۵
وفات حکيم همام ۴۰۶

00047437